۷

العبقری الحسان

فی احوال مولانا صاحب الزمان

علامه کبیر حضرت آیت الله حاج آقا شیخ علی اکبر نهاوندی

بسم الله الرحمن الرحیم

العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عج)

نویسنده:

علی اکبر نهاوندی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عج) جلد ۷

مشخصات کتاب

سرشناسه : نهاوندی علی اکبر، ۱۲۳۸ - ۱۳۲۹.

عنوان و نام پدیدآور : العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان / مولف علی اکبر نهاوندی ؛ تحقیق و تصحیح صادق برزگر بفرویی - حسین احمدی قمی.

مشخصات نشر : قم مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۸ - .

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۵۰۰۰۰ ریال : دوره ، چاپ دوم : ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۰۲-۵ ؛ ۴۲۰۰۰ ریال (ج.۱) ؛ : ج. ۱ ، چاپ دوم ۴۶۹-۸۷۹-۳۷۹-۳۰۱-۲ : ؛ ج. ۲ ، چاپ دوم ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۴۰۱-۹ ؛ ۲۴۰۰۰ ریال (چ.۲) ؛ ج. ۳ ، چاپ دوم ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۵۰۱-۶ : ؛ ۲۴۰۰۰ ریال (ج.۳) ؛ ۲۴۰۰۰ ریال (ج. ۴ ؛ ج. ۴ ، چاپ دوم ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۶۰۱-۳ : ؛ ج. ۵ ، چاپ دوم ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۷۰۱-۰ : ؛ ۲۴۰۰۰۰ ریال (ج.۵) ؛ ۲۴۰۰۰ ریال (ج. ۶ ؛ ۲۴۰۰۰ ریال (ج. ۷ ؛ ج. ۶ ، چاپ دوم : ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۸۰۱-۷ ؛ ۲۴۰۰۰ ریال : ج. ۷ ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۹۰۱-۴ : ؛ ۲۴۰۰۰۰ ریال (ج.۸)

یادداشت : ج. ۴، ۶ و ۸ (بخش دوم چاپ اول: بهار ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۱ و ۲ (چاپ اول: بهار ۱۳۸۶)

یادداشت : ج.۳، ۵ و ۷ (بخش اول، چاپ اول: بهار ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۸ (چاپ دوم).

مندرجات : ج. ۲ . بساط دوم.- ج. ۳ . بساط سوم ، بخش اول.- ج. ۴ . بساط سوم ، بخش دوم.- ج. ۵ . بساط چهارم ، بخش اول.- ج. ۶ . بساط چهارم ، بخش دوم.- ج. ۷ . بساط پنجم ، بخش اول.- ج. ۸ . بساط پنجم ، بخش دوم

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم ۲۵۵ق -

شناسه افزوده : برزگر، صادق ۱۳۵۲ - مصحح

شناسه افزوده : احمدی قمی حسین ۱۳۴۱ - مصحح

رده بندی کنگره : BP۲۲۴/۴ /ن۹۳ع۲ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۴۳۵۱۷

ص: ۱

اشاره

[دیباچه]

بسمه تعالی هذا هو النجم الازهر فی علائم ظهور الحجّه المنتظر و هو البساط الخامس من الکتاب المستطاب العبقریّ الحسان

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم الحمد للّه الذّى خلق الأرض و السّماء و جعل النجوم فى السماء للإهتداء و الصلوه و السلام على خاتم الأنبياء و على آله و اولاده المعصومين النقباء خصوصا على آخر أوصيائه الإثنى عشر الّذى هو فى سماء دينه النّجم الأزهر و فى ارض ديانته القطب و المحور الهادى الودود و المهدى الموعود المنتظر و لعنه اللّه على اعدائهم العاكفين على الضرّ و الشّر من الأن إلى معاينه أوضاع يوم المحشر.

امّا بعد: متعطّش زلال رحمت خداوندى، على اكبر بن حسين نهاوندى- اصلح اللّه له احوال داريه و اذاقه حلاوه نشاتيه- چنين گويد: اين، بساط پنجم كتاب مستطاب، موسوم به العبقرىّ الحسان فى احوال مولينا صاحب الزمان- عليه صلوات اللّه الملك المنّان- است و چون مندرجات در آن باعث اهتداى منتظرين به ظهور آن نور موفور السرور و موجب اعلام آنان به طلوع آن نور بى فتور است؛ مانند كواكب و نجوم آسمانى كه موجب اهتداى انام در ليله ظلمانى اند، لذا به النجم الأزهر فى علائم ظهور الحجّه المنتظر ملقّب گرديد و در آن چند عبقريّه و در هر عبقريّه، چند نجمه است، فبعون اللّه الملك المنعام ابدء فى المقصود و اشرع فى المرام و ارجوا منه التوفيق باحسن الكلام.

عبقریّه اوّل [غیبت حضرت، امتحان بزرگ الهی]

اشاره

در بیان اخبار وارده براین که غیبت امام زمان- عجّل اللّه فرجه الشریف- یکی از امتحان های بزرگ خدا بر بندگان است و در آن چند نجمه می باشد.

[انواع آزمایشات الهی] ۱ نجمه

شیخ طوسی رحمه اللّه در کتاب الغیبه (۱) از سیّد حمیری، او از پدرش، او از ابن یزید، او از حمّاد بن عیسی، او از ابراهیم بن عمر یمانی، او از مردی و او از ابی جعفر روایت نموده که آن حضرت فرمود: ای جماعت شیعه آل محمد صلّی اللّه علیه و آله! هرآینه مانند حرکت سرمه در چشم امتحان خواهید شد، زیرا صاحب سرمه می داند چه وقت سرمه به چشمش واقع شده، لکن نمی داند، کی زایل می شود، یکی از شما هنگام صبح خود را در جادّه شریعت ما می بیند؛ بعد از آن، در حالی شب می کند که از شریعت ما بیرون رفته است.

هم چنین در حالی شب می کند که در شریعت ماست، بعد از آن، به حالی صبح می کند که از شریعت ما بیرون رفته است.

ایضا محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه (۲) از علی بن احمد، او از عبید اللّه بن موسی، او از علی بن اسماعیل و او از حمّاد بن عیسی، مثل این را روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: هرآینه مانند شیشه شکسته می شوید، شیشه اگر گداخته شود، باز به

۱- الغیبه، صص ۳۴۰- ۳۳۹.

۲- الغیبه، ص ۱۹۳.

صورت اوّل عود می کند، لکن شما مانند شکستن کوزه سفال، شکسته می شوید و هرگز به صورت اوّل برنمی گردید. به خدا سوگند! هرآینه از یکدیگر جدا می شوید و به خدا سوگند! هرآینه غربال خواهید شد؛ چنان که زوان به غربال از گندم بیرون می شود.

ایضا محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از عبد الواحد بن عبد اللّه، او از محمد بن جعفر او از ابن ابی الخطّاب، او از محمد بن سنان، او از ابی الجارود و او از جناب ابی جعفر محمد بن علی الباقر- صلوات اللّه و سلامه علیه- روایت نموده که از آن حضرت شنیدم، می فرمود: همیشه انتظار خواهید کشید، تا این که مانند بزی می شوید که ترسانیده شده باشد که اگر قصّاب برای ملاحظه فربهی و لاغری آن دست خود به هر جای بدن آن بگذارد، باک نمی کند، زیرا بز از ترس زیر دست قصّاب آرام گرفته و حرکت نمی کند؛ یعنی دشمنان از ظلم و ستم درباره شما هرچه بخواهند می کنند و شما از عجز و ذلّت زیاد نمی توانید از کرده ایشان، نمی توانید ابا و امتناع کنید. و آن وقت شما شرافتی ندارید که به سبب آن، صاحب شرافت شوید و تکیه گاهی نیست که در کارهای خود به آن تکیه و اعتماد نمایید.

ایضا عبد اللّه حمیری در کتاب قرب الاسناد(۱) از ابن ابی الخطّاب و او از بزنطی روایت نموده که او گفته در خصوص خواب دیدن مسأله ای از جناب ابی عبد اللّه جعفر بن محمد الصادق- صلوات اللّه و سلامه علیه- پرسیدم. آن حضرت به من جواب فرمود و بعد از آن گفت: اگر هرچه شما می خواهید، ما به شما بدهیم هرآینه برای شما بد می شود، بعد از آن سخن گفتن در خصوص صاحب این امر شروع شد.

راوی گوید که آن حضرت فرمود: شما در عراق هستید، کارهای این فرعونیان و مهلتی که به ایشان داده شده، می بینید. خودتان را از میل به آن ها نگاه دارید و تقوای الهی را بر خود لازم دارید؛ دنیا شما را فریب ندهد و به کسانی که چندروز در دار دنیا مهلت داده شده اند، فریفته مشوید؛ گویا امر به دست شما رسیده؛ یعنی قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- ظهور نموده و امر خلافت به شما رسیده است.

۱- قرب الاسناد، ص ۳۸۰.

[انواع آزمایشات الهی] ۲ نجمه

شیخ صدوق در کمال الدین (۱) از پدرش و ابن ولید یک جا، ایشان از جمیری، او از یقطینی، او از صالح بن محمد و او از هانی تمّار روایت نموده که صادق علیه السّلام فرمود:

صاحب این امر، غیبتی دارد، کسی که در زمان آن غیبت به دین خود چنگ بزند، مانند کسی است که به دست خود از سر درخت قتاد- آن، درخت بزرگی است که خارها دارد- مانند سوزن بگیرد و دستش را به قصد شکستن و ریختن خارهای آن، به سمت پایین بکشد، آن گاه همه خارها به دست وی فرو می روند.

این، معنی خرط القتاد است و این مثلی است که در خصوص امور مشکله گفته می شود؛ یعنی حفظ دین در زمان غیبت، مانند این دشوار است، بعد از آن، به دست مبارکش به خرط قتاد اشاره نمود، بعد از آن که فرمود: صاحب این امر غیبتی دارد که در آن وقت بنده باید تقوای الهی را بر خود لازم بدارد و به دین خود چنگ بزند.

شیخ طوسی در کتاب الغیبه (۲) از سعد، او از ابن ابی الخطّاب، او از ابن بزیع، او از عبد اللّه احتم، او از حسین قلانسی، او از عبد الرّحمن بن سبّابه و او از ابی عبد اللّه روایت نموده که حضرت فرمود: حال شما چگونه می شود وقتی بی امام می مانید و از هدایت او بی بهره شوید و بعضی از شما از بعضی دیگر تبرّی نمایید؟! آن وقت از همدیگر تمیز می یابید، امتحان و غربال می شوید، در آن حال، سال ها باهم مختلف می شوند؛ یعنی قحطی به هم می رسانند یا هر سال یک نوع حادثه نازل می شود. در آن اوقات، در اوّل روزی از روزها امارتی به هم می رسد و در آخر همان روز، قتل و قحطی اتّفاق می افتد.

ایضا شیخ طوسی در کتاب الغیبه (۳) از غضایری، او از بزوفری، او از احمد بن ادریس، از ابن قتیبه، او از ابن شاذان، او از ابن ابی نجران، او از محمد بن منصور و او از

۱- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۳۴۷- ۳۴۶.

۲- الغیبه، ص ۳۴۱؛ الامامه و التبصره، صص ۱۳۱- ۱۳۰؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۴۸.

۳- الغیبه، صص ۳۳۶- ۳۳۵.

پدرش روایت کرده؛ او گفته: جماعتی خدمت امام صادق علیه السّلام باهم سخن می گفتیم، ناگاه حضرت متوجّه ما شده، فرمود: شما چه می گویید؟ هیهات، هیهات، چنین نیست که می گویید! به خدا سوگند! هرآینه چیزی که چشم های خود را به آن دوخته اید واقع نخواهد شد تا وقتی که از همدیگر تمیز بیابید و غربال زده شوید. چنین نیست که می گویید، به خدا سوگند! هرآینه چیزی که چشم های خود را به آن دوخته اید، واقع نخواهد شد، مگر بعد از ناامیدی. چنین نیست که می گویید به خدا سوگند! هرآینه آن چه چشم های خود را به آن دوخته اید، واقع نخواهد شد، تا وقتی که شقی، شقاوتش را و سعید، سعادتش را اظهار نماید.

نیز شیخ طوسی در کتاب الغیبه (۱) از احمد بن ادریس، او از ابن قتیبه، او از احمد بن شاذان و او از بزنطی روایت کرده که ابو الحسن فرمود: آگاه باشید، به خدا سوگند! هرآینه چیزی که چشم بدان دوخته اید، واقع نخواهد شد تا وقتی که از همدیگر تمیز یابید، امتحان شوید و جز جمع قلیلی، کسی از شما در اعتقاد خود باقی نماند. بعد، این آیه را تلاوت فرمود: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (۲)؛ آیا گمان می کنید به حال خود گذاشته خواهید شد و خدای تعالی، تا حال، جهادکنندگان و صبرکنندگان را از شما ندانسته و تمیز نداده؟!

[امتحان سنگین الهی] ۳ نجمه

ایضا شیخ طوسی در کتاب الغیبه (۳) از سعد بن عبد اللّه، او از حسین بن عیسی علوی، او از پدرش، او از جدّش، او از علی بن جعفر و او از برادرش موسی بن جعفر علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: وقتی امام پنجمین از اولاد هفتم مفقود و پنهان گردید، در

۱- الغیبه، صص ۳۳۷- ۳۳۶.

۲- سوره آل عمران: آیه ۱۴۲.

۳- الغیبه، ص ۳۳۷.

خصوص دین خود به خدا پناه ببرید که کسی شما را از دین بیرون نبرد. ای پسر! به درستی که صاحب این امر، از غیبت ناچار است تا کسانی که به این امر، یعنی به ظهور قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- اعتقاد نموده اند، از اعتقاد خود برگردند. به درستی که آن غیبت، محنتی از جانب خداست که به وسیله آن بندگان خود را امتحان خواهد نمود.

در کتاب مذکور(۱) از اهدی، او از سهل، او از محمد بن محمد، او از ابن ابی عمیر، او از ابی ایّوب، او از محمد بن مسلم و او از ابی بصیر روایت نموده که ایشان گفته اند از حضرت صادق علیه السّلام شنیدیم، می فرمود: این امر واقع نمی شود، تا این که دوثلث خلایق از اعتقاد خود در خصوص این امر، برگردند.

گفتیم: وقتی دوثلث ایشان از اعتقاد خود برگشتند، پس که باقی می ماند؟

فرمود: آیا راضی نمی شوید که شما میان ثلث دیگر باشید که باقی می ماند.

نیز در کتاب مذکور(۲) آورده که از جابر جعفی روایت شده، او گفته: خدمت امام باقر علیه السّلام عرض کردم: فرج شما کی خواهد بود؟ فرمود: هیهات! هیهات! فرج ما نخواهد شد تا غربال زده شوید- سه دفعه این را فرمود- تا کسی که ناصاف است از غربال بیرون رود و آن که صاف است در آن باقی بماند؛ یعنی کسی که در اعتقادش صدق دارد، از امتحان درست درآید و کسی که اعتقادش ناصاف است، از امتحان درست بیرون نیاید.

محمد بن ابراهیم از علی بن احمد، او از عبد اللّه بن موسی بن محمد، او از احمد بن ابی احمد و او از ابراهیم هلیل روایت نموده؛ او گفته: خدمت ابی الحسن علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم! پدرم به انتظار این امر وفات نمود، من هم به این سنّ رسیده ام که می بینی، آیا بمیرم و در این باب خبری از تو نشنوم؟

فرمود: یا ابا اسحاق آیا تعجیل می کنی؟ عرض کردم: آری به خدا سوگند! هرآینه تعجیل دارم و چگونه تعجیل نکنم، حال آن که سنّم به پنجاه رسید.

فرمود: یا ابا اسحاق آگاه باش! به خدا سوگند! این امر واقع نمی شود تا وقتی که از

۱- الغیبه، ص ۳۳۹.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۳۹.

یکدیگر تمیز یابید، امتحان شوید و این که جز جمع قلیلی در این اعتقاد شما باقی نماند.

بعد از آن کف دست مبارکش را کوچک نمود؛ یعنی جماعتی که در این اعتقاد باقی می باشند در قلّت و کمی به قدر اینان اند.

در کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبد اللّه بن موسی، او از محمد بن حسین و او از صفوان بن یحیی روایت نموده؛ او گفته که امام رضا علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند! هرآینه چیزی که چشم های خود را به آن دوخته اید، واقع نمی شود تا وقتی که امتحان شوید، از همدیگر تمیز یابید و جز عده نادری از شما باقی نماند.(۱)

[وای بر طغیان کاران عرب] ۴ نجمه

در کتاب الغیبه (۲) از علی بن حسین، او از محمد عطّار، او از محمد حسن رازی، او از محمد بن علی کوفی، او از ابن محبوب، او از ابی معزّاء، او از ابن ابی یعفور و او از ابی عبد اللّه روایت نموده که گفت: از آن حضرت شنیدم، می فرمود: وای بر طغیان کنندگان عرب از شرّی که نزدیک شده! عرض کردم: فدایت شوم! از طایفه عرب چه قدر در خدمت قائم- عجّل اللّه فرجه الشریف- می باشند؟ فرمود: جمع قلیلی!

عرض کردم: به خدا سوگند! هرآینه از ایشان کسانی که ظهور آن حضرت را وصف می کنند، بسیارند؛ پس چرا جمع قلیلی در خدمت آن حضرت می باشند؟

فرمود: خلایق ناچارند؛ باید امتحان شوند، از یکدیگر تمیز یابند و غربال شوند و جمع کثیری از غربال بیرون روند.

در کتاب مذکور از محمد بن یحیی و حسن بن محمد، ایشان از جعفر بن محمد، او از قسم بن اسماعیل انباری، او از حسن بن علی، او از ابی معزّاء و او از ابن ابی یعفور روایت نموده؛ او گفته که از ابی عبد اللّه شنیدم، می فرمود ... و مثل این حدیث را ذکر کرده است.

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۰۸؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۳.
۲- همان، صص ۲۰۵- ۲۰۴.

در کتاب مذکور از علی بن احمد، او از ابی عبد اللّه بن موسی، او از احمد بن محمد، او از حسین بن علی بن زیاد، او از بطاینی و او از ابی بصیر روایت نموده؛ او گفته که از امام باقر علیه السّلام شنیدم، می فرمود: به خدا سوگند! هرآینه از یکدیگر تمیز می یابید و امتحان می شوید و به خدا سوگند! هرآینه غربال می شوید؛ چنان که زوان با غربال از میان گندم بیرون می شود.

ایضا در کتاب مذکور(۱) از ابن عقده، او از قسم بن محمد بن حسین بن علی بن زیاد، او از بطاینی و او از ابی بصیر روایت کرده که از امام محمد باقر علیه السّلام شنیدم، می فرمود:

امری که انتظارش را می کشید، واقع نخواهد شد، تا وقتی که بعضی از شما، بعضی دیگر را تکذیب و تبرّی کند، بعضی از شما به روی یکدیگر تف بیندازد و تا وقتی که بعضی از شما، بعضی دیگر را لعنت کند.

در کتاب مذکور(۲) از محمد و احمد پسران حسن، ایشان از پدرانشان، او از ثعلبه، او از ابی کهمش، او از عمران بن میثم و او از مالک بن حمزه روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: یا مالک بن حمزه حال تو چگونه است وقتی شیعیان به این نهج با همدیگر اختلاف نمایند و انگشتان مبارکش را از هم دیگر گذرانیده، مانند شبکه نمود و اشاره فرمود اختلاف شیعیان این گونه باشد.

عرض کردم: یا امیر المؤمنین علیه السّلام در آن خیر و خوبی نمی باشد؟

فرمود: ای مالک همه خیرها در آن زمان است. قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- قیام می کند و هفتاد مرد را که به خدا و رسول دروغ و افترا می بندند، می آورد و می کشد و بعد از آن خدای تعالی جمیع خلایق را به یک دین جمع می کند.

در بحار(۳) از محمد بن عبد اللّه مطهّری روایت کرده که بعد از وفات حضرت عسکری علیه السّلام خدمت حکیمه خاتون رفتم، از حجّت و امام زمان سؤال کردم و او را از

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۰۶.

۲- همان.

۳- بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۱۲- ۱۱.

حیرتی که بر مردم عارض شـده، خبر دادم. گفت: بنشین! چون نشستم، گفت: ای محمـد! خـدا زمین را خالی نمی گـذارد از حجّتی که یـا نـاطق است و علانیه، دعوی امامت می کنـد و یا خاموش است و تقیّه می کنـد و بعـد از امام حسن و امام حسین علیهما السّلام امامت در دو برادر نمی باشد و این فضیلتی است که حقّ حسین علیه السّلام را بر سایر ائمّه علیهم السّلام داده است.

این نـاچیز گویـد: فرمـایش خـاتون، اشاره به بطلان دعوی امامت جعفر کـذّاب بعـد از وفات حضرت عسکری است؛ کما هو الواضح. بـالجمله فرمود: خـدا فرزنـدان حسین علیه السّلام را بر فرزنـدان حسن زیـادتی داده و ایشـان را به امـامت مخصوص گردانیـد؛ چنان که فرزنـدان هارون را تا روز قیامت بر فرزنـدان موسی زیادتی داد و این امّت را از حیرتی ناچار است که اهل بطلان به شکّ افتنـد و شیعیان کامل، خالص گردنـد تا برای مردم بعـد از فرستادن پیغمبران حجّتی بر خدا نماند و این حیرت بعـد از وفات حضرت عسکری علیه السّلام خواهد بود. گفتم: ای خاتون من! آیا از امام حسن عسکری علیه السّلام فرزندی مانده است؟ تبسّم کرد و گفت: اگر فرزندی نمانده باشد، پس چه کسی حجّت خدا خواهد بود. بعد از آن گفت: به تو نگفتم بعد از حسنین، امامت در دو برادر نخواهد بود تا آخر آن چه در کیفیّت ولادت حضرت بقیّه اللّه علیه السّلام نقل فرموده است.

[عدم ایمان بدون فتنه] ۵ نجمه

اشاره

در کتاب الغیبه (۱) از کلینی، او از جماعتی از اصحاب خود ایشان، از احمـد بن محمد و او از معمّر بن خلاد روایت کرده که از ابی الحسن علیه السّلام شنیدم، می فرمود: أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ (۲)؛ مردم گمان دارند به حال خودشان گذاشته می شونـد که بگوینـد به خـدا ایمان آوردیم و هیچ فتنه و امتحانی در خصوص ایشان نشود؛ یعنی چنان نیست که به محض قول ایشان که ایمان آوردیم، اکتفا

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۰۴- ۲۰۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۱۱۶- ۱۱۵.

۲- سوره عنکبوت: آیه ۲.

شود، بلکه ایشان را به محک فتنه و امتحان می کشند.

بعد از آن فرمود: آیا می دانی فتنه چیست؟ عرض کردم: فدایت شوم! به اعتقاد ما فتنه آن است که در دین می شود. بعد از آن، فرمود: ایشان امتحان می شوند؛ چنان که طلا امتحان می شود. سپس فرمود: خالص می شوند؛ چنان که طلا خالص می شود.

در کتاب مذکور از کلینی، او از علی بن ابراهیم، او از محمد بن عیسی، او از یونس و او از سلیمان بن صالح، رفع حدیث به باقر علیه السّلام نموده است. راوی اوّل گفته، آن حضرت فرمود: از این حدیث شما یعنی ظهور قائم دل های مردم اعراض دارند. پاره ای را از آن حدیث را برایشان نقل کنید، هرکه آن را انکار نماید، او را به حال خود واگذارید، زیرا لا محاله بعد از این فتنه و امتحانی واقع خواهد شد؛ چنان امتحانی که محرمان و اهل اسرار ما از آن امتحان درست درنمی آیند، نیز کسی که یک مو را شکافته، دوتا می کند از آن امتحان درست درنمی آید؛ یعنی در وقت نظر، مانند موشکاف است، پس به مثابه ای فتنه و امتحان می شود که جز ما و شیعه ما کسی باقی نمی ماند.

[تشبیه مؤمنان به زنبور عسل]

در کتاب مذکور، از احمد بن هوزه، او از ابی هرابه باهلی، او از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، او از عبد اللّه حمّاد انصاری، او از صباح مزبی، او از حرث حصیر، او از نباته و او از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: شما مانند زنبور عسل در میان مرغان می باشید، هیچ مرغی نیست، مگر این که زنبور را ضعیف و حقیر می شمارد. اگر آن ها بدانند در شکم زنبور چگونه برکتی است، هرآینه آن را ضعیف نمی شمارند. با زبان ها و بدن های خود با خلایق، خلطه و آشنایی کنید، لکن با دل ها و کردارها از ایشان دوری بورزید! سوگند به خدایی که روحم در قبضه قدرت او است! هرآینه چیزی را که دوست می دارید؛ یعنی ظهور صاحب این امر را، نخواهید دید تا وقتی که بعضی از شما به روی بعضی دیگر تف بیندازد و بعضی هم بعضی دیگر را کذّاب و دروغگو بنامد و تا وقتی که از شما یا این که فرمود از شیعه من، به قدر سرمه در چشم

و نمک در طعام باقی نمانـد؛ یعنی همه از دین برگردنـد و جز قدر قلیلی کسـی بر اعتقاد خود باقی نمی ماند. مثلی در این باب برای شـما می گویم و آن این است که مردی قدری گندم داشـته باشد و آن را از غش و زوان و غیره پاك و پاکیزه گرداند و در خـانه بگـذارد، زمانی آن جا بمانـد؛ بعـد برود و ببینـد شـپش در آن افتاده، آن را بیرون آورده، پاك و پاکیزه کنـد. سـپس برگردانـد و در جایش بگـذارد تا مـدّتی بدین نهج کند، تا این که قدر قلیلی از بقیّه خرمن که شـپش به آن ضـرر نمی رساند، باقی نماند.

حال شـما از یکدیگر هم، چنین است، تمیز یافته، جدا می شوید، تا این که جز جمع قلیلی از شـما باقی نمی ماند که فتنه اصـلا به ایشان ضرر نرسانده است.

محمـد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از ابن عقده، او از علی بن حسن تمیلی، او از محمد و احمد پسـران حسن، ایشان از پدرشان، او از ثعلبه بن میمون و او از ابی کهمش و غیره روایت نموده، به طرزی که حدیث را به امیر المؤمنین علیه السّـلام رفع نموده و مثل این حدیث مذکور را روایت کرده است.

علّامه مجلسی رحمه اللّه (۱) گویـد: قول آن حضـرت که مانند زنبور عسل میان مرغان باشـید، امر نمودن ایشان، بر تقیّه است؛ یعنی اعتقـادات خود را در دل هایتـان پنهان داریـد و به دشـمنان اظهار مکنیـد؛ چنان که زنبور اگر چیزی را که در شـکم دارد ظاهر کند، هرآینه مرغان به تمنّای بیرون آوردن عسل از شکم آن ها همه آن ها را فانی می کنند.

در کتاب مذکور از عبد الواحد بن عبد اللّه، او از احمد بن محمد بن زیاد، او از محمد بن عبّاس و عیسی، ایشان از بطاینی و او از ابی بصیر روایت نموده که باقر علیه السّلام فرموده:

مثل شیعه ما نیست، مگر مثل گندمی که در انبار باشد و شپش در آن افتد، بعد از آن پاکش نموده، در جایش بگذارند. بعد از چندی، باز شـپش به آن برسد، نیز پاکش کرده، به جایش بگذارند، مدّتی این گونه می کنند، تا این که از آن باقی نماند مگر قـدری که شـپش به آن ضـرر نمی رسانـد. در کتاب مـذکور از ابن عقـده، او از جعفر بن عبـد اللّه محمدی، او از نفیس، او از سمندی، او از صادق علیه السّلام و او از پدرش باقر علیه السّلام روایت کرده

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۱۱۷- ۱۱۶.

که آن حضرت فرمود: مؤمنان امتحان خواهند شد، در آن وقت، خدای تعالی ایشان را از یکدیگر تمیز می دهد، زیرا خدا ایشان را از بلیّات و مرارت دنیا نگه نمی دارد، لکن ایشان را از کوری و شقاوت عقبی محافظت می کند. بعد از آن فرمود: حسین بن علی علیهما السّلام کشته شدگان خود را بالای یکدیگر می گذاشت، سپس می فرمود: مانند کشته شدن پیغمبران و اولاد و اتباع ایشان کشته شدیم.

[حزن امام صادق (ع)] ۶ نجمه

اشاره

شیخ صدوق در کمال الدین (۱) به اسناد خود از سدیر صیرفی روایت کرده، گفت: من با مفضّل بن عمر، ابو بصیر و ابان بن تغلب خدمت حضرت صادق علیه السّلام رفتیم، دیدیم آن بزرگوار بر روی خاک نشسته، لباسی بی گریبان و کوتاه آستین که آن را مسح خیبری گویند، پوشیده و مانند بچّه مرده، گریه و حزن و اندوه از وجنات احوالش، ظاهر و کاسه چشمش پر از اشک است و این فقرات را ترنّم می کرد که حاصل معنی آن ها این است: ای آقای من! غیبت تو، خواب را از من برد، رخت خواب را بر من تنگ نمود و استراحت دلم را ربود. ای آقای من! غیبت تو، مصیبت مرا به اندوه ابدی و به مصایبی کشاند که به فقدان آن، یکی بعد از دیگری از یاران من است، به اشک چشم و ناله سینه خود ملحق نمود که به سبب مصایب و بلیّات سابق اند، نظر نمی کنم مگر آن که پیش چشم من بزرگتر و شدیدتر از آن ها متمثّل می گردد؛ به علاوه مصایب و حوادثی که از جهت تو می باشد. راوی گوید: از شدّت حیرت نزدیک بود عقل از سر ما برود و دل های ما پاره شود و گمان کردیم مصیبتی بزرگ بر آن حضرت وارد شده، عرض کردیم: ای بهترین خلق! خدای تعالی چشم های تو را نگریاند! کدام حادثه اشک چشمت را جاری نموده؟ و چه چیز تو را به این حالت انداخته؟

آن حضرت آه جانسوزی کشید که دل مبارکش به درد آمد و حزنش افزون گردید.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۵۷- ۳۵۲.

سپس فرمود: بر شما خیر باد! به درستی که امروز صبح به کتاب جفر نظر کردم و آن کتابی است مشتمل بر علم مرگ ها و بلاها و علم آن چه واقع شده و تا روز قیامت می شود و خداوند آن علوم را به محمد صلّی اللّه علیه و آله و امامان بعد از او منحصر فرمود، در آن کتاب دیدم قائم ما- عجّل اللّه تعالی فرجه- متولّد و غایب می شود، غیبتش طول می کشد و عمرش طولانی می گردد و مؤمنین در آن زمان امتحان می شوند.

[طول غیبت و ارتداد]

این ناچیز گوید: ملاحظه نما چگونه امام صادق علیه السّلام به امتحان مردم در زمان غیبت آن نور الهی تصریح فرمود. سپس فرمود: به سبب طول غیبت، در دل های ایشان شک عارض می شود، بسیاری از دین، خارج می شوند و ربقه اسلام را از گردن خود خلع می نمایند، حال آن که خدا فرموده: وَ کُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِی عُنُقِهِ (۱)؛ ربقه ولایت را به گردن هرکس لازم کرده ایم. چون آن را دیدم، بر من رقّت عارض شد.

راوی گوید: عرض کردیم: یابن رسول اللّه! ما را به ذکر بعضی چیزها که در این باب دانسته ای، اکرام کن! فرمود: خدای تعالی در خصوص قائم ما- عجّل اللّه فرجه- سه چیز خواهد کرد که آن ها را در خصوص سه نفر از انبیا کرده است؛ مولد او را مانند مولد موسی علیه السّلام، غیبت او را مانند غیبت عیسی و طول عمرش را مانند طول عمر نوح علیهما السّلام مقدّر فرمود. بعد از آن، طول عمر خضر علیه السّلام را دلیل بر طول عمر او قرار داد.

عرض کردیم: این امور را واضح فرمایید! فرمود: فرعون چون مطّلع شد که سلطنتش به دست مردی زایل خواهد گردید، به احضار کاهنان امر کرد، نام و نسب موسی علیه السّلام را به او خبر دادند و گفتند از بنی اسراییل است. سپس به شقّ بطون زنان اسراییلیان امر نمود، تا آن که بیش از بیست و کمتر از سی هزار زن را دریدند ولی کشتن موسی علیه السّلام برایش میسّر نگشت، زیرا خداوند او را حفظ نمود و چون بنی امیّه و بنی عبّاس هم دانستند زوال ایشان به دست قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- ما می باشد، با

۱- سوره اسراء: آیه ۱۳.

ما درافتادند و برای قطع نسل آل محمد صلّی اللّه علیه و آله و قتل قائم شمشیرها کشیدند و خدا ابا دارد از این که امر خود را به اتمام نرساند، هرچند ظالمان و مشرکان کاره باشند. در خصوص عیسی علیه السّلام، یهود اتّفاق کردند که او کشته شد ولی خدا ایشان را تکذیب کرد و فرمود: وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ (۱)؛ او را نکشتند و بر دار نزدند، بلکه بر ایشان مشتبه گردید. غیبت قائم- عجّل اللّه فرجه- ما نیز چنین باشد، زیرا این امّت او را انکار کنند و طایفه ای گویند هنوز متولّد نشده، بعضی گویند متولّد شد و وفات کرد.

پاره ای گویند امام یازدهم اولاد نداشت، برخی گویند ائمّه علیه السّلام، تا به سیزده و بیشتر از آن می رسد و عدّه ای گویند روح قائم در هیکل دیگری حلول کند و سخن گوید.

[طول عمر نوح (ع)]

بیان طول عمر نوح علیه السّلام این است که چون نوح علیه السّلام از خدای تعالی نزول عقوبت بر قوم خود را خواست، جبرییل هفت دانه تخمه نزد او آورد و گفت: خدای تعالی می گوید: این مردمان مخلوق و بندگان من اند، ایشان را جز بعد از تأکید دعوت و اتمام حجّت بر ایشان به صاعقه هلاک نمی کنم، پس به سوی دعوت ایشان برگرد و تو را در مقابل آن ثواب دهم، این تخم ها را هم بکار، وقتی روییدند و به حدّ کمال رسیدند و بار آوردند، فورا فرج خواهد رسید و به این خبر مؤمنان را بشارت ده! پس از زمانی طویل آن درخت ها رسیدند و بارآور گردیدند، از خداوند سؤال فرج کرد. بار دیگر خداوند امر فرمود از تخمه میوه این درختان بکارد، صبر نماید و طریقه تلاش را در دعوت امّت و اتمام حجّت بر ایشان پیش گیرد. چون این حکم تازه را به مؤمنین رساند، سی صد نفر از ایشان مرتدّ شدند و گفتند: اگر نوح علیه السّلام در دعوی خود صادق بود، خدای او، خلف وعده نمی کرد، پس از آن خداوند بار دیگر او را به کاشتن تخمه اشجار امر فرمود، هم چنین تا هفت دفعه و در هردفعه جماعت بسیاری مرتدّ شدند، تا آن که از ایشان هشتاد و هفتاد نفر باقی و برقرار ماندند.

۱- سوره نساء: آیه ۱۵۷.

آن گاه خدا وحی فرستاد که الحال، نقاب صبح نورانی که از شب ظلمانی بود، از پیش چشمت زایل گردید، زیرا حق واضح و ایمان به ارتداد آنان که طینتشان خبیث بود، از کدر صاف گشت. اگر قبل از این، کافران را هلاک می کردم و آنان را که مرتدّ شدند، از آن ها که ایمان آورده بودند، باقی می گذاشتم. هرآینه وعده سابقی که به مؤمنین قومت کرده بودم که ایشان را در زمین باقی گذارم، در دین ثابت دارم و خوف ایشان را به امن بدل کنم تا در عبادت من خالص شوند، صادق نبود و چگونه می شد اهل ارتداد را تمکین و خوف ایشان را به امن بدل کنم و ایشان را روی زمین باقی گذارم، با آن که ضعف یقین، خبث طینت و بدی باطن آن ها را می دانستم.

امام صادق علیه السّلام فرمود: حال قائم- عجّل اللّه تعالی فرجه- ما هم، چنین است، ایّام غیبت او طول خواهد کشید، تا آن که حقّ خالص و ایمان از کدر کذب صاف گردد، زیرا به سبب طول آن، کسانی از شیعه که خبث طینت دارند و منافق هستند، مرتدّ می شوند، تا آن که حضرت صادق علیه السّلام این آیه را تلاوت فرمود: حَتَّی إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا(۱).

سپس فرمود: بیان حال خضر این است که طولانی نمودن خدای تعالی عمر او را، نه برای خوفی بود که به او داده شود، نه برای کتابی بود که بر او نازل گردد، نه به جهت شریعتی بود که شرایع انبیای گذشته را فسخ کند، نه برای امامت بود که دیگران به او اقتدا نمایند و نه برای عبادتی بود که خداوند بر او واجب نموده، بلکه چون در علم ازلی خدای تعالی، قدر عمر قائم و قدر غیبت او گذشته بود و می دانست مردم طول عمر قائم را انکار می کنند، لذا عمر خضر را طولانی گرداند تا به وسیله آن، بر طول عمر قائم استدلال شود و حجّت معاندین از ما منقطع گردد و خلق را بر خدا حجّتی نماند.

این ناچیز گوید: اگر در خصوص غیبت جز این حدیث شریف نبود که قبل از ولادت آن بزرگوار به زمان بسیار- مانند سایر اخبار- وارد گردیده و مشتمل بر ذکر حکمت، علّت، شبیه و نظیر است، هرآینه باز هم کافی و شافی بود.

۱- سوره یوسف: آیه ۱۱۰.

عبقریّه دوّم [منع تعیین وقت ظهور]

اشاره

در اخباری که در نهی و منع از توقیت ظهور نور موفور السرور حضرت ولیّ عصر و ناموس دهر- عجّل اللّه فرجه الشریف- عزّ صدور یافته و در آن چند نجمه است.

[تعیین کنندگان وقت دروغگویانند] ۱ نجمه

در کتاب الغیبه (۱) آمده: از علی بن یقطین روایت شده؛ او گفته ابو الحسن علیه السّلام به من فرمود: یا علی! ائمّه علیهم السّلام شیعیان را در مدّت دویست سال، تربیت و اصلاح حال می کنند با این که ایشان را به تعجیل فرج و نزدیکی ظهور حقّ امیدوار می کنند. یقطین، از اتباع بنی عبّاس، به پسرش علی که از جمله خاصّان امام موسی علیه السّلام بود؛ گفت: چرا وعده ای که رسول خدا در خصوص سلطنت ما؛ یعنی بنی عبّاس نموده بود، به وقوع پیوست و وعده ای که در خصوص ظهور دولت ائمّه شما نموده بود، به وقوع نپیوست؟

علی به پدرش گفت: امر ما هنوز وقوع به هم نرسانده و ما خود را به آرزومندی و امیدواری نگه می داریم، اگر به ما گفته می شد این امر تا دویست یا سی صد سال واقع نخواهد شد، هرآینه دل ها قساوت به هم می رساند و اکثر مسلمانان از اسلام برمی گشتند، لکن ائمّه ما گفتند: ظهور دولت ما نزدیک است و به زودی واقع خواهد شد تا قلوب شیعیان را تألیف نمایند؛ یعنی دل های ایشان را به دست آورند و آن ها را از قساوت و ارتداد نگه دارند.

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۴۳- ۳۴۱.

ایضا شیخ طوسی در کتاب الغیبه (۱) از غضایری، او از بزوفری، او از علی بن محمد، او از فضل بن شاذان، او از احمد بن محمد و عیسی بن هشام، ایشان از گرام و او از فضیل، روایت نموده، او گفته از امام محمد باقر علیه السّلام پرسیدم: آیا این امر وقت معیّنی دارد؟

فرمود: وقت قراردهندگان، دروغ گفته اند؛ سه بار این کلام را فرمود.

در کتاب الغیبه (۲) از فضل بن شاذان، او از حسین بن یزید صحّاف، او از منذر جوان و او از ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: وقت قراردهندگان، دروغ گفته اند. ما نه در زمان گذشته و نه در زمان آینده وقت قرار نمی دهیم.

در کتاب مذکور به این اسناد از عبد الرحمن کثیر روایت نموده، او گفته نزد ابی عبد اللّه علیه السّلام بودم، ناگاه مهزم اسدی خدمت آن حضرت داخل شد و عرض کرد: فدایت شوم! جماعتی از من پرسیدند این امر کی واقع خواهد شد، هرآینه بسیار طول خواهد کشید؟

فرمود: یا مهزم! وقت قراردهندگان، دروغ می گویند و شتاب کنندگان در این امر، هلاک می شوند، کسانی که در این باب در مقام تسلیم اند، نجات می یابند و عاقبت امورشان به سوی ما برمی گردد.

ایضا شیخ طوسی در کتاب الغیبه، او از فضل بن شاذان، او از ابی نجران، او از صفوان بن یحیی، او از ابی ایّوب خزفروش، او از محمد بن مسلم و او از صادق علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت به من فرمود: هرکس در خصوص این امر برای تو وقت قرار دهد، از تکذیبش باک مکن، زیرا ما در این خصوص برای احدی وقت تعیین نمی کنیم.

ایضا در کتاب مذکور از فضل بن شاذان، او از عمر بن اسلم بجلی، او از محمد بن سنان، او از ابی الجارود و او از محمد بن حنفیه- در حدیثی که ما محلّ حاجت را از آن ذکر کردیم- روایت نموده، او گفته امام فرمود: بنی فلان؛ یعنی بنی عبّاس سلطنت طولانی خواهند داشت، وقتی از سلطنت خود مطمئن و خاطرجمع شدند و گمان

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۲۶.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، صص ۴۲۷- ۴۲۶.

نمودنـد هرگز سـلطنت آن هـا زایـل نمی شود، آن وقت ناگهـان امر الهی نـازل شـده، دولتشـان را پایمال گردانـد به نوعی که شبانی؛ یعنی رییسی باقی نمی ماند که ایشان را بر سر خود جمع نماید.

این، معنی قول خـدای تعـالی است: حَتَّی إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْها أَتاها أَمْرُنا لَیْلًا أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِیداً کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ (۱)؛ ظاهر معنی این است که تا وقتی که زمین زینت خود را از گل و گیاه اخـذ نمود و مزیّن گردیـد و اهل زمین گمان نمودنـد به زمین تسلّط یافتنـد و مزیّن نمودن آن، در دست ایشان است، آن گاه آن را ماننـد جایی گردانیدیم که زراعت و علف آن بریده شده باشد، طوری که گویا دیروز اصلا بـا این گـل و گیـاه رنگین نبوده؛ هم چنین آیـات و علامـات را برای قومی تفصـیل می دهیم که در آیـات ما تفکّر و تأمّل می کنند.

راوی گوید: عرض کردم: فدایت شوم! آیا این امر وقت معیّنی دارد؟

فرمود: نیست، زیرا علم خدا بر علم وقت قراردهندگان، غلبه نموده؛ چنان که خداوند عالم، به حضـرت موسـی علیه السّلام سی شب وعده داد که بعد از سی شب، الواح تورات را به او بدهد ولی آن را به ده شب دیگر، اتمام نمود، حال آن که موسی علیه السّلام و بنی اسـراییل آن را ندانسـتند، وقتی سـی شب گذشت، بنی اسراییل گفتند: موسی ما را فریب داد و دروغ گفت. پس گوسـاله پرست شدنـد. لکن برای آن علامتی ذکر می کنیم و آن، این است: وقتی احتیـاج خلایق به وجود امـام بسـیار شـد و بعضی از ایشان، بعضی دیگر را ناخوش داشتند، آن وقت، صبح و شام منتظر امر الهی باشید و دعا کنید.

۱- سوره یونس: آیه ۲۴.

[تأخیر ظهور] ۲ نجمه

ایضـا در کتاب الغیبه (۱) از فضـل بن شـاذان، او از محمـد بن علی، او از سـعدان بن مسـلم و او از ابی بصـیر، روایت نموده، او گفته خدمت آن حضرت عرض کردم: آیا این امر وقت معیّنی دارد که به اشتیاق دریافتن آن، بدن های خود را راحت کنیم؟

فرمود: آری، وقت تعیین شده، لکن شما آن را فاش نمودید، بنابراین خدای تعالی مدّت دیگری بر آن وقت افزود.

در کتاب مـذکور از فضل، او از حسن بن محبوب و او از ابی حمزه ثمالی، روایت نموده، او گفته خـدمت امام محمد باقر علیه السّـلام عرض کردم: علی علیه السّـلام فرمود: تا هفتاد سال شدّت و بلا هست و می فرمود بعد از بلا، وسعت و استراحت است، حال آن که هفتاد سال گذشت و ما وسعت و راحتی ندیدیم.

حضـرت فرمود: خدای تعالی این امر را در این هفتاد سال قرار داد، وقتی امام حسین علیه السّلام کشته شد، غضب الهی بر اهل زمین شدّت نمود، آن را به صد و چهل سال تأخیر نمود و ما آن را به شـما خبر دادیم، شما آن را پنهان نداشته، فاش نمودید و پرده پنهانی را از روی آن برداشتیـد، به حـدّی که مشـهور گردیـد، از این جهت خداوند عالم، آن را از این وقت تأخیر نمود و بعـد از این دیگر خـدای تعـالی در خصوص این امر وقتی به مـا خبر نـداد؛ یَمْحُوا اللَّهُ مـا یَشـاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتـابِ (۲)؛ خدای تعالی هر چیزی را بخواهد محو کند، می کند و هرچیزی را بخواهد ثابت گرداند، می کند و حقیقت علم نزد او است.

ابی حمزه گوید: این حدیث را خدمت حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم، فرمود:

صحیح است، به همین نهج واقع شد که نقل کردی.

۱- الغیبه، شیخ طوسی، صص ۴۲۸- ۴۲۷.

۲- سوره رعد: آیه ۳۹.

در کتاب الغیبه(۱) از بزنطی روایت نموده، گفت: خدمت حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم! اصحاب ما از شهاب و او از جدّت روایت کرده که آن حضرت فرمود: خدای تعالی ابا دارد از این که احدی را به چیزی مالک گرداند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را در مدّت بیست و سه سال به آن مالک گرداند؛ یعنی خدای تعالی امر شریعت و دعوت را بعد از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، به کس دیگری نخواهد داد.

آن حضرت در جوابم فرمود: اگر جدّم صادق علیه السّلام آن را فرمود، هرآینه چنان می شود که فرموده.

عرض کردم: فدایت شوم! در این باب توجّه می فرمایی؟

فرمود: چه خوب است صبر نمودن و منتظر فرج بودن؛ یعنی امر شریعت و دعوت خلایق، بعد از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به دست کس دیگری خواهد رسید، پس باید انتظار وی را کشید.

بنابراین، حدیث شهاب اصل ندارد و بعد از آن فرمود: آیا قول عبد صالح؛ یعنی قول پدرم موسی بن جعفر علیه السّلام را نشنیده ای که می فرمود: و ارتقبوا إنّی معکم رقیب (۲) فانتظروا إنّی معکم من المنتظرین (۳)؛ چشم به ظهور آن حضرت بدوزید! من هم با شما به آن چشم دوخته ام، منتظر فرج او باشید! به درستی که من هم با شما از انتظارکشندگان او هستم و صبر را در این باب بر خودتان لازم بدارید، زیرا رسیدن فرج در وقت یأس و ناامیدی است، کسانی که پیش از شما گذشتند، از شما صبرکننده تر بودند، حال آن که جدّم امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند! هرآینه سنّت های این امّت، با سنّت های امّت های گذشته، طابق النعل بالنعل مطابق است، ناچار است هرچیزی که میان امّت های گذشته واقع شده، میان شما هم واقع شود.

اگر شما در یک حال بودید، هرآینه در غیر سنّت و طریقه کسانی می شدید که پیش

۱- ر. ک: بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۱۱۱- ۱۱۰.

۲- سوره هود، آیه ۹۳.

۳- سوره یونس، آیه ۲۰.

از شـما بودند. اگر علما؛ یعنی ائمّه اطهار علیهم السّلام کسانی را می یافتند که به ایشان علوم و اسرار بگویند و ایشان آن ها را پنهان داشـته، فاش نکننـد، هرآینه حکمت را برایشان بیان می کردنـد و علوم و اسـرار را به ایشان تعلیم می دادنـد، لکن خدای تعالی شـما را مبتلا نموده به این که اسـرار را فاش نماییـد و به غیر اهلش اظهار کنید، شـما جماعتی هستید که ما را به دل های خود دوست دارید ولی کردارتان با این مخالف است.

به خـدا سوگند! هرآینه اختلاف اصـحاب یارانت با یکدیگر ساکن نمی شود، از این جهت صاحب شـما غایب و پنهان خواهد شد، چه شده که به نفس های خود مالک نمی شوید و صبر نمی کنید تا خدای تعالی چیزی را که می خواهد، بیاورد؟ این امر چنـان نیست که به حسب خـواهش و اراده خلق بیایـد، بلکه امر خـدای تعـالی و قضـای او است و بایـد در آن صـبر نمود و در خصوص امری تعجیل نمی کند مگر کسی که از فوت شدن آن بترسد و خدا خوفی ندارد.

به درستی که امیر المؤمنین علیه السّلام به عیادت صعصـعه بن صوحان تشـریف برد و به او فرمود: یا صعصـعه! به سبب عیادت من، بر برادران دینی خود افتخار مکن و به نفس خود نگاه کن! چنان بدان که این امر؛ یعنی ظهور صاحب به شما رسیده، پس آرزوی ظهور وی، شما را مشغول نگرداند.

بعـد از آن، امـام رضـا علیه السّلام نیز فرمود: به درستی که دیـدی از آل یقطین و سـایر فرعونیـان و ظالمان چه ها درباره شـما صادر گردید، اگر خدای تعالی شرّ ایشان را از صاحب شـما دفع نکند و حسن تقدیر و تدبیرش درباره او و شما نباشد، هرآینه کار به جای بد می انجامد.

به خدا سوگند! هرآینه سـلامتی شما و صاحب شما از خدای تعالی است. آیا برای شما پندی از ابی الحسن علیه السّلام حاصل شـد؛ وقتی که هشام درباره آن حضـرت کرد آن چیزی را که کرد، آن حضـرت هم به ایشان گفت و خبر داد که آیا چنان می دانیـد که خـدا هشـام را در خصـوص آن چه در مـادّه مـا کرد، بیـامرزد و از سـر تقصـیر وی درگـذرد و فرمود: اگر هرچه می خواهید به شما بدهیم، هرآینه برای شما بد می شود، لکن کسی که

به چیزی عالم است، به علم خود عمل می کند؛ یعنی ما می دانیم اظهار پاره ای چیزها به شما مضرّ است، آن وقت به اصرار شما گوش نمی دهیم، بلکه به علم خود عمل می کنیم.

[تکذیب تعیین کنندگان وقت] ۳ نجمه

در کتاب الغیبه (۱) از ابن عقده، او از علی بن حسین، او از حسن بن علی بن یوسف و محمد بن علی، ایشان از سعدان بن مسلم، او از ابی بصیر و او از ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت کرده که خدمت آن حضرت عرض کردم: آیا این امر: یعنی ظهور قائم- عجّل اللّه تعالی فرجه- وقت معیّنی ندارد که به خاطر جمعی ظهورش در آن وقت، بدن های خود را راحت کنیم؟

فرمود: آری، وقت معیّن شده بود، لکن شما آن را فاش نمودید، از این جهت خداوند عالم آن امر را از آن وقت به تأخیر انداخت.

در کتاب مذکور(۲) از علی بن احمد، او از عبد اللّه بن موسی عبّاسی، او از یعقوب بن یزید، او از ابن ابی عمیر، او از ابن بکیر و او از محمد بن مسلم روایت نموده، او گفته امام صادق علیه السّلام به من فرمود: یا محمد! هرکس در خصوص تعیین وقت ظهور صاحب این امر، از ما به تو خبر دهد، از تکذیب وی مترس و باک مکن، زیرا در این باب وقت تعیین نمی کنیم.

در کتاب مذکور(۳) از ابن عقده، او از محمد بن فضل بن ابراهیم، سعدان بن اسحاق بن سعید و احمد بن حسن بن عبد الملک در یک جا ایشان از ابن محبوب و او از اسحاق بن عمّار روایت نموده که از امام صادق علیه السّلام شنیدم، می فرمود: وقت این امر سال صد و چهل هجری بود، لکن آن وقت به شما خبر داده شد و شما آن را فاش نمودید، از این

۱- الغیبه، شیخ طوسی، صص ۴۲۸- ۴۲۷.

۲- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۸۹.

۳- همان، صص ۲۹۳- ۲۹۲.

جهت خداوند عزّ و جلّ آن را از آن وقت تأخیر نموده است.

ایضا در کتاب مذکور به این اسناد از ابن محبوب و او از اسحاق بن عمّار روایت نموده که از حضرت صادق شنیدم، می فرمود: وقت این امر سال صد و چهل هجری بود، لکن آن وقت به شما خبر داده شد و شما آن را فاش نمودید، از این جهت خداوند عزّ و جلّ آن را از آن وقت تأخیر نمود.

در کتاب مذکور به این اسناد از ابن محبوب و او از اسحاق بن عمّار روایت نموده که امام صادق علیه السّلام فرمود: یا اسحاق! این امر دوبار از وقتش به تأخیر افتاده است.

در کتاب مذکور(۱) از کلینی رحمه اللّه او از جماعتی از مشایخ خود، ایشان از برقی، او از پدرش، او از قسم بن محمد، او از بطاینی، او از ابی بصیر و او از صادق علیه السّلام روایت نموده که ظهور قائم علیه السّلام را از آن حضرت پرسیدم، فرمود: وقت قراردهندگان دروغ می گویند، زیرا ما اهل بیت در این باب وقت تعیین نمی کنیم. بعد از آن فرمود: خدای تعالی ابا دارد از این که خلاف نکند وقتی را که قراردهندگان تعیین می کنند.

در همین کتاب از کلینی، او از حسین بن محمد، او از معلی بن محمد، او از حسن بن علی خز فروش، او از عبد الکریم خثعمی، او از فضل بن یسار و او از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که خدمت آن حضرت عرض کردم: آیا این امر را وقت معیّنی دارد؟

فرمود: قراردهندگان دروغ می گویند. به درستی که موسی علیه السّلام به عزم مناجات با پروردگار خود بیرون رفت و سی روز با قوم خود وعده گذاشت، وقتی خداوند عالم، ده روز بر بالای آن افزود، قومش گفتند: موسی علیه السّلام با ما خلف وعده کرد، پس کردند؛ آن چه کردند، یعنی اساس گوساله پرستی را بنا نمودند. بنابراین هروقت ما چیزی از امور آینده را به شما خبر دادیم و آن هم مطابق گفته ما درآمد؛ بگویید خدا راست فرموده و اگر چیزی را خبر دهیم و مطابق گفته ما درنیامد، باز بگویید خدای تعالی راست فرمود تا دوبار اجر و ثواب به شما داده شود.

مترجم بحار گوید: ظاهر این است که آن دو اجر در عوض تصدیق قول خداست

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، صص ۲۹۵- ۲۹۴.

در این، دو احتمال هست که آن ها هردو به صورت ثانیه متعلّق باشند؛ یکی در مقابل تصدیق قول خدا و دیگری در عوض یأس و نومیدی ای که دل ایشان را فراگرفته، زیرا چنین چشم داشتند که گفته امام، مطابق واقع درآید، وقتی مطابق درنیامد، مأیوس و نومید گردیدند، از جهت این حرمان و مأیوسی مستحقّ ثواب شدند.

[علائم زمان ظهور] ۴ نجمه

ایضا در همین کتاب از کلینی، او از حسین بن محمد، او از جعفر بن محمد، او از قسم بن اسماعیل، او از حسن بن علی بن ابراهیم، او از برادرش و او از امام صادق علیه السّلام روایت نموده که در خدمت آن حضرت سلاطین بنی فلان؛ یعنی بنی عبّاس را ذکر نمودیم. آن حضرت علیه السّلام فرمود: خلایق را هلاک ننمود؛ یعنی اعتقادشان را ضایع نکرد، مگر تعجیل ایشان در خصوص قائم- عجّل اللّه تعالی فرجه- و این امر، به درستی که خدای تعالی به سبب بندگان تعجیل نمی کند، زیرا این امر وقتی دارد که باید در آن وقت ظاهر شود، اگر بندگان آن وقت را دریابند، نمی توانند آن امر را یک ساعت از آن وقت، پس وپیش کنند.

ایضا در کتاب مذکور(۱) از احمد بن علی، او از عبید اللّه بن موسی، او از محمد بن احمد قلانسی، او از محمد بن علی، او از ابی جمیل و او از حضرمی روایت نموده که از صادق علیه السّلام شنیدم، می فرمود: ما برای این امر، وقت قرار نمی دهیم.

در همین کتاب (۲) از علی بن حسین، او از محمد بن علی، او از جبلّه، او از علی بن ابی حازم، او از ابی بصیر و او از امام صادق علیه السّلام روایت نموده که خدمت آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم! ظهور قائم- عجّل اللّه تعالی فرجه- کی خواهد شد؟

فرمود: یا ابا محمد! ما اهل بیت برای این امر وقت قرار نمی دهیم، حال آن که

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۸۹.

۲- همان، صص ۲۹۰- ۲۸۹.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: وقت قراردهندگان دروغ گفته اند.

یا ابا محمد! این امر پیش از ظهورش، پنج علامت دارد:

اوّل؛ ندایی در ماه رمضان است.

دوّم؛ خروج سفیانی.

سوّم؛ خروج خراسانی.

چهارم؛ قتل نفس زکیه.

پنجم؛ فرو بردن زمین لشکر سفیانی را در بیابان.

بعد از آن فرمود: یا ابا محمد! به درستی که پیش از ظهور این امر، از وقوع دو طاعون ناچار است؛ یکی طاعون ابیض و دیگری طاعون احمر.

عرض کردم: فدایت شوم! طاعون ابیض و احمر کدام اند؟

فرمود: طاعون ابیض نوعی مرگ است که ذی حیات را به سرعت فانی می کند و طاعون احمر شمشیر است و قائم- عجّل اللّه فرجه الشریف- خروج نمی کند تا وقتی که در شب جمعه بیست و سوّم ماه رمضان، از میان آسمان به نام وی ندا کرده شود.

عرض کردم: به چه چیز ندا می شود؟

فرمود: به نامش و به نام پدرش، بدین نهج گفته می شود که آگاه باشید! به درستی که فلان بن فلان قائم آل محمد صلّی اللّه علیه و آله است، سخن او را بشنوید و وی را اطاعت کنید، در آن وقت ذی روحی باقی نمی ماند مگر این که این صدا را می شنود، در آن اثنا کسی که در خواب است به سمت آن صدا بیدار می شود و به صحن خانه خود بیرون می آید، دختران باکره از پس پرده عفّت درمی آیند و قائم- عجّل اللّه فرجه الشریف- به سبب آن صدا خروج می کند و آن، صدای جبرییل علیه السّلام است.

[بدا در زمان ظهور] ۵ نجمه

حسن بن سلیمان، شاگرد شهید رحمه اللّه در کتاب مختصر(۱) گفته روایت شده: به خطّ شریف امام حسن عسکری علیه السّلام حدیثی یافته شد که ظهورش این است: به قدم های نبوّت و رسالت، به مراتب بلند حقیقت قدم گذاشتیم، حدیث را سنجیده، تا این که فرموده: به زودی چشمه های آب حیوان، بعد از چشیدن عذاب آتش نیران برای شیعیان ظاهر می شود؛ یعنی بعد از ابتلای ایشان به شداید ایّام غیبت که مانند آتش نیران است؛ لذایذ فرج به ظهور قائم- عجّل اللّه فرجه الشریف- ما که به منزله چشمه های آب حیوان است، برای ایشان میسّر خواهد شد وقتی که به قدر عدد آلم و طه و طس ها از سال ها بگذرد.

علّامه مجلسی رحمه اللّه برای توجیه این حدیث، بیانی ایراد نموده و گفته: احتمال دارد مراد از الم، جمیع الم ها و المص و المر باشد، زیرا عدد همه آن ها با طه و طس ها به هزار و صد و پنجاه و نه می رسد و این توقیت؛ یعنی تعیین وقت ظهور نمودن که از این خبر و خبر ابالبید و مثل این ها فهمیده می شود، بر تقدیر صحّت آن اخبار، با این که در سایر اخبار نهی از توقیت وارد شد، منافات ندارد، زیرا مراد از آن ها نهی در توقیتی است که به طریقی باشد که بدا در آن نیست؛ چنان که در اخبار گذشته به این معنی تصریح کرد.

پس بین آن ها منافاتی نیست، با این که اخبار نهی به غیر امام تخصیص داده شود؛ یعنی جایز نبودن توقیت در حقّ غیر امام است، نه در حقّ امام. این وجه اخری با بعضی اخبار منافات دارد که آن ها دلالت دارد بر این که برای امام جایز نیست وقت ظهور را تعیین نماید.

وجه اوّل اظهر است و غرض ما از ذکر این وجوه، اظهار احتمال است و منافی آن زمان نباشد که در خصوص ظهور ذکر کردیم، بنابراین اگر آن زمان بگذرد و العیاذ باللّه

۱- ر. ک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۱.

فرج ظاهر نشود و از آن زمان تخلّف کند، هرآینه آن تخلّف، به بدفهمی ما مستند خواهد شد؛ یعنی اخبار توقیت به وجوه کثیر احتمال داشتند و مراد از این وجوه، در نفس الامر یکی بوده، ما خطا نموده، آن را نفهمیدیم.

باوجوداین می گوییم: احتمال وقوع بدا در جمیع محتملّات اخبار توقیت هست؛ یعنی به هر احتمال که وقت ظهور تعیین شود و ظهور از آن وقت به تأخیر بیفتد، در آن حال می توان گفت بدا واقع گردید و از این جهت به تأخیر افتاد؛ چنان که در حدیث ابن یقطین، ثمالی و غیر ایشان به وقوع بدا اشاره شد.

پس از وساوس شیاطین انس و جان باحذر باش و به خداوند عالم توکّل کن؛ یعنی اگر ظهور فرج از آن زمان به تأخیر افتد و شیاطین انس و جنّ به تو وسوسه کند که اگر قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- موجود بود، هرآینه در آن زمان ظاهر می شد در آن جا به مسأله بدا ملتفت شده، فریب ایشان را مخور!

در تفسیر عیاشی (۱) از هشام بن سالم، او از بعضی اصحاب ما و ایشان از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که معنی قول خدای تعالی أَتی أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ (۲) را از آن حضرت پرسیدم.

فرمود: وقتی خدای تعالی چیزی را به پیغمبر خبر دهد و وقت آن را تعیین نماید، هرآینه قول او در این مقام أَتی أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ (۳) گفته می شود؛ یعنی امر خدا رسید، تعجیل و شتاب مکن تا وقت آن برسد.

بعد از آن فرمود: وقتی خدای تعالی خبر داد فلان خبر، شدنی است، هرآینه به منزله این است که شده؛ یعنی از این جهت لفظ اتی را به صیغه ماضی فرمود که بر تحقّق وقوع دلالت دارد، حال آن که معنی در مستقبل است.

۱- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۵۴.

۲- سوره نحل: آیه ۱.

۳- سوره نحل: آیه ۱.

[مصلحت تغییر وقت ظهور]

تنبیه للنّبیه بدان در نجم ثاقب بعد از ذکر خبر ابو بصیر و ابو حمزه ثمالی که ما آن ها را در نجمه دوّم این عبقریّه ذکر نمودیم؛ فرموده: شیخ طوسی گفته وجه در این اخبار این است که ممتنع نیست خدای تعالی این امر را موقت فرمود در یکی از اوقاتی که ذکر شد.

پس چون پدیدار شد آن چه پدیدار شد، مصلحت تغییر کرد و تأخیر آن تا وقتی دیگر و هم چنین در ماه بعد و وقت اوّل منقضی شد و هر وقتی جایز است به این مشروط باشد که پیدا نشود چیزی که صلاح در تأخیر آن مقتضی است تا بیاید آن وقتی که آن را تغییر نمی دهد، پس محتوم خواهد شد و بر همین تأویل می شود آن چه در تأخیر عمرها از اوقات خود و زیاد شدن آن ها هنگام دعا و صله ارحام وارد شده و آن چه در نقصان عمرها پیش از اوقات خود در وقت کردن ظلم، قطع رحم و غیر این ها روایت شده و خدای تعالی هرچند به هردو امر داناست، پس ممتنع نیست یکی از آن ها به شرطی و دیگری بدون شرطی معلوم باشد و در این جمله خلافی بین اهل عدل نیست، آن گاه جمله ای از اخبار بدا را نقل کرد.

پس از آن فرمود: و وجه در این اخبار، چیزی است که پیش تر از تغییر مصلحت در آن و اقتضای تأخیر امر تا وقت دیگر ذکر کردیم، نه ظاهر شدن امر برای خدای تعالی؛ (تعالی اللّه عن ذلک علوّا کبیرا.)

آن گاه اشکال کردند که بنابراین لازم می آید ما به چیزی از اخبار خدای تعالی مطمئن نشویم و جواب دادند بعضی اخبار در مخبرات او جایز نیست، چون قطع داریم آن، تغییر داده نمی شود؛ مثل اخبار صفات خداوند و آن چه گذشته و اخبار به این که مؤمنین را ثواب می دهد و قسمی از آن، فی نفسه به حسب تغییر مصلحت در وقت تغییر شروط آن، قابل تغییر هست و جمیع این ها را در اخباری از آینده تجویز می کنیم، مگر آن که خبر بر وجهی وارد شود که دانسته شود مضمون آن قابل تغییر نیست.

در آن حال به شدن آن قطع می کنیم و برای همین است که در بسیاری از اخبار حتم

را به آن مضـمون منضمّ فرمودنـد؛ یعنی فلاـن امر خواهـد شـد و از محتومات است، پس به ما تعلیم فرمودنـد که آن قابل تغییر نیست و ما به آن قطع می کنیم.

این نـاچیز گویـد: فرموده شـیخ مزبور را روایتی تأییـد می نمایـد که خود ایشـان در آن کتاب به اسـناد خود از عثمان نوی نقل فرموده اند که او گفت: از حضـرت صادق علیه السّـلام شنیدم، می فرمود: این امر در خصوص من بود؛ یعنی مشیّت الهی چنین بود که خروج کنم و زمین را پر از عـدل و داد گردانم، لکن بـدا واقع شـد، پس خـدای تعـالی آن را تـأخیر نمود و بعـد از این هرچه می خواهد در خصوص ذرّیّه من می کند.

[چند نمونه از توقیت]

خاتمه و لتأییـد ما فی العبقریّه قابله التنقیـد عن بعض البریّه بـدان برای تأییـد آن چه در این عبقریّه از اخبار وارده نقل شـده؛ در منع و ردع از توقیت تعیین زمـان ظهور حضـرت بقیّه اللّه- ارواحنا فـداه- و از جهت تنقیـد و نکوهش بعضـی که رجما بالغیب، وقـت ظهـور را تعیین می نماینـد؛ چنـان که یکی از وعّـاظ معروف ایران حـدود پنجـاه سـال قبـل، به کرّات در بالاـی منـبر، به پیرمردهـای هشـتاد، نودسـاله خطـاب نموده، می گفت: امروز و فردا مهیّای ظهور و دیـدن حضـرت امام زمان- عجّل اللّه تعالی فرجه- باشـید، به نحوی که هر پیرمردی خیـال می کرد همان سال و ماه حضـرت را ملاقات خواهـد نمود، تا حال، قریب پنجاه سال می گذرد و هنوز از ظهور آن بزرگوار خبری نیست.

بالجمله برای تأیید آن اخبار و تنقید این چیزی را نقل می نمایم که یکی از معاصـرین در رساله جواهر القوانین نقل نموده؛ این رسـاله را سـال هزار و سـی صـد و سـی و یـک تألیف نموده و بعضـی از اخبار به جمله و عبارات و اشـعار مرموز اهل عرفان و حساب و صاحبان کشف و شـهود را ذکر کرده و از نوع آن ها اکتشافات نموده ظهور آن بزرگوار سال هزار و سی صد و سی و پنج الی چهل واقع خواهد شد و اکنون که سـنین هجرت به هزار و سـی صد و شـصت و دو رسـیده، اهل عالم از شـرف یابی حضورش

محروم و با هزاران اندوه و تأسّف، منتظر ظهورش هستند. عین عبارت آن در رساله مزبور این است:

س: بفرمایید ظهور موفور السرور قطب دایره امکان، حضرت بقیّه اللّه، امام محمد مهدی- ارواحنا فداه- چه زمانی خواهد بود؟

ج: به طور یقین احدی از مؤمنین نمی داند که کدام روز یا فلان ساعت و یا فلان هفته، بلکه فلان سال ظهور خواهد فرمود و محمد و آل او علیهم السّلام به آن تصریح نفرموده، بلکه از اظهار آن کراهت داشته اند، به ملاحظاتی هم صلاح نمی باشد، همین غیبت ولی عصر- عجّل اللّه فرجه الشریف- امتحان بزرگی است که مؤمنین از منافقین و مرتدّین معلوم شوند و به مؤمنین به غیب ثواب عظیم مرحمت فرمایند که در انتظار جان جهان و حجّت حضرت رحمان بودند تا جان دادند و حکمت های دیگر هست که در این جا مناسب نیست.

س: بلی، درست می فرمایید! ولی یکی از بابیّه برای ضلالت و گمراهی مردم، به حدیث ابی لبید مخزومی متمسّک شده که از امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده و به حسب عدد فواتح سور می خواهد خروج میرزا علی محمد دروغگو را درست کند، لذا خواهشمندم هرچه از اخبار در این باب تعیین یا گمان کرده اید، بیان فرمایید تا بطلان قول طایفه ضالّه مضلّه بابیّه واضح گردد، امید که برای جناب عالی اجر عظیم داشته باشد.

ج: همان حدیث امام حسن عسکری علیه السّلام برای ردّ آن ها کافی است که فرج شیعیان ایشان در سنه هزار و دویست و شصت و دو نیست که میرزا علی محمد ادّعای دروغی کرده است.

س: استدعا دارم عین عبارت حدیث را با معانی آن بیان فرمایید که قلوب دوستان آل محمد روشن گردد.

ج: در بحار(۱) مسطور است: وجد بخطّ الأمام ابی محمّد الحسن العسکری علی

۱- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۸.

ظهر الکتاب قد صعدنا ذوی الحقایق باقدام النبوّه و الولایه. به خطّ ابو محمد امام حسن عسکری علیه السّلام بر پشت کتاب یافت شد که رقم فرموده بودند:

به تحقیق، ما آل محمد صلّی اللّه علیه و آله، ذرّه ها و بلندی های همه حقیقت ها را به قدم های نبوّت و ولایت الهی که حق تعالی به ما عطا فرموده؛ و ذرنا سبع طرائق باعلام الفتوّه و الهدایه و بر هفت طریقه ها به علامت های فتوّت، جوانمردی، هدایت و راهنمایی خودمان بلندی جستیم، نحن لیوث الوعی و غیوث الندی؛ ما آل محمدیم! شیران میدان جنگ که بر همه فایق ایم و فریادرس همه خلایق ماییم! اشاره است به این که روزگاری خواهد آمد که همه مردم به فشار ظلم خواهند آمد که دیگر فریادرسی غیر از ما برای آن ها نباشد و ما که دارای شجاعت و علم هستیم می توانیم فریادرسی خلایق بنماییم و خواهیم نمود؛ کنایه از ظهور فرزندش امام محمد مهدی و رجعت محمد و آل محمد صلّی اللّه علیه و آله است که برگردند و به قوّه شمشیر و علم، بلاد و عباد را احیای فرمایند.

چنان که بیان فرمود: و فینا السّیف و القلم فی العلّه حل و لواء الحمد فی الأجل، حال آن که شمشیر و قلم در دار دنیا در دست ما آل محمد بوده و خواهد بود؛ یعنی کسی مگر جز شمشیر نتواند ریاست کند که به قهر و غلبه و زور، سلطنت کنند و آن ها علم ندارند یا اهل قلم که به قوّه علم و تدابیر، سلطنت کنند و مسلّما قوّه قلم بیش از شمشیر است و اهل شمشیر، همیشه به اهل قلم محتاج اند ولی اهل علم و قلم در هردوره، به اهل شمشیر محتاج نبوده اند و سلطنت کامله برای کسی است که هم، اهل شمشیر و هم، اهل قلم باشد و این منصب مخصوص انبیا و ائمّه علیهم السّلام است.

این است که فرمود: شمشیر و قلم در دار دنیا در دست ما آل محمد است و در آخرت هم، ریاست، حقّ ما آل محمد خواهد بود که لواء الحمد در دست ماست و همه انبیا و اولیا و شیعیان ما زیر لوای ما هستند؛ اسباطنا خلفاء الدّین و خلفاء الیقین و مصابیح الأمم و مفاتیح الکرم، مقام ما آل محمد فوق تصوّر هر متصوّر است، همین بس که فرزندزاده های ما، خلیفه های دین خدا و امام زادگان ما، جانشینان یقین اند که هیچ شکّی در دل آن ها نبوده، چراغ های هدایت امّت ها و کلیدهای کرم خدا هستند.

الآن فرزندان امام عصر و اولادزاده های آن حضرت علیه السّلام در جزیره خضرا و شهرهای آن به نیابت حضرت حجّت علیه السّلام سلطنت می کنند، شاید فرمایش حضرت عسکری راجع به اولادزاده های خود باشد که ان شاء اللّه ایشان را ملاقات خواهیم نمود یا راجع به اولادزاده های همه ائمّه علیهم السّلام باشد و بعد در مقام افتخار برآمده که تمام پیغمبران به واسطه ولایت ما آل محمد صلّی اللّه علیه و آله به مقام نبوّت و رسالت و اولو العزمی رسیده اند، لذا یکی از پیغمبران مقرّب اولو العزم را مثل می آورد تا حال سایر پیغمبران و رسل معلوم گردد که همه تابع و شیعه محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و محمد بن الحسن- صلوات اللّه علیهم اجمعین- می باشند؛ چنان که حق تعالی در سوره صافات می فرماید: وَ إِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَإِبْراهِیمَ إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِیم (1)؛ به درستی که از شیعیان علی و آل علی، ابراهیم خلیل است، زیرا با دل سالم از امراض قلبی به سوی پروردگار خود آمد، پس وقتی حضرت ابراهیم علیه السّلام با آن مقام رسالت و خلّت و امامت، شیعه امام زمان و آبای طاهرین آن حضرت باشد، سایر پیغمبران به طریق اولی.

حضرت عسکری علیه السّلام این جا فرمود: فالکلیم البس حله الاصطفا لما عهدنا منه الوفاء؛ پس موسی کلیم، خلعت رسالت و برگزیدگی را بر خود پوشاند؛ به جهت آن چه ما آل محمد صلّی اللّه علیه و آله، در عالم نور و ذرّ از او عهد گرفتیم وفا کردن به عهد ما را؛ یعنی وفا کرد، برگزیده شد و از شیعیان ما محسوب گردید. و انّ روح القدس فی جنان الصّاغوره ذاق من حدائقنا الباکوره؛ حضرت جبرییل، روح القدس، که افضل از همه ملایکه، کرّوبین و روحانیّین است در جنّات صاغوره قدری از باغ های باکوره ما آل محمد صلّی اللّه علیه و آله را چشیده است که به این مقام جلیل رسیده و سایر ملایکه به طریق اولی مستفیض فیوضات ما هستند.

از این عبارت مختصر معلوم ساخت تمام انبیا و مرسلین و ملایکه مقرّبین مطیع امر ایشان هستند، پس باید تمام جنّ و انس امر خدا و رسول و ائمّه را اطاعت نمایند،

1- سوره صافات: آیه ۸۳ و ۸۴.

هرکس از ایشان مخالفت نماید به هلاکت ابدی و جحیم سرمدی معذّب، مؤیّد خواهد شد و از فرق های هالکه خواهد بود و هرکس متابعت و اطاعت امر ایشان نمود، از جمیع مهالک نجات یافت و به بهشت های عدن ابدی خواهد شتافت، زیرا احدی از مسلمین نمی تواند بگوید علی و اولاد علی از فرقه ناجیه نیستند، چون اگر کسی جسارتی کرد، فورا خودش کافر، مرتدّ، نجس و از بدترین فرق هالکه خواهد شد و اگر بگوید آل محمد صلّی اللّه علیه و آله از فرقه ناجیّه می باشند، لازم می آید هرکس پیروی ایشان باشد، فرقه ناجیّه باشد و نمی شود امام از فرقه ناجیّه ولی تابع او از فرقه هالکین باشد.

بنابراین ثابت شد شیعیان امام زمان و آبای طاهرین آن حضرت، فرقه ناجیّه می باشند و سایر مذاهب امّت پیغمبر از فرق هالک و جهنّمی خواهند بود؛ چنان که پیغمبر فرمود: ستفرق امّتی علی ثلاثه و سبعین فرق کلّهم فی النار الّا واحده؛ به زودی امّت من بر هفتاد و سه فرقه خواهند شد، همه ایشان در آتش جهنّم خواهند بود، مگر یک فرقه که از جهنّم نجات یابند.

لذا حضرت عسکری علیه السّلام فرمود: شیعتنا الفئه الناجیّه و الفرقه الزاکیه صاروا النار داء وصونا و علی الظلمه البا و عونا؛ شیعیان ما آن گروه ناجیّه و فرقه پاک و پاکیزه اند که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در آن حدیث خبر داده برای ما آل محمد، ردایی گردیدند که ما را حفظ می کنند و حصاری که ما را نگاهداری می نمایند، در حضورمان ما را اعانت می نمایند و بر ظلمت غصب حقّ ما، بر ظالمان حقّ ما جمعیّت و یاران اند؛ در غیبت ما فرج ما را انتظار می کشند، جمعیّت نموده، ما را یاری نمایند.

بعد در مقام شرح ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ (۱) و «یملاء اللّه الأرض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا»؛ فساد در صحرا و دریا ظاهر خواهد شد به آن چه دست های مردم اکتساب نموده و امام زمان- عجّل اللّه فرجه الشریف- زمین را از عدل و داد پر می کند، بعد از این که از ظلم و بیداد پر شده باشد، سپس می فرماید: «سینفجر لهم ینابیع الحیوان بعد لظی مجتمع النیران لتمام

۱- سوره روم: آیه ۴۱.

الروضه و الطواسین من السنین»؛ به زودی بعد از شعله کشیدن آتش های جمع شده چشمه های حیات و زندگانی برای شیعیان ما شکافته می شود.

در این عبارت چند نکته فهمیده می شود:

۱- در زمان غیبت جمع آوری می کنند و برای یاری امام زمان- عجّل اللّه فرجه الشریف- زیاد می شوند؛ چنان که می بینم طایفه شیعه زیاد شده و می شوند و یک سرّ حرمت جهاد در زمان غیبت، همین است که در فساد عالم، جنگ نکنند؛ هرچند در سختی باشند ولی برای نصرت دین بمانند.

۲- به زودی فرج اشاره می فرماید که شیعیان غصّه نخورند و مأیوس نشوند.

۳- راحتی ها عقب زحمت هاست.

۴- راحتی و عزّت و زندگی مخصوص شیعیان است نه دیگران.

۵- چشمه های حیرت و برکت برای شیعیان جاری خواهد شد.

۶- شیعه خالص، نزدیک ظهور سختی دارد، ولی کسی بر او مسلّط نخواهد شد تا بماند و سلطان خود را یاری نماید.

۷- فتنه، فساد، ظلم و بیداد به اندازه ای در روی زمین زیاد شود که گویا آتش به جان مردم افتاده است.

۸- شاید اشاره به اسباب جنگ حالیّه از توپ، تفنگ، فشنگ، بمب، خمپاره، دینامیت و امثال این هاست که سلاطین سال ها برای ملک گیری تهیّه دیده اند و نزدیک ظهور آن، آتش های انبارشده چنان زبانه کشد که اغلب ممالک و رعایای خود را آتش زده، می کشد و خراب کنند؛ بعد از خرابی بلاد و عباد و ظهور فساد، برای شیعیان آل محمد صلّی اللّه علیه و آله به تمام شدن و گذشتن سال های الروضه و الطواسین من السنین خوب خواهد شد. بفهم!

س: تحقیقات رشیقه و بیانات باسلیقه معلوم شد ولی مراد حضرت از عبارت آخری معلوم نشد.

ج: لا حول و لا قوّه الّا باللّه، باید دانست؛ الف و لام در الطواسین برای عهد خارجی

است که به «طسم و طسم و طس» سوره قصص و شعرا و نمل اشاره دارد، لذا باید الف و لام حساب نشود، امّا واو عطف و الف و لام الروضه، باید حساب شود، گویا چنین فرموده: لتمام الروضه و «طسم طسم طس» ولی من السنین بیان برای آن هاست که این عدد را از سال ها به شمار وقت فجر فرج آل محمد صلّی اللّه علیه و آله و شیعیان ایشان، معلوم یا مظنون خواهد شد.

الف ل ر/ ۱ ۳۰ ۲۰۰ و/ ۶ ض/ ۸۰۰ ه/ ۵ و/ ۶ ط/ ۹ س/ ۶۰ م/ ۴۰ ط/ ۹ س/ ۱۶۰ ل/ ۲۱ ر و/ ۲۰۶ دویست و شش ض ه ط و س م ط س م ط س/ ۵ ۸۰ ۱۵ ۱۰۰ ۶۹ ۱۰۹ جمعا هزار و سی صد و سی و پنج که تمام شد، بعد از اتمام سال هزار و سی صد و سی و شش، حضرت ظهور خواهد فرمود و در سال هزار و سی صد و سی و شش برای شیعیان وسعت و رفاهیّت و امنیّت فراهم خواهد آمد.

س: خیلی مسرور و امیدوار شدم؛ آیا مثل تاریخ بعثت یا تولّد حضرت حجّت و یا غیبت آن حضرت احتمال دیگری می رود؟

ج: این احتمالات قابل توجّه نیست، زیرا معصوم تا این اندازه ابهام و اجمال نمی فرماید و الّا برای فرمودن فایده ای متصوّر نیست، لذا احتمال اقوی است که چون سنه هزار و سی صد و سی و پنج تمام شود، کار شیعیان آل محمد صلّی اللّه علیه و آله اصلاح و خوب خواهد شد.

س: آیا دلیل دیگر که مؤیّد این حدیث و ترجمه آن باشد در نظر دارید؟

ج: همان حدیث ابا لبید که از حضرت باقر علیه السّلام روایت می کند، ما در روایت خدشه نمی کنیم ولی می گوییم بابی ها معنی حدیث را نفهمیده اند. آخر حدیث می فرماید: ثمّ کان بدو خروج الحسین بن علی علیه السّلام آلم اللّه فلمّا بلغ مدّته قام قائم ولد العبّاس عند المص و یقوم قائمنا عند انقضائها بآلمرا، فافهم ذلک و عدّو اکتمه.

شاید معنی، چنین باشد: پس اوّل خروج حسین بن علی، آلم اللّه؛ یعنی هفتاد و یک بود، یقینا مراد از آن، بعثت است نه هجرت. وقتی مدّت آن حضرت رسید، کسی از آل هاشم سلطان نشد تا قائم فرزندان عبّاس، نزد سنه المص برخاست و قائم ما آل محمد نزد منقضی شدن آن ها به المرا می ایستد.

حال، دو احتمال می رود، اوّل آن که اللّه را با عـدد مـدغم و مدغم فیه، جزء حروف فواتح سور حساب کنیم و هم چنین باء بر سر المرا، لذا چنین حساب می شود:

و با حدیث حضرت عسکری علیه السّلام مطابق می شود

ال م ا ل م ا ل ه ا ل م ص/ ۷۱ ۱۳۸ ۱۶۱ ا ل ر ا ل ر/ ۲۳۱ ۲۳۱ ا ل ر/ ۲۳۱ ا ل ر/ ۲۳۱ ا ل م ر/ ۲۷۳ جمله، هزار و سی صد و سی و شش (۱۳۳۶) که تمام شدن هزار و سی صد و سی و پنج همین است، پس این ها را بفهم، بشمار و آن را پنهان دار!

احتمال دوّم آن که از اوّل قرآن تا المرا، هزار و دویست و شصت و هفت می شود.

هفتاد و یک سابق بر ظهور حسین را که دولت حقّه بود بر این عـدد، اضافه می کنیم و چنین می شود ولی این حساب، بعـد از حساب اوّل است و اقوی بودن احتمال اوّل به واسطه تطابق با حدیث اوّل می باشد و اللّه اعلم بالأمور.

س: دلیل دیگری دارید که بر مقصود دلالت کند؟

ج: در نظرم هست روایتی دیـدم که مکرّرات تمـام فواتـح سور را بیندازنـد، هرچه بـاقی مانـد، فرج امام زمان- عجل اللّه تعالی فرجه- است. به اقسـام مختلف حسـاب کرده انـد، درست نیامـده، مگر به طریقی که بعـد از فکر زیـاد به یاد آمـد، پس مراد از انـداختن مکرّرات، انـداختن حروف مکرّر نیست، زیرا خیلی کم می شود. بلکه مراد انـداختن کلمه های مکرّر از فواتـح است؛ مثلاـ در قرآن الم و حم و الرا مکرّر است، آن هـا را می انـدازیم و «طسم» اگرچه مکرّر است ولی چون جـامع طس می باشـد، حسابش می کنیم؛ مثل حمعسق و المص و المرا، زیرا جامع هر حم و الم و الر هستند و حروف دیگری دارند. ملتفت باش!

ل م ص ل ل م ر ل ه ی ع ص ط ه ط س م س س ص ح م ع س ق ن/ ۱۹۱ ۲۷۱ ۱۹۵ ۱۴ ۱۹ ۷۰ ۹۰ ۲۷۸ ۱۰۰ ۵۰ جمله هزار و سـی صـد و سـی و هشت این حساب هم با سابق منافات نـدارد؛ نهایتا دو سال بعـد از ظهور را می رساند و بعد از ظهور هم، ظهور است و شاید جهت اختلاف، سرّی دارد که درست معیّن نباشد؛ مثل این که بگوییم از سنه هزار و سی صد و سی و پنج تا سنه هزار و سی صد و سی و هشت ظهور خواهد فرمود، وقتی هم تعیین نکرده ایم که فلان ساعت

و روز و سال ظهور می فرماید تا مستوجب تکذیب باشیم، زیرا با این که می گویم امید دارم از سال هزار و سی صد و سی و پنج تا هزار و سی صد و سی و هشت، ظهور کند؛ اگر کسی بگوید کی ظهور می فرماید؟ می گویم: نمی دانم؛ وقتی معیّن نکرده ام.

س: دیگر چیزی دارید که بر قرب وصال محبوب دو جهان، امام زمان علیه السّلام دلالت کند؟

ج: عبارت حضرت دانیال پیغمبر بعد از آیات چندی در فصل دوازده، آیه دوازدهم و به مناسبت امام دوازدهم فرموده: خوشا به حال کسی که انتظار کشیده روزهای هزار و سی صد و سی و پنج را دریابد. ظاهرا باید مراد او ظهور حضرت حجّت علیه السّلام باشد؛ چنان که از آیات سابق آن، مستفاد می شود.

س: به به! قلبم قوّت گرفت دیگر از مقرّبان چه در نظر دارید؟

ج: معلوم می شود جنابعالی میلی به امام زمان دارید که مشتاق ظهور آن حضرت هستید، به خلاف بعضی که چون بفهمند ظهور نزدیک است، از ترس اعمال فاسد خود، بیخ گوش آن ها زرد شده، منکر شوند که خیر، فلانی مزخرف می گوید! هیچ کس وقت ظهور را نمی داند و به این زودی ها ظهور نمی کند. من یقین دارم به این زودی تشریف نخواهد آورد ولی اگر درد دین داشتند، می بایست اظهار بشاشت کنند که زودتر فرج برسد.

خلاصه، مرحوم میرزا محمد اخباری که در زمان فتحعلی شاه و از علمای مرتاضین بوده، در مفتاح الغیب در اسرار اسم محمد صلّی اللّه علیه و آله نقل می کند: یخرج من اسمه عدد من أرسل من الأنبياء و إذا ضممت عدد باطن هذا الأسم إلى ظاهر عدده كان الخارج من الجملتين وقت ظهور خاتم الأولياء محمّد المهدی، فافهم.

س: این دو فقره خیلی مشکل است؟

ج: گوش بده! خواهی فهمید چون در علم حروف گاهی هندسه ظاهر حرف را می گیرند، گاهی باطن حرف را که زبر و بنیه حرف باشد، پس م/ ۹۰ ح/ ۹ م/ ۹۰ م/ ۹۰ د/ ۳۵ جمله، سی صد و چهارده نفر پیغمبران مرسل می شود که بنابر مشهور، سی صد و

سیزده نفر می باشند، یکی هم خود حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله جمله سی صد و چهارده می شود و اصحاب حضرت حجّت اللّه با خود حضرت هم، به همین عدد می باشند، اللّهمّ اجعلنا منهم بحقّه و حقّ آبائه صلوات اللّه علیهم. پس معنی عبارت چنین است که از عدد اسم محمد، عدد مرسلین از پیغمبران که سی صد و چهارده نفر باشند، خارج می شود.

در این جا میم مدغم را نیز حساب کرده و هرگاه باطن عدد این اسم را به ظاهر عدد آن ضمیمه نمودی، خارج از دو جمله، وقت ظهور خاتم اولیا، حضرت امام محمد مهدی علیه السّلام می باشد.

پس بفهم که خیلی مشکل است یا مراد او این است که عدد باطن محمد (۹۲۶۲) را که جمله صد و پنجاه و چهار (۱۵۴) می شود، به ظاهر عدد ۷۸۱۱۰۶ ضمیمه کنی که جمله ۱۱۸۴ می شود که از این دو جمله ۱۳۳۸ خارج خواهد گردید و ظاهر عدد مقدّم را به جهت الغاز و ابهام مؤخّر گفته و اگر گفته بود الی عدد ظاهر، زودتر منتقل می شدیم.

یا مرادش این است که میم مدغم را حساب نکرده و باقی را به طریق باطن حساب نموده که م ح م د/ ۹۰ ۹ ۹۰ ۳۵ جمله ۲۲۴ می شود، آن وقت این ها را به عدد ظاهر اضافه نمایی که مقدّم را مؤخّر آورده و ضمیر در عدد باید در آخر ظاهر، باشد، مثل این که عبارت الی عدد ظاهره می باشد، آن چه خارج از جمله ۳۲۴ و جمله ۱۱۱۱ می شود ۱۳۳۵ که با حدیث حضرت عسکری و حضرت باقر علیهما السّلام مطابق خواهد بود.

از لطایف عبارت کان الخارج من الجملتین نیز، وقت ظهور مکشوف می افتد که من را بر الخارج مقدّم، قصد کرده باشد، معنی چنین می شود که عدد از خارج جملتین ۵۲۵۸۰۴ جمله ۱۳۳۷ می شود، اگر مقصودش هم نبوده، به خواست خدا چنین شده، به کوری چشم بابی ها که سنه ۱۲۶۲ به تیشه خیال، امام دروغگوی مفتری دین بری را تراشیدند و این قدر جرأت و شجاعت داشت که از دار در بیت الخلا پایین افتاد و به سقر رفت.

س: این عبارت از معصوم رسیده است؟

ج: نمی دانیم. دور نیست که صاحب مفتاح الغیب در کتاب خود از قول معصوم علیه السّلام نقل کرده است. و اللّه اعلم.

س: چه دلیل دیگری دارید؟

ج: همین شخص بزرگ در آخر می فرماید: به حسب ابعد احتمالات، امیدواریم ظهور الحقّ، تاریخ ظهور آن سرور باشد.

س: مطلب را واضح سازید که مرادش چیست؟

ج: چون رسم حساب حروف آن است که حرف مدغم را حساب نمی کنند، لذا بعد احتمالات، حساب مدغم است، دیگر آن که تاریخ را از هجرت حساب می کنند، لذا ابعد احتمالات، از بعثت حساب کردن است، چون ابعد احتمالات را فهمیدی، ملتفت باش! (ظ ه و ر ل ح ق ق ۱۱۱۱ ۲۳۸) جمله ۱۳۴۹ می شود و حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله در مکّه سه سال مخفی و ده (۱۰) سال علانیه دعوت فرمود، جمله سیزده سال، اگر خواستی بگو از بعثت واقعی تا ظهور، ۱۳۴۹ و اگر بخواهی با هجرت مطابق کنی ۱۳ را از آن جمله تفریق نما، ۱۳۳۶ باقی می ماند. اقرب احتمالات هر گاه از بعثت حساب کنند، سه سال مخفی را به حساب نمی آورند ولی ما آوردیم تا ابعد معیّن گردد، بفهم!

س: چیز دیگری دارید که دالّ بر وقت ظهور نور خداوند غفور باشد؟

ج: در کتاب نجم الثاقب این رباعی را به بعضی از مشایخ شهود نسبت داده است:

إذا دار الزّمان علی حروف***ببسم اللّه فالمهدیّ قاما

فادوار الحروف عقیب صوم***فاقرء الفاطمیّ منّی السلاما

س: معنی آن را بفرمایید؟

ج: یعنی هرگاه زمانه بر حروف در بسم اللّه الرّحمن الرّحیم (۲۸۸۳۲۹۳۶۱۰۲) دور زد، فالمهدی (۱۲۱) قاما؛ جمله بسمله ۱۷۵۵- جمله دو قلم ۱۰۷۶. پس دور گرداندن عدد این حروف است در عدد عقب صوم الزمان (۲۴۹) جمله خواهد شد.

مرادش از ۱۳۴۰ این است که در دور ۱۳۴۰ ظهور خواهد فرمود.

دیگر از- ۵- و- ۶- و- ۷- و- ۸- ساکت می باشد، همین قدر می رساند که از

۱۳۴۰ نمی گـذرد که ظهور خواهـد فرمود یا بگو هرچه در قرآن است، در فاتحه الکتاب می باشـد و هرچه در فاتحه است، در بسم اللّه درج می باشـد، چون زمـانه احکام اللّه را که در قرآن جمع است؛ برگردانـده، واژگون ساخته و کسـی در آخر الزمان جز به اسم اللّه عمل نمی کند؛ ولی به عکس قول او عمل می کنند.

لذا باید لفظ اللّه را چنین برگردانده، واژگون بنویسـیم و هندسه آن را زیر آن بنگاریم. ۳۵ ۱۳ /۱۳ ۵ ل ل خواهد شد، چون چنین انقلاب شد، حضـرت مهدی علیه السّـلام قیام فرماید، دوباره احکام اللّه را به جای خود برگرداند و شـریعت پیغمبر را که مردم کهنه کرده انـد، تازه فرماید. برگرداندن این حروف ه/ ۵ ل/ ۲ ل/ ۳ ۱/ ۱ عقیب سختی ها و امساک اهل حقّ است که از جمیع لذایذ صایم بودند، چون هزار و سی صد و سی و پنج بگذرد، پس بر امام زمان، فرزند فاطمه زهرا، سلام فراوان مرا برسان!

س: از کجا معلوم است مراد شاعر این مطالب بوده است؟

ج: شاید روح القدس به زبان او داده؛ چنان که به زبان حقیر داده که بتوانم شرح کنم و اللّه اعلم.

س: دیگر در سـینه خود چه دارید، واقعا آن چه فرمودید، عین واقع و صدق کلام است؛ لا یبقی من الأسـلام الّا اسمه و لا یبقی من القرآن الّا رسـمه ظاهر شده و حدیثی که اسـلام اوّل غریب بوده و الآن هم مثل اوّل، غریب است، ظاهر گشته؛ مگر صاحب اسلام بیاید و پشتوان اسلام گردد؟

ج: ان شاء اللّه در بحار از سعد الدین حموی که در تاریخ ظهور گفته، نقل می کند:

إذا بلغ الزّمان عقیب صوم***ببسم اللّه فالمهدیّ قاما

س: معنی آن را بیان فرمایید؟

ج: این شـعر صاف تر از رباعی اوّل است، یا مراد از زمان، قرن است و قرن سی سال است؛ یعنی هرگاه قرن سی رسید، به عدد بسم اللّه فالمهدی قام (۶۷۶۴۳۱) عقیب عـدد صوم به حساب زبر بیّنه، جمله ۱۳۳۵ می شود یا عـدد الزمان، عقیب صوم با عدد بسم اللّه را جمع کرده و از بعثت واقعی به حساب زبر بیّنه، جمله ۱۳۵۰ می شود، سیزده

سال بعثت تفریق شود، ۱۳۳۷ باقی ماند و یا به همان طریق به واسطه انقلاب زمانه که هرروز دوری می زند، لذا عقیب امساک و سختی ها به اسم اللّه برگردانده که چنین ه/ ۵ ل/ ۳ ل/ ۳ ۱/ ۱ است، رسیدیم؛ ان شاء اللّه مهدی قیام خواهد فرمود؛ چنان که گذشت.

س: دیگر اشعاری در نظر دارید؟

ج: دعبل خزاعی در حضور حضرت رضا علیه السّلام در جزء قصیده خود، این شعر را خواند. حضرت فرمود: روح القدس به این کلام بر زبان تو سخن گفته.

خروج امام لا محاله خارج***یقوم علی اسم اللّه و البرکات

شاید معنی چنین باشد که خروج امام زمان، البتّه واقع می شود، بر نام اللّه قائم می شود که او را به حساب هندسه معکوس بنویسند ه/ ۵ ل/ ۳ ل/ ۳ ۱/ ۱ خواهد شد و با برکات الهی قائم می شود که عالم را پر از برکت خواهد فرمود.

س: دیگرچه دیده اید که به مقصود اشاره داشته باشد؟

ج: صاحب ینابیع المودّه سنّی از شیخ عبد الکریم یمانی، این اشعار را نقل می کند:

و فی یمن امن یکون لأهلها***إلی ان تری نور الهدایه مقبلا

بمیم مجید من سلاله حیدر***و من آل بیت طاهرین به من علا

یسمّی بمهدیّ من الحقّ ظاهر***بسنّه خیر الخلق یحکم اوّلا

س: استدعا دارم تاریخ و معنی را بیان فرمایید؟

ج: به نظر می رسد دو تاریخ منظور داشته: اوّل؛ میم مجید که نود می شود، اضافه به عدد من سلاله ۲۱۶ حیدر ۲۲۴ من آل بیت ۱۲۳ طاهرین ۲۷۵ جمله ۱۳۳۷ می شود، مجید و واو عطف حساب نیست، زیرا معلوم شود حیدر، امیر المؤمنین از اهل بیت طاهرین علیهم السّلام است. به من علا، متعلّق به مقبلا می باشد.

دوّم؛ الحق ظاهر (۱۱۰۶۲۳۹) به ابعد احتمالات، جمله ۱۳۴۵ می شود، ده سالی که حضرت در مکّه دعوت علانیه فرمود، از این تفریق شود، تتمّه ۱۳۲۵ می شود، پس میم مجید بر تاریخ اوّل افزود و ده سال بعثت از ثانی منها و حقّ ظاهر گردید؛ یعنی در یمن برای اهل یمن امنیّت می باشد، تا این که نور هدایت را روی آورنده به کسانی ببینی

که بلندی و دین حق خواهند، به واسطه میم بزرگوار از سلاله حیدر از اهل بیت طاهرین پیغمبر، نام مبارک آن بزرگوار، مهدی است که از جانب حق ظاهر خواهد شد و به سنّت خیر المرسلین بهترین خلایق از اوّل تا آخر، حکم خواهد فرمود، اللّهمّ عجّل فرجه و اجعلنا من انصاره بحقه و حقّ آبائه!

س: به به! خیلی مطالب عالیه کشف و معلوم شد حرف طایفه بابیّه نامربوط و مزخرف بوده، چیز دیگری دارید که از زمان ظهور خبر دهد؟

ج: بلی صاحب ینابیع المودّه سنّی این رباعی را از شیخ عبد الرحمن بسطامی نقل می کند:

یظهر میم المجد من آل محمّد***و یظهر عدل اللّه فی النّاس اوّلا

کما قدر و بینا عن علی الرّضا***و فی کنز علم الحرف اضحی محصّلا

س: آیا از این رباعی تاریخ را می فهمی؟

ج: اوّل، یظهر جد من ال محمد (۹۲۱۲۲۷۱۱۱۵) حساب کن! جمله ۱۲۲۶ می شود و لام و میم حساب نمی نشود.

دوّم، عدد آل محمد و یظهر عدل اللّه (۱۲۶۲۱۲۴) را جمع کن! جمله ۱۳۸۵ می شود. عدد مجد را که چهل و هفت می شود از آن جمله تفریق کن! تتمّه ۱۳۳۸ می شود.

سوّم؛ عدد یظهر عدل اللّه و النّاس اوّلا (۱۵۱۲۳۷۲۲۱۱۲۵۵) که جمله ۱۲۵۵ می شود، جمع کن و عدد میم المجد را که ۱۶۷ باشد از آن تفریق کن! تتمّه ۱۳۴۶ مطابق با بعثت ظاهری که با هجرت است، هزار و سی صد و سی و شش خواهد شد؛ یعنی میم بزرگوار از آل محمد ظهور خواهد فرمود و عدل الهی را میان مردم از اوّل تا آخر ظاهر و علانیه و آشکار خواهد ساخت، کما این که به تحقیق از سلطان سریر ارتضی، علی بن موسی الرضا- علیه الاف التحیّه و الثناء- مراد او معلوم نیست که تاریخ ظهور را روایت کرده یا خود ظهور را ولی چون ظهور آن حضرت، معلوم بوده، ظاهر این است که همین عبارت تاریخی را از حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده است. و اللّه اعلم.

امّا س: دیگر از این مژده ها چه داری؟

ج: ایضا در همان کتاب،(۱) اشعاری از شیخ عبد الرحمن بسطامی نقل کرده:

و یخرج حرف المیم من بعد شینه***بمکه نحو البیت بالنصر قد علا

فهذا هو المهدی بالحقّ ظاهر***سیّأتی من الرّحمن للخلق مرسلا

و یملاء کلّ الأرض بالعدل رحمه***و یمحو ظّلام الشرک و الجود اوّلا

ولایته بالأمر من عند ربّه***خلیفه خیر المرسلین من عالم العلا

س: خواهش می کنم تاریخ و معنی آن ها را بیان کنید؟

ج: عدد بعد شینه بمکّه نحو البیت بالنصر (۳۷۲۵۰۶۶۷۲۶۵۷۶) را جمع کن! جمله ۱۲۸۳ خواهد شد، حرف میم که چهل است از آن تفریق کن! تتمّه ۱۳۴۶، مطابق بعثت می شود، ده سال در مکّه را منها کن! تتمّه ۱۳۳۶ هجری خواهد شد؛ یعنی قائم الهادی ۴۰۸ حجّه بن الحسن که عددش با حرف المیم مطابق است، بعد از زحمات آن حضرت در مکّه، به نصرت و یاری الهی در جانب خانه کعبه خروج خواهد فرمود.

به تحقیق بر همه اهل عالم بلندی دارد؛ پس آن مهدی است که به حقّ ظهور خواهد فرمود؛ به زودی از جانب حضرت خداوند رحمان فرستاده شده، برای خلایق؛ یعنی قرآن کامل را می آورد و تمام روی زمین را به عدالت و رحمت پر خواهد فرمود و آثار تاریکی های شرک و جور را که عالم گیر شده باشد، از اوّل خواهد فرمود. بدانید ولایت و سلطنت آن حضرت از پروردگار آن حضرت و او از جانب خداوند علیّ اعلی جانشین حضرت خیر المرسلین است.

س: از کلمات بزرگان دیگر چیزی دارید؟

ج: در کشکول، شیخ بهاء الدین قدّس سرّه رباعی فارسی را از خواجه نصیر الدین طوسی- طیب اللّه رمسه- نقل می فرماید:

در دور زحل خروج مهدی است***جرم دجل و دجّالیان است

در آخر واو واوک زاء***چون نیک نظر کنی، همان است

۱- ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص ۳۳۷.

ص: ۵۱

س: یعنی چه؟

ج: فارسی است خودت بفهم!

س: مشکل است.

ج: معمّا چو حل گشت، آسان شود.

بدان زحل دو معنی دارد: اوّل، زحل به تخفیف لام، اسم ستاره ای است، منجّمین می گویند بیست و نه سال و نیم و یک روز کم، دور می زند، همیشه دور زحل است، پس نظر این شخص جلیل، بر این است که عدد زحل چهل و پنج است، لهذا چهل و پنج دور که گذشت، خروج مهدی در آن دور خواهد بود و هزار و سی صد و سی و هفت سال، دو ماه و نیم از هجرت به اندازه چهل و پنج دور زحل است و قبل از اتمام این مدّت، ظهور خواهد فرمود، دلیل بر این، خروج مهدی است (۵۲۹۸۰۹) که جمله ۱۳۳۸ می شود که نزدیک این تاریخ است، نه خیلی پیش نه خیلی بعد که لوث وجود دجّال و اصحابش از صفحه روزگار منقطع خواهد شد. در آخر واو؛ یعنی سنه ۱۳۳۶ و اوّل زا؛ یعنی سنه ۱۳۳۷.

پس ان شاء اللّه بعد از ۱۳۳۵ و قبل از ۱۳۳۸ منتظر و امیدوار فرج امام زمان باشید، اگر حقیر زنده نمانم، سلام مرا به آن حضرت برسانید، پای او را از جانب من بوسه زنید و معروض دارید غلام شما محمد باقر امیدوار بود در حضور مبارک، خدمت ها کند تا در رکاب ظفر انتساب شما، جام شهادت نوشد، اگر رأی مبارک اقتضا فرماید، او و والدش را زنده و قلب آن ها را در دوستی خود محکم فرمایید و حوایج شان را برآورید، چون نیک نظر کنی، همان ۱۳۳۶ است.

دوّم، زحل به تشدید لام به معنی شتر سرکش می باشد، کنایه از سفیانی ملعون است که چون شتر مست به مردم حمله خواهد نمود. خروج مهدی- عجّل اللّه فرجه الشریف- در دور او خواهد شد. زحل خروج مهدی، جرم دجل و دجّالیان (۱۰۵۳۷۲۴۳۶۹۸۰۹۷۵) جمله ۱۳۳۸ می شود که لام مدغم در زحل و یا مدغم در مهدی را حساب کنیم، واقعا از این اشعار جلالت خواجه نصیر- رضوان اللّه علیه-

خیلی ظاهر می شود که از زمان هلاکوخان از روی نجوم یا احادیث استخراج نموده و در یک رباعی سه تاریخ به رمز بیان فرموده که تاکنون کسی در صدد شرح آن برنیامده، مگر حقیر که لسان العلما هستم و الّا صدق لسان العلما مشکل است.

س: خیلی امیدوار شدم، دیگرچه دارید که قوّت قلوب بیشتر شود؟

ج: ایضا بزرگواری می فرماید:

در الف ثلثین دو قرآن می بینم***وز مهدی و دجّال نشان می بینم

یا ملک شود خراب یا گرد دین***سرّی است نهان و من عیان می بینم

س: یعنی چه؟

ج: الف به حساب ظاهر ۱۱۱ می شود، ثلثین دو به حساب باطن که با زبر و بیّنه حساب کنیم، ۱۱۲۵۱۰۶۵۰۱۷۱۵۰۱ جمله ۱۳۴۷ می شود از بعثت ظاهری ده سال موضوع، تتمّه ۱۳۳۷ یا ثلثین جمع ثلاث است، الف را با سه ثلاث بنویس! ۱۳۳۳ دو را هم بنویس، ۱۳۲۵ می شود. بعضی نسخ می بینیم سه قرآن بوده، لذا ۱۳۳۶ می شود و همین توجیه اولی است؛ یعنی در هزار و سی صد و سی و پنج یا شش، قرآن کواکب می بینم که به زودی خروج و ظهور خواهند نمود یا آن که عدد الف و ثلثین دو (۱۰۸۷) وز مهدی و دجّال (۴۷۸۲) جمله ۱۳۳۷ یا مدغم در مهدی و جیم مدغم در دجّال هم حساب شود، مطابق با رباعی اوّل او خواهد در این سنه ۱۳۳۷ قرآن، کوکب سعد و کوکب نحس را می بینم و از مهدی و دجّال نشانه و علامت می بینم که هردو خروج کرده اند.

س: دیگرچه دارید.

ج: در کشکول شعری شیخ بهایی- علیه الرحمه- از سلطان الغ بیک گورکانی نقل می فرماید:

بینی تو بغا ملک مغیّر گشته***در وقت غلط زیروزبرتر گشته

در سال غلیب اگر بمانی بینی***ملک و ملل و ملّت و دین برگشته

س: یعنی چه؟

جواب بعضی غلب نقل کند، بعضی در سال، غلّت خوانند، معلوم است هردو غلط است، بلکه به با صحیح است، ولی با یا، زیرا عدد غلط بیش از غلب است؛ پس باید غلیب باشد تا مناسب با بغا و غلط باشد که از هزار، سه ملک رو به خرابی می گذارد و در هزار، سی نه خراب تر می شود تا خرابی عالم به اندازه ای می شود که جز ظهور امام زمان- عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف- علاج ندارد که دوباره مملکت، ملّت ها، مذهب و دین را در سال غلیب اصلاح فرماید.

س: غلیب به حسب عدد ۱۰۴۲ می باشد، سال ها از آن گذشته ولی دین به حال اوّل برنگشته و امام زمان ظاهر نشده است؟

ج: در سال غلیب را حساب کن! جمله ۱۳۳۷ می شود و شعر خواجه نصیر الدین طوسی رحمه اللّه مطابق با اشعار خواجه- علیه الرحمه- و قریب به همین است که می فرماید:

در سال غرن ملک مکدّر گردد***در سال غرس زیروزبرتر گردد

در سال غرع اگر بمانی زنده***ملک و ملل و ملّت و دین برگردد

در سال غرف ز طوس آید ۱۰۱۶۸۲۱۷۵۹۱***شخصی جمله ۱۳۴ برگردد و زمان و خوش تر گردد

بعضی در سال غرن به غین معجمه که ۱۲۵۰ مطابق با ۱۲۴۰ هجری، ملک مکدّر گردد و شاید اشاره به جنگ روسیه با ایران و تصرّف هفده شهر ایران توسّط روسیه باشد، در سال غرس به غین معجمه که ۱۲۶۰ می باشد، مطابق با ۱۲۵۰ هجری، ملک زیروزبرتر گردد.

شاید به جنگ انگلیس ها با ایران و جنگ بوشهر، قتل جمع کثیری از اهل هند توسّط انگلیس ها و به ناحق بردن ملک سند و بلوچستان از ایران اشاره باشد، در سال غرع به غین معجمه که ۱۲۷۰ باشد، مطابق با ۱۲۶۰ هجری، اگر زنده بمانی، ملک،

ملـل، ملّت و دین برگردد و شایـد از فتنه حضـرات بابیّه، شـیخیّه، قادیانیّه، بهاییّه، ازلیّه و افنـدیّه خبر داده که هریک به نوعی از دین برگشـتند و جمعی مرتدّ شدند؛ چنان که میرزا علی محمد، پسـر میرزا رضای شیرازی بزّاز، سنه ۱۲۶۲ ادّعای بابیّت و حاج محمـد کریم خان، دعوی رکنیّت کرد و هنوز فتنه آنان باقی است، دین هریک منشـعب شده، چند فرقه شدند. امثال این ها در ممالک دیگر نیز واقع شـده؛ واقعا عجب پیش گویی فرموده، بعـد خواسـته به رمزی از ظهور حضـرت حجّت خبر دهد که همه کس نفهمند و لفظی را آورده که هم به الفاظ سابق شبیه باشد و هم نباشد، لذا فرموده:

در سال غرف ز طوس آید شخصی

در سال غرف ز طوس آید شخصی (۱۰۰۰۱۶۸۲۱۵۷۹۱) که جمله ۱۳۴۶ می شود، مطابق با سنه ۱۳۳۶ هجری، زمان برگردد و خوش تر شود؛ یعنی همـان طور که ادیـان مختلف تـا آن وقت پیـدا شـده، زمـانه برگردد و یک دین شود و بهتر و خوب تر از زمان پیش شود و عدل وداد عالم را فرا گیرد.

غرف بـه غین مهمله و زای معجمه است نه به غین معجمه و الّا غلـط صـرف است و مراد از شخصـی که از طرف طـوس رو به ایران آید، قطب دایره امکان، سلطان السلاطین، امام زمان- عجّل اللّه تعالی فرجه- خواهد بود؛ چنان که در دار السلام از ثوبان از حضـرت رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت کند که فرمود: چون علم های سیاه را از سمت خراسان دیدید، نزد ایشان دوید، هرچند مانند اطفال بادست وپا باشید، زیرا مهدی- عجّل اللّه تعالی فرجه- خلیفه خدا میان آن ها باشد.

ایضا به روایت ثوبان فرمود: چون از سـمت مشـرق، علم های سـیاه با مردان آهنین دل، رسـند، نزد ایشان رویـد، هرچنـد به راه رفتن با دست و پا بر بالای برف باشـید و با ایشان بیعت کنیـد، زیرا او خلیفه خـدا، حضـرت مهدی- عجّل اللّه فرجه الشـریف- امام زمان است.

فائده مهمّه و للخاتمه تتمّه

اشاره

قال بعض العارفين انّ الحروف سرّ من اسرار اللّه تعالى و العمل بها من اشرف العلوم المخزونه و هو من العلم المكنون المخصوص به اهل القلوب الطاهره من الأنبياء و الأولياء و هو الّذى يقول فيه محمد بن على الحكيم الترمذى علم الأولياء فافهم و لا بدّ للشارع فى علم الحروف من معرفه علم التصحيف، كتب على عليه السّلام خراب البصره بالرّيح؛ يعنى بالزنج.

قال الحافظ الذهبى: ما علم لتصحيف هذه الكلمه الّا بعد المأتين من الهجره لانّ بالقرمط الزّنجى خربت البصره و اعلم انّ اللّه تبارك و تعالى قال: و علّم آدم الأسماء كلّها؛ يعنى الحروف المحيطه بكلّ نطق و هى اثنان و ثلاثون حرفا تحوى جميع لغات النّاطقين فى الموجودات كلّها مع اختلاف السنتهم و لغاتهم فمنها ثمانيه و عشرون عربيّه بعدد منازل القمر و منها اربعه عجميّه و هى پ چ ژ ک.

قال جعفر الصّادق عليه السّلام: علم اللّه الأدم الأسماء بالقلم الذى فى اللوح المحفوظ و قيل انّ الحروف كانت تتشكّل لأدم فى قوالب نورانيّه عند اراده مسمّاها و هى خاصّه اللّه التى اختصّه اللّه تعالى بها و علّمه اللّه سبعين الف باب من العلم و علّمه الف حرفه و أنزل عليه تحريم الميته و الدم و لحم الخنزير و أنزل عليه الحروف المعجم فى أحدى و عشرين ورقه اشاره إلى انّ الدنيا سبعه ادوار أى سبعه آلاف سنه و أنزل عليه عشر صحائف و فيها الف لغه و قد بيّن اللّه فيها ثم اخبار الدنيا و ما يكون فيها فى اهل كلّ زمان و ذكّر صورهم و سيرهم مع انبياتهم و اممهم و ملوكهم و عبيدهم و رعاياهم و ما يحدّث فى الأرض.(۱)

و فى الينابيع (۲) عن الشيخ محيى الدين الطايى الأندلسى فى حلّ صحيفات الجفريه قال: قد شرح كتاب ادريس تنكلو شاه البابلى و ثابت بن قره الحرّانى و لمّا اطّلعنى اللّه على العوالم الماضيه سئلت ادريس عن شرحيهما فقال: انّهما لا يعلما الّا

۱- ينابيع الموده لذوى القربى، ج ۳، صص ۲۰۲- ۲۰۱.

۲- همان، ص ۲۲۴- ۲۲۱.

ظاهره و انّه إلى الأن مقفل فحلّه لى و الأمام على ورث علم الحروف من سيّدنا محمّد صلّى اللّه عليه و آله و إليه الأشاره بقوله أنا مدينه العلم و على بابها، فمن أراد العلم فعليه بالباب و قدورث على كرم اللّه وجهه علّم الأولين و الأخرين و ما رأيت فيمن اجتمعت بهم اعلم منه.

قال ابن عبّاس: اعطى الأمام على كرم اللّه وجهه تسعه اعشار العلم و انّه لأعلمهم بالعشر الباقى و هو اوّل من وضع مربّع مائه فى مائه فى الأسلام و قد صنّف الجفر الجامع فى اسرار الحروف و فيه ما جرى للاولين و ما يجرى للأخرين.

و فيه اسم اللّه الاعظم و تاج آدم و خاتم سليمان و حجاب اصف و كانت الأئمه الراسخون من أولاده يعرفون اسرار هذا الكتاب الرّبانى و اللّباب النّورانى و هو الف و سبع مائه مصدر المعروف بالجفر الجامع و النّور اللامع و هو عباره عن لوح القضاء و القدر، ثمّ الأمام الحسين عليه السّلام ورث علم الحروف من ابيه كرّم اللّه وجهه، ثمّ الأمام زين العابدين عليه السّلام ورث من أبيه، ثمّ الامام محمّد الباقر عليه السّلام ورث من أبيه، ثمّ الأمام جعفر الصادق عليه السّلام ورث من أبيه و هو الّذى غاص فى اعماق اعواده و استخرج درره من اصداف اسراره و حلّ معاقد رموزه و فكّ طلاسم كنوزه و صنّف الخافيه فى علم الجفر و جعل فى خافيه الباب الكبير اتبث و فى الباب الكبير ابجد إلى قرشت و نقل انّه يتكلّم بغوامض الأسرار و العلوم الحقيقيّه و هو ابن سبع سنين.

قال الأمام جعفر الصّادق عليه السّلام: علمنا غابر و مزبور و كتاب مسطور فى رقّ منشور و نكت فى القلوب و مفاتيح أسرار الغيوب و نقر فى الأسماع و لا ينفر عنه الطباع و عندنا الجفر الأبيض، الجفر الأحمر، الجفر الأكبر و الجفر الأصغر و منّا الفرس الغوّاص و الفارس القنّاص فافهم! هذا للسان الغريب و البيان العجيب قيل انّ الجفر يظهر فى آخر الزمان مع الأمام، محمّد المهدى و لا يعرف عن الحقيقه الّا هو كان الأمام على عليه السّلام من اعلم النّاس بعلم الحروف و أسرارها و قال الأمام على سلونى قبل أن تفقدونى، فانّ بين جنبى علوما كالبحار الزّواخر.

و اعلم انّ هذا لجفر، هو التكسير الكبير الّذى ليس فوقه شى ء و لم يهتد إلى

وضعه من لدن آدم إلی الأسلام غیر الأمام علی- کرّم اللّه وجهه- کلّ ذلک ببرکه تعلم خیر الأنام و مصباح الظّلّام، محمّد افضل الصّلوه و اتمّ السّلام و لمّا کنت فی بلده بجایه سنه عشر و ستّ مائه اجتمعت بادریس و حلّلت علیه الثّمانیه و العشرون سفرا بکمالها و اهدی إلیّ علمه علی احسن حال فهذا الّذی حملنی علی اخراج کتاب سهل الممتنع و ما سلم من الخطاء الّا المعصوم و ما منّا الّا له مقام معلوم.

انّ الأمام جعفر الصّادق علیه السّلام وضع وفقا مسدّسا علی عدد حرف الف الّذی هو کافی و کان یخرج منه علوما کالبحر الزّواخر و أن أردت حلّه علی الحقیقه فانظر فی کتاب شقّ الجیب یظهر لک سرّ ذلک و کان لسیّدی الشیخ ابو الحسن الشاذلی له فیه تصرّف غریب قال سیّدی الشّیخ ابو مدین المغربی ما رأیت شی ء الّا رأیت شکل الباء فیه و لذلک کان اوّل البسمله و هی آیه من کلّ سوره و قال: ما من رسم یرسم الّا و له خاصّیه حتّی الحیّه اذا قست علی التراب و قد اودع الأمام جعفر الصادق علیه السّلام فی السّر الأکبر من الجفر الأحمر، سرّ کبیر و لا نبیئک الأمثل امام خبیر، فإن عرفت سرّ وضعه وضعت الجفر جمیعه و ذکرت بعض هذه الأسرار فی الفتوحات المکّیه، فلمّا أراد اللّه أن یثبّت الحجّه لأدم علی الملائکه و أراد أن یعلّمهم انّ آدم احق بالخلافه منهم لفضل علمه، فمن وصل إلی هذه الفضیله فقد اختصّه اللّه تبارک و تعالی من بین عباده و جعله أفضل اهل زمانه و لم یهتدون إلی سرّا یقع الّا امام العلوم، باب مدینه المعصوم و حللنا نرز یسیرا فی شقّ الجیب فیما یتعلّق بالمهدی و خروجه أخرج یا امام تعطّل الأسلام انّ الّذی فرض علیک القران لرادک إلی معاد.

إذا دار الزمان علی حروف***ببسم اللّه فالمهدی قاما

و یخرج بالحطیم عقیب صوم***الا اقرئه من عندی السّلام

و عن الشّیخ الکبیر عبد الرّحمن البسطامی:

و یظهر میم المجد من آل محمّد***و یظهر عدل اللّه فی الناس اولا

کما قد روینا من علی الرّضا***و فی کنز علم الحرف اضحی محصّلا

و عنه ایضا:

و يخرج حرف الميم من بعد شينه***بمكّه نحو البيت بالنصر قد علا

فهذا هو المهدى بالحق ظاهرا***سيأتى من الرحمن للحقّ مرسلا

و يملأ كلّ الأرض بالعدل رحمه***و يمحو ظلام الشرك و الجور اوّلا

ولايته بالأمر من عند ربّه***خليفه خير الرسل من عالم العلا(۱)

و عن الشيخ محى الدين فى كتابه المسمّى بعنقاء المغرب:

فعند فنا خاء الزّمان و دالها***على فاء مدلول الكرور يقوم

مع السّبعه الأعلام و النّاس غفّل***عليهم بتدبير الأمور حكيم

فاشخاص خمس و خمس و خمسه***عليهم ترى امر الوجود يقوم

و من قال انّ الأربعين نهايه***لهم فهو قول يرتضيه كليم

و ان شئت اخبر عن ثمان و لا تزد***طريقهم فرد إليه قويم

فسبعتهم فى الأرض لا يجهلونها***و ثامنهم عند النّجوم لزيم (۲)

و عن الشيخ صدر الدين القونوى فى شأنه و علامه ظهوره:

يقوم بامر اللّه فى الأرض ظاهرا***على رغم شيطانين فيمحق الكفر

يؤيّد شرع المصطفى و هو ختمه***و يمتدّ من ميم بأحكامها يدرى

و مدّته ميقات موسى و جنده***خيار الورى فى الوقت يخلو عن الحصر

على يده محقّ اللّئام جميعهم***بسيف قوىّ المتن علّك ان تدرى

حقيقه ذاك السيف و القائم الّذى***تعيّن للدّين القويم على الأمر

لعمرى هو الفرد الّذى بان سره***بكلّ زمان فى مطاه يسرى

تسمّى باسماء المراتب كلّها***خفاء و اعلانا كذاك إلى الحشر

اليس هو النّور الأتمّ حقيقه***و نقطه ميم منه امدادها يجرى

يفيض على الأكوان ما قد افاضه***عليه اله العرش فى ازل الدّهر

۱- ينابيع الموده لذوى القربى، ج ۳، ص ۳۳۷.

۲- همان، ص ۳۸.

فما ثمّ الّا المیم لا شی ء غیره***و ذو العین من نوّابه مفرد العصر

هو الروح فاعلمه و خذ عهده إذا***بلغت إلی مدّ مدید من العمر

کانّک بالمذکور تصعد راقیا***إلی ذروه المجد الأثیل علی القدر

و ما قدره الّا الف بحکمه***إلی حدّ مرسوم الشّریعه بالأمر

بنا قال اهل الحلّ و العقد و اکتفی***بنصهم المبثوث فی صحف الزبر

فانّ تبغ میقات الظّهور فانّه***یکون بدور جامع مطلع الفجر

بشمس تمدّ الکل من ضوء نورها***و جمع دراری الأوج فیها مع البدر

و صلّ علی المختار من آل هاشم***محمّد المبعوث بالنّهی و الأمر

علیه صلوه اللّه مالاح بارق***و ما اشرقت شمس الغزاله فی الظهر

فی و آل و اصحاب اولوا الجود و التّقی***صلوه و تسلیما یدومان ما للحشر(۱)

و عن ابو هلال المصری استاد محیی الدین:

إذا حکم النصاری فی الفروج***و غالوا فی البغال و فی السروج

و ذلّت دوله الاسلام طرّا***و صار الحکم فی ایدی العلوج

فقل للاعور الدجّال هذا***زمانک أن عزمت علی الخروج

و نقل ایضا، عن الشیخ محیی الدین فی العلائم:

و لا بدّ للرّوم ممّا ینزل حلبا***مدّحجین باعلام و ابواق

و الترک تحشر من نصیبین من حلب***یأتوا کرادیس فی جمع و افراق

کم من قتیل یری فی الترب منجدلا***فی رمستین بدأ کالماء مهراق

و لا تزال جیوش الترک سائره***حتّی تحلّوا بأرض القدس عن ساق

و الترک یستنجد المصری حین تری***فی جحفل الروم غدرا بعد میثاق

و یخرج الروم فی جیش لهم جلب***إلی اللّقاء بارقال و اعناق

۱- ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص ۳۴۱.

و تخرب الشام حتّى لا انجبار لها***من روم و روس و افرنج و بطراق

و تنشر الرايه الصفراء فى حلب***من كفّ قيل يقول الحق مصداق

يا وقعه لملوك الارض اجمعها***روم و روس و افرنج و بطراق

ويل الاعاجم من ويل يحلّ بهم***من واد و حل من روس و اعناق

يأخذهم السيف من أرض الجبال فلا***يبقى ببغداد منهم فارس باق

و تملك الكرد بغداد و ساحتها***إلى خريسان من شرق لأعراق

و تشرب اتشا و السرحان مائهما***بالأمن من غير ارجاف و افراق

و تأتى الصيحه العظمى فلا احد***ينجوا من حكمه و لا باق

و اللّه اعلم بعد ذلك ماذا يكون***و يبقى الواحد الباقى

عبقریّه سوّم [پاداش منتظران ظهور]

اشاره

در فضیلت و ثواب انتظار فرج و منتظر ظهور آن نور موفور السرور بودن و فوایدی که بر آن مترتّب است. ما در این عبقریّه اخباری نقل می نماییم که علّامه مجلسی رحمه اللّه در باب بیان فضیلت و ثواب انتظار فرج در چند نجمه نقل فرموده است.

[انتظار فرج بهترین اعمال] ۱ نجمه

اشاره

شیخ صدوق رحمه اللّه در کتاب خصال (۱) در حدیث اعمّش ذکر نموده که صادق علیه السّلام فرمود: دین ائمّه علیهم السّلام و شیوه ایشان، ورع و عفّت و صلاح است. تا به قول آن حضرت که شیوه ایشان منتظر فرج بودن به صبر کردن است.

شیخ مذکور در کتاب عیون اخبار رضا(۲) به سه سند از امام رضا علیه السّلام و آن حضرت از پدرانش روایت نموده که رسول خدا فرمود: افضل اعمال امّت من، انتظار فرج به رسیدن آن از جانب خدای تعالی است.

در کتاب امالی (۳) از ابن حمویه، او از محمد بن محمد بن بکیر، او از ابن مقبل، او از عبد اللّه بن شبیب، او از اسحاق بن محمد قروی، او از سعید بن مسلم، او از علی بن الحسین علیه السّلام، او از علی بن پدرش و او از علی علیه السّلام روایت نموده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر

۱- الخصال، ص ۴۷۹.

۲- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۹.

۳- الامالی، شیخ طوسی، ص ۴۰۵.

کس به دادن قدر قلیلی روزی از خدای تعالی خوشنود و راضی شود، هرآینه خدا هم به عمل قلیلی از او راضی می شود و منتظر فرج بودن، عبادت است.

در کتاب خرایج از ابی حمزه ثمالی، او از ابی خالد کابلی و او از امام زین العابدین و سیّد الساجدین روایت نموده که آن حضرت فرمود: غیبت ولیّ دوازدهم خدا که وصیّ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سایر ائمّه علیهم السّلام است، بعد از رسول خدا امتداد می یابد. یا ابا خالد! به درستی که اهل زمان غیبت او که به امامتش قایل و به ظهورش شاکر و منتظرند، افضل از اهل همه زمان ها هستند، زیرا خدای تعالی از عقل و فهم و معرفت، آن قدر به ایشان عطا فرموده که زمان غیبت نزد ایشان به منزله زمان حضور، مشاهده شده و ایشان را در این زمان به منزله کسانی گردانیده که پیش روی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به شمشیر جهاد کرده اند. ایشان مخلصان حقیقی و شیعیان ما هستند که تشیّع صدق و صفا دارند و ایشان دعوت کنندگان خلایق به سوی دین خدا در پنهانی و آشکار هستند و منتظر فرج بودن، بزرگ ترین فرج است.

[نصیحت پیامبر (ص) به حجّاج]

در کتاب امالی (۱) از شیخ مفید، او از ابن قولویه، او از کلینی، او از علی، او از پدرش، او از یقطینی، او از یونس، او از عمرو بن شمر و او از جابر روایت نموده؛ او گفته: بعد از آن که اعمال حجّ را تمام کرده بودیم با جماعتی خدمت حضرت باقر علیه السّلام شرفیاب شدیم، با او وداع نمودیم و خدمتش عرض کردیم: یابن رسول اللّه، وصیّت و نصیحتی به ما بفرما!

فرمود: قوی شما به ضعیف شما یاری کند، غنی شما به فقیر شما مهربانی نماید و هر یک از شما به برادر دینی خود نصیحت و خیرخواهی کند؛ چنان که برای خودش خیرخواهی می نماید، اسرار ما را پنهان دارید، خلایق را به گردن های ما سوار نکنید و به امر ما و به چیزی که از ما به شما می رسد، نگاه کنید و در آن تأمّل نمایید؛ اگر آن را با

۱- الامالی، شیخ طوسی، صص ۲۳۲- ۲۳۱.

قرآن موافق یافتید، قبول کنید و اگر مخالف یافتید، بیندازید، اگر امر به شـما مشـتبه شد؛ یعنی ندانستید با قرآن مخالف است یا موافق، توقّف کنید و به ما رجوع نمایید تا در خصوص آن، چیزی را برای شما شرح دهیم که برای ما شرح داده شده است.

پس وقتی به وصیّت ما عمل نمودید، هرآینه از آن تجاوز نمی کنید. سپس در این حال اگر یکی از شـما پیش از ظهور قائم- عجّل اللّه فرجه- وفات یابد، هرآینه به منزله شـهید می باشد و هرکس قائم ما را دریابد و پیش روی وی، یکی را از دشمنان ما بکشد، هرآینه مستحقّ اجر بیست نفر شهید گردد.

شیخ صدوق رحمه اللّه در کتاب علل الشرایع (۱) و کتاب جامع الاخبار(۲) از مظفر علوی، او از ابن عیّاشی، او از پدرش، او از جعفر احمـد، او از عمرکی بوفکی، او از حسن بن فضّ ال، او از مروان بن مسـلم و او از ابی بصـیر روایت کرده که صـادق علیه السّـ لام فرمود: طوبی باد برای کسـی که در ایّام غیبت قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- به امر ما چنگ بزنـد و دلش بعد از هدایت یافتن از حقّ برنگردد.

عرض کردم: فدایت شوم! طوبی چیست؟

فرمود: درختـی در بهشت است که بیخش در قصـر علی بن ابی طـالب علیه السّـ لام می باشـد و هیـچ مؤمن نیست، مگر این که شاخی از شاخه های آن در قصر وی می باشد، این معنی قول خدای تعالی است؛ طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ (۳).

ایضا شیخ صدوق در کتاب خصال (۴) از اصول اربع مائه نقل نموده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: منتظر فرج باشید و از رحمت خـدا نومیـد مشویـد، زیرا بهترین عمل ها نزد خـدای تعالی، انتظار فرج است. بعـد از آن فرمود: کنـدن کوه ها از بیـخ، آسان تر از مدارا نمودن با پادشاهی است که مدّت سلطنتش طول یافته باشد.

۱- ر. ک: کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۵۸؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۳.

۲- ر. ک: معانی الاخبار، ص ۱۱۲.

۳- سوره رعد: آیه ۲۹.

۴- الخصال، ص ۶۱۶.

پس در این باب، از خدا اعانت و یاری طلبید و صبر کنید، زیرا زمین ملک خداست و از بندگان خود، کسی را که می خواهد، وارث آن می گرداند و عاقبت برای متّقیان است و پیش از رسیدن وقتش به این امر تعجیل مکنید که باعث پشیمانی می شود. این مدّت را طولانی نشمارید که موجب قساوت دل های شما گردد. هرکس به امر ما چنگ زند، هرآینه در جایگاه قدس با ما می باشد و هرکه منتظر ظهور امر ماست، مانند کسی می باشد که در راه خدا به خون خود غلطیده باشد.

[مؤمنان آخر الزمان، برادران پیامبر (ص)] ۲ نجمه

اشاره

محمد بن حسن صفّار در کتاب بصایر الدرجات (۱) از ابن معروف، او از حمّاد بن عیسی، او از ابی الجارود، او از ابی بصیر و او از باقر علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: روزی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در حالی که جماعتی از اصحاب در خدمتش بودند، به درگاه الهی عرض نمود: پروردگارا! برادران مرا به من برسان! دوبار این را عرض نمود.

در آن حال اصحاب عرض کردند: یا رسول اللّه! آیا ما برادران تو نیستیم؟

فرمود: نه، شما اصحاب ما هستید؛ برادران من جماعتی هستند که در آخر الزمان می باشند. ایشان هستند که به من ایمان می آورند، حال آن که مرا ندیده اند. به درستی که خدای تعالی ایشان را به نام های خود و پدرانشان، پیش از آن که از پشت های پدران و رحم های مادران بیرون آورد، به من شناسانید. هرآینه باقی بودن هریکی از ایشان، در سر دین خود شدیدتر و دشوارتر از خرط قتاد در شب تار است یا هرکسی از ایشان که در دین خود باشد، مانند کسی است که اخگر درخت غضا را در دستش نگه دارد؛ ایشان مانند چراغ های شب تار هستند و خداوند عالم، ایشان را از فتنه های تیره وتار نجات می دهد.(۲)

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۰۴.

۲- بحار الانوار، ج ۲، صص ۱۲۴- ۱۲۳.

مترجم بحار گوید: درخت غضا بنابر آن چه نقل شده، درختی است که آتشش به غایت تیز می شود و از شدّت گرمی و تیزی تـا چهـل روز خاموش نمی شود. پس به دست گرفتن اخگر آن به سـبب تیزی، به غایت دشوار است؛ از این جهت رسول خـدا صلّی اللّه علیه و آله باقی بودن برادران خود را بر دینشان به آن تشبیه نمود.

[متقیان، مؤمنان به غیب]

در کتاب کمال الدین (۱) از ابن متوکّل، او از محمد عطّار، او از ابن عیسی، او از عمر بن عبد العزیز، او از چند نفری، ایشان از داود بن کثیر و او از صـادق علیه السّـلام در خصوص تأویل قول خـدای تعالی هُـدیً لِلْمُتَّقِینَ، الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ (۲) روایت نموده که آن حضـرت فرمود: مراد از متّقیـان که به غیب ایمان می آرنـد، آنان هسـتند که به قیام قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- اقرار نمایند و بگویند ظهور آن حضرت حقّ است و واقع خواهد شد.

در کتـاب مـذکور از دقّاق، او از اسـدی، او از نخعی، او از نـوفلی، او از علی بـن ابی حمزه و او از یحیی بـن ابی قسـم روایت نموده، او گفته: معنی این قول خـدای عزّ و جـلّ را؛ الم ذلِـکَ الْکِتـابُ لا ـ رَیْبَ فِیهِ هُـدیً لِلْمُتَّقِینَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِـالْغَیْبِ (۳) از صادق علیه السّلام پرسیدم.

فرمود: مراد از متّقیان، شـیعه علی علیه السّـلام است و غیب عبارت از حجّت خـدا است که غایب خواهـد شـد. امام صادق علیه السّـلام گویـد: شاهـد این مطلب، قول خـدای تعالی است؛ وَ یَقُولُونَ لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَهٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَیْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ (۴)؛ می گویند ای کاش از پروردگار خود آیه ای بر او نازل می شد؛ پس به

۱- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۱۸- ۱۷.

۲- سوره بقره: آیه ۳.

۳- سوره بقره: آیه ۱- ۳.

۴- سوره یونس: آیه ۲۰.

ایشان بگو: غیب نیست، مگر برای خدا. به ظهور او منتظر باشید؛ به درستی که من هم با شما از جمله انتظارکشندگانم.

خدای عزّ و جلّ در این آیه شریفه چنان خبر داد که آیه عبارت از غیب و مراد از غیب، حجّت خداست و مصدّق این مطلب که مراد از غیب، حجّت خداست، قول خدای عزّ و جلّ است، وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً(۱)؛ پسر مریم را با مادرش بر خلایق، حجّت قرار دادیم.

در کتاب مذکور(۲) از ابن عبدوس، او از ابن قتیبه، او از حمدان بن سلیمان، او از ابن بزیع، او از صالح بن عقبه، او از پدرش، او از باقر علیه السّلام و او از آبای گرامش روایت نموده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: انتظار فرج افضل از سایر عبادات است.

در کتاب مذکور(۳) از محمد بن علی بن شاه، او از احمد بن محمد بن حسین، او از احمد بن خالد خالدی، او از محمد بن احمد بن صالح تمیمی، او از محمد بن حاتم قطّان، او از حمّاد بن عمرو، او از صادق علیه السّلام و او از پدرانش روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: یا علی! بدان کسانی که یقینشان در خصوص عقاید دینی بیشتر است، قومی هستند که در آخر الزمان باشند، ایشان چنان اند که پیغمبر را نمی بینند و حجّت خدا هم از ایشان غایب می شود، باوجوداین، به محض دیدن سیاهی روی سفیدی؛ یعنی به محض دیدن آیات و احادیثی که در قرآن و کتاب ها نوشته شده، ایمان می آورند.

در کتاب مذکور(۴) از همدانی، او از علی، او از پدرش، او از بسطام بن مرّه و او از عمرو بن ثابت روایت کرده، او گفته، سیّد ساجدین فرمود: هرکس در ایّام غیبت قائم علیه السّلام در ولایت و دوستی ما ثابت قدم باشد، هرآینه خدای تعالی اجر هزار نفر

۱- سوره مومنون: آیه ۵۰.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۸۷.

۳- همان، ص ۲۸۸.

۴- همان، ص ۳۲۳.

شهید به او عطا کند که مانند شهدای بدر و احد هستند.

احمد بن محمد خالد برقی در کتاب محاسن (۱) از سندی و او از جدّش روایت نموده، او گفته: خدمت صادق علیه السّلام عرض کردم: در خصوص کسی که به انتظار و آرزوی این امر وفات می یابد، چه می فرمایی؟

فرمود: او به منزله کسی است که با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله زیر خیمه ای باشد که هنگام ظهور برای آن حضرت برپا می شود. این را فرمود؛ اندک زمانی سکوت نمود و بعد فرمود: او به منزله کسی است که با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله باشد.

در کتاب مذکور از ابن فضّال، او از علی بن عقبه، او از موسی نمیری و او از علی بن سبابه، روایت نموده، او گفته که صادق علیه السّلام فرمود: هرکس از شما به انتظار این امر وفات یابد، مانند کسی است که در خیمه قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- باشد.

[عبودیت و انحصار اطاعت] ۳ نجمه

اشاره

در کتاب محاسن (۲) از ابن فضّال، او از علی بن عقبه، او از عمر بن ابان کلینی و او از عبد الحمید واسطی روایت کرده، او گفته: خدمت باقر علیه السّلام عرض کردم: خدا کارهای تو را اصلاح فرماید! به خدا سوگند! هرآینه به سبب انتظار این امر، بازارها را ترک نمودیم و از دادوستد دست برداشتیم، به حدّی که نزدیک شد از غایت فقر و بی چیزی سایل به کف شویم.

فرمود: ای عبد الحمید! آیا چنان می بینی که کسی نفس خود را بر بندگی خدا منحصر کند و خدا فرجی به او ندهد! آری، به خدا سوگند! هرآینه پروردگار عالم به او فرج و گشایشی عطا می فرماید، خدا رحمت کند بنده ای را که نفس خود را به اطاعت و انقیاد ما منحصر نماید! خدا رحمت کند بنده ای را که امر ما را احیا کند!

۱- المحاسن، ص ۱۷۳.

۲- همان.

عرض کردم: اگر پیش از دریافتن قائم علیه السّلام، وفات یابم، حال من چگونه است؟

فرمود: کسی از شما که می گوید، اگر قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- را دریابم، هرآینه او را نصرت و یاری می کنم؛ به منزله کسی است که در خدمت آن حضرت به شمشیر خود جهاد نماید و مانند کسی است که در خدمتش شهید شود و برای او دوبار شهادت اتّفاق افتاده باشد.

در کتاب کمال الدین (۱) از مظفّر علوی، او از ابن عیّاشی، او از پدرش، او از جعفر بن احمد، او از عمرکی، او از ابن فضّال، او از ثعلبه، او از عمر بن ابان و او از عبد الحمید مثل این حدیث را روایت کرده است.

در این روایت چنین گفته: او به منزله کسی است که به شمشیر خود، پیش آن حضرت جهاد نماید، بلکه مانند کسی است که در خدمتش شهید شود؛ یعنی فقره ثانیه را به لفظ، ذکر نموده است.

[پاداش جهادگران]

در کتاب محاسن (۲) از ابن محبوب، او از عمر بن ابی مقدام و او از مالک بن اعین روایت نموده، او گفته؛ امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی از شما که در اثنای انتظار این امر وفات می یابد، به منزله کسی است که در راه خدا شمشیر به کار برد.

در کتاب مذکور از علی بن نعمان، او از اسحاق بن عمّار و غیر ایشان از فیض بن مختار روایت نموده، او گفته: از صادق علیه السّلام شنیدم، می فرمود: هرکس از شما به انتظار این امر وفات نماید، به منزله کسی است که با قائم علیه السّلام و در خیمه او باشد.

راوی گوید: آن حضرت اندکی ساکت شد. بعد از آن فرمود: چنین نیست که فضیلت او به این منحصر باشد، بلکه به منزله کسی است که پیش روی آن حضرت شمشیر بزنند.

بعد از آن فرمود: چنین نیست بلکه به خدا سوگند! او نیست مگر مانند کسی که پیش

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۴۴.

۲- المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۲.

روی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شهید شده باشد.

شیخ طوسی رحمه اللّه در کتاب الغیبه (۱) از احمد بن ادریس، او از علی بن محمد، او از فضل بن شاذان، او از ابن عمیر، او از حسین بن ابی العلاء، او از ابی بصیر و او از صادق علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: وقتی سلمان رضی اللّه عنه داخل کوفه شد و به آن جا نگاه کرد، همه بلاها را که به آن جا رسیدنی بود، ذکر نمود تا این که سلطنت بنی امیّه و سلطنت کسانی را که بعد از بنی امیّه مالک خلافت گردیدند، خبر داد.

بعد از آن گفت: وقتی کار به این جا رسید، از خانه های خود بیرون نیایید تا طاهر بن طاهر که غیبت نموده و از اهل و وطن دور افتاده؛ ظهور نماید.

[دولت باطل، امام مستور] ۴ نجمه

در کتاب کمال الدین (۲) از مظفّر علوی، او از ابن عیّاشی و حیدر بن محمد در یک جا، ایشان از عیّاشی، او از قسم بن هاشم لؤلؤی، او از ابن محبوب، او از ابن هشام بن سالم و او از عمّار ساباطی روایت نموده، او گفته: خدمت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا عبادتی که در ایّام دولت باطل، به اقتدای امامی از شما که از راه تقیّه، امامتش را مخفی می دارد، انجام می شود؛ افضل است یا عبادتی که در ایّام دولت حقّ و ظهور با امام ظاهر انجام می شود؟

فرمود: یا عمّار به خدا سوگند! هرآینه تصدّق در پنهان، افضل از تصدّقی است که در آشکارا می شود، هم چنین عبادت پنهانی شما در ایّام دولت باطل به اقتدای امام مسطور به جهت خوف شما از دشمنان، افضل از عبادت کسی است که در ایّام حقّ به اقتدای تبعیّت امام ظاهر می کند و عبادتی که در ایّام دولت باطل با خوف انجام می شود، مانند عبادتی نیست که در ایّام دولت حقّ با امنیّت به عمل آورده می باشد.

۱- الغیبه، ص ۱۶۳.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۴۷- ۶۴۵.

بدانیـد هریـک از شـما که یک نماز واجبی را در وقتش و به تنهایی بگزارد، طوری که آن را از دشـمن مخفی بـدارد، خـدای تعـالی ثواب بیست و پنـج نمـاز واجب را برایش می نویسـد و هرکس از شـما یـک نماز نافله به طریق مـذکور بگزارد، هرآینه خداوند واهب العطایا ثواب ده نماز نافله را به او کرامت می فرماید و هرکس حسنه ای به عمل بیاورد، خداوند بیست حسنه در نامه عملش می نویسـد. وقتی مؤمن، اعمال خود را نیکو به عمل می آورد و با تقیّه کردن، امام و نفس خود را محافظت کند و زبان خود را از چیزهایی که نباید بگوید نگاه دارد؛ خداوند عالم حسـناتش را چندبار مضاعف می گرداند، زیرا خداوند عالم، صاحب کرم است.

راوی گویـد: عرض کردم فـدایت شوم! مرا به عبادت و طاعت راغب و حریص نمودی، لکن دوست دارم بدانم چگونه عبادت ما از عبادت اصحاب امام ظاهر، افضل است، حال آن که دین ما و ایشان یکی و دین خداست؟

فرمود: زیرا شما در داخل شدن دین خداوند، نماز، روزه، حجّ و سایر عبادات و اعمال خیر بر ایشان سبقت گرفتید و نیز در این که عبادت خدا را به سبب خوف از دشمن در خفیّه به عمل آوردید، از ایشان پیشی گرفتید؛ به تبعیّت امامی که امامت خود را از راه تقیّه اظهار نمی کنـد، در مقام اطاعت وی ایسـتادید و به حـدّت و شـدّت اهل باطل با او صبر نمودید، منتظر ظهور دولت حقّ شدید، از سـلاطین ترسـیدید که شـما و امامتان را اذیّت کنند و بکشـند، حقّ خود و امامتان را در دست ظلمه می بینید، در حالی که شـما را از آن منع کردنـد و شـما را به فقر و طلب معیشت مضـطرّ گردانیدند؛ باوجود این به عبادت پروردگار خود و بیم دشمن صبر کرده اید؛ به سبب این ها خدای تعالی ثواب عمل های شما را مضاعف گردانیده، پس بر شما گوارا باد!

راوی گویـد: عرض کردم فـدایت شـوم! پس بنـا به فرمـوده تـو، دیگر آرزو نمی کنم اصـحاب قـائم- عجـل اللّه تعـالی فرجه- بشویم، زیرا عمل های ما به سبب امامت تو و اطاعت ما به تو، از اعمال دولت حقّ، افضل است.

فرمود: سبحان اللّه! آیا دوست ندارید خدای تعالی حقّ و عدل را در بلاد ظاهر

گردانـد، حال همه خلایق را خوب کند، سـخنشان را یکی کرده، ایشان را به یک دین جمع کند و میان دل های مختلف الفت بینـدازد، روی زمین معصیّت خـدا نشود، حـدود الهی در مـادّه خلایق جاری گردد، حقّ به دست اهلش برگردد و آن را اظهار کنند، تا این که چیزی از حقّ، به سبب خلق پنهان داشته نشود.

یا عمّار! آگاه باش به خدا سوگند! هرآینه کسـی از شما به این حالت که در آن هستید، وفات نمی یابد مگر این که نزد خدای تعالی از بسیاری از شهدای بدر و احد افضل می باشند، پس مژده باد شما را!

[انتظار فرج، امتثال امر خدا] ۵ نجمه

ایضا در کتاب مذکور(۱) از مظفر علوی، او از عیّاشی، او از پدرش، او از محمد بن معروف، او از محمد بن حسین، او از جعفر بن بشـیر، او از موسـی بن بکر، او از محمد واسـطی، او از ابی الحسن علیه السّـلام و او از پدرانش روایت نموده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

افضل عمل های امّتم، منتظر بودن فرجی است که از جانب خداست.

در کتـاب مـذکور به این اسـناد از عیّاشـی، او از عمران، او از محمـد بن عبـد الحمیـد، او از محمـد بن فضـیل و او از رضا علیه السّلام روایت نموده که از آن حضرت پرسیدم: کی فرج برای ما حاصل خواهد شد؟

فرمود: منتظر فرج بودن، فرج من است؛ یعنی انتظار فرج کشـیدن، فرج است، زیرا خـدای تعالی می فرمایـد: فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ (۲)؛ منتظر فرج باشید، زیرا من هم با شما از جمله منتظرانم.

مترجم بحـار گویـد: خـدای تعالی در آیه کریمه به انتظار فرج امر فرمود و برای بنـده، انتظار فرج به قصـد امتثال امر الهی، فرج است، حال آن که از اخبار گذشته فهمیده

۱- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۶۴۵- ۶۴۴.

۲- سوره اعراف: آیه ۷۱.

می شود انتظار فرج، افضل عبادات است و میسّر بودن افضل عبادات برای بنده، فرج است که از جانب خدا به او می رسد.

محمد بن مسعود در تفسیر خود، مثل این را از محمد بن فضیل روایت کرده، در کتاب کمال الدین به این اسناد از عیّاشی، او از خلف بن حامد، او از سهل بن زیاد و او از محمد بن حسن بزنطی روایت کرده که امام رضا علیه السّلام فرمود: صبر و انتظار فرج چه خوب است.

آیا قول خدای تعالی؛ وَ ارْتَقِبُوا إِنِّی مَعَکُمْ رَقِیبٌ (۱)؛ را نشنیده ای؟ و قول او را که می فرماید: فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ (۲)؛ صبر را بر خود لازم بدارید، زیرا فرج جز در حال یأس و نومیدی نمی رسد، به درستی که کسانی که پیش تر، از شما گذشتند، از شما صبرکننده تر بودند.

در تفسیر عیّاشی (۳) مثل این حدیث را از بزنطی نقل نموده، در کتاب کمال الدین (۴) از علی بن احمد، او از اسدی، او از نخعی، او از نوفلی و او از ابراهیم کوفه ای روایت نموده، او گفته: خدمت صادق علیه السّلام مشرّف گردیدم، در خدمتش بودم، ناگاه موسی بن جعفر علیهما السّلام وارد شد و او در آن حال، طفل بود، از جا برخاستم، سرش را بوسیدم و نشستم.

امام صادق علیه السّلام فرمود: یا ابا ابراهیم! آگاه باش! به درستی که او بعد از من صاحب تو است. آگاه باش! هرآینه پاره ای قوم ها در خصوص وی هلاک می شوند؛ یعنی با وی عداوت می ورزند و پاره ای دیگر سعادت و نیک بختی می یابند. خدای تعالی بر قاتل وی لعنت کند و عذاب را بر او مضاعف گرداند.

آگاه باش! هرآینه خدای تعالی بعد از آن که پاره ای کارهای عجیب از راه حسد بر

۱- سوره هود: آیه ۹۳.

۲- سوره اعراف: آیه ۷۱.

۳- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۵۹.

۴- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۴۷.

او گذشته می شود، از صلب وی کسی را بیرون خواهد آورد که در زمان خود بهترین اهل زمین است. پس دشمنان او را از راه حسد پیشنهاد خاطرشان نموده، در فکر تلف کردن وی می باشند و کارهای عجیبی به قصد تلف کردن او در حقّش به کار می برند، لکن خدای تعالی امر او را به حدّ کمال می رساند، هرچند مشرکان، آن را ناخوش دارند، تا آن که مهدی نام علیه السّلام را از صلب وی بیرون آورد که کامل کننده عدد دوازده امام است.

خداوند عالم کرامت خود را به ایشان مختصّ گرداند و مأوای ایشان را در عالم قدس قرار دهد و کسی که انتظار ظهور امام دوازدهم را بکشد، مانند کسی است که پیش روی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شمشیر کشیده، شرّ دشمنان را از او دفع نماید.

وقتی سخن حضرت به این جا رسید، مردی از دوستان بنی امیّه داخل مجلس شد، لذا کلام آن حضرت منقطع گردید، بعد از آن به قصد دریافتن تتمّه این کلام، پانزده بار خدمت آن حضرت رفتم، میسّر نشد.

سال آینده که رسید، خدمتش شرفیاب شدم، در حالی که نشسته بود، فرمود: یا ابراهیم! او کسی است که شیعیان خود را بعد از تنگی شدید و بلای طولانی فرج می دهد، پس طوبی باد! برای کسی که آن زمان را دریابد و بعد فرمود: یا ابا ابراهیم! این قدر که گفتیم برای تو کافی است.

ابی ابراهیم گوید: از فرموده آن حضرت، نوعی فرح و سرور برایم حاصل گردید که هیچ وقت با مثل آن فرح، از خدمت آن حضرت برنگشته بودم.

[فضیلت قوم آخر الزمان] ۶ نجمه

ایضا شیخ طوسی رحمه اللّه در کتاب الغیبه (۱) از فضل، او از اسماعیل بن مهران، او از ایمن بن محرز، او از رفاعه بن موسی، او از معاویه بن وهب و او از صادق علیه السّلام روایت کرده

۱- الغیبه، صص ۴۵۷- ۴۵۶.

که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: گوارا باد! برای کسی که قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- اهل مرا دریابد، در حالی که پیش از قیامش دوست او را دوست و دشمنش را دشمن داشته و سایر ائمّه پیش از او را دوست می داشته، این گونه اشخاص، رفیقان و دوستان من هستند.

رفاعه گوید، او فرمود: گرامی ترین خلق خدا نزد من هستند.

در کتاب مذکور از فضل، او از ابن محبوب، او از عبد اللّه بن سنان و او از صادق علیه السّلام روایت نموده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بعد از شما قومی می آیند که یک مرد از ایشان، اجر و ثواب پنجاه نفر از شما را دارد.

عرض کردند: یا رسول اللّه! ما در جنگ بدر و احد و حنین در خدمت تو بودیم و قرآن هم در خصوص ما نازل شده، پس چگونه می شود ایشان از ما بهتر باشند؟

فرمود: اگر شما به شداید و حوادثی دچار شوید که آن ها دچار خواهند شد، هرآینه مانند ایشان، صبر نخواهید کرد.

برقی در کتاب محاسن (۱) از عثمان بن عیسی، او از ابی الجارود و او از قنونام، دختر رشید هجری روایت کرده؛ او گفته که به پدرم گفتم: چه بسیار است سعی و تلاش تو در بندگی و طاعت!

گفت: ای دختر! به زودی قومی بعد از ما می آیند که تفکّر و تأمّلشان در خصوص دین، افضل از سعی و تلاش کسانی است که پیش تر از ایشان بوده اند.

شیخ طوسی در کتاب الغیبه (۲) از فضل، او از ابن ابی هجران، او از محمد بن سنان، او از خالد عاقولی و او در حدیث خود از صادق علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: چرا به ظهور این امر چشم می دوزید و می شتابید؟ آیا در امن وامان نیستید و آیا مردی از شما از خانه خود بیرون نمی رود که کارهایش را بگذارد، بعد از آن برگردد و هیچ آسیبی از دشمنان به او نرسد؟ یعنی شما در امنیّت هستید، زیرا از خانه های خود(۳)

۱- المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۱.

۲- الغیبه، ص ۴۵۸.

۳- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

بیرون می روید، حوایج خود را به جا می آورید، مراجعت می کنید و هیچ آسیبی از ایشان مانند دستگیری و کشته شدن به شما نمی رسد. اگر کسانی که پیش از شما بودند، این گونه امنیّت داشتند، هرآینه بسیار شاد می شدند؛ حال ایشان چنان بود که مردی از ایشان را می گرفتند، دست و پایش را می بریدند، در شاخه های درخت خرما به دارش می کشیدند و منشار بر سرش می گذاشتند؛ باوجود این همه مصایب، آن ها را از تقصیر و گنهکاری خود می دانستند یا باوجود همه این مصایب جز به تدارک و تلافی تقصیرات و گناهان خود متوجّه نمی شدند.

مترجم بحار گوید: ظاهر این است که مراد از کسانی که حضرت حال ایشان را حکایت می نمود، مؤمنانی هستند که در زمان بنی امیّه بودند.

بعد، این آیه را تلاوت فرمود: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْساءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتى نَصْرُ اللَّهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ (۱)؛

آیا گمان کرده اید داخل بهشت خواهید شد، حال آن که هنوز به شما نرسیده؛ مانند آن چیزی که به کسانی که پیش از شما بودند، رسید؛ ایشان شدّت و بدحالی دیدند و متزلزل و مضطرب گردیدند. این گونه مصایب هنوز به شما روی نداده، تا پیغمبر و مؤمنان بگویند نصرت و یاری خدا کی به ما خواهد رسید؟ آگاه شوید که یاری خدا نزدیک است.

[بیان انتظار فرج] ۷ نجمه

شیخ طوسی رحمه اللّه در کتاب الغیبه (۲) از فضل، او از ابن اسباط و او از حسن بن جهم روایت کرده، او گفته: از ابی الحسن پرسیدم: کی برای ما فرج خواهد شد؟

۱- سوره بقره: آیه ۲۱۴.

۲- الغیبه، ص ۴۴۸.

فرمود: آیا نمی دانی منتظر فرج بودن، فرج است.

عرض کردم: نمی دانم! مگر این که تو به من یاد دهی.

فرمود: آری از جمله فرج ها، انتظار فرج است.

در کتاب مذکور(۱) از فضل، او از ابن فضّال و او از ثعلبه بن میمون روایت کرده، او گفته: امام خود را بشناس! زیرا اگر او را بشناسی، ضرری بر تو نخواهد رسید؛ خواه ظهور این امر پیش تر واقع شود و خواه به تأخیر افتد. هرکه امام خود را بشناسد و بعد پیش از این که این امر را دریابد، بمیرد و بعد از وفاتش، قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- خروج کند، هرآینه به او اجر می رسد؛ مانند اجر کسی که در خیمه قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- با آن حضرت باشد.

در کتاب مذکور(۲) از فضل، او از ابن فضّال، او از مثنّی حنّاط، او از عبد اللّه بن عجلان و او از امام صادق علیه السّلام روایت نمود که آن حضرت فرمود: هرکس به این امر معتقد شود و بعد، پیش از قیام قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- بمیرد، هرآینه اجر و ثواب کسی به او داده شود که در خدمت آن حضرت کشته شود.

برقی در کتاب محاسن (۳) از محمد بن شمعون، او از عبد اللّه بن عمرو بن اشعث، او از عبد اللّه حمّاد انصاری، او از صباح مزنی، او از حرث بن حصیره و او از حکم بن عیینه روایت نموده، او گفته: وقتی امیر المؤمنین علیه السّلام طایفه خوارج را در جنگ نهروان به قتل رساند، مردی نزد آن حضرت آمد؛ حضرت فرمود: سوگند به خدایی که دانه را می شکافد و انسان را خلق می کند! هرآینه در این مقام با ما حاضر شدند کسانی که هنوز خالق عالم آبا و اجداد ایشان را خلق ننموده است.

آن مرد گفت: چگونه حاضر می شوند با ما کسانی که هنوز خلق نشده اند؟

فرمود: آری! ایشان قومی هستند که آخر زمان می آیند، در کرده های ما با ما

۱- الغیبه، ص ۴۵۹.

۲- همان، ص ۴۶۰.

۳- المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۲.

شریک اند و نسبت به ما در مقام تسلیم اند، ایشان در کارهایی که ما می کنیم، شریکان ما هستند و این که گفتم، حق است.

در کتاب مذکور از نوفلی، او از سکونی، او از صادق علیه السّلام او از پدرانش و ایشان از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت نموده اند که آن حضرت فرمود: افضل عبادات مؤمن، انتظار او برای رسیدن فرج از جانب خداست.

در تفسیر عیّاشی (۱) از فضل ابی قرّه روایت نموده، او گفته از صادق علیه السّلام شنیدم، می فرمود: خداوند عالم به ابراهیم وحی فرمود: به زودی پسری برایت متولّد می شود، او هم، آن را به ساره خبر داد. او گفت: أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ(۲)؛ آیا فرزندی می آورم در حالی که پیر شده ام. وقتی این کلام از ساره صادر شد، خداوند عالمیان به ابراهیم وحی فرمود: ساره به زودی می زاید و اولاد وی به سبب ردّ نمودن این سخن ما، چهارصد سال به عذاب و مشقّت مبتلا می شوند.

بعد از آن فرمود: وقتی عذاب و مشقّت بنی اسراییل طول کشید، چهل روز گریه و زاری کردند و به درگاه الهی استغاثه نمودند، در آن حال، خداوند عالم به موسی و هارون وحی فرمود: ایشان را از عذاب و اذیّت فرعون رهانیدم، پس خدای تعالی عذاب صد و هفتاد سال را که تتمّه چهارصد سال بود، از آن ها بازداشت.

راوی گوید: آن حضرت بعد از بیان این ها فرمود: هرگاه شما هم مانند ایشان گریه و زاری و استغاثه کنید، هرآینه خدای تعالی هم به ما فرجی عطا می فرماید و اگر چنین نکنید، هرآینه این شدّت تا به آخر مدّتش که برای آن مقدّر شده؛ ممتدّ می شود.

در تفسیر عیّاشی (۳) از محمد بن مسلم، او از باقر علیه السّلام در خصوص قول خدای تعالی:

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ(۴)؛ روایت

۱- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۵۴.

۲- سوره هود: آیه ۷۲.

۳- همان، ج ۱، ص ۲۵۸.

۴- سوره نساء: آیه ۷۷.

نموده که آن حضرت فرمود: مراد از این آیه، اطاعت امام علیه السّلام است، ایشان خواهش جهاد کردند، وقتی خدای تعالی خواهش ایشان را قبول نمود، جهاد را در خدمت امام حسین علیه السّلام بر ایشان واجب کرد.

گفتند: رَبَّنا أَخِّرْنا إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ نُجِبْ دَعْوَتَکَ وَ نَتَّبِعِ الرُّسُلَ (۱)؛ ای پروردگارا! ما را تأخیر کن و به ما مهلت ده تا وقتی که نزدیک است، آن وقت، دعوتت را اجابت می کنیم و به پیغمبرانت تابع می شویم.

بعد از آن، حضرت فرمود: مرادشان این بود که امر جهاد تا ظهور قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- به تأخیر افتد.

[ایام ظهور و فترت در آن] ۸ نجمه

شیخ مفید در کتاب مجالس از عمر بن محمد، او از عیسی بن مهران، او از ابی یشکر بلخی، او از موسی بن عبیده، او از محمد بن کعب قرطی و او از عون بن مالک روایت نموده، او گفته: روزی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای کاش برادران خود را ملاقات می نمودم! در آن حال ابو بکر و عمر عرض کردند: آیا ما برادران تو نیستیم، حال آن که به تو ایمان آورده ایم، با تو از مکّه آمدیم و به مدینه هجرت کردیم؟

فرمود: ایمان آوردید و هجرت کردید ولی ای کاش برادران خود را ملاقات می نمودیم!

وقتی این را شنیدند، باز آن سخن را گفتند.

حضرت فرمود: شما اصحاب من هستید، لکن برادرانم، بعد از شما خواهند آمد، ایشان مرا ندیده اند ولی به من ایمان می آورند، مرا دوست دارند، مرا نصرت و یاری می دهند و گفته مرا تصدیق می کنند، ای کاش به برادران خود می رسیدم!(۲)

۱- سوره ابراهیم: آیه ۴۴.

۲- ر. ک: الامالی، شیخ مفید، ص ۶۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۲.

محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه (۱) از ابن عقده، او از قسم بن محمد بن حسین بن حازم، او از عبّاس بن هشام، او از عبد اللّه بن جبله، او از علی بن حرث بن مغیره و او از پدرش، او گفته: خدمت صادق علیه السّلام عرض کردم: ایّام فترت خواهد شد که مسلمانان در آن ایّام، امام خود را نخواهند شناخت؟

فرمود: چنین گفته می شود که می گویی؛ یعنی چنین خواهد شد.

عرض کردم: آن وقت چگونه رفتار کنیم؟

فرمود: اگر این فترت واقع شود، به طریقی که در دست دارید، چنگ بزنید و با آن رفتار کنید، تا وقتی که طریقه دیگری برایتان ظاهر شود.

به این اسناد از عبد اللّه بن جبله، او از محمد بن منصور صیقل، او از پدرش منصور، او از کسی که نامش را ذکر نمود، او مثل این را از صادق علیه السّلام روایت نموده، از محمد بن همام، او از حمیری، او از محمد بن عیسی و حسین طریف در یک جا، ایشان از حمّاد بن عیسی و او از عبد اللّه بن سنان روایت نموده، او گفته: من و پدرم خدمت صادق علیه السّلام مشرّف شدیم، آن حضرت به ما فرمود: اگر در زمانی باشید که در آن زمان امامی نباشد که شما را هدایت کند و نشانه ای نباشد که دیده شود؛ حال شما در آن وقت چگونه می باشد؟ از آن حیرت نجات نمی یابد، مگر کسی که به دعای حریق دعا کند.

پدرم گفت: به خدا سوگند! هرآینه این حالت و حیرت بلاست، فدایت شوم! چگونه رفتار کنیم؟

فرمود: هرگاه این فترت وقوع به هم رساند و او؛ یعنی قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- را هم در نیافتید، هرآینه به دینی که در دست دارید، چنگ بزنید و آن را از دست ندهید تا وقتی که امر برای شما صحّت به هم رساند؛ یعنی ظهور قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- واقع شود.

به این اسناد از محمد بن عیسی و حسین بن طریف، ایشان از حرث بن مغیره نصری و او از صادق علیه السّلام روایت نموده که خدمت آن حضرت عرض کردم: به ما چنین روایت

۱- الغیبه، صص ۱۵۹- ۱۵۸.

می شود که صاحب این امر مدّتی غیبت خواهد نمود، در آن وقت چگونه رفتار نماییم؟

فرمود: به طریقه ای که در دست دارید، چنگ بزنید و به آن رفتار کنید تا وقتی که امری برایتان ظاهر گردد.(۱)

مترجم بحار(۲) گوید: مقصود از این اخبار، آن است که در دین، تزلزل و در عمل، تحیّر واقع نشود؛ یعنی در اصول و فروع دین به آن چه از امامان خودتان به شما رسیده، چنگ بزنید، عمل را ترک نکنید و از دینی که دارید برنگردید، تا وقتی که امر وی به معجزات برای شما ظاهر گردد و کلام در این خصوص، از سعد بن عبد اللّه در باب ادلّه ای که شیخ آن ها را ذکر کرده بود، منقول شد.

محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه (۳) به اسناد خود از ابان بن تغلب و او از ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: زمانی می آید که در آن سبطه ای به خلایق روی آورد به نوعی که در اثنای آن سبطه، علم، مستور و پنهان می گردد؛ چنان که ماران در سوراخ به همدیگر چسبیده، پنهان می شوند. وقتی ایشان بدین حالت می باشند، ناگاه ستاره ای بر ایشان طلوع می کند؛ یعنی قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- ظهور می نماید.

عرض کردم: سبطه چیست؟

فرمود: فترت و حیرت است.

عرض کردم: آن زمان چگونه رفتار نماییم؟

فرمود: به طریقه ای که الآن در دست دارید، رفتار کنید، تا وقتی که ستاره شما به امر خدای تعالی طلوع نماید.

به این اسناد از ابان بن تغلب و او از صادق علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود:

چگونه می شود وقتی که بین دو مسجد، سبطه واقع شود- مراد، مسجد الحرام و مسجد

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۵۹.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۱۳۳- ۱۳۲.

۳- الغیبه، صص ۱۶۰- ۱۵۹.

مدینه است- که در آن سبطه، علم، پنهان گردد؛ چنان که مار در سوراخ خود پنهان می شود، شیعیان باهم اختلاف می کنند، بعضی از ایشان، بعضی دیگر را کذّاب می نامند و بعضی به روی بعضی دیگر تف می اندازند.

عرض کردم: در این حال خیر و خوبی نمی شود؟

فرمود: همه خیرها در آن وقت است و تا سه مرتبه این کلمه را فرمود. سپس فرمود: فرج نزدیک شده است.

[خروج سفیانی] ۹ نجمه

ایضا علّامه مجلسی فرموده، در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السّلام مروی است که به ابان بن تغلب فرمود: حال تو چگونه می شود وقتی بین آن دو مسجد، کردار شدید واقع شود و به سبب آن، علم از میان خلایق مستور گردد؟ این حدیث اشاره به خروج سفیانی و استیلای ایشان به مابین مسجد الحرام و مسجد مدینه است که به سبب وقوع این فتنه، علم در میان همه خلایق پنهان می باشد، نه تنها بین آن دو مسجد چنان که از اصل این روایت که محمد بن ابراهیم در تفسیر خود نقل نموده، فهمیده می شود و تأویل اصل روایت به این معنی ممکن است.

چنان که می گوییم: مراد از این که علم میان آن دو مسجد پنهان می شود، این است که به سبب وقوع فتنه در آن مکان، علم پنهان می شود؛ یعنی نسبت به همه خلایق یا این که به سبب استیلا یافتن اهل جور و ستم به آن مکان، پنهان بودن علم در آن جا بیشتر از سایر جاها می شود و چنین نیست که تنها در آن جا پنهان می شود.

جزری در معنی این حدیث گفته: اسلام به مدینه پناه می برند و آن جا پنهان می شود؛ چنان که ماران به سوراخ خودشان پناه می برند، در آن جا به همدیگر چسبیده، پنهان می شوند.

در کتاب مذکور(۱) از محمـد بن همام، او از حمیری، او از محمـد بن عیسـی، او از صالـح بن محمد و او از یمان تمّار روایت کرده که صادق علیه السّلام فرمود: برای صاحب این امر غیبتی خواهـد شـد و کسـی که در آن زمان به دین خود چنگ زنـد، ماننـد کسـی است که بـا دسـتش خارهـای درخت قتاد را برکنـد. بعـد، با دست خود اشاره نمود؛ یعنی خارهای درخت قتاد را چنین برکند. سپس فرمود: کدام یک از شما می تواند خار قتاد را برکند؛ بعد از اندک زمانی، سر مبارکش را به پایین انداخت و فرمود: برای صـاحب این امر، غیبـتی خواهـد شـد، در آن زمـان لازم است بنـده از غضب الهی بپرهیزد و به دین خود چنگ بزند.

ایضا در کتاب مـذکور از کلینی، او از محمـد بن یحیی و حسن بن محمد در یک جا، ایشان از جعفر بن محمد، او از حسن بن محمد صـیرفی و او از صالح بن خالد روایت نموده، او گفته: خدمت امام صادق علیه السّلام نشسته بودیم، آن حضرت فرمود: صاحب این امر غیبتی دارد؛ مثل حدیث گذشته را ذکر نموده.

در کتـاب مـذکور از ابن عقـده، او از احمـد بن یوسف، او از ابن مهران، او از بطـاینی، او از پـدرش وهب بن حفص، او از ابی بصـیر و او از حضـرت صادق علیه السّلام روایت کرده که آن حضـرت فرمود: ما ناچاریم از آذر بی جان که وقتی حال بـدین منوال گردیـد، هیچ چیز نمی تواند مقاومت و مقابلت کند، در خانه های خود بنشـینید و در جای خود آرام بگیرید. مادامی که آرام گرفته ایـد، زمانی که حرکت کننده ای حرکت کرد؛ یعنی قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- ظهور نمود، در آن حال به سوی او برویـد؛ هرچنـد رفتن شـما ماننـد رفتن طفل خردسال باشـد که روی کف دسـتش که بر زمین گذاشـته، راه می رود. به خدا سوگنـد! هرآینه گویا او را میان رکن و مقام چنان می بینم که خلایق با او بیعت می کنند و او بیعت را از ایشان قبول می کند، به شرطی که با ایشان با احکام قرآن تازه که بر عرب سخت و گران است، رفتار نماید.

بعد از آن فرمود: وای بر طغیان کنندگان عرب از شرّی که نزدیک شده!

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۵.

مترجم بحار گوید: معنی آذر بی جان به حسب لغت معلوم است؛ چنان که مؤلّف به طریق رمز به این اشاره نمود.(۱)

ایضا در کتاب مذکور از ابن عقده، او از بعضی رجالش، او از علی بن عماره، او از محمد بن سنان، او از ابی الجارود و او از امام باقر علیه السّلام روایت نموده که خدمت آن حضرت عرض کردم: نصیحتی و وصیّتی به من بفرما! فرمود: به تو وصیّت می کنم طریقه تقوا را پیش گیری و در وقت غلبه و استیلای این جماعت، در خانه خود بنشینی و بیرون نروی، حذر کن از معاشرت کسانی که از ما خارج اند، زیرا ایشان نه در حقّ اند و نه طالب آن.

بدان بنی امیّه سلطنتی خواهند داشت که خلایق قادر نمی شوند ایشان را از آن باز دارند و برای اهل حقّ دولتی ظاهر خواهد شد که خدای تعالی در وقت ظهورش آن را به هرکسی از ما اهل بیت که بخواهد، عطا می فرماید؛ هرکه از شما آن را دریابد، نزد ما بلند مرتبه می شود و اگر پیش از ظهور او را بمیراند، هرآینه در مقابل وفاتش به او خیر و اجر عطا می فرماید.

بدان هیچ طایفه ای برای رفع ظلم و عزیز گرداندن دین برنمی خیزد، مگر این که بلا و حادثه ای او را هلاک می گرداند، تا این که طایفه ای برمی خیزد که در جنگ بدر با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله حاضر بودند، ایشان چنان اند که کشته آن ها دفن نمی شود، انداخته ایشان از زمین برداشته نمی شود و به زخم خورده ایشان مداوایی نمی باشد؛ یعنی کسی که ایشان او را بکشند، دفن نمی شود، کسی که ایشان او را بیندازند، برداشته نمی شود و کسی که ایشان او را زخم دار نموده باشند، مداوا کرده نمی باشد یا مراد این است که خود این طایفه کشته نمی شوند، تا این که دفن کرده شده باشند، انداخته نمی شوند، تا این که برداشته شوند و زخم برنمی دارند، تا این که مداوا کرده شده باشند.

راوی گوید: عرض کردم: این طایفه چه کسانی هستند؟ فرمود: ملایکه اند.(۲)

۱- ر. ک: الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۹۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۱۳۶- ۱۳۵.

۲- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، صص ۱۹۵- ۱۹۴.

[نجات صابران ظهور] ۱۰ نجمه

در کتاب مذکور(۱) از محمد بن همام و محمد بن حسن بن محمد بن جمهور، او از پدرش، در یک جا، ایشان از حسن بن محمد بن جمهور، او از پدرش، او از سماعه، او از ابی الجارود و او از قسم بن ولید همدانی روایت نموده، او گفته امیر المؤمنین علیه السّلام در منبر فرمود:

«اذا هلك الخاطب و راغ صاحب العصر و بقيت قلوب تتقلّب من مخضب و مجدب هلك المتمنون و اضمحل المضمحلّون و بقى المؤمنون و قليل ما يكون ثلثمائه أو يزيدون و تجاهد معهم عصابه جاهدت مع رسول اللّه يوم بدر لم تقتل و لم تمت»؛ وقتی کسی که طالب خلافت است یا خطیبی که به ناحق خطبه می خواند؛ هلاک گردید و صاحب عصر؛ یعنی قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- از خلایق اعراض نمود و به تدبیر خداوند عالم، از نظرها غایب شد و پاره ای دل ها، یعنی دل های شیعیان در حیرت و انقلاب ماند، به نوعی که پاره ای از آن ها در حق، ثابت و برقرار شدند و پاره ای دیگر به حیله و گمراهی سابق برگشتند، در آن حال کسانی که به این امر می شتابند، مدّت غیبت صاحب عصر را طولانی می شمارند و در مقام تسلیم نمی باشند؛ پیش از آن که فرج را ببینند، هلاک می شوند؛ یعنی از عقیده حقّ برمی گردند.

کسانی که در این باب در مقام صبر و تسلیم اند و در عقاید خود باقی می مانند، مؤمنان و مخلصان اند که جمع قلیلی هستند و در عدد، سی صد نفر یا بیشترند. خدای تعالی به سبب قوّت ایمان و صحّت یقین، سزاوار نموده ایشان به ولیّ او یاری کنند و با دشمنش جهاد نمایند؛ چنان که در روایت وارد شده: بعد از قوام به هم رسانیدن امر خلافتش، از جانب وی، عمّال و حکّام روی زمین خواهند شد و در ابتدای ظهور آن حضرت، طایفه ای ایشان را در جهاد و قتال یاری می کنند که در جنگ بدر در خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله جهاد نمودند، هرگز در جنگ نمردند و کشته نشدند، ایشان طایفه ای

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، صص ۱۹۶- ۱۹۵.

از ملایکه بودند.

ایضا در کتاب مذکور(۱) از ابن عقده، او از احمد بن زیک، او از علی بن صباح ضحّاک، او از جعفر بن محمد سماعه، او از سیف تمّار و او از ابی مرهف روایت نموده که امام صادق علیه السّلام فرمود: محاضیر هلاک می شوند.

عرض کردم: محاضیر چیست؟

فرمود: تعجیل کنندگان به ظهور فرج و مقرّبان نجات می یابند؛ یعنی کسانی که می گویند که فرج نزدیک است و به ظهور آن امیدوار می شوند یا آنان که به سبب تقرّب یافتن در درگاه الهی، در این مقام صبر می کنند. هرگاه حصار دولت مخالفان در روی بنایش استقرار به هم رساند؛ یعنی امور سلطنتشان قوام گرفت و محکم گردید؛ در خانه های خود بنشینید؛ یعنی به مقام طلب خلافت برای ما برنیایید، زیرا ضرر فتنه به کسی می رسد که آن را برانگیزاند و هروقت ایشان اراده اذیّت به شما می کنند، خدای تعالی ایشان را به مشغله دچار می کند و از آن چه اراده کرده اند، باز می دارد.

[هلاک شتاب کنندگان ظهور] ۱۱ نجمه

ایضا در آن کتاب است که ابن عقده از یحیی بن زکریّا، او از یوسف بن کلیب مسعودی، او از حکم بن سلیمان، او از محمد بن کثیر و او از ابی بکر حضرمی روایت کرده، او گفت: من و ابان بن تغلب خدمت حضرت صادق علیه السّلام مشرّف شدیم. زمانی که علم های سیاه در نواحی خراسان ظاهر شده بود و خدمت آن حضرت عرض کردیم:

رأی تو در این باب چیست؟

فرمود: در خانه های خود بنشینید، هروقت دیدید ما بر سر مردی جمع شدیم، آن وقت اسباب جنگ برداشته، به سوی ما بیایید.

ایضا از محمد بن همام، او از جعفر بن محمد، او از محمد بن مالک، او از محمد بن

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، صص ۱۹۷- ۱۹۶.

احمد، او از ابن اسباط، او از بعضی از اصحاب خود و او از صادق علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: زبان های خود را نگه دارید و از خانه های خود بیرون نروید، زیرا امر؛ یعنی خلافتی که به شما اختصاص دارد، به شما نخواهد رسید و به دیگران هم نمی رسد و همیشه طایفه زیدیّه شما را از آن امر باز خواهد داشت.(۱)

ایضا از علی بن احمد، او از عبید اللّه بن موسی، او از علی بن حسان، او از عبد الرحمان بن کثیر و او از صادق علیه السّلام در خصوص قول خدای تعالی: أَتی أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ (۲)؛ روایت کرده که آن حضرت فرمود: امر ما؛ یعنی ظهور قائم علیه السّلام عبارت از امر خداست که نباید در خصوص آن، تعجیل و شتاب کرد و این امر با سه لشکر قوّت می یابد؛

یکی ملایکه، دوّم مؤمنان، سوّم رعب و خوف ماست که در دل های دشمنان می باشد و خروج قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- مانند خروج رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است.

این که گفتم معنی قول خداست: کَما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِ (۳)؛ چنان که خدایت تو را از خانه ات به حقّ و راستی بیرون آورد.(۴)

ایضا در کتاب مذکور از محمد بن همام و محمد بن حسن بن محمد در یک جا، ایشان از حسن بن محمد بن جمهور، او از پدرش، او از سماعه، او از صالح بن نبط، دیگر مثنی در یک جا و ایشان از باقر علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: شتاب کنندگان در خصوص ظهور این امر هلاک می شوند؛ یعنی از دین و اعتقاد خود برمی گردند و نجات می یابند آنان که آن را نزدیک می شمارند و به ظهورش امیدوار می شوند و حصارهای مخالفان در روی بنایش ثابت و محکم گردید، یعنی امر خلافتشان قوام به هم رسانید، به درستی که بعد از گذشتن غم و اندوه، فتح عیسی

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۹۷.

۲- سوره نحل: آیه ۱.

۳- سوره انفال: آیه ۵.

۴- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۹۸.

خواهد شد.(۱)

ایضا در کتاب مـذکور از ابن عقـده، او از احمـد بن یوسف، او از ابن مهران، او از ابن بطاینی، او از پدرش و وهب بن حفص، ایشان از ابی بصـیر و او از امام صادق علیه السّـلام روایت کرده که روزی آن حضرت فرمود: آیا چیزی را به شما خبر دهم که خداوند عالم هیچ عملی را جز با آن قبول نمی کند؟

عرض کردم: آری، بفرما!

فرمود: آن چیز شـهادت به یگانگی خـداست و به این که محمد صـلّی اللّه علیه و آله بنده و فرسـتاده او است و اقرار به اوامر و نواهی الهی و ولایت ما، تبرّی نمودن از دشـمنان ما، ائمّه علیهم السّـلام، تسلیم شدن نسبت به ایشان، طریقه ورع و تقوا را پیش گرفتن، در بندگی سعی و تلاش نمودن و مطمئن بودن و انتظار فرج ظهور قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- کشیدن است.

بعد از آن فرمود: برای ما دولتی است، وقتی خدا بخواهد آن را ظاهر می گرداند. هر کس دوست دارد از اصحاب قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- باشـد، هرآینه بایـد به ظهور آن حضـرت منتظر شود، در ایّام انتظارش به مقتضای ورع و تقوا رفتار نماید و به اخلاق حمیـده و اوصاف پسـندیده متّصف شود، اگر در این حالت مرگ او را دریابد و قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- بعد از او ظهور نمایـد، هرآینه به او می رسد؛ مانند اجر کسـی که آن حضـرت را دریافته، پس آن چه گفتیم، اخذ کنید و منتظر باشـید؛ گوارا باد بر شما ای امّت مرحوم!(۲)

[زمان ظهور در روایت امام باقر (ع)] ۱۲ نجمه

اشاره

ایضـا در آن کتـاب از ابن عقـده، او از علی بن حسن تیملی، او از ابن محبـوب، او از ابی ایّوب و او از محمـد بن مسـلم روایت کرده که از امام باقر علیه السّلام شنیدم، فرمود: تقوای

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۹۸؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۹.

۲- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۰۰؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۰.

خدا را پیش گیرید و با ورع و سعی و تلاش در اطاعت، به دین حقّ اعانت کنید، هیچ چیز مانند دینداری و بندگی، در آخرت باعث غبطه نمودن و رشک بردن دیگران به یکی از شما نمی شود؛ یعنی وقتی یکی از شما رحل اقامت را به دار آخرت کشید، آن گاه در مقابل اطاعت و بندگی که در دنیا کرده، نعمتی به او داده می شود که دیگران به آن غبطه می خورند و رشک می برند.

وقتی علاقه خود را از دنیا برید و به عرصه عقبی قدم گذاشت، می بیند نعمت و کرامت و مژده بهشت از جانب خداوند کردگار، از او استقبال نموده، از عذاب خدا ایمن گردید که در دار دنیا از او می ترسید و یقین می کند دینی که او در دار دنیا به آن متدیّن بوده، حق است و کسی که با دین وی مخالفت داشت، در طریقه باطل بوده، امروز هلاک شده.

پس مژده باد به شما! باز مژده به شما! بیش از این چه می خواهید؟ آیا دشمنان خودتان را نمی بینید که بر سر معصیت خدا کشته می شوند و بعضی از ایشان، بعضی دیگر را بر سر مال دنیا می کشد و شما به این احوال نیستید، از ایشان دوری ورزیده، در گوشه خانه های خود با امن و اطمینان قرار گرفته اید، حال آن که سفیانی در گرفتن انتقام شما از دشمنانتان کفایت می کند و خروجش برای شما از علامات است؛ باوجود این که اگر فاسق خروج کند، شما بعد از خروجش یک یا دو ماه به آن حالت می مانید؛ یعنی بعد از آن، قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- ظهور می کند و در آن مدّت، از او شدّت و اذیّتی به شما شیعیان نمی رسد، حتّی جمع کثیری را به قتل می رساند ولی شما را نمی کشد.

وقتی حضرت این را فرمود، بعضی از اصحابش عرض کردند: در این حال اهل و عیال را چه کنیم؟

فرمود: مردان شما باید پنهان شوند بر زنان، زیرا حدّت و شدّت وی جز نسبت به شیعیان ما نیست و ان شاء اللّه آسیبی نیست.

گفته شد: دجّال به کدام سمت خروج می کند و آنان که از او می گریزند،

کجا می روند؟

فرمود: هرکه بخواهد از او بگریزد، باید به مدینه یا مکّه معظّمه یا بعضی از شهرها برود. سپس فرمود: چگونه می توانید در مدینه آرام گیرید، حال آن که لشکر این فاسق آن جا را هم قصد می کنند، لکن در مکّه قرار بگیرید و از آن جا به جای دیگر مروید زیرا محلّ جمعیّت شما آن جاست و مدّت فتنه سفیانی جز به قدر زمان آبستن بودن زن؛ یعنی نه ماه نیست و از آن مدّت ان شاء اللّه تجاوز نمی کند.(۱)

در کتاب مذکور از کلینی، او از علی بن ابراهیم، او از پدرش، او از حمّاد، او از حریز و او از زراره روایت نمود که امام صادق علیه السّلام فرمود: امام خود را بشناس! زیرا اگر او را بشناسی، ضرری بر تو وارد نمی شود. خواه ظهور این امر، پیشتر واقع شود یا به تأخیر بیفتد.(۲)

[روایتی از امام صادق (ع)]

ایضا کلینی از حسین بن محمد، او از معلی، او از محمد بن جمهور، او از صفوان، او از محمد بن مروان و او از فضیل بن یسار روایت کرده؛ او گفت: از امام صادق علیه السّلام آیه شریفه یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ (۳) را پرسیدند؛ یعنی روزی می شود که هر طایفه ای را به امام خودشان می خوانیم؛ یعنی در روز قیامت هر طایفه ای را به امام خودشان به محشر می آوریم.

فرمود: یا فضیل! امام خود را بشناس، زیرا هرگاه او را بشناسی، بر تو ضرری نمی رسد. خواه ظهور این امر، پیشتر واقع شود یا به تأخیر می افتد. هرکه امام زمان خود را بشناسد و پیش از قیام صاحب این امر وفات کند، به منزله کسی می شود که میان لشکر آن حضرت باشد چنین نیست. فرمود: بر او فضیلتش منحصر به این باشد،

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، صص ۳۰۱- ۳۰۰؛ بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۱۴۱- ۱۴۰.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۷۱؛ الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۲۹؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴.

۳- سوره اسراء: آیه ۷۱.

بلکه به منزله کسی است که زیر لوای آن حضرت باشد.(۱)

محمد بن ابراهیم گفته: بعضی از اصحاب ما آخر حدیث را چنین روایت نموده اند که حضرت به منزله کسی است که پیش روی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شهید شده باشد.(۲)

ایضا در کتاب مذکور از کلینی، او از علی بن محمد، او این حدیث را با بطاینی رفع نموده و او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته: به خدمت حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم! کی فرج خواهد شد؟

فرمود: ای ابو بصیر! تو از کسانی هستی که اراده تحصیل مال و جاه دنیا دارند، زیرا هرکه این امر را بشناسد؛ یعنی بداند قائم آل محمد صلّی اللّه علیه و آله هست، غیبت نموده و بعد از مدّتی ظاهر خواهد شد و منتظر ظهور وی باشد، هرآینه این انتظار، برایش فرج است، پس باوجوداین فرج، شتاب نمودن به ظهور آن حضرت، دلیلی است بر این که آن شتاب و عجله، برای فرج دنیوی است که تحصیل مال و جاه دنیا باشد، نه برای فرج دینی، زیرا فرج دینی به انتظار فرج جاه نمی باشد.(۳)

ایضا کلینی از علی بن ابراهیم، او از صالح بن سندی، او از جعفر بن بشیر و او از اسماعیل بن محمد خزاعی روایت کرده، او گفته: ابی بصیر از صادق علیه السّلام پرسید و من هم می شنیدم، گفت: چه می فرمایی؟ آیا من قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- را درمی یابم؟

فرمود: ای ابی بصیر! آیا امام خود را نشناخته ای؟

عرض کرد: آری، شناخته ام، به خدا سوگند! هرآینه امام من تویی! پس آن حضرت دست او را گرفت و فرمود: ای ابی بصیر! به خدا سوگند! هرآینه باك نداری از این که در سایه خیمه قائم احتبا کنی، مراد از احتبا این است که کسی بنشیند و بند و شمشیر را مانند کمند درویشان به پشت و ساق های خود بگذارد. پس مراد حضرت این است که

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱.

۲- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۲۹؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۱.

۳- همان.

ای ابی بصیر! باک نداری از این که زمان ظهور قائم را درنیابی!

[شناخت امام و مرگ جاهلیت]

در کتاب مذکور ایضا از کلینی، او از جماعتی از اصحاب ما، ایشان از احمد بن محمد، او از علی بن نعمان، او از محمد بن مروان و او از فضیل بن یسار روایت کرده که از امام باقر علیه السّلام شنیدم، می فرمود: هرکه بمیرد و امام خود را نشناسد، مانند مرده ایّام جاهلیّت مرده است و هرکس بمیرد و امام خود را بشناسد، هرآینه پیش یا پس بودن این امر به او ضرر نمی رساند و هرکس بمیرد و امام خود را شناخته، هرآینه به منزله کسی است که در خیمه قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- با آن حضرت باشد.(۱)

[غیبت قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- و امتحان الهی]

تذنیبات للعبقریّات الثلاثه و تنضیدات بمثل تنضید الاثاثه تذنیب اوّل که راجع به عبقریّه اوّل است، آن است که باید دانست غیبت حضرت بقیّه اللّه الحجه بن الحسن- عجل اللّه تعالی فرجه- یکی از امتحان های بزرگ الهی است. چراکه از روزی که بنای ارسال رسل و بعث انبیا شده از سنّت های باری تعالی که میان بندگان او جاری است؛ امتحان و اخبار او است، جلّ شأنه بندگان خود را به غیبت جلی از آنان، لهلک من هلک عن بیّنه و یحیی من حیّ عن بیّنه(۲) و لن تجد لسنه اللّه تبدیلا و تحویلا(۳).

این اختبار و امتحان نیست مگر برای آن که مراتب مردمان و حقایق آن ها میان همگنان ظاهر شود، بلکه حال او و نسبت به خودش منکشف شود. بلی، چیزی که هست آن است که کثیراما حال انسان نسبت به خودش مخفی می ماند.

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۳۰.

۲- سوره انفال، آیه ۴۲.

۳- سوره فاطر، آیه ۴۳.

ایضا باید دانست شـرایع الهی تماما تعلّمات و برنامه های ادبی، مادّی دنیوی، اخروی، انفرادی و اجتماعی می باشند و ازمنه این عالم مدرسه ها و معاهد علمیّه می باشـند و انبیا و رسل، مبلّغ و معلّم این مدارس هستند و برای هر درس و مدرسه ای امتحاناتی لابـدّ است که منـاسب حـال آن ها باشـد و حوادثی که در این عالم کون و فساد واقع می شود، امتحانات درس هایی است که انبیا و رسل، متعهّـد تبلیغ و تعلیم آن ها شـده انـد که غالبا به آن ها مقـدار تأثیرشان در نفوس شـناخته می شود، قال اللّه تعالی؛ الم* أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ (۱).

هم چنین چون شریعت اسلامی؛ به قول مطلق اکمل شرایع است و چیزی از معارف در آن است که در غیر آن یافت نمی شود، پس ناچار باید در آن چیزی جاری شود که در شـرایع سالفه جاری شده؛ از امتحانات و اخبارات به انواع مختلف که در آن ها واقع شده حذو النعل بالنعل و القذّه بالقذّه؛ به جهت اشتمال این شریعت کلیّه جامعه بر دروس آن شرایع به نحو اتمّ و اکمل.

از اهمّ آن چه امم سـابقه به آن اختبـار و امتحان شـده انـد، غیبت جلی از انبیا و اوصـیای آن هاست. پس چاره نیست از آن که چنین غیبـتی در این امّت مرحومه هم واقع شود؛ چنـان که خود پیغمبر غیبت فرمود و مـدّت سه سـال در شـعب ابیطـالب و چند وقتی در غار ثور از قوم خود اعتزال نمود، بلکه غیبتی فرمود که برای هیچ یک از انبیا و اوصیا چنان غیبتی نبوده و آن، تشریف بردن آن بزرگوار به معراج است، چراکه به صـریح روایات، مدّت ذهاب و ایاب آن بزرگوار به معراج، سه ساعت طول کشـید و در جواز غیبت حجّت از محجوج علیهم فرقی میان طول مدّت و زیادی آن نیست.

چنان که شیخ صدوق در اول کمال الدین تصریح فرموده: غیبت آن سرور، رفتن از این نشأه به نشأه دیگر بوده، نه از صقعی به صقع دیگر از این نشأه چنان که در غیبات انبیا و اوصیا بوده، از جمله، غیبت حضرت بقیّه اللّه- عجل اللّه تعالی فرجه- است که نتیجه آن، تبیّن رشد از غیّ و مؤمن از منافق است.

۱- سوره عنکبوت: آیه ۲.

پس این غیبت عظیم ترین امتحان و اختبار برای شیعیان آن بزرگوار است؛ چنان که در روایت سدیر صیرفی و شرفیابی اش با سه نفر دیگر خدمت حضرت صادق علیه السّلام به آن تصریح شده و ما آن روایت را در نجمه ششم از عبقریّه اوّل این بساط که این تذنیب راجع به آن است، نقل نموده ایم، فارجع الیها و قل اللّهمّ قرب ظهوره و عجّل فرجه و فرجنا به.

[حکمت ترک توقیت ظهور]

تذنیب دوّم که راجع به عبقریّه دوّم می باشد، آن است که باید دانست، از اموری که در اخبار کثیر به آن تأکید شده، تعیین ننمودن وقت ظهور حضرت بقیّه اللّه است؛ چنان که شطر وافری از آن ها در عبقریّه مذکور سمت تحریر یافت که از جمله آن ها کذب الوقاتون أو کذب الموقّتون است و ممکن است گفته شود حکمت در ترک توقیت و احتمال ظهور آن بزرگوار در هر زمان، بلکه در هر سال، هر ماه، هر هفته و هرروز، چند امر است:

اوّل: چون بدا به معنی صحیح آن برای خدای تعالی ثابت است که طایفه شیعه به آن قایل اند و در تضاعیف این کتاب چندجا به آن تصریح شده، بلی، انّ اللّه المشیّه فی جمیع مقدّراته و چون بدا ثابت است؛ پس تقدیم، تأخیر، تغییر و تبدیل در مقدّرات او سبحانه جایز است و زمان ظهور آن حضرت یکی از مقدّرات باری تعالی است که بدا در آن تطرّق می یابد؛ چنان که صریح بسیاری از اخبار ما شیعه اثنا عشریّه است، پس اگر ائمّه طاهرین علیهم السّلام از برای او وقتی را تعیین می فرمودند و بدا در آن راه می یافت، نزدیک به این می شد که در صدق مخبر شکّ و ریب واقع شود و لذا آن بزرگواران فرموده اند: ما وقّتنا و لا نوّقت.

دوّم: ترک توقیت و ارجاع ظهور آن سرور به سوی اراده باری تعالی و احتمال دادن ظهور آن نور موفور السرور در امروز و فردا؛ قهرا باعث شوق و الحاح در دعای تعجیل ظهور می شود و بسا ظهور آن بزرگوار، معلّق بر دعا در تعجیل و الحاح در طلب

آن باشد.

سوّم: هرگاه زمان ظهور آن بزرگوار معیّن شود و لااقل، بعضی از خواصّ آن حضرت، آن وقت را بدانند؛ پس ناچار آن وقت معلوم می شود و رفته رفته خاصّ و عام مردم به آن دانا می شوند؛ به خصوص با وفور دواعی به دانستن آن و هرگاه چنین شد، اعدای آن بزرگوار در اوّلین مرحله از ظهورش آماده قتال با آن حضرت خواهند شد و عادتا قوای آن حضرت به حسب ظاهر، مثل قوای خصم او نیست؛ چنان که از اخبار هم استفاده می شود، در اوّل ظهورش به صورت شبانی با چند گوسفند ظاهر می شود و همان علّت غیبتش که خوف قتلش از اعادی است، این جا هم آشکار می شود، پس شاید حکمت عدم توقیت این باشد.

چهارم: امام هر عصری آمر، ناهی، قطب رحای مسلمین و مدار هیأت اجتماعی آن هاست و بدیهی است غیبت و فقدان امام میان جامعه، موجب وقوف حرکت آن جامعه می باشد؛ چه رسد که مدّت زمانی بگذرد و با علم آن جامعه به ظهور و رجوع آن سرور، سیّما با احتمال قریب ظهورش، آن جامعه را از حفظ خود و تدبیر در امورشان متمکّن می نماید؛ کما لا یخفی.

پنجم: ترقّب ظهور آن جان جهان در هر آن و زمان، باعث سرعت حرکت اصلاحی برای منتظرین ظهورش خواهد شد، چراکه بدیهی است وقتی انسان ورود بعضی از دوستان خود را از سفر نزدیک بداند، ناچار در تهیّه مقدّمات ورود او سرعت می نماید، خوفا از این که آن دوست ناگهانی وارد شود و این شخص هنوز به آن چه از تشریفات و تجلیلات ورود، بر او واجب است، قیام ننموده باشد و حقّ حقیق آن است که ترک توقیت با انتظار ظهور آن سرور، هرگاه این انتظار از روی واقع و صدق باشد؛ دو عامل قوی در نجاح جامعه شیعه و فلاح آن ها هستند.

[فواید انتظار فرج]

تـذنیب سوّم که راجع به عبقریّه سوّم می باشـد، آن است که باید دانست معنی انتظار، ترقّب حصول امر منتظر و تحقّق او اسـت که آنا بعد آن و ساعتا بعد ساعت، آن امر به منصّه ظهور و بروز آید و بر لبیب خبیر، بسی واضح و هویداست.

فوایـد و ثمراتی که بر انتظـار ظهور نور موفور السـرور حضـرت بقیّه اللّه- عجل اللّه تعالی فرجه- مترتّب است از امور اصـلاحیّه راجع به فرد فرد منتظرین؛ فضـلا از آن که امور اصـلاحی هیـأت اجتمـاعی و به خصوص جـامعه شـیعه اثنا عشـریّه هم، منوط و مربوط به آن است، زیرا:

اوّلاـ یکی از فوایـد انتظـار فرج بنفسـه و من حیث هـو، این است که آن خـود، ریـاضت مهمّ شدیـد برای نفس انسـانی است و مشـقّت آن به درجه ای است که درباره آن گفته شـده: الأنتظار اشدّ من الموت یا اشدّ من القتل و وجه مشـقّت آن هم، بدیهی است، زیرا لازمه آن، مشغول ساختن قوّه فکریّه و توجّه دادن قوّه متخیّله به سوی امری است که انتظار حصول آن را دارد و این خود، مستلزم دو چیز است؛ یکی قوّه فکری قوی ممتدّ وجدانی و دیگر تمکّن انسان از جمع آن و توجّهش به سوی امر واحد. به عبارت اخری، فقط فکر و همّش متوجّه به امر منتظر باشد و بدیهی است این خود ریاضت مهمّ شدید است؛ کما لا یخفی.

ثانیا: فایده دیگر برای انتظار فرج آن است که این انتظار، مصایب و نوایب وارد بر منتظر را آسان می نماید و سنگینی آن ها را بر او سبک و خفیف می گرداند، چراکه بعد از این که دانست این دشواری ها، سختی ها، مصایب و نوایب وارد بر او، بالاخره به احسن وجه و اکمل ما یکون در معرض تـدارک است؛ قهرا آن ها بر او آسان می شود؛ چنان که گفته انـد: رنج راحت دان چه شد مطلب بزرگ چقدر فرق است میان مصـیبتی که انسان تدارک آن را بداند و آن مصـیبتی که نداند تدارک می شود یا نه؛ چه رسد که احتمال تدارک آن عن قریب و به زودی بدهد که آن حضرت ظهور فرماید و یملاء الارض قسطا و عدلا.

ثالثا؛ فایـده دیگر برای انتظار فرج آن است که لازمه آن، دوست داشـتن منتظر است که در عـداد اصـحاب مهـدی موعود علیه السّـلام، معدود گردد و آن حضرت را اعانت و نصرت نماید و لازمه این محبّت، آن است که او در اصلاح نفس خود، سعی و اخلاقش را مهذّب نماید، به کسب اخلاق حمیده، دوری جسـتن از اخلاق ذمیمه و به حلّیه علم و عمل، خود را محلّی بدارد تا قابلیّت تشرّف حضور باهر النور آن سرور و منشأ توجّه و خدمت بودن نزد آن جناب، برایش حاصل شود که اگر از انتظار فرج مهدی، این فایده و ثمره برای منتظر پیدا شود، فبخّ بخّ، زیرا ماورای عبّادان، قریه ای بالاتر و برتر از این، مقامی نیست.

رابعـا؛ فایـده دیگر برای انتظـار فرج آن است که همان طوری که آن، منتظر را به سوی اصـلاح نفس او، بلکه به سوی اصـلاح غیراو، نیز از هیأت اجتماعی و لا سیّما الشیعیّه می کشاند، هم چنین باعث می شود منتظر، مقدّمات و معدّاتی را تهیّه نماید که موجب غلبه آن نور موفور السرور بر اعادی باشد؛ خصوصا وقتی بداند غلبه بر عدوّش به اسباب عادّی ما تحت الطبیعه است که از قبیل خرق عادت و اعجاز باشد.

آن چه ذکر نمودیم، نبذی از فواید مترتّب بر انتظار فرج آن امام عالمیان بود و اگر بخواهی بدانی انتظار فرج کاشف چه میزان از خصال حمیده و صـفات پسـندیده است، پس به آن چه بر تو عرضه می شود، گوش دار از جمله آن ها کاشفیّت او از کمال عقـل و صـحّت ادراک منتظر است، زیرا لزوم وجود امام را در هر آن و زمان می دانـد و نیز می دانـد آن مهـدی موعود است؛ پس به او ایمان آورده، بدون آن که شخص شریفش را دیده باشد و این خود، کاشف از کمال عقل است، کما لا یخفی.

دوّم: آن، کـاشف از دوست داشـتن اقـامه حقّ، عـدل، اجرای احکـام اللّه و حـدود آن، جریـان امـور بر قطب و محـور صـحیح خودشان و رسیدن هر انسانی، بلکه هر موجودی به کمالی است که برای رسیدن به آن، خلقت شده اند.

سوّم: آن، کـاشف از صـدق ولاـ محبّت و مودّت او به اهـل بیت پیغمبر صـلّی اللّه علیه و آله و ذوی القربی او، چراکه به ظهور آن سرور، دولت ذوی القربی و اهل بیت رسول بر پا

می شود، حقّ آنان بر خودشان برمی گردد و امر و نهی بر ید ایشان جریان پیدا می کند.

چهارم: آن، کاشف از حسن عقیده و صدق او به آن حضرت است و این که او است که زمین را پر از قسط و عدل می کند و امام عصر حاضر، آن جناب است.

پنجم: از عاطفه منتظر به جانب نوع خود و دوست داشتن اصلاح امور، انبناء جنسش را نظر به خیرات و سعادات مترتّب بر ظهور آن جناب که راجع به کافّه موجودات است؛ کشف می کند و در اخبار وارده از ائمّه معصومین اشاره است به سوی اکثر آن چه ما از امور مهمّ مترتّب بر انتظار ظهور مهدی و خصال حمیده منکشف از آن ذکر کردیم؛ چنان که بر متتبّع در اخبار و متضلّع در آثار، کالشمس فی رائعه النهار، بسی آشکار است.

ما از جمله تو را به روایت عمّار از حضرت صادق علیه السّلام در روایت طویله حواله می نماییم که در آن ذکر شده، عبادت در دولت باطل افضل از عبارت در دولت حقّ است و ثواب و اجر در صورت اوّلی بیشتر از دوّمی است؛ چنان که ما آن را در نجمه چهارم از عبقریّه سوّم این بساط ذکر نموده ایم؛ ذیل آن آمده: عمّار عرض کرد: الحال که عبادت در دولت باطل افضل است، دیگر آرزو نمی کنیم از اصحاب قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- باشیم.

عبقریّه چهارم [وظایف مؤمنان در زمان غیبت]

اشاره

در بیان اموری که عباد در زمان غیبت امام زمان و خلیفه الرحمان به اتیان آن ها موظّف اند و چون استادنا المحدّث النوری- ضاعف اللّه فی انوار تربته- در نجم ثاقب بابی برای آن ها منعقد فرموده و ضمن آن باب، چند امر از آن ها را مرقوم نموده، لذا این ناچیز خوش داشتم مندرجات آن باب را بر سبیل اختصار در این تألیف و جازت شعار، طیّ چند نجمه ابراز و اظهار دارم.

فنقول مستمدا من واهب العقول.

[تکالیف منتظران امام عصر- عجل اللّه تعالی فرجه-] ۱ نجمه

اشاره

استادنا المحدّث المزبور در باب دهم کتاب مذکور فرموده: در ذکر شمّه ای از تکالیف عباد نسبت به امام عصر- صلوات اللّه علیه- و آداب بندگی و رسوم فرمانبری آنان که به فرمان و اطاعت آن جناب، سر به زیر فرود آورده، خود را عبد طاعت و ریزه خوار خوان احسان وجود عام آن جناب دانسته و آن شخص معظّم را امام و واسطه رساندن فیوضات الهی و نعم غیر متناهی دنیوی و اخروی قرار داده اند، چراکه آن تکالیف، از آداب رسوم بندگی و لوازم احترام و توقیر، لازم آن جناب باشد که در عمل به آن، مقصدی جز این نباشد؛ هرچند برای خیرات عاجل و آجل و دخول حامل در زمره محبّین مطیعین سبب باشد یا از پیدا کردن مقدّمات وسیله به سوی آن جناب به جهت جلب منافع دنیوی و اخروی و دفع شرور ارضی و سماوی باشد که جز چنگ

زدن به دامان آن جناب و مسألت نمودن از آن ولیّ النعم به لسان استعداد و حال یا به زبان ضراعت و مقال راهی به آن جلب و دفع نیست و از آن ها چند چیز بیان می شود که بعضی قلبی، بعضی جوارحی، بعضی لسانی و بعضی مالی است.

اوّل: مهموم بودن برای آن جناب علیه السّلام در ایّام غیبت و مفارقت و سبب این هم متعدّد است:

اوّل: مجرّد و مستور و محجوب بودن، دست نرسیدن به دامان وصالش، روشن نگشتن دیدگان به نور جمال او یا بودنش در میان انام و اطّلاعش بر خفایای کردار عباد در اناء لیالی و ایّام، چون انسان مدّعی وصول به درجه ایمان به جنان، نه به مجرّد قول به زبان، صادق نباشد جز آن که محبّتش به موالیانش چنان باشد که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده است.

چنان که شیخ صدوق در امالی،(۱) شیخ طوسی در امالی (۲) و ابن شیرویه در فردوس نقل کرده اند: بنده ایمان نیاورده، تا این که من نزد او از جانش محبوب تر بوده باشم و اهل من، نزد او محبوب تر از اهل او و عترت من نزد او محبوب تر از عترت او و ذات من، نزد او محبوب تر از ذات او باشند.

سپس شخصی به عبد الرحمان، راوی حدیث، گفت: تو پیوسته حدیثی می آوری که خداوند دل ها را به آن زنده می کند. شاید این مقام، اوّلین درجه ایمان باشد که محبّتش با موالیانش، مثل محبّت او با یکی از اخصّ اولاد و اقرب و اکمل ایشان، نزد او باشد و الّا عارف به خصایص ذاتی و کمالات نفسانی و نعم و احسان غیر متناهی ایشان را به عباد، کارش به حسب اندازه دانش و معرفتش به آن جا کشد که جز آن سلسله معظّمه علیهم السّلام کسی را قابل محبّت در خلق نبیند و اگر بیند به جهت انتساب و علاقه او است؛ هرچند جزیی به آن خانواده رحمت و عظمت باشد و اگر انسان واقعا جرعه ای از شربت گوارای محبّت به امام خود را چشیده، رشته قلبش حسب فطرت و ریاضت به آن

۱- الامالی، شیخ صدوق، ص ۴۱۴.

۲- الامالی، شیخ طوسی، ص ۴۱۶.

حضرت مقدّس، پیوسته کشیده؛ البتّه چنان به اقراقی مهموم شود که خواب را از چشم و لذّت را از طعام و شراب برد.

در خصال (۱) و من لا یحضره الفقیه (۲) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود:

پنج نفرند که نمی خوابند، تا آن که از آن ها محبّی را شمردند که مترقّب مفارقت حبیب خود است و چنین شخصی، البتّه اگر به مفارقت مبتلا شود، همّش بیش، قلقش بی اندازه و اضطرابش زیاد می شود و خواب راحت را بالمرّه فراموش نماید که شخص به این عظمت، جلالت، بزرگی، رأفت، احسان، عطوفت و مهربان تر از هزار پدر، حاضر و ناظر است، لکن چنان در پرده حجابی از حجاب های الهی پنهان و پوشیده است که نه دستی به دامانش رسد و نه چشمی به جمالش افتد، نه از مقرّ سلطنتش خبری و نه از محلّ اقامت و رحلتش اثری دارد، هردون و خسیسی را بیند، جز آن که سی را جز او نجوید و هر لغو و ناملایم و منکری را بشنود، جز سخنی از آن که نخواهد جز او، کسی سخن گوید.

در عیون (۳) از جناب رضا علیه السّلام مروی است که ضمن خبری متعلّق به آن جناب، فرمودند: چه بسیار مؤمنه و مؤمنی که در هنگام فقدان ماء معین؛ یعنی حضرت حجّه علیه السّلام متأسّف و حیران و محزون اند و در فقرات شریف دعای ندبه معروف که در چهار عید و روز و شب جمعه باید خواند، به این مقام اشاره شده که حاصل مضمون بعضی از آن ها، بعد از ذکر پاره ای از اوصاف و مناقب آن جناب- ارواحنا فداه- این است:

کاش می دانستم تو در کجا اقامت نمودی و کدام زمین و خاک تو را برگرفته؟ به رضوی جای داری یا ذی طوی؟ بر من گران است که خلق را ببینم و تو دیده نشوی و از تو، آواز و رازی نشنوم! بر من گران است که بلا به تو، نه به من، احاطه کند و ناله و

۱- الخصال، ص ۲۹۶.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۰۳.

۳- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۰.

شکایتی از من به تو نرسد.

جانم فـدای تو! غایبی که از ما کناره نداری! جانم فدای تو! دور شده ای که از ما دوری نگرفتی! جانم فدای تو که آرزوی هر مشـتاق آرزومنـدی- از مرد و زن- که تو را به یـاد آورنـد و نـاله کننـد. بر من گران است که بر تو بگریم و خلق از تو، دسـت کشیده باشند! بر من گران است بر تو جاری شود، آن چه بر ایشان جاری نشده!

آیا معینی هست که با او گریه و ناله را طولانی کنم؟ آیا جزع کننده ای هست که هرگاه که خلوتی شد، او را بر جزعش یاری کنم؟

آیا به چشمی خاشاکی رفته (۱) که چشم من، او را بر آن حالت مساعدت کند؟ ای پسر احمد! آیا به سوی تو راهی هست که به حضـورت مشرّف شونـد؟ آیـا روز مـا از تـو به فردای او متّصـل می شـود؛ پس محظـوظ شـویم و بهره بریم! کی بر چشـمه سارهای سـیراب کننده وارد می شویم تا سـیراب شویم؟ کی از آب گوارای تو سـیراب می شویم که تشـنگی به طول انجامید! کی صـبح و شام به خدمت خواهیم رسـید؟ کی تو ما را می بینی و ما تو را می بینیم، حال آن که لوای ظفر و نصرت برافراشته شده باشد.(۲)

تا آخر دعا که نمونه ای است از درد دل کسـی که جامی از چشـمه محبّت آن جناب نوشیده و بر سزاوار است که به امثال این کلمات، درد دلی کرده و بر آتش هجرانش، کفی از آب شور پاشیده.

دوّم: ممنوع بودن آن سـلطان عظیم الشـأن که جـامه خلافت و سـلطنت ظاهره بر تمام جهانیان جز برای آن قامت معتـدل، برای احـدی ندوخته اند، از رتق و فتق و اجرای احکام و حدود، ابلاغ فرامین الهی، منع تعدّی و جور، اعانت ضـعیف، اغاثه مظلوم و اخذ حقوق، اظهار و اعلان حقّ و ابطال و ازهاق باطل و کار ظلم و تعدّی بر آن جناب به جایی رسیده که علاوه بر گرفتن تمام لوازم سلطنت ظاهره و تسلّط بر بلاد، عباد و اموال، از خوف و بیم ظالمین، بر اظهار نفس معظّم خود متمکّن نیست.

۱- کنایه از بسیاری گریه است.[مرحوم مؤلّف].

۲- ر. ك: اقبال الاعمال، ج ۱، صص ۵۱۱- ۵۱۰؛ بحار الانوار، ج ۱۰۸، صص ۱۰۹- ۱۰۸.

در طول زمان تنها یا با بعضی از موالیان خاص، در براری و قفار سیر می کند، حقّ خود را در دست دیگران می بیند و حسب امر الهی صبر کرده، می گذرد، البتّه کسی که اندک غیرتی در فطرت است؛ داشته باشد، پیوسته محزون و غمگین و حالش چون حال فرزند سلطان عادلی خواهد بود که تمام احکامش به قانون معدلت و داد و بر رعایا مهربان باشد، پس مغلوب عدوّی شود که در گوشه ای حبسش کند و دستش را از همه چیز کوتاه شود و آن چه می کند، جز جور و تعدّی، چیزی نباشد.

در کافی (۱) و تهذیب (۲) و فقیه (۳) مروی است که جناب باقر علیه السّلام به عبد اللّه بن ذبیان فرمود: هیچ عیدی برای مسلمین نیست، نه قربانی و نه فطر، مگر آن که خداوند برای آل محمد علیهم السّلام حزنی را تازه می کند.

راوی پرسید: چرا؟

فرمود: زیرا ایشان حقّ خود را در دست غیر خودشان می بینند.

سیّد جلیل علی بن طاوس رحمه اللّه در کشف المحجه(۴) فرموده: ای فرزندم، محمد تو را، برادرت و هرکسی که بر کتاب من واقف شود، وصیّت می کنم به راستی در معامله با خداوند- جلّ جلاله- و رسول او صلّی اللّه علیه و آله و حفظ وصیّت ایشان به آن چه از ظهور مولای ما مهدی- عجّل اللّه فرجه- به آن بشارت دادند، به درستی که من قول و فعل بسیاری از مردم را در امر آن جناب، مخالف با عقیده و از چندراه یافته ام، از آن جمله:

من یافته ام اگر از کسی که به امامت او اعتقاد دارد، بنده، اسب، درهم و یا دیناری برود، خاطر و ظاهر او برای طلب چیز مفقود متعلّق می شود و در تحصیل آن غایت مجهود را بذل می نماید و ندیدم برای متأخّر بودن این محتشم عظیم الشأن از اصلاح اسلام و ایمان و قطع را بر کفّار و اهل عدوان، تعلّق خاطرش؛ مثل تعلّق خاطر به این

۱- الکافی، ج ۴، ص ۱۷۰.

۲- تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۸۹.

۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۱.

۴- کشف المحجه لثمره المهجه، صص ۱۴۹- ۱۴۸.

اشیای محقّر باشد. پس کسی که به آن صفات است، چگونه اعتقاد دارد به حقّ خداوند- جلّ جلاله- و حقّ رسول او عارف است و امامت او را بر آن نحوی معتقد است که موالات زیاده از اندازه را برای شرایف معالی آن جناب دعوی می کند.

از آن جمله، کسی را یافتم که ذکر می کند که به وجوب ریاست آن جناب و ضرورت ظهور و انقاد احکام امامتش معتقد است. اگر یکی از سلاطینی که مدّعی است دشمن امام او است، به او نیکی کند و احسانش را به او تمام کند؛ خاطرش به بقای این سلطان مشار الیه، متعلّق و این تعلّق، او را از طلب مهدی علیه السّلام شاغل می شود و نیز از آن چه بر او واجب است، از تمنّی عزل آن والی که بر او انعام کرده است.

از آن جمله، کسی را یافتم که وجوب سرور را به جهت سرور آن جناب و کدور را به جهت کدورت او دعوی می کند و می گوید: اعتقاد دارم تمام آن چه در دنیا است، از مهدی- صلوات اللّه علیه- گرفته شده و آن را ملوك و سایر ناس از دست او غصب کردند و با این حال او را نمی بینم که برای این نهب و سلب متأثّر باشد، مثل تأثّر او، اگر سلطانی از او درهمی یا دیناری یا ملکی یا عقاری بگیرد؛ پس این کجا با وفا و معرفت خداوند- جلّ جلاله- و رسول او و معرفت اوصیا علیهم السّلام ...، تا آخر کلام شریف که از این رقم است.

مکرّر در اخبار، آن جناب را به غریب طرید وحید رانده مظلوم وصف فرموده اند که حقّش را منکر شده اند.

سوّم: به دست نیامدن جادّه واسع مستقیم واضح شریعت مطهّره و انحصار راه رسیدن به آن، در راه های باریک تاریک متشتّت که در هر رهگذر آن، جمعی از دزدان داخلی دین مبین، در کمین نشسته و پیوسته شکوك و شبهات در قلوب عوام، بلکه خواص داخل کرده تا آن جا که این فرقه قلیل و عصابه مهتدی امامی یکدیگر را تکذیب، تکفیر، لعن و توهین کرده و می کنند، اعدا را بر خود خیره نمودند و پیوسته، دسته دسته از دین خداوند بیرون می روند، علمای راستین از اظهار علم خود عاجز و وعده صادقین علیهم السّلام صادق شد که خواهد آمد وقتی که اگر مؤمن بخواهد دین خود را

نگاه دارد از نگاهداشتن جمره ای از آتش در دست مشکل تر است.

شیخ نعمانی از عمیره، دختر نفیل روایت کرده که گفت: شنیدم حسین بن علی علیهما السّلام می فرماید: آن امری که شما منتظر آنید، نخواهد شد تا این که بعضی از شما از بعضی بیزاری جوید و تعاند بعضی از شما در صورت بعضی و بعضی از شما به کفر بعضی شهادت دهد و بعضی از شما بعضی را لعن کند.

به آن جناب گفتم: در آن زمان خیری نیست؟

حسین علیه السّلام فرمود: تمام خیر در آن زمان است. قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- ما خروج می کند و همه آن ها را دفع می نماید.(۱)

نیز از جناب صادق علیه السّلام به همین مضمون خبری نقل کرده (۲) و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که به مالک بن ضمره فرمود: ای مالک! تو چگونه ای، آن گاه که شیعه چنین اختلاف کنند؟ و انگشتان مبارک را در یکدیگر داخل نمود.

گفتم: یا امیر المؤمنین! در آن زمان خیری نیست.

فرمود: تمام خیر در آن وقت است.

قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- ما خروج می کند، هفتاد مرد بر او مقدّم می شود که بر خدا و رسول دروغ می گویند؛ همه را می کشد، آن گاه ایشان را بر یک امر جمع می کند.(۳)

نیز از جناب باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: ای شیعه آل محمد صلّی اللّه علیه و آله! هرآینه آزموده خواهید شد، آزموده شدن سرمه در چشم؛ به درستی که صاحب سرمه می داند کی در چشمش سرمه ریخته می شود و نمی داند چه وقت از چشم بیرون می رود و چنین است که مرد بر جادّه ای از امر ما صبح و شام می کند، حال آن که از آن بیرون

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، صص ۲۰۶- ۲۰۵.

۲- همان، ص ۲۰۶.

۳- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۰۶.

رفته، بر جادّه ای از امر ما شام و صبح می کند، حال آن که از آن بیرون رفته.(۱)

از جناب صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: و اللّه! هرآینه شکسته خواهید شد شکستن شیشه. به درستی که هرآینه شیشه برمی گردد، پس عود می کند. و اللّه! هرآینه شکسته می شوید شکستن کوزه و کوزه چون شکست، برنمی گردد؛ چنان چه بود. به خدا قسم! بیخته خواهید شد، به خدا قسم! جدا خواهید شد و به خدا قسم! امتحان خواهید شد، تا آن که جز اندکی از شما نماند و کف مبارک را خالی کردند!(۲) بر این مضمون اخبار بسیاری روایت کرده است.

شیخ صدوق در کمال الدین (۳) از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود: ای گروه شیعه! گویا مثل گردش شتر گردش می کنید، چراگاه را می طلبید ولی آن را نمی یابید.

نیز از آن جناب روایت کرده که به عبد الرحمان بن سبّابه فرمود: شما در آن زمان چگونه خواهید بود که بی امام هادی و بی نشانه بمانید؛ بعضی از شما از بعضی بیزاری جوید، آن گاه امتحان می شوید و جدا و بیخته می گردید.(۴)

[حزن امام صادق (ع)]

نیز از سدیر صیرفی روایت کرده که گفت: من و مفضّل بن عمر و ابو بصیر و ابان بن تغلب خدمت مولای خود، امام جعفر صادق علیه السّلام داخل شدیم و دیدیم آن حضرت بر روی خاک نشسته بود و مسح خیبری دربر داشت که آستین هایش، کوتاه و از شدّت اندوه، واله بود و مانند زنی که فرزند عزیزش مرده بود؛ مانند جگر سوخته گریه می کرد، آثار حزن و محنت در روی حق جویش، ظاهر و اشک از دیده های حق بینیش جاری بود و می گفت: ای سیّد من! غیبت تو خواب مرا برده، استراحت مرا زایل

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۰۷.

۲- همان.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۰۴.

۴- همان، ص ۳۴۸.

گردانیـده و سـرور را از دل من ربوده است. ای سـیّد من! غیبت تو مصـیبت مرا، دایم و محن و نوایب را بر من پیاپی گردانیـد، آب دیده مرا جاری کرد، ناله و فغان و حزن را از سینه من بیرون آورد و بلاها را بر من متّصل گردانید!

سدیر گفت: چون حضـرت را به آن حالت مشاهده کردیم، عقل های ما پرواز کرد، واله و حیران شدیم و نزدیک بود دل های ما از آن جزع، پاره گردد، گمان کردیم به آن حضرت زهر دادند یا بلیّه عظیمی از بلاهای دهر بر او حادث شده است.

عرض کردم: ای فرزنـد بهترین خلق! هرگز خـدا چشم تو را گریان نگرداند. چه حادثه ای تو را گریان کرده و چه حالتی روی داده که چنین ماتمی گرفتی؟

حضـرت از شدّت غصه و گریه، آه سوزناک از دل غمناک برکشید و فرمود: امروز صبح در کتاب جفر نظر کردم و آن کتابی مشـتمل بر علم منایا و بلایاست، بلاهایی که بر ما می رسد، در آن جا مذکور است و علم گذشته و آینده تا روز قیامت در آن جا خـدا آن علم را مخصوص محمـد و ائمّه بعـد از او گردانیـده است؛ در آن جا هست نگاه کردم به ولادت حضـرت صاحب الامر علیه السّـلام، غیبت آن حضرت و طول غیبت، درازی عمر او، ابتلای مؤمنان در زمان غیبت و بسیار شدن شکّ و شبهه در دل مردم از جهت طول غیبت، مرتـد شـدن اکثر مردم در دین خود و بیرون کردن ریسـمان اسـلام از گردن خود که حق تعالی در گردن بندگان قرار داده و لذا حزن بر من غالب شد.(۱)

الخبر، برای این مقـام همین خبر شـریف کـافی است، چون اگر تحیّر و تفرّق و ابتلـای شـیعه در ایّـام غیبت و تولّـد شـکوک و شبهـات در قلوب ایشـان، سـبب گریسـتن حضـرت صـادق علیه السّـلام سـال هـا پیش از وقوع آن و بردن خواب از چشم هـای مبارکش شود، پس مؤمن مبتلا به آن حادثه عظیم و غرق شده در آن گرداب بیکرانه تاریک موّاج، به گریه و زاری، ناله و بی قراری، حزن و اندوه دایمی و تضرّع به سوی حضرت باری- جلّ و علا- سزاوارتر است.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۵۴- ۳۵۲.

[دولت حق و انتظار فرج] ۲ نجمه

بدان دوّمین تکلیف قلبی، انتظار فرج آل محمد صلّی اللّه علیه و آله در هرآن و ترقّب بروز و ظهور دولت قاهره و سلطنت ظاهره مهدی آل محمد علیهم السّلام، پر شدن زمین از عدل و داد و غالب شدن دین قویم بر جمیع ادیان که خدای تعالی به نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله خود خبر داد و وعده فرمود، بلکه آن را به جمیع پیمبران و امم بشارت داده که چنین روزی خواهد آمد و جز خدای تعالی، کسی را پرستش نکنند و چیزی از دین نماند که از بیم احدی در پرده ستر و حجاب بماند و بلا و شدّت از حق پرستان برود. چنان که در زیارت مهدی آل محمد علیهم السّلام است؛ السّلام علی المهدیّ الّذی وعد اللّه به الأمم ان یجمع به الکلم و یلّم به الشّعث و یملاء به الأرض عدلا و قسطا و ینجز به وعد المؤمنین؛(۱) سلام بر مهدی! آن چنانی که جمیع امّت ها را به او وعده داده که به وجود او کلمه ها را جمع کند؛ یعنی اختلاف را از میان ببرد و دین یکی شود، پراکندگی ها را به او گرد آورد زمین را به وسیله او از عدل وداد پر کند و وعده فرجی که به مؤمنین داده، به سبب انفاذ فرماید؛ چنان که بیان این وظیفه به نحو وافی و طریق مستوفی در عبقریّه سابق سمت تحریر یافت.

[دعا برای امام زمان- عجل اللّه تعالی فرجه-] ۳ نجمه

ایضا سوّمین تکلیف، دعا کردن است برای حفظ وجود مبارک امام عصر- عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف- از شرور شیاطین انس و جنّ، طلب تعجیل نصرت و ظفر و غلبه آن جناب بر کفّار و ملحدین و منافقین که این نوعی از اظهار بندگی و رضا به آن چه خدای تعالی وعده فرموده است، که چنین گوهر گران بهایی را در خزانه قدرت و رحمت خود پرورانده و بر چهره آن، حجاب عظمت و جلالت کشیده تا روزی که

۱- المزار، شهید اوّل، ص ۲۰۹؛ بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۱.

خود مصلحت داند، آن جوهر ثمین را ظاهر و از پرتو شعاع آن، دنیا را روشن نماید و با چنان وعده منجّز حتمی در دعا، جز ادای رسم بندگی، اظهار شوق، زیادتی محبّت و ثواب و رضا به موهبت کبرای خداوندی، اثری ظاهر نباشد؛ اگرچه به غایت در دعا برای آن حضرت- صلوات اللّه علیه- در غالب اوقات تأکید و تحریص فرمودند.

سیّد جلیل، علی بن طاوس در فصل هشتم کتاب فلاح السائل (۱) بعد از ذکر ترغیب در دعا برای اخوان فرموده: هرگاه این همه، فضل دعا برای برادران تو است، پس فضل دعا کردن برای سلطان تو چگونه خواهد بود که او سبب وجود تو است و تو اعتقاد داری اگر آن جناب نبود، خداوند تو و احدی از مکلّفین را در زمان او و زمان تو نمی آفرید و این که لطف وجود او- صلوات اللّه علیه- سبب است برای هرچه که تو و غیر تو درآیند و سبب است برای خیری که به آن می رسید.

پس حذر کن! آن گاه حذر کن از این که نفس خود یا احدی از خلایق را مقدّم بداری در ولا و دعا برای آن جناب علیه السّلام به غایت آن چه ممکن شود، مقدّم بداری. قلب و زبان خود را در دعایی برای این سلطان عظیم الشأن حاضر کن و حذر کن از این که اعتقاد کنی که من، این کلام را برای این گفتم که آن جناب به دعای تو محتاج است.

هیهات! اگر به این معتقد شوی، پس تو در اعتقاد و دوستی خود مریضی، بلکه این را گفتم برای این که حقّ عظیم آن جناب را بر تو و احسان بزرگ او را به تو بشناسانم و هرگاه پیش از دعا کردن برای نفس خود، برای او دعا کردی و برای آن که او نزد تو عزیز است، نزدیکتر خواهد بود به آن که خداوند- جلّ جلاله- ابواب اجابت را پیش روی تو باز نماید، زیرا ای بنده! ابواب قبول دعا را به سبب گناهان بستی. پس هرگاه برای این مولای خاص، نزد مالك احیا و اموات دعا کردی، امید است به جهت آن وجود مقدّس، خداوند ابواب اجابت را باز نماید.

پس هنگامی که در دعا کردن برای نفس خود داخل شوی و برای آن که در زمره اهل فضل او برایش دعا می کنی؛ رحمت خداوند- جلّ جلاله- تو را فرا می گیرد و کرم و

۱- فلاح السائل، صص ۴۵- ۴۴.

عنـایت او به تو می رسـد، زیرا در دعـا به حبـل او چنـگ زدی و نگویی من فلاـن و فلاـن را ندیـدم از کسـانی که ایشان را از مشایـخ خـود پیروی می کنی که به آن چه من می گـویم، عمـل کننـد، و ایشـان را جز غافـل از مولاـی مـا نیـافتم که به سـوی جنابش- صلوات اللّه علیه- اشاره کردم. پس من به تو می گویم به آن چه به تو می گویم، عمل کن، که او حقّ واضح است و کسی که مولای ما را واگذارد و غافل شود- چنان چه ذکر نمودی- آن، غلطی واضح است ...، الخ.

نیز در کتاب مضمار در عمل ماه مبارک بعد از ذکر ادعیه سحر فرموده: از وظیفه هرشب، این است که بنده در هر دعای مبرور ابتدا نماید و در هر عمل مشکور ختم کند به ذکر کسی که اعتقاد دارد او نایب خداوند- جلّ جلاله- میان بندگان او و بلاد او است، زیرا او قیّم است به آن چه این صایم به آن محتاج است از طعام و شراب خود و غیر این از مقاصد خود، از اسبابی که به حضـرت نـایب از جـانب ربّ الارباب متعلّق است و این که این صایم برای آن جناب دعا کنـد به آن چه سـزاوار است که مثل آن جناب را به آن دعا کنند و معتقد شود منّت برای خدا و نایب او است که چگونه او را برای این مقام اهل دانسـتند و رتبه او را تا به این محلّ و منزلت بلند نمودند.(۱)

از این کلمات شـریف معلوم می شود سبب دعا برای آن جناب؛ یکی ادای رسم بندگی و تبعیّت و وفای حقّ بزرگی و جلالت و دیگری رفع موانع قبول و اجابت و فتح ابواب لطف و عنایت است.

امّـا تفصـیل و شـرح دعاهـای مـأثور مختصّ به آن جنـاب که بعضـی از آن هـا مطلق و بعضـی مخصوص به زمـانی است، پس مقداری از آن را در این جا ذکر می کنیم. در آن کتاب هفت دعا نقل فرموده، طالب آن ها به آن کتاب رجوع نماید.

۱- ر. ك: اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۱۱۹.

[صدقه برای وجود امام عصر – عجل اللّه تعالی فرجه–] ۴ نجمه

بدان چهارمین تکلیف عباد در زمان غیبت، صدقه دادن برای حفظ وجود مبارک امام عصر علیه السّلام در هروقت است به آن چه میسّر شود و ما این مطلب را در کتاب کلمه طیّبه توضیح دادیم به این که هر صدقه ای که انسان به کسی می دهد برای هر فایده و غرضی که در نظر گرفته، یا برای نفس خود است یا برای محبوب عزیزی که نزد او گرامی است و به حسب ظاهر، اصلاح بسیاری از امور معاش و معاد او به وجود و سلامتی او متوقّف است؛ مثل معلّم ناصح، والدین، فرزند، عیال، اخوان و امثال ایشان؛ مثلا در حالت مرض یا سفر کردن یکی از ایشان به جهت صحّت و سلامتی او صدقه می دهد و خیر آن بالاخره به خود راجع می شود، چون صحّت عالم، سبب سلامتی دین او است و سلامتی فرزند، باعث قلّت یا برطرف شدن زحمت و کلفت، بقای نام نیک او و استمرار طلب مغفرت برای او است و هکذا.

و چون به برهان عقل و نقل و وجدان، هیچ نفسی عزیزتر و گرامی تر از وجود مقدّس امام عصر– عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف– نیست، نباید باشد، بلکه محبوب تر از نفس خویش که اگر چنین نباشد در ایمان، ضعف و نقصان و در اعتقاد او، خلل و سستی است.

به اسانید معتبر از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مروی است که فرمود: احدی از شما ایمان نیاورده، تا این که من و اهل بیت من نزد او محبوب تر از جان و فرزند و تمام مردم بوده باشم (۱) و چگونه چنین نباشد، حال آن که وجود، حیات، دین، عقل، صحّت، عافیت و سایر نعم ظاهری و باطنی تمام موجودات، از پرتو آن وجود مقدّس و اوصیای او– صلوات اللّه علیهم– است و چون ناموس عصر، مدار دهر، منیر آفتاب و ماه، صاحب این قصر و بارگاه، سبب آرای زمین و سیر افلاک و رونق دنیا از سمک تا سماک، حاضر در

۱- ر. ک: الامالی، شیخ صدوق، ص ۴۱۴؛ مناقب امیر المؤمنین، ج ۲، ص ۱۳۴؛ مشکاه الانوار، ص ۱۵۳؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۷۶.

قلوب اخیـار و غـایب از مردمـک اغیار، در این اعصار حضـرت حجّه بن الحسن- صـلوات اللّه علیهما- است و جامه صـحّت و عافیت انـدازه قامت موزون آن نفس مقـدّس و شایسـته قـدّ معتـدل آن ذات اقدس است، پس بر تمامی خودپرسـتان که تمامی اهتمامشان در حفظ و حراست و سـلامتی نفس خویش است؛ چه رسد به آنان که جز آن وجود مقدّس، کسی را لایق هستی و سزاوار عـافیت و تنـدرستی نداننـد، لازم و متحتّم است که مقصود اولی و غرض اهمّ ایشان از چنگ زدن به دامان هر وسـیله و سببی که برای بقای صـحّت، استجلاب عافیت، قضای حاجت و دفع بلیّه مقرّر شده؛ چون دعا، تضرّع، تصدّق، توسّل سلامتی و حفظ آن وجود مقدّس باشد. از مضامین ادعیه سابق و آن چه ذکر نکردیم، شدّت اهتمام و تأکید در طلب حفظ و سلامتی آن وجود معظّم- ارواحنـا فـداه- از شـرّ جنّ و انس، طول عمر و سـایر نعم الهی دنیوی و اخروی معلوم می شود، بلکه گـذشت که سال ها قبل از ولادت آن مولود مبارک، در عقب نماز و غیر آن چنین می کردند و در وسیله فرقی میان دعا و صدقه نیست.

از این جاست که سیّد جلیل، علی بن طاوس که افعال و اقوال او در امثال این مقام مقبول و متّبع، بلکه برهان و حجّت است، در کتاب کشف المحجه(۱) بعد از وصایای چندی به فرزندش و امر به تمسّک و راستی در موالات آن جناب، فرموده: وقتی نماز حـاجت می خوانی حوایـج آن جنـاب را بر حوایـج خود مقـدّم دار و صـدقه از جـانب او را پیش از صـدقه از جـانب خود و از هرکس که نزد تـو گرامی است، مقـدّم قرار ده و نیز دعـا کردن برای آن جنـاب را پیش از دعـای برای خود؛ آن جنـاب را در هرچیز مقدّم دار که این عمل، وفا برای او است؛ یعنی وفا به عقد بیعت و عهد بندگی است که با او بستی و مقتضـی اقبال او بر تو و احسان آن جناب به سوی تو است ...، الخ.

در کتاب امان الاخطار،(۲) ضمن دعایی که برای صدقه دادن هنگام سفر ذکر کرده، چنین فرمود: اللّهم انّ هذه لک و منک و هی صدقه عن مولانا م ح م د عجّل اللّه فرجه

۱- کشف المحجه لثمره المهجه، ص ۱۵۲.

۲- الامان من اخطار الاسفار و الزمان، ص ۳۹.

و صلّی علیه بین اسفاره و حرکاته و سکناته فی ساعات لیله و نهاره و صدقه عمّا بعینه امره و ما لا یعینه و ما یضمنه و ما یخلفه.

مخفی نمانـد رسـول خـدا و ائمّه طـاهرین- صـلوات اللّه علیهم- به جهت سـلامتی و حفـظ وجـود مقـدّس خود از شـرّ ارضـی، سمـایی، جنّی و انسـی و برای جلب منـافع دنیـوی و اخروی در صـبح، شـام، نیم شب، اوّل مـاه و اوّل سـفر و غیر این حالاـت و اوقات، صدقه می دادند و در آن اهتمام داشـتند؛ چنان که اخبار آن در کلمه طیّبه استیفا شده، با علم ایشان به منایا، بلایا، اجال و سـایر حـوادث و هرکـدام برای دیگری می دادنـد و در این جهت، فرقی در صـدقه دادن خـود برای دفع بلیّه یـا دادن یکی از دعایا برای دفع آن بلیّه از آن وجود مقدّس نباشد، جز این که اوّلی تمامی شـروط تأثیر صدقه داراست و تخلّف بسـیاری از آن در بسـیاری از صـدقه دیگران ولی این از رجحـان این فعـل و ادای تکلیف مانع نمی شود، پس توهّم نشود که حضـرت حجّت علیه السّـلام مسـتغنی و بی نیـاز، بلکه منزّه و مبرّا از صـدقه رعایـاست، چون این تکلیف از شؤون بنـدگی و ادای حقّ بزرگی و تربیت آن جناب است، لذا هرچه مقام ولی منعم، بالاتر و مرتبه رعیّت پست تر باشد، اهتمام این تکلیف و سایر آداب عبودیّت، بیشتر خواهد بود؛ چنان که بر صاحب دانش پوشیده نیست.

[احرام به نیابت امام عصر – عجل اللّه تعالی فرجه-] ۵ نجمه

بـدان پنجمین تکلیف عباد در زمان غیبت، حـجّ کردن و حـجّ دادن به نیابت امام عصـر علیه السّـلام است؛ چنان که قـدیم میان شیعیان مرسوم بود و آن جناب تقریر فرمود.

قطب راوندی رحمه اللّه در کتاب خرایج (۱) روایت کرده: ابو محمد دعلجی دو پسـر داشت که یکی از آن دو صالح بود و به او ابو الحسن می گفتند و او مردگان را غسل می داد و پسـر دیگر او محرّمات را مرتکب می شد. مردی از شیعیان به ابو محمد مذکور زری داد که

۱- الخرایج و الجرائح، ج ۱، صص ۴۸۱- ۴۸۰.

به نیابت حضرت صاحب الامر- عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف- حجّ کند؛ چنان که در آن وقت عادت شیعیان چنین بود.

ابو محمد قدری از آن زر را به آن پسر فاسد داد و او را با خود برد که برای حضرت حجّ کند، وقتی از حجّ بر گشت، نقل کرد که در موقف؛ یعنی عرفات، جوان گندم گون نیکو هیأتی را دیدم که مشغول تضرّع و ابتهال و دعا بود، چون نزدیک او رسیدم، به من التفات نمود و فرمود: ای شیخ! آیا حیا نمی کنی؟

گفتم: ای سیّد من! از چه چیز حیا کنم؟

فرمود: به تو حجّت حجّ می دهند برای آن کسی که می دانی و تو آن را به فاسقی می دهی که خمر می آشامد! نزدیک است که این چشم تو کور شود.

بعد از بر گشتن، چهل روز نگذشت، مگر آن که در همان چشمی که به آن اشاره شد، جراحتی بیرون آمد و از آن جراحت، چشمم ضایع شد.

[تعظیم شنیدن اسم مبارک] ۶ نجمه

ایضا ششمین تکلیف عباد، برخاستن برای تعظیم شنیدن اسم مبارک آن حضرت است، خصوصا اگر به اسم مبارک قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- باشد؛ چنان که سیره تمام اصناف امامیّه- کثرهم اللّه تعالی- در جمیع بلاد از عرب، عجم، ترک، هند و دیلم بر آن مستقر شده و این خود از وجود مأخذ و اصلی برای این عمل کاشف باشد؛ اگرچه تاکنون به نظر نرسیده، لکن از چندنفر از علما و اهل اطّلاع مسموع شد که ایشان خبری در این باب دیدند.

بعضی از علما نقل کردند که این مطلب را از عالم متبحّر جلیل، سیّد عبد اللّه، سبط محدّث جزایری سؤال کردند و آن مرحوم در بعضی از تصانیف خود جواب دادند خبری دیدند که مضمون آن، این است:

روزی در مجلس حضرت صادق علیه السّلام اسم مبارک آن جناب برده شد. حضرت به

جهت تعظیم و احترام آن برخاست و در اهل سنّت این عادت برای اسم مبارک حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله مرسوم است.

سیّد احمد مفتی شافعی مکّی معاصر در سیره خود گفته: عادت بر این جاری شده که مردم چون ذکر وصف آن جناب صلّی اللّه علیه و آله را می شنوند، به جهت تعظیم آن حضرت برمی خیزند و این برخاستن مستحسن است، چون در آن برخاستن، تعظیم پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله است و بسیاری از علمای امّت این کار را به جای آورده اند که باید به ایشان اقتدا نمود.

حلبی از علمای اهل سنّت در سیره گفته: بعضی حکایت کرده اند امام سبکی بسیاری از علمای عصر نزد او جمع شد، پس قصیده خوانی، کلامی را در مدح آن جناب صلّی اللّه علیه و آله خواند:

قلیل لمدح المصطفی الخطّ بالذهب***علی ورق من خطّ احسن من کتب

و ان تنهض الأشراف عند سماعه***قیاما صفوفا أو حیّا علی الرّکب

پس در این حال امام سبکی و جمیع کسانی که در مجلس بودند، برخاست و وجد عظیمی در آن مجلس شد، انتهی.

[تضرّع جهت حفظ ایمان] ۷ نجمه

ایضا هفتمین تکلیف عباد در ظلمات ایّام غیبت، تضرّع و مسألت از خداوند تبارک و تعالی است به جهت حفظ ایمان و دین از تطرّق شبهات شیاطین و زنادقه مسلمین که زندقه و کفر خود را به لباسی از جمله کلمات حقّه پوشانیده اند، چون دانه که صیّاد در زیر دام خوش هیأت و رنگی پنهان کند و پیوسته به وسیله آن، ضعفا را صید کنند و به وسیله آن چند کلمه حقّه، اباطیل خود را در قلوب داخل کنند و چنان کار را بر اهل دیانت مشکل و مشتبه نمودند که وعده ای که صادقین علیهم السّلام دادند، راست شده.

نعمانی در غیبت (۱) خود از جناب صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: به درستی که

۱- الغیبه، ص ۱۶۹.

صاحب این امر، غیبتی دارد که در آن غیبت، متمسّک به دین خود مانند کسی است که به دست خود، خار درخت خاردار را بتراشد تا هموار شود، آن گاه زمانی اندک سر مبارک را به زیر انداختند.

سپس فرمود: به درستی که صاحب این امر، غیبتی دارد. هرآینه بپرهیزد از خداوند در زمان غیبت او و هرآینه به دین خود متمسّک باشد.

از این جهت به خواندن جمله ای از دعاها امر فرمودند، جمله ای از آن ها را نقل می کنم و ما از جمله به نقل سه دعا اقتصار می نماییم.

دعای اوّل: شیخ نعمانی در غیبت (۱) و کلینی در کافی (۲) به اسانید متعدّد از زراره روایت کردند که گفت: شنیدم ابو عبد اللّه علیه السّلام می فرماید: به درستی که قائم- عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف- پیش از آن که خروج کند، غیبتی دارد.

گفتم: برای چه؟

گفت: می ترسد و با دست خود به شکم مبارک اشاره فرمود.

آن گاه فرمود: ای زراره! او منتظر و کسی است که در ولادتش شک می شود. بعضی از مردم می گویند پدرش مرد و جانشینی نگذاشت، بعضی از ایشان می گویند حمل بود، عدّه ای می گویند غایب است و برخی می گویند: دو سال پیش از وفات پدرش متولّد شد و او منتظر است، غیر این که خداوند خواسته قلوب شیعه را امتحان کند. پس در آن زمان مبطلون به شکّ می افتند.

گفتم: فدایت شوم! اگر آن زمان را درک کردم، کدام عمل را انجام دهم؟

فرمود: ای زراره! اگر آن زمان را درک کردی، این دعا را بخوان: «اللّهمّ عرّفنی نفسک فانّک أن لم تعرّفنی نفسک لم اعرف نبیّک اللّهمّ عرّفنی رسولک فانّک أن لم تعرّفنی رسولک لم اعرف حجّتک اللّهمّ عرّفنی حجّتک فانّک أن لم تعرّفنی حجّتک ضللت عن دینی».

۱- الغیبه، صص ۱۶۷- ۱۶۶.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷.

آن گاه فرمود: ای زراره! از کشته شدن جوانی در مدینه لابدّ است.

گفتم: فدایت شوم! آیا آن نیست که لشکر سفیانی او را می کشد؟

فرمود: نه، لکن لشکر بنی فلان او را می کشد که خروج می کند، تا آن که داخل مدینه می شود و مردم نمی دانند برای چه آمده، پس آن جوان را می گیرد و می کشد. چون او را به ظلم و عدوان کشت، خداوند ایشان را مهلت نمی دهد، در آن حال منتظر فرج باشید.

دعای دوّم: نیز سیّد جلیل، ابن طاوس در کتاب مهج الدعوات (۱) به اسناد خود از محمد بن احمد بن ابراهیم جعفی معروف به صابونی روایت کرده که او به اسناد خود روایت کرده ضمن حدیثی که در آن، غیبت مهدی علیه السّلام ذکر شد.

راوی گفت: گفتم شیعیان تو چه کنند؟

فرمود: بر شما باد به دعا و انتظار فرج! به درستی که زود است، زود است که برای شما نشانه ظاهر شود. هرگاه برای شما ظاهر شد، خداوند تبارک و تعالی را حمد کنید و به آن چه برای شما ظاهر شده متمسّک شوید.

گفتم: چه دعا بخوانم؟

فرمود: بگو: «اللّهمّ انت عرّفتنی نفسک و عرّفتنی رسولک و عرّفتنی ملائکتک و عرّفتنی نبیّک و عرّفتنی ولاه امرک اللّهمّ لا اخذ الّا ما اعطیت و لا اوّقی الّا ما وقّیت اللّهمّ لا تغیّبنی عن منازل اولیائک و لا تزغ قلبی بعد إذ هدیتنی اللّهمّ اهدنی لولایه من افترضت طاعته».

دعای سوّم: نیز سیّد در آن جا فرموده: در خواب کسی را دیدم که به من دعایی تعلیم می نماید که برای ایّام غیبت شایسته است و الفاظ آن دعا این است: «یا من فضّل ابراهیم و آل اسرائیل علی العالمین باختیاره و اظهر فی ملکوت السموات و الأرض عزّه و اقتداره و اودع محمّدا صلّی اللّه علیه و آله و اهل بیته غرایب اسراره صلّ علی محمّد و آله و اجعلنی من اعوان حجّتک علی عبادک و انصاره».(۲)

۱- مهج الدعوات، صص ۳۳۳- ۳۳۲.

۲- همان، ص ۳۳۳.

دعای چهارم: شیخ صدوق در کتاب کمال الدین (۱) از عبد اللّه بن سنان روایت کرده، گفت: ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمود: زود است که شبهه ای به شما می رسد، پس بدون نشانه و راهنما و پیشوای هدایت کننده می مانید، در آن شبهه نجات نمی یابد مگر کسی که دعای غریق را بخواند.

گفتم: دعای غریق چگونه است؟

فرمود: می گویی: یا اللّه یا رحمن یا رحیم یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینک.

گفتم: یا مقلّب القلوب و الأبصار ثبّت قلبی علی دینک. فرمود: به درستی که خداوند- عزّ و جلّ- مقلّب قلوب و ابصار است، لکن چنان که من می گویم، بگو: یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینک.

[استمداد از صاحب الامر- عجل اللّه تعالی فرجه-] ۸ نجمه

اشاره

ایضا هشتمین تکلیف عامّه رعایای حضرت صاحب الامر علیه السّلام، استمداد و استعانت و استکفا به آن جناب در هنگام شداید، اهوال، بلایا، امراض، شبهات و فتنه از اطراف، جوانب، اقارب و اجانب، راه چاره و طریق ندیدن و در تنگنای مضیق افتادن است و حلّ شبهه، رفع گریه، دفع بلیّه، سدّ خلّه و نشان دادن راه به مقصود را از آن جناب بخواهد و ایشان به آن نحوی که خود صلاح داند و تواند، به آن متوسّل مستغیث برساند؛ به حسب قدرت الهی و علوم لدنیّ ربّانی که داراست و بر حال هرکس در هر جا دانا و بر اجابت مسؤولش تواناست.

بلکه پیوسته فیضش به هرکس به اندازه قابلیّت و استعداد و مراعات صلاح نظام عباد و بلاد رسیده و می رسد و از نظر در امور رعایای خود، از مطیع، عاصی، عالم، جاهل، شریف، دنی، قوی و ضعیف غفلت نکرده و نمی کند.

خود آن جناب در توقیعی که برای شیخ مفید فرستادند، مرقوم داشتند: ما اگرچه در

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۵۲.

مکان خودمان منزل کردیم که از مساکن ظالمین دور است، برحسب آن چه به ما نمانده آن را خدای تعالی از صلاح برای ما و برای شیعه مؤمنین ما در آن مادامی که دولت دنیا برای فاسقین است، پس تحقیق که علم ما به خبرهای شما محیط است و هیچ چیز از اخبار شما از علم و معرفت ما به بلایی که به شما می رسد، غایب نمی شود.(۱)

شیخ کلینی (۲) و نعمانی (۳) و دیگران به سندهای خود روایت کردند که امیر المؤمنین علیه السّلام در یکی از خطبه های طولانی خود فرمود: بار خدایا! لابدّ است که حجّت ها در زمین تو برایت بوده باشد، حجّتی بعد از حجّتی بر خلق تو که ایشان را به سوی دین تو هدایت کنند و علم تو را به ایشان بیاموزند تا اتباع پراکنده نشوند و این حجج، بعضی گاهی یا ظاهرند که کسی ایشان را اطاعت نمی کند یا پنهان ترسان که مترقّب زمان ظهور خود است. اگر شخص او در حال آسایش و آرای مردم در دولت باطل از ایشان غایب است، پس علم ایشان از مردم غایب نیست و آوا یا آداب ایشان در قلوب مؤمنین گسترده شده و مؤمنین به آن ها عمل کننده اند. تکذیب کنندگان به آن چه از آن وحشت دارند، انس می گیرند و مسرفین از آن ابا می کنند.

به خدا قسم! این کلامی است که بی بها کیل می شود؛ اگر کسی بود که به گوش دل خود، آن را می شنید، پس آن را می فهمید و آن را باور و پیروی می کرد و بر آن منهاج، سیر می کرد، لذا به سبب او رستگار می شد ...، الخ.

شیخ جلیل، علی بن حسین مسعودی در کتاب اثبات الوصیّه (۴) از حضرت ابی محمد، امام حسن عسکری علیه السّلام روایت کرده که آن جناب فرمود: چون حضرت صاحب متولّد شد، خداوند تبارک و تعالی دو ملک را فرستاد، پس آن جناب را برداشتند و تا سرادق عرش بردند، تا این که در حضور خداوند تبارک و تعالی ایستاد.

۱- ر. ک: الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۳- ۳۲۲.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۹.

۳- الغیبه، ص ۱۳۷.

۴- اثبات الوصیه، ص ۲۶۰.

خداوند به او فرمود: مرحبا! به وسیله تو عطا می کنم، به تو می آمرزم و به تو عذاب می کنم.

[روایت حسین بن روح]

شیخ طوسی در کتاب غیبت (۱) به سند معتبر از ابی القاسم حسین بن روح، نایب سوّم روایت کرده، گفت: اصحاب ما در تفویض و غیر آن اختلاف کردند. پس نزد ابی طاهر بن بلال در ایّام استقامتش رفتم؛ یعنی پیش از آن که بعضی مذاهب باطل اختیار کند، پس آن اختلاف را به او فهماندم.

گفت: به من مهلت ده! چند روز به او مهلت دادم، آن گاه نزد او معاودت کردم.

حدیثی بیرون آورد به اسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود: هرگاه خدای تعالی امری را اراده نمود، آن را بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، آن گاه امیر المؤمنین و یک یک ائمّه علیهم السّلام عرضه می دارد، تا آن که به سوی صاحب الزمان- عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف- منتهی شود. آن گاه به سوی دنیا بیرون می آید و چون ملایکه اراده نمودند عملی را به سوی خداوند- عزّ و جلّ- بالا برند، بر صاحب الزمان علیه السّلام، آن گاه بر هریک از ائمّه علیهم السّلام عرض می شود، تا این که بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله عرض می شود و بعد بر خداوند- عزّ و جلّ- عرض می شود. پس هرچه از جانب خداوند فرود می آید، بر دست ایشان است و آن چه به سوی خداوند- عزّ و جلّ- بالا می رود بر دست ایشان است و به قدر به هم زدن چشمی از خداوند- عزّ و جلّ- بی نیاز نیستند.

سیّد حسین مفتی کرکی، سبط محقّق ثانی در کتاب دفع المناوات از کتاب براهین نقل کرده که او از ابی حمزه از حضرت کاظم علیه السّلام روایت نموده که گفت: شنیدم آن جناب می فرماید: ملکی نیست که خداوند او را به جهت هر امری به زمین بفرستد، مگر آن که به امام علیه السّلام ابتدا می کند. پس آن را بر آن جناب معروض می دارد، به درستی که محلّ تردّد ملایکه از جانب خداوند تبارک و تعالی، صاحب این امر است.

۱- الغیبه، ص ۳۸۷.

در باب سابق در حدیث ابو الوفای شیرازی گذشت که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود:

چون درمانده و گرفتار شدی، به حجّت استغاثه کن که او تو را درمی یابد و برای هر کس که به او استغاثه کند، فریادرس و پناه است.

[فرمایش حضرت امیر (ع) به رمیله]

شیخ کشّی (۱) و شیخ صفّار در بصائر(۲) از رمیله روایت کرده اند که گفت: در زمان امیر المؤمنین علیه السّلام تب شدیدی کردم. روز جمعه در نفس خود، خفّتی یافتم و گفتم:

چیزی را بهتر از آن نمی دانم که آبی بر خود بریزم؛ یعنی غسل کنم و در عقب امیر المؤمنین علیه السّلام نماز کنم. چنین کردم و به مسجد آمدم. چون امیر المؤمنین علیه السّلام بالای منبر برآمد، تب به من معاودت نمود. چون امیر المؤمنین علیه السّلام مراجعت نمود و داخل قصر شد، با آن جناب داخل شدم، فرمود: ای رمیله! دیدم تو را که بعضی از تو و به روایتی، پس امیر المؤمنین علیه السّلام به من ملتفت شد و فرمود: ای رمیله! چه شده بود که دیدم بعضی از اعضایت در بعضی درهم می شد؟ حالت خود را برای آن جناب نقل کردم که در آن بودم و آن چه مرا در رغبت بر نماز عقب آن جناب واداشت.

فرمود: ای رمیله! مؤمنی نیست که مریض شود مگر آن که ما به جهت مرض او مریض می شویم، محزون نمی شود مگر آن که به جهت حزن او محزون می شویم، دعا نمی کند مگر آن که برایش آمین می گوییم و ساکت نمی شود مگر آن که برایش دعا می کنیم.

گفتم: یا امیر المؤمنین! فدایت شوم! این لطف و مرحمت برای کسانی است که در این قصر جناب تواند، مرا از حال کسانی خبر ده که در اطراف زمین اند!

فرمود: ای رمیله! مؤمنی در مشرق و مغرب زمین از ما غایب نیست یا نمی شود.

۱- رجال الکشی، صص ۱۰۳- ۱۰۲.

۲- بصائر الدرجات، صص ۲۸۰- ۲۷۹.

نیز شیخ صدوق،(۱) صفّار،(۲) شیخ مفید و دیگران به سندهای بسیار از جناب باقر و صادق علیهما السّلام روایت کرده اند که فرمودند: به درستی که خداوند زمین را نمی گذارد، مگر آن که در آن عالمی باشد که زیادت و نقصان را در زمین می داند. پس اگر مؤمنین چیزی را زیاد کردند، ایشان را برمی گردانـد و به روایتی آن را می اندازد و اگر کم کردند، برای ایشان تمام می کند و اگر چنین نبود، امور ایشان بر مسلمین مختلط می شد و به روایتی حقّ از باطل شناخته نمی شد، انتهی.

[رقعه استغاثه]

رقعه للأستغاثه ترجی منها الأغاثه در تحفه الزایر مجلسی رحمه اللّه و مفاتیح النجاه سبزواری، مروی است: هرکس حاجتی داشته باشد، آن چه مذکور می شود در رقعه ای بنویسد و در یکی از قبور ائمّه علیهم السّلام بیندازد یا ببندد و مهر کند، خاک پاکی را گل سازد، آن را میان آن گذارد و در نهر یا چاه عمیق یا غدیر آبی اندازد که به حضرت صاحب الزمان- صلوات اللّه علیه- می رسد، او بنفسه متولّی برآوردن حاجت او می شود:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

«کتبت یا مولای صلوات اللّه علیک مستغیثا و شکوت ما نزل بی مستجیرا باللّه عزّ و جلّ ثمّ بک من امر قدد همنی و اشغل قلبی و اطال فکری و سلبنی بعض لبی و غیّر خطیر نعمه اللّه عندی اسلمنی عند تخیّل وروده الخلیل و تبرّء منّی عند ترائی اقباله إلی الحمیم و عجزت عن دفاعه حیلتی و خاننی فی تحمّله صبری و قوّتی فلجأت فیه إلیک و توکّلت فی المسئله للّه جلّ ثناؤه علیه و علیک فی دفاعه عنّی علما بمکانک من اللّه ربّ العالمین ولی التّدبیر و مالک الأمور و اثقابک فی المسارعه فی الشفاعه إلیه جلّ ثناؤه فی امری متیقنا لإجابته تبارک و تعالی ایاک باعطاء

۱- بصائر الدرجات، ص ۳۵۱.

۲- علل الشرایع، ج ۱، صص ۱۹۶- ۱۹۵.

سؤلی و انت یا مولای جدیر بتحقیق ظنّی و تصدیق املی فیک فی امر کذا و کذا».

به جای کذا و کذا، حاجت خود را ذکر کند یا بنویسد.

«فیما لا طاقه لی بحمله و لا صبرلی علیه و ان کنت مستحقاله و لا ضعافه بقبیح افعالی و تفریطی فی الواجبات الّتی للّه عزّ و جلّ فاغشنی یا مولای صلوات اللّه علیک عند اللّهف و قدّم المسئله للّه عزّ و جلّ فی امری قبل حلول التلف و شماته الأعداء فبک بسطه النّعمه علیّ و اسئل اللّه جلّ جلاله لی نصرا عزیزا و فتحا قریبا فیه بلوع الأمال و خیر المبادی و خواتیم الأعمال و الأمن من المخارف کلّها فی کلّ حال انّه جلّ ثناؤه لما یشاء فعّال و هو حسبی و نعم الوکیل فی المبدء و المآل».

آن گاه بر بالای آن نهر یا غدیر برآید بر یکی از وکلای حضرت اعتماد نماید؛ عثمان بن سعید العمری، ولد او، محمد بن عثمان، حسین بن روح و یا علی بن محمد السمّری اعتماد کند، یکی از این جماعت را ندا کند و بگوید: «یا فلان بن فلان سلام علیک اشهد انّ وفاتک فی سبیل اللّه و انّک حیّ عند اللّه مرزوق و قد خاطبتک فی حیاتک الّتی لک عند اللّه عزّ و جلّ و هذه رقعتی و حاجتی إلی مولانا علیه السّلام فسلّمها إلیه و انت الثقه الأمین».

نوشته را در نهر، چاه یا غدیر اندازد که حاجتش برآورده می شود،(۱) از این خبر شریف چنین مستفاد می شود که آن چهار شخص معظّم؛ چنان که در غیبت صغرا میان رعایا و آن جناب در عرض حوایج و رقاع و گرفتن جواب و ابلاغ توقیعات، واسطه بودند در غیبت کبرا نیز در رکاب همایون آن جناب هستند و به این منصب بزرگ مفتخر و سرافرازند.

[اجابت مضطرّ و امام زمان]

اشاره فیها بشاره بدان از آن چه ذکر کردیم، معلوم شد خوان احسان، جود، کرم، فضل و نعم امام

۱- ر. ك: بحار الانوار، ج ۹۹، صص ۲۳۵- ۲۳۴؛ البلد الامین، صص ۱۵۸- ۱۵۷.

زمـان- صـلوات اللّه علیه- در هر قطری از اقطـار ارض، برای هر پریشـان درمانـده، گمگشـته وامانـده، متحیّر نـادان و سرگشـته حیران، گسترده و باب آن باز و شارعش عام است؛ با صدق اضـطرار و حاجت و عزم، با صفای طویت و اخلاص سریرت، اگر نادان است، شـربت علمش بخشند، اگر گم شده است، به راهش رسانند و اگر مریض است، لباس عافیتش پوشند؛ چنان که از سیر در حکایات و قصص گذشته ظاهر می شود.

نتیجه مقصود در این مقـام این که حضـرت صـاحب الامر- صـلوات اللّه علیه- حاضـر در میان عباد، ناظر بر حال رعایا، قادر بر کشف بلایـا و عـالم بر اسـرار و خفایـا؛ به جهت غیبت و ستر از مردم از منصب خلافتش عزل نشـده، از لوازم و آداب ریاسـت الهی خود دست نکشـیده و از قـدرت ربّانی خویش، عجز به هم نرسانـده؛ اگر بخواهد مشـکلی را حلّ کند که اندر دل افتاده، بی آن که از راه دیدن و کوشـش، چیزی به آن جا رساند و اگر بخواهد دلش را به آن کتاب یا عالمی که دوای دردش نزد او است، مایل و شایق کند، گاهی به او دعا تعلیم دهد و گاهی در خواب دوای مرضش را به او آموزد.

این که دیده و شـنیده شده که با صدق ولا و اقرار به امامت، چه بسـیار شده که ارباب اضـطرار و حاجت در مقام عجز و لابه و شکـایت برآمدنـد ولی اثر اجـابت و کشف بلیّه ندیدنـد، علاـوه بر این که این مضـطرّ، غالبـا موانع دعا و قبول را داراست یا از جهت اشتباه در اضطرار است که خود را مضطرّ می داند در حالی که نیست و خود را گمگشته و متحیّر می داند و راهش را به او نمانده اند مثل جاهل به احکام علمی که به عالمش ارجاع فرمود.

در توقیع مبارک آمـده: در جواب مسایل اسـحاق بن یعقوب مرقوم فرمود: امّا حوادثی که به شـما روی دهد، پس در آن ها به راویان احادیث ما مراجعه کنید؛ به درستی که آن ها حجّت من بر شـما هستند و من حجّت خدا بر ایشان هستم.(۱) مادامی که جاهل دستش به عالم برسد، هرچند به مهاجرت و مسافرت باشد یا به کتاب او، در

۱- ر. ک: کفـایه الاحکـام، ص ۸۳؛ المحـاسن، ج ۱، ص ۱؛ کمـال الـدین و تمام النعمه، ص ۳۸۴؛ وسائل الشـیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰؛ الفصول العشره، ص ۱۰؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۹۱.

احکـام خود مضـطرّ نباشـد. هم چنین عالمی که بتوانـد از ظواهر و نصوص کتاب و سنّت و اجماع، حلّ مشـکل و رفع شـبهه و تحیّر کند، عاجز درمانده نباشد، کسانی که اسباب زندگی و معاش خویش را از حدود الهی و موازین شرعی بیرون بردند و بر آن مقدار ممدوح در شـرع، اقتصار و قناعت ننمودند- به جهت نداشـتن بعضی از آن چه قوام تعیّش معلّق بر آن نیست- مضطرّ نباشند.

و هکذا از مواردی که آدمی خویشـتن را عاجز مضـطرّ بیند و پس از تأمّل صادقانه، خلاف آن ظاهر می شود و اگر در اضطرار صادق باشد، شاید صلاح او یا صلاح نظام کلّ، در اجابت او نباشد، چون به هر مضطرّی وعده اجابت ندادند.

بلی، جز خدای تعالی یا خلفایش کسـی مضطرّ را اجابت نکند، نه آن که هر مضطرّ را اجابت کنند و در ایّام حضور و ظهور در مـدینه، مکّه، کوفه و غیر آن، از همه اصـناف مضـطرّین و عـاجزین از موالیـان و محبّین غالبـا بودنـد و بسـیار بود که سؤال می کردنـد و اجابت نمی شـد. چنان نبود که هر عاجز، در هرزمان، هرچه می خواست به او دهنـد و اضـطرارش را رع نمایند، زیرا این، مورث اختلال نظام و برداشـتن اجرها و ثواب های عظیم جزیل اصحاب بلا و مصایب است که بعد از مشاهده آن در روز جزا، آرزو کنند کاش گوشت بدن های ایشان را در دنیا با قیچی بریده بودند ولی خدای تعالی با آن قدرت کامل، غنای مطلق و علم محیط به ذرّات و جزییّات موجودات، با بندگان خود چنین نکرده بود.

بالجمله تکلیف رعیّت آن جناب صلّی اللّه علیه و آله در ایّام غیبت، پس از اضـطرار و حاجت و دست نرسـیدن به آن چه خود معیّن فرمودنـد و قرار دادند، برای رفع تحیّر و قضای حاجت؛ توسّل و اسـتغاثه به آن جناب و خواسـتن حاجت خویش از ایشان است و این که آن جناب را عالم و قادر بر انجاح مرام بدانـد و معتقـد باشـد، البتّه در صورتی که موانع در آن نباشـد، بلکه آن جناب را سبب و واسطه رسیدن هر خیر و برطرف شدن و نیامدن هر شرّ و بلایی بداند، حسب این مضامین اخبار بسیاری است که به بعضی از آن ها اشاره شد، انتهی.

[حضرت ولیّ عصر (عج) سبب حیات]

تذییل فیه تأویل در کمال الدین (۱) و غیبت طوسی (۲) از حضرت باقر علیه السّلام روایت نموده اند: مراد از آب جاری گوارا که در آیه شریفه إِنْ أَصْبَحَ ماؤُکُمْ غَوْراً فَمَنْ یَأْتِیکُمْ بِماءٍ مَعِینٍ (۳) است، وجود مقدّس ولیّ عصر- عجل اللّه تعالی فرجه- می باشد. همان طور که سبب ظاهری حیات هرچیز از انسان، حیوان، نبات، جماد، اجسام علوی و سفلی به نصّ آیه مبارکه و استمساک بعضی از اجزای بعضی را و بقای ترکیب و مزاج آن ها، آب است؛ سبب باطنی حیات هرچیز به نحو اعلی، اتمّ، اکمل و اشرف وجود امام است علیه السّلام و آفتاب بی آب نتواند چیزی را تربیت کند؛ پس به آن محتاج است و آن وجود در تربیت و تکمیل و افاضه خیر، محتاج به غیر نباشد، با عقول و نفوس و ارواح آن کند که این دو با جسمانیّات کنند.

بالجمله جز آن شخص معظّم- صلوات اللّه علیه- و آبای گرامی اش، نجات، مفزع، ملاذ و کهفی برای بندگان نیست؛ چنان که خود در زیارت وجود مقدّس که امر فرموده بخوانیم، فرمود: فلا نجاه و لا مفزع الّا انتم. بر هرکس لازم است خود را به وسیله ای، به آن جا رساند و آن وسیله همان گریه، زاری، نافله، بی قراری، او را در زیارت خواندن، تضرّع و مسألت است، بلکه عمده، بیرون آمدن از حالت و صفات و کرداری است که مکروه طبع شریف آن جناب می باشد و دانستن و اطاعت کردن محبوبات و مرضیّ او که نیست مگر آن چه مکروه و مرضیّ خداوند و رسول اکرم او صلّی اللّه علیه و آله است.

بیشتر آن ها در کتاب و سنّت، مشروح و مبیّن، بلکه جمله در مقام وضوح به حدّ ضرورت رسیده و پس از آن، برداشتن همّی از آن جناب، چون عمده غرض از بعثت آن

۱- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۳۲۶- ۳۲۵.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۵۸.

۳- سوره ملک: آیه ۳۰.

جناب، مثل سایر حجج علیهم السّلام، تکمیل دین، آموختن شرایع، برگرداندن سرکشان متمرّدان نزد مولای حقیقی خود و نمایاندن راه به گمشدگان در وادی ضلالت است که بیشتر اهتمام ایشان در آن و تحمّل همه مصایب و ناملایمات برای آن بوده است.

در تفسیر عسکری علیه السّلام (۱) مروی است که حق تعالی به حضرت موسی علیه السّلام وحی کرد اگر یک نفر از کسانی که از درگاه من گریخته یا از ساحت عزّتم، گمشده باشد، به سوی من برگردانی، برای تو از صد سال عبادت بهتر است که روزها، روزه باشی و شب ها برای عبادت بر پا ایستاده باشی.

موسی گفت: آن بنده گریخته، کدام است؟

فرمود: گناهکاران و آنان که فرمان مرا نمی برند.

پرسید: گمشده کیست؟

فرمود: جاهل به امام زمانش. امامش را به او بشناساند یا کسی که بعد از شناختن امامش از او غایب باشد؛ یعنی به شریعت دین او جاهل باشد. پس شریعت و آن چه به وسیله آن پروردگار خود را عبادت کند به او بشناساند و به سبب آن به خوشنودی او برسد.

[رفع هموم شیعیان]

هرکس گناهکاری را از معصیتی نادم کند و توبه دهد، کلفتی را از آن حضرت برداشته و همّی را از جنابش برطرف نموده، هم چنین اگر منکر صانعی یا رسالتی یا امامتی را توحید یا ایمان یا اسلام آموخته، یا مسایلی را به احکام دینی تعلیم نموده، هرچند اندک باشد یا کسی را از ظلمات ریا، نفاق، شبهه، حرص، طمع، حقد، حسد، حبّ دنیا، جاه و ریاست بیرون کشیده و به نور اخلاص، یقین، زهد، قناعت، الفت، محبّت و بغض دنیا رسانده که هر جزیی از آن، رفع همّی از آن جناب

۱- تفسیر امام العسکری، ص ۳۴۲؛ ر. ک: منیه المرید فی ادب المفید، ص ۱۶؛ الجواهر النیه فی احادیث القدسیه، ص ۷۷؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۴.

و وسیله ای بزرگ است.

و پس از آن، برداشتن همّی از هموم موالیان و محبّین آن جناب علیه السّلام که باعث همّ خود آن جناب است؛ چنان که در خبر رمیله گذشت.

پس همّ گرسنه، تشنه، برهنه، مریض، وامانده، مقروض، مظلوم، گمشده، بی عیال، بی مسکن و یا شایق زیارت و حجّی را بردارد که سبب رفع همّ و سرور امام زمان علیه السّلام شود و نزد آن جناب وسیله ای باشد، برای قضای حوایج و انجاح مآرب خود باشد و نشر فضایل و مناقب آن جناب و آبای گرامی اش علیهم السّلام به گفتن و نوشتن و به شعر درآوردن، نظیر این هاست.

سیّد اجلّ، علی بن عبد الحمید نیلی در کتاب انوار المضیئه بعد از ذکر جمله ای از معجزات حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله گفت: من می گویم: قسم به پروردگار خودم! که در اثنای این کتاب بودم، این فضایل عظیم و این معجزات کریم را جمع می کردم که عارضه ای بر من عارض شد که با آن درد طاقت نداشتم سر خود را نگاه دارم، هرگاه سر خود را بلند می کردم، مرا می انداخت و هرگاه می ایستادم، مرا می خوابانید، دلم تنگ شد و ترسیدم از تمام کردن آن چه در صدد آن هستم، ممنوع شوم، پس ملهم شدم به این که گفتم: بار خدایا! به حقّ محمد بنده تو و پیغمبر تو صلّی اللّه علیه و آله صاحب این فضایل و به حقّ آل معصومین او، بر جمیع آن ها صلوات بفرست و از من برگردان آن چه از این مرض در من است. به حقّ خداوند عظیم! کلامم تمام نشده بود که آن عارضه بالمرّه رفت و گویا هرگز نبود، برخاستم؛ چنان که بندی از پایم برداشته شد.

سیّد بن طاوس رحمه اللّه در کشف المحجّه (۱) ضمن وصیّت به فرزندش، محمد فرمود: چون خبر ولادت تو به من رسید، در مشهد حسین علیه السّلام بودم. در حضور خداوند- جلّ جلاله- برخاستم در مقام ذلّ و انکسار و شکر برای آن چه از ولادت تو از سرور و نیکی ها به من تشریف نمود، به امر خداوند- جلّ جلاله- تو را بنده مولای ما مهدی- صلوات اللّه علیه- گرداندم و تو را بر او معلّق کردم و بسیار

۱- کشف المهجه لثمره المهجه، صص ۱۵۲- ۱۵۱.

شـده که هنگام نزول حادثه بر تو به آن جناب محتاج شدیم و آن جناب را در چندین مقامات، در خواب دیدم که خود قضای حوایـج تو را با انعام بزرگی در حقّ من و در حقّ تو متولّی شـد که وصف کردن آن نمی رسـد؛ پس بوده باش در موالات آن جنـاب، وفا کردن برای او و تعلّق خاطر به او به قـدر مراد خداونـد- جلّ جلاله-، مراد رسول و آبای او و مراد آن جناب از تو- صلوات اللّه علیهم اجمعین- بوده باشد؛ انتهی.

[توسّل به صاحب الزمان (عج)]

ختمه للعبقریّه ذکریها للأهداء حریّه بدان مناسب است این عبقریّه را به ذکر یکی از توسّـلات مأثوره مجرّب شیخ مقدّم ابو عبد اللّه سـلیمان بن حسن صـهرشتی، تلمیذ شـیخ طوسـی در قبس المصباح ختم کنیم؛ چنان که در بحار(۱) نقل کرده: از شـیخ ابو عبد اللّه حسـین بن حسن بن بابویه رضـی اللّه عنه در ری، سنه چهارصد و چهل شنیدم که از عمّ خود ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه رحمه اللّه روایت می کرد که گفت: بعضـی از مشایخ قمّیین به من خبر داد، اندوه سختی بر من وارد و طاقتم سست و ضعیف شـد در نفسم سـهل نبود که آن را برای احـدی از اهل و اخوان خود افشا کنم، پس خوابیـدم در حالی که چنین مغموم بودم؛ مردی را دیـدم که خوش رو و با جامه ای نیکو و بوی خوش بود. گمان کردم از مشایخ قمّیّن است که نزد ایشان قرائت می کردم. در نفس خود گفتم؛ تـا کی رنـج و مشـقّت کنم و همّ و غمّ خود را برای احـدی از اخوانم افشا نکنم و او شـیخی از مشایخ علماست، این را برای او ذکر می کنم شاید نزد او فرجی بیابم.

او به من ابتـدا کرد و فرمود: در آن چه به آن گرفتـار شـدی به سوی خداونـد تبارک و تعالی مراجعه کن و به صاحب الزمان- صلوات اللّه علیه- اسـتعانت بجوی و او را برای خود، مفزع بگیر، زیرا او معینی نیکو عصمت اولیای مؤمنین خود است، آن گاه دست

۱- بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۳۱.

راست مرا گرفت و گفت: او را زیارت کن، بر او سلام کن و از او سؤال نما که حاجت تو نزد خداوند برایت شفاعت کند.

به او گفتم: به من تعلیم کن که چگونه بگویم؟ به تحقیق همّی که در آن هستم، هر زیارت و دعا این را از خاطرم برد. آه سردی کشید و گفت: لاـ حول و لا قوّه الّا باللّه، به دست خود، سینه مرا مسح کرد و گفت: خدا کافی تو است و بر تو باکی نیست! تطهیر کن و دو رکعت نماز به جای آور! آن گاه بایست در حالی که زیر آسمان و رو به قبله باشی، بگو: «سلام اللّه الکامل التام الشامل العامّ و صلواته الدائمّه و برکاته القائمه علی حجّه اللّه و ولیّه فی ارضه و بلاده و خلیفته علی خلقه و عباده سلاله النبوّه و بقیّه العتره و الصفوه صاحب الزمان و مظهر الأیمان و معلن احکام القرآن مطهّر الأرض و ناشر العدل فی الطّول و العرض الحجّه القائم المهدی و الأمام المنتظر المرضیّ الطاهرین الائمّه الطاهرین الوصیّ بن الأوصیاء المرضیّین الهادی المعصوم بن الهداه المعصومین.

السلام علیک یا امام المسلمین و المؤمنین السلام علیک یا وارث علم النبیّین و مستودع حکمه الوصیّین السلام علیک یا عصمه الدین السلام علیک یا معزّ المؤمنین المستضعفین السلام علیک یا مذلّ الکافرین المتکبّرین الظالمین السلام علیک یا مولای یا صاحب الزمان یابن امیر المؤمنین و ابن فاطمه الزهراء سیّده نساء العالمین السلام علیک یابن الائمّه الحجج علی الخلق اجمعین السلام علیک یا مولای سلام مخلص لک فی الولاء اشهد انّک الأمام المهدی قولا و فعلا و انّک الّذی تملاء الأرض قسطا و عدلا عجّل اللّه فرجک و سهّل مخرجک و قرّب زمانک و کثّر انصارک و اعوانک و انجز لک موعدک و هو اصدق القائلین و نرید ان نمنّ علی الّذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم ائمّه و نجعلهم الوارثین یا مولای حاجتی کذا و کذا فاشفع لی فی نجاحها» و به جای لفظ کذا حاجت خود را ذکر کن و بخواه آن چه می خواهی.

گفت: سپس بیدار شدم، در حالی که به روح و فرج یقین داشتم و از شب، مقداری

مانده بود که وسعتی داشت، پس مبادرت کردم و آن چه را به من آموخته بود، نوشتم از خوف آن که آن را فراموش کنم، آن گاه تطهیر کردم، زیر آسمان آمدم و دو رکعت نماز خواندم. در رکعت اوّل بعد از حمد چنان که برایم تعیین نموده بود إِنَّا فَتَحْنا و در رکعت دوّم بعد از حمد، إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ (۱) را خواندم. چون سلام گفتم، در حالی که رو به قبله بودم و زیارت کردم.

آن گاه حاجت خود را خواستم و به مولای خود، صاحب الزمان- عجّل اللّه تعالی فرجه- استغاثه کردم، سجده شکر کردم و در آن دعا را طول دادم، تا آن که از فوت نماز شب ترسیدم. آن گاه برخاستم و نماز مقرّری خود را خواندم و به تعقیب بعد از نماز صبح مشغول شدم، در محراب خود نشستم و دعا می کردم.

قسم به خداوند! آفتاب طلوع نکرد، تا آن که فرج من، از آن چه در آن بودم، رسید و در بقیّه عمرم به من مثل آن عود نکرد و احدی از مردم ندانستند چه بود آن امری که مرا درهمّ انداخت، تا امروز و منّت خدای راست، له الحمد کثیرا.(۲)

سیّد بن طاوس این زیارت را در مصباح الزایر با اختلاف جزیی و بدون تعیین سوره و شیخ کفعمی در بلد الامین (۳) با سوره نقل کرده و پیش از نماز و زیارت، غسلی نیز ذکر کرده است.

[توسّل با دعای کمیل]

توسّل مخطور به دعای مأثور بدان یکی از طرق توسّل به حضرت ختمی مرتبت و آل طاهرین آن بزرگوار، خبری است که استادنا المحدّث النوری- زاد اللّه فی انوار ترتبه- آن را در کتاب دار السلام از کتاب حبل المتین که در معاجز بعد از دفن امیر المؤمنین علیه السّلام است، از بعضی از موثّقین

۱- سوره نصر، آیه ۱.

۲- ر. ک: بحار الانوار، ج ۹۱، صص ۳۲- ۳۱.

۳- البلد الامین، ص ۱۵۹- ۱۵۸.

نقل فرموده که گفته:

من به حجّ بیت اللّه الحرام رفته بودم و در مکّه معظّمه محتاج شدم که مبلغ زیادی را استقراض نمایم. پس برایم میسّر نشد و بالاخره مأیوس شدم. در این خصوص با بعضی از صلحا مشورت کردم، او مرا امر نمود و به خواندن دعای کمیل معروف در شب جمعه در مکان خلوتی و خوابیدن بعد از فراغت از آن فرمود: خداوند متعال بعد از به جای آوردن این عمل، حاجت تو را دوا خواهد فرمود. به آن چه فرمود، عمل نمودم.

آن شب در خواب حضرت امیر علیه السّلام را دیدم که به من فرمود: به سیّد محمد صادق، سبط مولی الفاضل المبجل، ملّا محمد ظاهر قمی بگو: در مکّه معظّمه اقامت نما که قدر، منزلت، شرف و عزّت تو در این جا زیاد خواهد شد و بعد از این که این رسالت را به آن سیّد محترم تبلیغ نمودی حاجتت روا خواهد شد.

از خواب بیدار شده، خدمت سیّد مشرّف شده، رسالت خود را تبلیغ نمودم و چون من این بشارت را به آن جناب دادم، ایشان در خصوص استقراض آن وجه کلّی که به قرض آن محتاج بودم با بعضی از تجّار مذاکره نموده و از برکت حضرت امیر علیه السّلام مقصدوم حاصل شد و به اخذ از آن تاجر، وجه کلّی را بر سبیل استقراض نایل گردیدم.

[دعای کمیل در کلام علّامه مجلسی (ره)]

اصابه فی رفع غرابه بدان از جمله غرایب این است که علّامه مجلسی رحمه اللّه در وجیزه در ترجمه کمیل بن زیاد نخعی که راوی دعای کمیل معروف است، فرموده: او مجهول یا ممدوح است و این فرمایش آن بزرگوار، درباره کمیل از اغرب غرایب است، چراکه عدالت آن جناب، از چیزهایی است که مخدرّات در تحت حجال به آن حدیث می نمایند و به عدالت و وثاقت او مخالف و مؤالف متّفق اند.

ذهبی که از عظمای رجالیّین عامّه است، درباره او گفته: کمیل بن زیاد بن نهیک بن هیثم النخعی از علی علیه السّلام و غیر او روایت می نماید و با حضرتش در صفّین حاضر بوده؛

«و كان شريفا مطاعا ثقه عائدا على تشيّعه قليل الحديث قتله الحجّاج».(۱)

این نـاچیز گویـد: به سوی ذهبی عـامّی نظر کن، بـا آن که به تشیّع کمیـل اعتراف نموده که خود این، نقص عظیمی نزد عـامّه است، دربـاره او اعـتراف نمـوده به این که او ثقه است و اگر علّـامه مجلسـی رحمه اللّه از فرموده خود، چنین اعتـذار نمایـد که توثیق کمیل را از علمای رجال شـیعی مذهب، من واقف نشدم؛ جوابش این است که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام او را از جانب خود بر هیت عامل قرار داد که بلـدی در کنار فرات است؛ چنان که ابن ابی الحـدید(۲) در شرح خود بر نهج البلاغه، به این تصـریح نموده و این عظیم ترین برهـان بر عـدالت و وثاقت کمیل بن زیاد رحمه اللّه است؛ زیرا معقول نیست آن حضـرت غیر عادل و ثقه را ضابط بر نفوس و اعراض مسـلمانان مسلّط نماید و او را بر اموال و احکام شرعی و مرافعات و سیاسات ایشان ولایت دهد.

اگر از تمام این ها چشم بپوشیم، آیا توثیق امیر علیه السّلام از او، کمتر از توثیق رجالیّین است و آن بزرگوار، کمیل را از ثقات خود شـمرده، بنـابر روایـات طویل که در کافی است که آن جناب به کاتب خود، عبیـد اللّه بن ابی رافع فرمود: ده نفر از ثقات مرا حاضر کن!

عبید اللّه عرض کرد: آن ها را نام ببر تا حاضر سازم.

حضرت ده نفر را نام برد که یکی از آن ها کمیل بود.(۳)

۱- تحف العقول، ص ۱۶۹؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۰۴؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۶۳.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۴۹.

۳- ر. ك: وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۳۴؛ کشف المهجه لثمره الحجه، ص ۱۷۴؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۷.

عبقريّه پنجم [آيات علايم ظهور]

اشاره

در بيان نبذى از آيات كريمه كه تنزيلا يا تأويلا بر علايم ظهور آن نور موفور السرور دلالت دارند و در آن چند نجمه است.

[علايم ظهور] ۱ نجمه

على بن ابراهيم در تفسير(۱) خود از ابى الجارود، او از باقر عليه السّلام در خصوص قول خداى تعالى روايت نموده: إِنَّ اللَّهَ قادِرٌ عَلى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً(۲)؛ به درستى كه خداى تعالى قادر است بر اين كه آيتى نازل گرداند.

آن حضرت فرمود: خداى تعالى بعد از اين در آخر الزمان، آيات و علامات چندى به تو مى نمايد. از آن جمله دابّه الارض، دجّال، فرود آمدن عيسى عليه السّلام از آسمان و طلوع آفتاب از مغرب است.

ايضا از ابى الجارود، او از آن حضرت در خصوص قول خداى؛ قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِكُمْ (۳)؛ روايت نموده كه مراد از عذاب، دجّال و صيحه است. معنى آيه، اين است كه بگو خداوند كردگار قادر است از بالاى سر شما، بر شما عذاب بفرستد.

۱- تفسير القمى، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲- سوره انعام: آيه ۳۷.

۳- سوره انعام: آيه ۶۵.

أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ (۱)؛ قادر است از زیر پای شـما بر شـما عذاب بفرسـتد. آن حضرت فرمود: مراد از این عذاب، فرو بردن زمین است.

أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً؛ قادر است لباس اختلاف نمودن در خصوص دین را به شما بپوشاند.

آن حضرت فرمود: در خصوص دین با یکدیگر اختلاف نمایید و یکدیگر را قدح و ذمّ نمایید وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ (۲)؛ قادر است به بعضـی از شـما شدّت و حدّت بعضـی دیگر را بچشاند. آن حضـرت فرمود: بعضی از شما، بعضی را بکشد و همه این ها میان اهل قبیله ای خواهد شد.(۳)

ایضا علی بن ابراهیم در تفسیر(۴) آیه شریفه حَتَّى إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّيَّنَتْ (۵)؛ از پدرش، او از محمد بن فضیل، او از پـدرش و او از امام باقر علیه السّـلام روایت نموده که خدمت آن حضـرت عرض کردم: فدایت شوم! به ما چنین نقل شده از آل جعفر یک نفر و از بنی عبّاس دو نفر به سلطنت خواهد رسید، آیا از علم این مطلب، چیزی به تو رسیده است؟

فرمود: آل جعفر چیزی نیستند و چیزی هم در دست ایشان نخواهد شد، لکن برای بنی عبّاس سلطنتی طولانی است. در ایّام آن سلطنت، کسانی که به ایشان دورنـد، نسبت به خودشان و آنانی که نزدیک انـد، دور حساب می کننـد و سـلطنتشان صـعب و مشکل است و در آن اندک چیزی نیست؛ یعنی نسبت به رعیّت عدل و وفا نمی باشد، بلکه مرتکب جور و بیداد می شوند.

مدّتی بدین نحو می گذرانند تا وقتی که از مکر خدا مطمئن و از عقاب وی خاطر جمع شوند. آن وقت در اموراتشان اختلال و اغتشاش به هم می رسد، دولتشان به نوعی

۱- سوره انعام: آیه ۶۵.

۲- سوره انعام: آیه ۶۵.

۳- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۰۴.

۴- همان، ص ۳۱۱.

۵- سوره یونس: آیه ۲۴.

پایمال می شود و بزرگی میانشان نمی باشد که پراکندگان ایشان را دور سرش جمع نماید. این معنی قول خدای تعالی است.

عرض کردم: فدایت شوم! آن چه فرمودی، کی واقع خواهد شد؟

فرمود: آگـاه بـاش! وقت معیّنی برای این امر نزد مـا نیست، لکن وقتی مـا چیزی را به شـما خبر دادیم و آن هم، چنان که گفته بودیم تحقّق به هم رساند؛ آن وقت بگویید خدا و رسول او راست گفته اند و اگر به خلاف گفته ما درآمد، باز بگویید خدا و رسول او راست گفته انـد تا دو اجر به شـما داده شود. لکن زمانی که احتیاج، شـدّت به هم رسانیـد و بعضـی از خلایق بعضـی دیگر را انکار نمودند، آن وقت صبح و شام منتظر ظهور این امر باشید.

عرض کردم: فدایت شوم! احتیاج را فهمیدم، لکن مراد از انکار خلایق چیست؟

فرمود: این است که مردی برای حاجتی نزد برادر دینی خود می آیـد؛ برادرش با وی ملاقات می کنـد. به غیر طریقی که پیش تر می گردد و با وی سـخن می گوید به غیر سخنانی که پیش تر می گفت؛ یعنی وقتی فهمید به او احتیاج دارد و حاجت خود را اظهار نمود، هرآینه از او کناره جویی می نماید و به شأنش اعتنا نمی کند.

ایضا در تفسیر علی بن ابراهیم (۱) از ابی الجارود و او از امام باقر علیه السّلام در خصوص قول خدای عزّ و جلّ: قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ أَتاکُمْ عَذابُهُ بَیاتاً(۲)؛

یعنی شب و روز ما ذا یَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (۳) روایت نموده که آن حضـرت فرمود: مراد از عذاب در این آیه، عذابی است که آخر زمان به فاسقان اهل قبله؛ یعنی اهل اسلام نازل می شود، در حالی که می گویند عذاب بر ما نازل نخواهد شد.(۴)

۱- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۱۲.

۲- سوره یونس: آیه ۵۰.

۳- سوره یونس: آیه ۵۰.

۴- همان، ج ۲، ص ۲۰۶.

ایضا از ابن ابی الجارود و او از امام باقر علیه السّلام در تفسیر قول خدای تعالی: وَ لَوْ تَری إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ (۱) روایت نموده که آن حضرت فرمود: فزع و بیم ایشان به سبب صدایی است که از آسمان شنیده می شود؛ معنی آیه این است که اگر ایشان را ببینی در حالی که از صدایی که از آسمان می رسد؛ فزغ و اضطراب می کند، هرآینه امر شدیدی خواهی دید، پس با گریختن یا غیر آن، از عذاب الهی خلاص نخواهند شد.

در تفسیر قول خدای عزّ و جلّ: وَ أُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ (۲) فرمود: زمین، ایشان را از زیر قدم هایشان فرو می برد. ظاهر معنی، این است که ایشان از مکانی گرفته می شوند که به زمین نزدیک تر است.(۳)

علّامه مجلسی در بحار(۴) برای این حدیث، بیانی ایراد نموده و فرموده: بیضاوی گفته: فزع و بیم ایشان هنگام مردن، در حشر و یا در روز دعوای بدر است و جواب او انداخته شده، تقدیر کلام این است: لرایت امرا فظیعا و معنی فَلا فَوْتَ این است که از عذاب خدا با گریختن و غیر آن نمی توانند رها شوند.

وَ أُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ (۵)؛ یعنی ایشان را از روی زمین گرفته، زیر خاک می گذارند، یا این که از موقف حساب به آتش جهنّم یا از صحرای بدر به قلیب برده می شوند. وَ أَنَّی لَهُمُ التَّناوُشُ (۶)؛ یعنی آن ها کجا به سهولت و آسانی ایمان را اخذ می کنند.

صاحب کشّاف گفته: از ابن عبّاس مروی است این آیه در خصوص خسف بیدا؛ یعنی فرو بردن زمین لشکر سفیانی را نازل شده است.

شیخ امین الدین طبرسی از ابی حمزه ثمالی نقل نموده که گفته: از علی بن الحسین علیه السّلام

۱- سوره فاطر: آیه ۵۱.

۲- سوره سبأ: آیه ۵۱.

۳- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۰۵.

۴- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۶.

۵- سوره سبأ: آیه ۵۱.

۶- سوره سبأ: آیه ۵۲.

و حسن بن علی علیه السّلام شنیدم، می فرمودند: مراد از قول خدای عزّ و جلّ: وَ أُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ (۱)؛ لشکری است که در بیابان از زیر قدم هایشان گرفته شده، به زمین فرو می روند.

[وقایع هنگام ظهور] ۲ نجمه

اشاره

شیخ شرف الدین نجفی در کتاب کنز الفواید(۲) از محمد بن عیّاش، او از محمد بن حسن بن علی بن صبّاح مداینی، او از حسن بن محمد بن شعیب، او از موسی بن عمران بن یزید، او از ابی عمیر، او از ابی منصور بن یونس، او از اسماعیل بن جابر، او از ابی خالد کابلی و او از امام باقر علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- بیرون می آید، تا این که به من می رسد و آن جایی در یک منزلی مکّه است که الآن به مرّ الظهران مشهور است، در آن جا به او خبر می رسد حاکمی که در مکّه معیّن کرده بودی، کشته شد.

وقتی این خبر را می شنود، به سوی ایشان برمی گردد، دعوا می کند و بیش از این، چیزی نمی کند. بعد از آن می رود و خلایق را دعوت می کند تا به بیدا می رسد، در آن حال لشکری از جانب سفیانی بیرون آیند و خدای تعالی به زمین امر می فرماید که ایشان را از پاهایشان فرو کشد.

این، معنی قول خدای تعالی: وَ لَوْ تَری إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ وَ قالُوا آمَنَّا بِهِ (۳) است؛ یعنی می گویند به قیام قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- ایمان آوردیم و آن را تصدیق کردیم. وَ قَدْ کَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ (۴)؛ حال آن که پیش از این

۱- سوره سبأ: آیه ۵۱.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۶.

۳- سوره سبأ: آیه ۵۱- ۵۲.

۴- سوره سبأ: آیه ۵۳.

قیام، او را انکار نموده اند. وَ یَقْذِفُونَ بِالْغَیْبِ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ(۱).

[تفسیر سَأَلَ سائِلٌ]

در تفسیر علی بن ابراهیم،(۲) سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ؛ عـذابی را پرسـید که واقع شدنی است و گفت: این عذاب بر چه کسانی واقع خواهد شد؟

خدای تعالی فرمود: بر کافران.

علی بن ابراهیم گوید: معنی آیه را از حضرت امام باقر علیه السّلام پرسـیدند، فرمود: مراد از عذاب، آتشـی است که از سمت مغرب بیرون می آید و ملکی از ملایکه آن را از پس می راند، تا آن که به محلّه طایفه بنی سعد بن همام می رسد، نزد مسجد ایشان می ایستد، همه خانه های بنی امیّه را با اهل و سـکنه آن ها می سوزانـد و هیچ خانه ای از خانه های بنی هاشم را که در آن جا به آل محمـد سـتم و تعـدّی نموده اند و ایشان را در آن جا کشـته اند؛ باقی نمی گذارد مگر این که سوخته شود. و این که گفتم مهدی- عجل اللّه تعالی فرجه- است؛ یعنی از علامات ظهور وی است یا این که هنگام ظهورش روی خواهد داد.

[بشارات تعجیل ظهور حضرت]

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین (۳) از پـدرش، او از حمیری، او از احمـد بن هلاـل، او از ابن محبوب، او از ایّوب علاـ در یک جا و ایشان از محمد بن مسـلم روایت کرده اند که او گفته: از امام صادق علیه السّلام شـنیدم، می فرمود: علامات چندی برای قیام قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- از جانب پروردگار عالم برای مؤمنان قرار داده شده است.

عرض کردم: خدای تعالی مرا فدای تو گرداند! آن ها چیستند؟

۱- سوره سبأ: آیه ۵۳.

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۸۵.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۶۵۰- ۶۴۹.

فرمود: قول خـدای تعـالی است: وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ؛ یعنی پیش از ظهور قـائم- عجل اللّه تعالی فرجه- شـما مؤمنان را امتحان می کنیم؛ بِشَيْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ (۱).

آن حضرت در تأویل آیه شریفه فرمود: خداوند عالم می فرماید: مؤمنان را امتحان می کنیم با ترسیدن از سلاطین بنی فلان در اواخر سـلطنتشان، با گرسنگی که سبب گرانی نرخ هاست، با نقصان به هم رسانیدن اموال که به سبب کسادی تجارت هاست، با نقصان به هم رسانیدن نفوس خلایق که به سبب مرگ ناگهانی است، با ناقص شدن ثمرات که به سبب قلّت ربع و زراعت و قلّت برکت آن هاست و به تعجیل فرج. مژده ده به کسانی که به این مصایب صبر می کنند!

بعد از آن فرمود: یا محمد! این که گفتم داخل تأویل است و خداوند عزّ و جلّ می فرماید: وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ (۲)؛ یعنی جز خدای تعالی و کسانی که علم در دل هایشان راسخ و محکم است کسی تأویل آن را نمی داند.(۳)

العبقری الحسان ؛ ج ۷ ؛ ص ۱۴۱

بن حفص و او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته: از امام باقر علیه السّلام در خصوص قول خدای عزّ و جلّ: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ (۴)؛ شـنیدم، که می فرمود: خـدای تعـالی این علامـت را از آسـمان بر ایشان نازل خواهد نمود.

عرض کردم: ایشان چه کسانی هستند؟

فرمود: بنی امیّه و اتباع ایشان.

عرض کردم: آن آیه و علامت چیست؟

فرمود: ایستادن آفتاب از ظهر تا عصر است و نمایان شدن رو و سینه مردی در جرم

۱- سوره بقره: آیه ۱۵۵.

۲- سوره آل عمران: آیه ۷.

۳- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

۴- سوره شعرا: آیه ۵.

آفتاب، در حالی که خلایق، او را با حسب و نسب می شناسند. این قضیّه در زمان سفیانی واقع می شود، در این وقت، هلاکت او و ضلالت قومش اتّفاق خواهد افتاد.

ترجمه آیه کریمه این است: اگر بخواهیم، آیت و علامتی از آسمان بر ایشان نازل می گردانیم، پس گردن های ایشان در پیش آن پست می شود؛ یعنی همه در مقابل آن، عاجز و ذلیل می مانند.

در تفسیر عیّاشی (۱) از عجلان و او از ابی صالح روایت نموده، او گفته: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: شب ها و روزها نمی گذرند، تا این که منادی از آسمان ندا کند: ای اهل حقّ، از اهل باطل جدا شوید! و ای اهل باطل، از اهل حقّ سوا باشید! در این حال از یکدیگر جدا می شوند و تمیز می یابند.

راوی گوید: عرض کردم: آیا بعد از این، باز دو فرقه به هم مخلوط می شوند به نوعی که از یکدیگر جدا نباشد؟

فرمود: نه، زیرا خداوند عالمیان در کتاب کریم می فرماید: ما کانَ اللَّهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتَّی یَمِیزَ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ (۲)؛ خدای تعالی مؤمن را با حالتی که شما هستید، نمی گذارد، تا این که بد را از خوب جدا گرداند.

[روایت جابر جعفی] ۳ نجمه

اشاره

ایضا از جابر جعفی و او از امام باقر علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت در تأویل آیه شریفه فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَیْنِهِمْ فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ یَوْمٍ عَظِیمٍ (۳)؛ می فرمود: پاره ای از طایفه ها باهم مخالفت کردند، پس وای بر کافران! از شرّ حاضر شدن روز بزرگ که روز جنگ سفیانی باشد. در جای خود بنشین و دست و پا مجنبان!

۱- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲- سوره آل عمران: آیه ۱۷۹.

۳- سوره مریم: آیه ۳۷.

تا وقتی که آن علامت هایی که برایت ذکر می کنم، ببینی. در سالی که جفت نیست؛ مانند یکم، سوّم و پنجم. نداکننده را می بینی که در دمشق ندا می کند، دهی از دهات آن به زمین فرو می رود و قدری از مسجد آن جا خراب می شود. وقتی دیدی لشکر ترکان از دمشق گذشتند، هرآینه رو می آورند تا در جزیره ای فرود می آیند و در مکّه منزل می کنند، آن سال در همه بلاد عرب محاربه و اختلاف واقع می گردد.

در این وقت اهل شام با سه بیدق؛ بیدق اصهب، بیدق ابقع و بیدق سفیانی با طایفه بنی ذنب الحمار که به قبیله بنی ذنب الحمار، خروج می کنند و ایشان را به نوعی به قتل می رسانند که هرگز مانند آن واقع نشده باشد، مردی از قبیله بنی ذنب الحمار با جمعیّت و استعداد از دمشق می رسد، پس سفیانی او را با جمعیّت اش به قتل می رساند.(۱)

[روایت ابن عقده از امام باقر (ع)]

ایضا در کتاب الغیبه (۲) از ابن عقده، او از محمد بن فضل، او از ابن فضّال، او از ثعلبه، او از معمّر بن یحیی، او از داود جاجی و او از امام باقر علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود آیه فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَيْنِهِمْ*(۳)؛ را از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسیدند، فرمود:

منتظر مشاهده باشید.

عرض کردم: یا امیر المؤمنین! آن ها چیستند؟

فرمود: اختلافی که میان اهل شام واقع می شود، بیدق های سیاه اند که از خراسان می آیند و اضطرابی در ماه رمضان است.

یکی عرض کرد: اضطراب ماه رمضان چیست؟

فرمود: آیا قول خدای عزّ و جلّ را در قرآن مجید نشنیده اید؛ إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ

۱- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۴.

۲- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۵۱.

۳- سوره مریم: آیه ۳۷؛ سوره زخرف: آیه ۶۵.

مِنَ السَّماءِ آیَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِینَ (۱)؛ هرگاه بخواهیم هرآینه از آسمان آیت و علامتی، بر ایشان نازل می گردانیم و گردن های ایشان در پیش این آیه، پست و خاضع و خاشع می شوند. آن آیت، صدایی است که از آسمان می رسد، آن چنان صدایی است که از شدّت مهابتش دختر با عفّت را از پس پرده بیرون، خوابیده را بیدار و بیدار را مضطرب گرداند.

ایضا ابن عقده از حسین، او از ابن سبّابه، او از عمران بن میثم و او از عبایه بن ربعی روایت نموده، او گفته: خدمت امیر المؤمنین علیه السّلام داخل شدم در حالی که من پنجمین پنج نفر و به حسب سن از ایشان کوچک تر بودم، از آن حضرت شنیدم، می فرمود:

برادرم رسول خدا فرمود: من ختم کننده هزار پیغمبرم و تو ختم کننده هزار وصیّ هستی و به چیزهایی مکلّف شده ای که ایشان به آن ها مکلّف نشده بودند.

راوی گوید: عرض کردم: بنابر فضایلی که داری، این قوم در حقّ تو انصاف نمی کنند.

فرمود: ای پسر برادرم! مطلبم آن نیست که تو می گویی، سوگند به پروردگار عالم! هزار کلمه می دانم که غیراز من و محمد کسی آن ها را نمی داند.

هرآینه مردم آیه ای در کتاب خدای تعالی می خوانند و به مفادّ آن برنمی خورند و این است: وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ کانُوا بِآیاتِنا لا یُوقِنُونَ (۲)؛ یعنی وقتی قول بر ایشان واقع شد، دابّه ای از زمین بر ایشان بیرون آوردیم که عبارت از امیر المؤمنین علیه السّلام باشد، آن دابّه با ایشان سخن می گوید؛ به درستی که خلایق نسبت به آیات و علامات ما در مقام یقین نیستند.

بعد از آن گفت: آیا از آخر سلطنت بنی فلان به شما خبر دهم؟

عرض کردیم: آری بفرما یا امیر المؤمنین!

فرمود: آخر سلطنشان وقتی است که قومی از قریش نفس حرام را در روز حرام و در بلد حرام؛ یعنی نفس محترم را در روز محترم به قتل رسانند. ظاهر این است که

۱- سوره شعرا: آیه ۴.

۲- سوره نمل: آیه ۸۲.

مراد از نفس محترم، نفس زکیّه، روز محترم، روز جمعه و بلد محترم، مکّه معظّمه باشد.

بعد از آن فرمود: سوگند به آن خدایی که دانه را شکافته و انسان را خلق کرده هرآینه بعد از قتل نفس محترم، جز یازده شب سلطنتی برای انسان نمی باشد.

عرض کردیم: آیا این پیش از آن یا بعد از آن، امر دیگری واقع خواهد شد؟

فرمود: در ماه رمضان صیحه ای می رسد که خوابیده را بیدار می کند، بیدار را به فزع و اضطراب و دختر مستوره را از منزلش بیرون می آورد.(۱)

ایضا ابن عقده، او از محمد بن فضل و سعدان بن اسحاق و احمد بن حسین بن عبد الملک و محمد بن احمد، در یک جا و ایشان از ابن محبوب محمد بن ابراهیم گفته که کلینی از علی بن ابراهیم، او از پدرش و محمد بن یحیی، ایشان از علی بن عیسی و علی بن محمد و غیر او، ایشان از سهل در یک جا او از ابن محبوب، او از عمرو بن ابی المقدام و او از جابر که گفته:

حضرت باقر علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه یا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ آمِنُوا بِما نَزَّلْنا مُصَدِّقاً لِما مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلى أَدْبارِها(۲) فرمود: ای جابر! به زمین بچسب، در جای خود بنشین و دست و پایت را مجنبان! تا وقتی که آن علامت ها و نشانه ها را که الآن برایت ذکر می کنم، ببینی؛ اگر عمر تو آن ها را دریابد، اوّل آن ها اختلاف بنی عبّاس باهم است و نمی بینم که تو آن زمان را دریابی، لکن بعد از من این ها را نقل کن. نداکننده از آسمان ندا می کند، صدای فتح از سمت دمشق به شما می آید، دهی از دهات شام که جابیه نام دارد به زمین فرو می رود و طایفه ای از مسجد دمشق- که سمت دست راست است- می افتد و طایفه ای از ناحیه ترک خروج می کند و عقب آن، هرج و مرج اهل روم واقع می شود و برادران ما که از طایفه ترک اند، رو می آورند، تا این که در نهر جزیره فرود می آیند، نیز طایفه ای از اهل روم که خروج

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۵۸.

۲- سوره نساء: آیه ۴۵.

کرده، رو می آورند تا در رمله فرود می آیند.

یا جابر! آن سال در تمام سرزمین مغرب، اختلاف بسیار هست. پس اوّل سرزمین، از بلاد مغرب شام است. اهل آن جا در آن وقت باهم اختلاف می کنند و زیر سه بیدق اصهب، سفیانی و ابقع، سه گروه می شوند.

امّا بیدق سفیانی به ابقع برمی خورد و می جنگد، سفیانی او و لشکرش را به قتل می رساند و اصهب را هم می کشد. بعد از آن، مقصدش عراق می شود و لشکرش به سمت قرمیسا می گذرد، پس با اهل آن جا قتال می کند و صدهزار نفر از جبّاران و ظالمان آن جا را به قتل می رسانند. سفیانی لشکری هفتادهزار نفری را بر سر کوفه می فرستد، عدّه ای از اهل آن جا را به دار می کشند و عدّه ای را اسیر می کنند.

وقتی ایشان در این کار می باشند، ناگاه بیدق ها با سرعت تمام از جانب خراسان رو می آورند و چندنفر از اصحاب قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- با ایشان می باشند. بعد از آن، مردی از غلامان اهل کوفه با چندنفر مرد ضعیف به قصد جنگ و قتال بیرون می روند. سردار لشکر سفیانی میان حیره و کوفه او را می کشد. بعد سفیانی، لشکری به سمت مدینه می فرستد.

سپس مهدی از آن جا به سمت مکّه معظّمه فرار می کند و خبر فرارش به سردار لشکر سفیانی می رسد. او از پی آن حضرت لشکر می فرستد ولی به او نمی رسد، تا این که داخل مکّه می شود، در حالی که مانند موسی بن عمران ترسان و منتظر است و بزرگ لشکر سفیانی با لشکرش در بیدا فرود می آیند و آن نام بیابان هموارى میان مکّه و مدینه است؛ در آن حال منادی از آسمان صدا می کند. ای بیدا! این قوم را هلاک گردان! آن بیابان ایشان را فرو می کشد و جز سه نفر از ایشان خلاص نمی شود که خدای تعالی روهای ایشان را به سمت پشتشان برمی گرداند، این آیه در خصوص آن ها نازل شده است.(۱)

ایضا ابن عقده از احمد بن یوسف، او از ابن مهران، او از ابن بطاینی و او از ابی بصیر

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۸۲- ۲۷۹.

روایت کرده، او گفته: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم از تفسیر قول خدای عزّ و جلّ:

سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ (۱) پرسیدند؛ یعنی بعد از این آیات و علامات خود را در اطراف عالم و هم در نفس های ایشان به ایشان می نماییم تا به ایشان ظاهر شود او حقّ است.

آن حضرت در جواب سایل فرمود: خدا در نفس های خودشان مسخ را به ایشان بنماید؛ یعنی ایشان را از جمله مسوخات می گرداند و در اطراف عالم، نقصان و تنکیرند؛ پس قدرت خدای تعالی را هم در آفاق و هم در نفس های خود می بینند.

مراد از قول خدای تعالی: حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ (۲) خروج قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- است و آن از جانب خدای عزّ و جلّ حق است، خلایق آن را خواهند دید و چاره ای از خروج نیست، باید خروج کند.(۳)

[علایم پیش از ظهور] ۴ نجمه

اشاره

ایضا در بحار(۴) از ابن عقده، او از علی بن حسین، او از علی بن مهزیار، او از حمّاد بن عیسی، او از حسین بن بختیار و او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته: خدمت حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: در قول خدای عزّ و جلّ: عَذابَ الْخِزْیِ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ لَعَذابُ الْآخِرَهِ(۵) عذاب خزی دنیا چیست؟ فرمود: یا ابا بصیر! کدام خزی و خواری از این شدیدتر باشد که مرد در خانه و حجله خود میان برادرانش نشسته باشد، ناگاه چند نفر گریبان پاره نموده، نزد او داخل شوند، گریه کنند و از ایشان پرسیده شود این گریه برای چیست؟ ایشان بگویند: فلان شخص در همین ساعت مسخ گردید.

۱- سوره فصلت: آیه ۵۳.

۲- سوره فصلت: آیه ۵۳.

۳- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۶۹.

۴- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۱.

۵- سوره فصلت: آیه ۱۶.

راوی گوید: عرض کردم: این، پیش از قیام قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- خواهد شد یا بعد از آن؟

فرمود: پیش از آن.

ایضا محمد بن همام، او از فزاری، او از ابن ابی الخطّاب، او از حسین بن علی و او از امام صادق علیه السّلام در خصوص قول خدای تعالی: سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ (۱) سؤال نمود؛ یعنی سؤال کننده از عذابی که شدنی است، روایت نموده که آن حضرت فرمود: تأویلش این است که عذابی می آید؛ یعنی آتشی که در آن ثویه که نام جایی است، واقع می شود تا به کناسه بنی اسد منتهی می شود تا این که به قبیله ثقیف می گذرد و کشته ای که آل محمد صلّی اللّه علیه و آله او را کشته اند، نمی گذارد مگر این که او را می سوزاند و این پیش از خروج قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- است.(۲)

نیز از ابن عقده، او از علی بن حسین، او از محمد بن خالد احتم، او از ابن بکیر، او از ثعلبه، او از زراره، او از حمران بن اعین و او از ابی جعفر محمد بن علی در خصوص قول خدای تعالی: ثُمَّ قَضی أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ (۳) روایت کرده که آن حضرت فرمود: اجلّ دو قسمت است؛ یکی اجلّ محتوم و دیگری موقوف.

حمران عرض کرد: اجلّ محتوم کدام است؟

فرمود: آن است که غیراز آن واقع نمی شود؛ یعنی تغییر در آن راه نمی یابد.

بعد از آن عرض کرد: اجلّ موقوف چیست؟

فرمود: چیزی است که خدای تعالی در آن مشیّتی دارد و اگر بخواهد آن را تبدیل می کند. حمران عرض کرد: من امیدوارم اجلّ سفیانی و خروج آن از جمله موقوفات باشد؛ یعنی تغییر یابد و واقع نشود.

۱- سوره معارج: آیه ۱.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳.

۳- سوره انعام: آیه ۲.

فرمود: چنین نیست که می گویی، به خدا سوگند! هرآینه از جمله محتومات است.(۱)

[روایتی از امام صادق (ع)]

ایضا از ابن عقده، او از علی بن حسن تیملی، او از عمرو بن عثمان، او از ابن محبوب و او از عبد اللّه بن سنان روایت کرده، او گفته: خدمت امام صادق علیه السّلام بودم، از مردی همدانی شنیدم، گفت: جماعت اهل سنّت ما را سرزنش می کنند و می گویند: شما چنان گمان دارید که نداکننده ای از آسمان به نام صاحب این امر، ندا خواهد کرد؟

وقتی آن مرد این سخن را گفت، صادق علیه السّلام تکیه کرده بود؛ در آن حال برخاست و نشست.

بعد از آن فرمود: این سخن را که خواهم گفت، از زبان من نقل نکنید، بلکه از زبان پدرم روایت نمایید و اگر از زبان پدرم نقل کنید، در این باب بر شما حرجی نیست. پس شهادت می دهم بر این که از پدرم شنیدم، می فرمود: به خدا سوگند! هرآینه این امر در کتاب خدای تعالی آشکار است؛ چنان که می فرماید: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ (۲)؛ اگر بخواهیم آیتی از آسمان بر ایشان نازل می گردانیم، پس گردن های همه خلایق به آن آیت، خضوع و فروتنی می نمایند.

آن حضرت فرمود: در این روز، کسی روی زمین نمی ماند مگر این که آیت، در پیش خضوع و فروتنی می کند. وقتی آن روز شد و اهل زمین این صدا را از آسمان شنیدند، ایمان می آورند. آن صدا این است: آگاه شوید! به درستی که حقّ با علی علیه السّلام و شیعیان او است. وقتی فردای آن روز شد، ابلیس- لعنه اللّه علیه- به هوا بلند می شود به حدّی که از نظرهای اهل زمین پنهان می شود و بعد ندا می کند:

آگاه شوید! به درستی که حقّ با عثمان بن عفّان و شیعه او است، زیرا با ظلم و ستم کشته شد، پس از او خونخواهی کنید.

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۹.

۲- سوره شعرا: آیه ۴.

در آن حال خداوند عالم مؤمنان را بر سر قول حقّ و اعتقاد صحیح، ثابت قدم می گرداند و آن ندای اولی است. در این روز کسانی که در دل هایشان مرض هست، به شکّ می افتند. به خدا سوگند! آن مرض عداوت ماست، در این وقت از ما تبرّی می کنند، به ما نسبت می دهند و می گویند: منادی اوّل سحری از سحرهای این اهل بیت است.

بعد از آن، حضرت این آیه را تلاوت فرمود: وَ إِنْ یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوا وَ یَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ(۱)؛ اگر ایشان آیت و معجزه ای ببینند، هرآینه می گویند، این سحری است که همیشه در ایشان بوده است.(۲)

نیز از ابن عقده، او از علی بن حسن، او از پدرش، او از محمد بن خالد، او از ثعلبه بن میمون و او از عبد الرحمان بن مسلمه روایت نموده، او گفته: خدمت امام صادق علیه السّلام عرض کردم: اهل سنّت ما را سرزنش می کنند و می گویند: به اعتقاد شما، دو نداست؛ بنابراین از کجا ندای حقّ از ندای باطل تمیز داده می شود؟

آن حضرت فرمود: شما به ایشان چه جوابی دادید؟

عرض کردم: چیزی نمی گوییم.

فرمود: به ایشان بگویید: ندای حقّ را کسی تصدیق می کند که پیش از وقوعش، به آن اعتقاد نموده است.

خدای عزّ و جلّ فرمود: فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ (۳)؛ آیا کسی که هدایت کننده است لایق تر است که از او تبعیّت نمایند؟ کسی که هدایت کننده است، لایق است که خلایق تابع او شوند، مگر این که خود او را دیگری هدایت نماید. شما را چه شده که این گونه حکم می کنید؛ یعنی قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- که هدایت کننده است، لایق است که خلایق تابع او شوند، نه دیگری.(۴)

۱- سوره قمر: آیه ۲.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۲۹۳- ۲۹۲.

۳- سوره یونس: آیه ۳۵.

۴- همان، ص ۲۹۶.

عبقریّه ششم [علایم عمومی ظهور]

اشاره

در بیـان برخی از اخبار مفصّیله وارده در علایم عامّه که برای ظهور نور موفور السـرور، حضـرت بقیّه اللّه امام العصـر و الزمان- عجّل اللّه فرجه الشریف- نشانه هستند و در آن چند نجمه است.

[فرمایش پیامبر (ص) به سلمان] ۱ نجمه

محـدّث کاشـانی در کتـاب صافی از علی بن ابراهیم قمی از ابن عبّاس روایت کرده که او گفته: در حجّه الوداع با رسول خـدا صلّی اللّه علیه و آله حجّ کردیم. آن حضرت حلقه باب کعبه را گرفته، به سوی ما متوجّه گشته، فرمود: آیا شما را به علامات و اشراط ساعت خبر ندهم؟

در آن وقت نزدیکترین مردم به آن حضرت، سلمان بود. عرض کرد: آری، یا رسول اللّه!

حضـرت فرمود: از اشـراط ساعت، ضایع کردن نماز، متابعت کردن شهوات، میل به هوای نفس، تعظیم صاحبان مال و فروختن دین به دنیا است. در آن وقت دل مؤمن در اندرون او گداخته شود؛ مانند نمک در آب، از آن سـبب که منکر را ببیند و نتواند آن را تغییر دهد.

سلمان عرض کرد: یا رسول اللّه! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم در دست او است! در آن وقت امیران

جابر و وزیران فاسق و عرفای ظالم و امنای خائن بر مردم والی گردند.

سپس سلمان عرض کرد: یا رسول اللّه! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم در دست او است. در آن وقت منکر معروف، معروف منکر، خائن امین و امین خائن خواهد بود، کاذب را تصدیق و صادق را تکذیب کنند.

سلمان عرض کرد: یا رسول اللّه! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم در دست او است. در آن وقت امیری زنان، مشورت با کنیزان و نشستن کودکان بر منبرها خواهد بود، دروغ را ظرافت دانند و زکات را به غرامت برند، فی ء را به غنیمت دانند، به پدر و مادر جفا کنند، صدّیق را برنجانند و ستاره ای دنباله دار طلوع کند.

سلمان عرض کرد: یا رسول اللّه! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم در دست او است! در آن وقت زن با مرد در تجارت مشارکت نماید، در غیر وقت باران آید، مردمان کریم را ناقص و مردمان فقیر را حقیر شمارند و بازارها کساد شود؛ چنان که یکی گوید: نفروختم و دیگری گوید: سودی نبردم. پس کسی را نبینی، مگر آن که خدا را مذمّت کند.

سلمان عرض کرد: یا رسول اللّه! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ آن کسی که جان من در دست او است! در آن وقت گروهی بر ایشان والی شود که اگر تکلّم کنند، ایشان را بکشند و اگر سکوت نمایند عرض و مالشان را مباح کنند، تا آن که فی ء ایشان را ببرند، حرمتشان را پایمال کنند، خونشان را بریزند و قلوبشان را پر از خوف و دغل نمایند، پس ایشان را مگر خایف و ترسان و هراسان نبینی.

سلمان عرض کرد: یا رسول اللّه! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم دست او است! در آن وقت چیزی از مشرق و چیزی از مغرب آورده شود که امّت مرا گمراه کند، پس وای بر ضعفای امّت

من! و وای بر ایشان! از خدا، به صغیری رحم نکنند، کبیری را احترام ننمایند و از تقصیر کاری عفو نکنند، بدنشان به بدن انسان و قلوبشان به قلوب شیطان ماند.

سلمان عرض کرد: یا رسول اللّه! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم به دست او است! در آن وقت مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا نمایند، بر پسران امرد چنان غارت برند که بر دختران و کنیزان در خانه اهلشان غارت بزند، مردان به زنان و زنان به مردان شبیه شوند و زنان بر اسب های زین دار سوار شوند، لعنت خدا بر آن ها باد!

سلمان عرض کرد: یا رسول اللّه این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم به دست او است! در آن وقت مسجدها را مانند بیع و کنایس طلاکاری کنند، قرآن ها را زیور نمایند، مناره ها را بلند کنند، صفوف جماعت بسیار، دل های ایشان پر از بغض و زبان هایشان مختلف باشد.

سلمان عرض کرد: یا رسول اللّه! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم به دست او است! در آن وقت گروهی مردان امّت من به طلا زینت کنند، حریر و دیباج پوشند و پوست پلنگ به کار برند.

سلمان عرض کرد: یا رسول اللّه این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم به دست او است در آن وقت ربا ظاهر و رشوه شایع گردد، دین پست و دنیا بلند شود.

سلمان عرض کرد: یا رسول اللّه این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم به دست او است! در آن وقت طلاق بسیار گردد. برای خدا اقامه حدّی نشود و به خدا ضرری نرساند، در آن وقت اغنیا برای نزهت حجّ کنند، اوساط برای تجارت حجّ کنند و فقرا برای ریا و سمعت و شهرت حجّ کنند. در آن وقت اقوامی باشند که قرآن را برای غیر خدا بیاموزند و آن را مزمار گیرند، گروهی هستند که برای غیر خدا نفقه کنند و اولاد زنا بسیار شود. قرآن را به صورت غنا خوانند و به دنیا تهافت کنند.

سلمان گفت: یا رسول اللّه! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم به دست اوست در آن وقت محارم را هتک و معاصی را کسب نمایند، اشرار بر اخیار مسلّط شوند، دروغ فاش شود و لجاجت ظاهر گردد، فاقه فاش شود و به لباس مباهات کنند، در غیر وقت، باران آید، آلات لهو و لعب را نیکو شمارند و امر به معروف و نهی از منکر را، منکر انگارند، در آن زمان مؤمن از کنیز ذلیل تر باشد و قاریان و عابدان یکدیگر را ملامت کنند، پس آن ها باشند که در ملکوت آسمان ها به ایشان ارجاس و انجاس نامند.

سلمان گوید: عرض کردم: یا رسول اللّه! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم به دست اوست در آن وقت غنی بر فقیر رحم نکند، حتّی سایل میان دو جمعه از مردم سؤال کند و کسی را نیابد که در کفش چیزی گذارد.

سلمان عرض کرد: یا رسول اللّه! این امر خواهد شد؟ فرمود: آری، به حقّ کسی که جانم به دست او است در آن وقت ربیضه تکلّم کند.

سلمان عرض کرد: یا رسول اللّه! پدر و مادرم فدایت! ربیضه چیست؟

فرمود: کسی که تکلّم نمی کرد، در امر عامّه تکلّم کند. پس، به جز قلیلی درنگ نکند که زمین صدا کند، صدا کردنی. هر طایفه چنان گمان کنند که این، آواز ناحیه او بوده.

سپس مکث نمایند آن قدر که خدا خواهد و در مکث خود، مکث نمایند. آن گاه زمین، فلزهای جگر خود را که از طلا و نقره باشد برای ایشان بیندازد.

آن گاه به سوی ستون ها اشاره کرد و فرمود: مانند این ها، در آن روز طلا یا نقره سودی نکند و این است معنی قول خدای تعالی که فرموده: فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها(۱) ...، الخ.

۱- سوره محمد: آیه ۱۸.

[روایت جابر از پیامبر (ص)] ۲ نجمه

در بحار از کتاب جامع الاخبار نقل کرده که جابر بن عبد اللّه انصاری روایت نموده:

در خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به حجّ الوداع رفتم. وقتی آن حضرت واجبات حجّ را به جا آورد؛ آن گاه به کعبه آمد که با آن وداع نماید. از حلقه درش گرفت، به آواز بلند، صدای ایّها النّاس از او درآمد. همه اهل مسجد و اهل بازار در آن جا جمع شدند.

آن حضرت فرمود: ای مردم بشنوید! به درستی که من الآن به شما چیزهایی را خبر می دهم که بعد از این، شدنی است. کسانی که در این جا حاضرند این ها را به کسانی که غایب اند، برسانند. بعد از آن، حضرت گریست، طوری که همه حضّار به سبب گریه او گریستند.

وقتی از گریه فارغ و ساکت شد، فرمود: بدانید خدا شما را رحمت کند! مثل شما در این روز تا صد و چهل سال بعد، مانند برگی است که در آن خار نباشد؛ دویست سال بعد از آن، خار و برگ آن، هردو می باشد؛ یعنی گاه لذّت و نعمت و استراحت و گاه مشقّت می باشد و بعد از آن خار بدون برگ می باشد؛ یعنی مشقّت محض بدون استراحت، طوری که در آن زمان دیده نمی شود مگر پادشاه ظالم جابر. مالدار خسیس و بخیل، عالمی که راغب مال دنیا است، فقیری که بسیار دروغگو است، پیری که بسیار فاجر است، طفلی که بسیار بی حیاست و یا زنی که بسیار احمق است.

سپس آن حضرت گریست، در آن حال سلمان فارسی از جای خود برخاست و عرض کرد: یا رسول اللّه! به ما خبر ده این ها کی واقع خواهد شد؟

فرمود: یا سلمان! وقتی علمای شما قلیل شدند و قاریان شما رفتند؛ یعنی فانی شدند، وقتی زکات دادن را قطع نمودید، منکرات را آشکارا ساختید، صداها را در مساجد خود بلند گردید، دنیا را به بالای سر خود داشتید، علم را زیر پاهای خود انداختید، دروغ گفتن را حدیث خود قرار دادید، غیبت را برای خود میوه شمردید و حرام را غنیمت دانستید، وقتی بزرگ شما به کوچک خود رحم و کوچک شما به بزرگتان

تعظیم نکرد. در این وقت لعنت بر شما نازل و جنگ شدید واقع می شود و از دین جز نامی در زبان های شما چیزی باقی نمی ماند.

وقتی که این خصلت ها به شما داده شد، آن وقت به وزیدن باد سرخ، مسخ شدن و یا به باریدن سنگ منتظر باشید. مصدّق این سخن من، این آیه در کتاب خدای عزّ و جلّ است: قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلی أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآياتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (۱)؛ به ایشان بگو خدای تعالی، قادر است از بالای سر شما یا از سمت زیر پای شما عذابی بفرستد و یا شما را چند طایفه مخالف باهم کند و به بعضی از شما شدّت جنگ بعضی دیگر را. نگاه کن ببین چگونه آیات علامات را می گردانیم برای این که ایشان متنبّه شوند و بفهمند، تا این که از بیراهه ضلالت به شاهراه هدایت برگردند.

در آن اثنا جماعتی از صحابه از جایشان برخاستند و گفتند: یا رسول اللّه! به ما خبر ده این حادثه کی واقع خواهد شد؟

فرمود: وقتی نمازها را از وقت آن ها تأخیر کردند، به شهوات نفس و شراب خوردن مشغول شدند، به پدران و مادران دشنام دادند، گمراهی را به حدّی رسانیدند که حرام را غنیمت و زکات دادن را ضرر شمردند، وقتی مرد از زنش اطاعت و به همسایه اش جفا کرد وقتی قطع ارحام و رحم از دل های بزرگان زایل و حیای کوچکان گم شد، بنای عمارت ها را محکم و به غلامان و کنیزان ظلم کردند، با خواهش نفس شهادت دادند و حکّام شرع با جور حکم کردند، مرد به پدرش دشنام داد، به برادرش حسد و رشک نمود، شرکا با خیانت معامله کردند.

وقتی وفادار میان خلایق قلیل و زنا مشهور و شایع شد، مردان با زینت زنان مزیّن گردیدند، مقنعه حیا از سرهای زنان برداشته شد و کبر در دل ها به جنبش آمد؛ چنان که از هر در و عمل به سنّت ها کم شد، معصیّت ها آشکار و امور عظیم در دین، خفیف و سهل انگاشته شدند و مدح و ثنا را با مال طلبیدند؛ یعنی مال را

۱- سوره انعام: آیه ۶۵.

دادند برای این که مدح شوند. وقتی مال را تغنّی صرف کردند، به دنیا مشغول شدند و از آخرت باز ماندند، ورع، کم و هرج و مرج بسیار، مؤمن ذلیل و منافق عزیز شد، مسجدهایشان با اذان معمور می شود، دل هایشان به سبب استخفاف قرآن از ایمان خالی می باشد و از ایشان هرگونه خواری به مؤمن می رسد.

در این زمان، روی های آن ها، روی های آدمیان و دل هایشان مانند دل های شیاطین است، کلامشان از عسل شیرین تر و دل هایشان از حنظل تلخ تر است، ایشان گرگ هایند که لباس آدمی پوشیده اند.

روزی نمی شود مگر این که خدای تعالی در آن روز به ایشان خطا بنموده، می فرماید: آیا به من افترا می گویید، بر من جرأت نموده، معصیت می کنید: أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ (۱)؛ آیا چنان گمان نموده اید ما شما را عبث خلق کرده ایم و به سوی من برنمی گردید. به عزّت و جلال خودم سوگند! اگر نبودند کسانی که با اخلاص مرا عبادت می کنند، هرآینه طرفه العینی به کسانی که به معصیتم مرتکب می شوند، مهلت نمی دادم. هرگاه ورع صاحبان ورع از بندگان من نبود، هرآینه قطره ای باران از آسمان نازل نمی کردم و یک برگ سبز نمی رویاندم.

تعجّب باشد از قومی که اموالشان را معبود خود قرار داده اند و آرزوهای آن ها طولانی و عمرهایشان کوتاه شده، ایشان چنان طمع دارند که به همسایگی مولای خود؛ یعنی خداوند عالم برسند و جز با عمل و بندگی نمی رسند و عمل هم جز با عقل تمام نمی شود.

[کلام پیامبر (ص) در معراج] ۳ نجمه

در بحار از ابن عبّاس روایت نموده، گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: وقتی پروردگار من، مرا به معراج برد، ناگاه ندا رسید: یا محمد!

۱- سوره مؤمنون: آیه ۱۱۵.

عرض کردم: لبیک ای پروردگار عظیم الشأن من! لبیک!

سپس به من وحی فرمود: یا محمد! ملایکه عالم بالا، سر سه چیز باهم مخاصمه نمودند.

عرض کردم: پروردگارا من در این باب علم ندارم.

فرمود: یا محمد! چرا از میان آدمیان برای خود وزیر، برادر، وصی تعیین نکردی؟

عرض کردم: ای پروردگار! چه کسی را تعیین نمایم؟ تو برایم وصی اختیار کن!

به من وحی نمود: یا محمد! از آدمیان علی بن ابی طالب علیه السّلام را برایت برگزیدم و پسندیده ام.

عرض کردم: ای پروردگار من! پسر عمّم را می فرمایی؟

وحی فرمود: یا محمد! به درستی که بعد از تو علی وارث علم تو و صاحب لوای تو در روز قیامت است که عبارت از لوای حمد باشد و صاحب حوض تو است، هرکه از مؤمنان امّت تو بر آن وارد شود، او را سیراب می کند.

سپس فرمود: یا محمد! به درستی که من به ذات خود سوگند یاد کرده ام کسی که تو، اهل بیت، اولاد و نیکوکارانت را دشمن می دارد، از آن حوض نخورد. حقّ می گویم یا محمد! همه امّت تو را داخل بهشت می گردانم مگر کسی که از بهشت ابا نماید.

عرض کردم: پروردگارا! آیا کسی هست که از داخل شدن در بهشت ابا نماید؟

فرمود: آری.

عرض کردم: آن که ابا می کند چگونه است؟

فرمود: یا محمد! تو را از میان مخلوقات خود و بعد از تو برایت وصی برگزیده ام و او را از تو به منزله هارون از موسی نمودم جز این که بعد از تو دیگر پیغمبری نخواهد آمد، ولی بعد از موسی آمد، محبّت او را به دل تو انداختم و او را پدر اولادت گردانیدم، حقّ وی در گردن امّت تو، مثل حقّ تو در گردن ایشان در حالت حیاتت است. هرکس حقّ او را انکار نماید، گویا حقّ تو را انکار نموده و هرکه بعد از تو، دوست داشتن وی را ابا نماید، هرآینه از داخل شدن به بهشت ابا نموده است.

در آن حال در مقابل این نعمت ها به سجده شکر افتادم.

ناگاه نداکننده، ندا نمود: یا محمد! سرت را بردار و از من بخواه تا به تو عطا نمایم.

سر برداشتم و عرض کردم: ای پروردگار من! بعد از من امّت مرا به ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام جمع کن تا روز قیامت در سر حوض کوثر نزد من آیند.

سپس به من وحی فرمود: یا محمد! به درستی که قصاص من در خصوص من در خصوص بندگان خود جاری شده پیش از آن که ایشان را خلق کنم و قضای من گذرنده است، تا این که با آن قضا هرکه را می خواهم، هلاک کنم و با آن هرکه را می خواهم، هدایت می کنم.

به درستی که پسرعمّ تو را بعد از تو، وزیر و خلیفه تو بر اهل بیت و امّت تو کردم.

این قضایی است که از من جاری شده، داخل بهشت نمی شود کسی که او را دشمن بدارد، با وی عداوت بورزد و ولایت او را بعد از تو انکار نماید. هرکس او را دشمن بدارد، تو را دشمن داشته و هرکس تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته، هرکه با وی عداوت بورزد، با من عداوت ورزیده و هرکس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته، این فضیلت را برای وی قرار دادم و این را به تو عطا کردم که یازده نفر مهدی؛ یعنی امام صاحب هدایت، از صلب وی بیرون بیاورم، همه ایشان از ذریّه تو و از بطن بتول؛ یعنی فاطمه زهرا علیها السّلام هستند.

آخر یازده نفر کسی است که عیسی بن مریم علیه السّلام، پشت سرش نماز خواهد گزارد، زمین را پر از عدل می گرداند، چنان که پر از جور و ظلم گردیده، با وی خلایق را از هلاکت نجات می دهم و ایشان را از گمراهی به شاهراه هدایت می آورم، به یمن و برکت او، کور را شفا می دهم و بینا می گردانم و به مریض شفا می بخشم.

عرض کردم: ای پروردگار من! این امر کی واقع می شود؟

به من وحی فرمود: این وقتی واقع می شود که علم از میان خلایق، برداشته و جهل و اذا ظاهر و آشکار شود، قاریان قرآن بسیار شوند، علم کمیاب و قتل بسیار شود، فقهایی که هدایت کننده اند، قلیل باشند و فقهایی که گمراه کننده و خائن اند بسیار کردند، شاعران بسیار شوند، امّتت، قبرهای خود را مسجد قرار دهند، قرآن ها با طلا و غیر آن

زینت داده شود، مساجد با طلا و غیر آن، منقّش و جور و فساد بسیار شود، منکرات آشکار گردد و امّتت به آن ها امر و از معروف نهی گردند.

مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا نمایند، امرا کافر، دوستشان فاجر و یاورانشان ظالم گردند و صاحب رأی از ایشان، فاسق شود، نیز این امر وقتی واقع می شود که سه خسف؛ یعنی فرو بردن زمین واقع گردد؛ خسفی در مشرق، خسفی در مغرب و خسفی در جزیره عرب و بصره، به دست مردی از اولاد تو که اتباع وی کسانی باشند که مانند ملخ اند، خراب شود، پسری از اولاد حسن بن علی علیه السّلام خروج نماید، دجّال در مشرق از سیستان خروج کند و سفیانی ظاهر گردد.

عرض کردم: پروردگارا! بعد از من چه فتنه هایی خواهد شد؟

آن گاه از بلای بنی امیّه و فتنه ای که برای پسر عمّم برپا خواهد نمود، فرمود و از همه چیزهایی که تا روز قیامت شدنی است، خبر داد. وقتی از معراج به زمین فرود آمدم، این ها را به پسر عمّ خویش وصیّت کردم، خبر دادم و رسالت را به جا آوردم.

پس خدا را در عوض این نعمت عظمی حمد می کنم؛ چنان که پیغمبران او را حمد کردند و چنان که همه آن چیزهایی که پیش تر از من بودند، او را حمد کردند و چنان که همه چیزهایی که بعد از این خدا تا روز قیامت آن ها را خلق خواهد کرد، او را حمد می کنند.

[احوال عالمیان قبل از ظهور] ۴ نجمه

علّامه مجلسی رحمه اللّه در کتاب بحار(۱) از برقی رحمه اللّه در کتاب محاسن به سند خود از ابن سیره روایت کرده که او گفته: علی بن ابی طالب علیه السّلام بر ما خطبه ای ادا فرمود و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: سلونی قبل أن تفقدونی؛ از من بپرسید، پیش از آن که مرا نیابید.

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۵- ۱۹۲؛ کمال الدین و تمام النعمه؛ ص ۵۲۷- ۵۲۵.

پس از آن صعصعه بن صوحان برخاسته، عرض کرد: یا امیر المؤمنین! دجّال چه وقت خروج می کند؟

فرمود: بنشین! به درستی که خدا سخنت را شنید و آن چه را اراده نموده، بودی دانست. به خدا قسم! در این باب مسؤول از سایل داناتر نباشد، لکن این امر علاماتی دارد که چون نعل به جای نعل، از پی یکدیگر برآیند، اگر می خواهی به تو بگویم.

عرض کرد: آری یا امیر المؤمنین! بفرمایید!

فرمود: یاد بگیر! آن علامات این است: مردم نماز را بمیرانند، امانت را ضایع نمایند، دروغ را حلال دانند، ربا بخورند و رشوه بگیرند، بناها را محکم و بلند کنند، دین را به دنیا بفروشند، سفها را کارفرمایند، با زن ها مشورت کنند، ارحام را قطع نمایند، هوای نفس را متابعت نمایند، خونریزی را سبک شمارند، حلم را ضعیف دانند، ظلم را فخر پندارند، امرای ایشان فجّار، وزرای ایشان ظلّام، عرفای ایشان خاین و قرّای ایشان فاسق باشند، شهادات زور، ظاهر گردد و فجور، بهتان، اثم و طغیان آشکار شود، مصاحف را زیور و مساجد را طلاکاری کنند، مناره ها را بلند گردانند و اشرار را گرامی دارند.

صفوف جماعت، متّصل و قلوب ایشان، مختلف باشد. عهد را بشکنند و وعد را نزدیک نمایند، زنان برای حرص دنیا با شوهران خود در تجارت شرکت کنند، آواز فاسقان بلند شود و کلام ایشان را استماع کنند، رذل ایشان، بزرگ قوم شود، از خوف شرّ فاجر، از او تقیّه و کاذب را تصدیق کنند، خاین را امین و آلات لهو و لعب را اخذ نمایند.

آخر این امّت، اوّل آن را لعن کند، صاحبان فروج بر زن ها سوار شوند، زنان به مردان شبیه گردند و شاهد نطلبیده، شهادت دهند، شاهد به مراعات دوستی و آشنایی، بدون معرفت و حقّ، شهادت دهد، برای غیر دین، طلب علم کنند، کار دنیا را بر کار آخرت مقدّم دارند و لباس میش را بر دل های گرگ بپوشانند، دل های ایشان از مردار گندیده تر و از صبر تلخ تر باشد.

در آن وقت، دجّال تعجیل کند، در آن روز بیت المقدّس بهترین مساکن باشد. زود است که زمانی بر مردم بیاید که آرزو کنند از ساکنین آن جا باشند.

[وقایع قبل از ظهور] ۵ نجمه

ایضا علّامه مجلسی رحمه اللّه در بحار(۱) از محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت (۲) به اسناد خود از عمر بن سعد از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده: قائم علیه السّلام قیام نمی کند، تا آن که چشم دنیا کور گردد؛ یعنی اوضاعش پریشان و سرخی در آسمان ظاهر شود و آن سرخی از اشک چشم حاملان عرش باشد که بر احوال اهل زمین گریه می کنند، او قیام نکند تا میان اهل زمین، قومی ظاهر شود که برای ایشان از خیر نصیبی نباشد، خلایق را به اطاعت پسر من خوانند، حال آن که دل هایشان از او بری باشد، ایشان طایفه ای بد و بی بهره از خیر باشند و بر اشرار مسلّط شوند، بر ظالمان فتنه برپا نمایند، پادشاهان را هلاک کنند و در سواد کوفه ظاهر شوند.

بزرگشان مردی سیاه چهره و سیاه دل باشد، از دیانت و خیر بی بهره، نانجیب و لئیم، بی خیر و درشت گو، از مادران زناکار زاییده شده و از بدترین نسل ها باشد. خدا در سالی که از اولاد من ظهور کند، از آب باران به او بچشاند کسی که غیبت کرده، صاحب بیدق سرخ و علم سبز است و وقت ظهور او، روزی باشد برای کسانی که در شهر انبار و در شهر هیت از رسیدن فرج ناامید شده اند که اوّلی در سمت شرقی فرات و دوّمی در سمت غربی آن واقع است. روزی است که هلاکت اکراد و فرومایگان خلایق و خرابی شهر فرعونیان- که مسکن جبّاران و والیان ظالمان، معدن بلا و محلّ بی عاری و بی ناموسی است- در آن روز واقع خواهد شد.

ای عمر بن سعد! سوگند به پروردگار علی! هرآینه آن شهر، بغداد است. آگاه شو،

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۲۲۷- ۲۲۶.

۲- الغیبه، صص ۱۴۸- ۱۴۷.

لعنت خـدا بر عاصـیان بنی امیّه و بنی عبّاس باد! که بر ما خیانت کننـد و نیکان اولاد مرا بکشـند، عهد و پیمان مرا در خصوص ایشـان مراعـات نکننـد و حرمت مرا ملاحظه ننماینـد که در کارهای خود از خـدا بترسـند. به درستی که برای بنی عبّاس روزی مانند روز زوال دولت باشد و برای ایشان در آن روز، مانند ناله زن حامله در وقت زاییدن ناله باشد.

وای بر تابعـان بنی عبّاس از جنگی که بین نهاونـد و دینور خواهـد شـد و این، محاربه فقرای شـیعیان علی علیه السّلام باشـد و بزرگشـان مردی از اهـل همـدان است، اسـمش بـا اسم پیغمبر منعوت و موصوف و مردی مسـتوی الخلقه و خوش خلق است، رنگش تروتازه، در صدایش چیزی مانند خنده، مژگانش بسیار، گردنش پهن، مویش کم و بیخ دندانش از هم جداست. چون سوار اسب شود، به بـدری مانـد که از زیر ابر دیـده شود. لشـکرش جمعی از بهترین جماعـات در تصـدیق دین خـدا، خضوع، خشوع و تقرّب باشـند، پهلوانان از اعراب انـد که آن روز به شدّت حرب رسـند و بر دشـمنان ظفر یابند و برای دشـمنان در آن روز هلاک و فناست.

این ناچیز گوید: ذکر این خبر با انتهای سلسـله سند آن به عمر بن سعد- لعنه اللّه علیه- برای آن است که اتّفاق مؤالف و موافق بر وجـود و غیبـت و خروج قـائم علیه السّلام دانسـته شـود؛ چنـان که مجلسـی رحمه اللّه به آن اشـاره کرده و شایـد غرض آن حضرت از اخبار این فقرات به آن ملعون، اتمام حجّت و تعریض به خود آن مردود بوده باشد، و اللّه العالم.

[روایت امام باقر (ع)] ۶ نجمه

محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت (۱) به سند خود از حضرت صادق علیه السّلام و آن حضرت از پدر خود امام باقر علیه السّلام روایت کرده: امیر المؤمنین علیه السّلام از اموری که بعد از

۱- الغیبه، صص ۲۷۶- ۲۷۵.

خودش تـا قیـام قـائم- عجـل اللّه تعالی فرجه-، شـدنی بود، خبر می داد، در آن اثنا امام حسـین علیه السّـلام عرض کرد: یا امیر المؤمنین علیه السّلام! خداوند عالم، چه وقت روی زمین را از ظالمان پاک می کند؟

فرمود: خـدا زمین را از ظالمان پاک نکنـد، تا آن که خونی که ریختن آن حرام است، ریخته شود و بعـد از آن، امر بنی امیّه و بنی عبّاس را در حدیث طولانی ذکر فرمود.

سپس فرمود: وقتی قـائم خراسـان قیـام کنـد، به سـرزمین کوفه و ملّتان غالب گردد و به جزیره بنی کاوان- جزیره ای در دریای بصـره است- بگـذرد، پادشاهی، با داد از گیلان برخیزد، اهل قریه ابردان- دهی در نزدیکی استرآباد- و اهل دیلم او را اطاعت کنند، بیدق های ترک برای پسرم ظاهر شود، در حالی که در اطراف عالم متفرّق باشند و پیش از آن میان شرّها و فسادها واقع گشته اند، آن وقت که با اهل بصره محاربه واقع شد و امیر امرا قیام نمود.

حضـرت حکایتی طولانی ادا فرمود و پس از آن گفت: در این وقت چندین هزار کشته شود، صف های لشکران، بسته و برّه بز کشـته شود، آن وقت، خونخواهی برای خونخواهی برخیزد. سـپس فرمود: کـافر هلاـک می شود بعـد از آن قـائمی که خلایق، ظهورش را آرزو کنند و امامی که مخفی و پنهان است، قیام کند و برای او فضل و شـرف است. یا حسـین! او از اولاد تو است. میان دو رکن مکّه پسـری مانند او نیست، با جماعت قلیل با دو آلت حرب ظهور کند و بر انس و جنّ غالب شود و احدی را از فرومایگان و بدان را وا نگذارد. خوب و گوارا باد برای کسانی که زمان او را دریابند و در ایّام خلافت او، در خدمتش باشند!

[روایتی از حضرت امیر (ع)] ۷ نجمه

اشاره

علّـامه مجلسـی رحمه اللّه در بحـار از علقمه بن قیس روایت کرده: امیر المـؤمنین علیه السّـلام در منـبر کـوفه، خطبه لؤلؤه را ادا فرمود و در آخر آن، این فقره را بیان کرد: آگاه باشید! من

در این نزدیکی، سفر آخرت خواهم کرد و به عالم غیب خواهم رفت، منتظر فتنه بنی امیّه، سلطنت کسرویّه، اضمحلال اسلام و اقامه بدعت باشید، خانه های خود را صومعه خود قرار دهید، آتش درخت قذا را که خاموش نشود، به زیر دندان گیرید و خدا را ذکر کنید، زیرا اگر ذکر خدا را بدانید، از همه چیز بزرگتر باشد.

سپس فرمود: میان دجله و دجیل و فرات، شهری که به آن را زوراء گویند؛ بنا شود و آن بغداد است. چون دیدید آن شهر با گچ و آجر محکم گردید و با طلا، نقره، لاجورد، مرمر خام، مزّین و با درهای عاج، آبنوس جوهردار، قبّه ها و ستاره ها آراسته گردید و درخت عاج و عرعر و صنوبر تازه، در آن بسیار و قصرهای محکم در آن بنا شد و پادشاهان بنی شیمصبان که بیست و چهار نفرند، از پی یکدیگر به آن جا آمدند که از جمله ایشان، سفّاح، مقلاص، جموع، خدوع، مظفّر، مؤنّث، نظار، کبش، مقهور، عثار، مصطلم، مستصعب، علّام، رهبانی، خلیع، سیّار، مترف، کدید، اکتب، اکلب، وسیم، ظلّام و غیوق است و قبّه خاکستررنگ در بیابان سرخ رنگ بنا شد. عقب آن ها قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- به حقّ در میان اقالیم، نقاب غیبت از روی خود بردارد و مانند ماه درخشنده میان ستاره های درّی ظاهر گردد.

بدانید برای ظهورش ده علامت باشد: اوّل آن ها طلوع ستاره دمدار در نزدیکی ستاره جدی است، پس هرج ومرج بر فتنه و شرّ واقع شود، این ها علامت ارزانی نرخ ها باشد و از علامتی تا علامت دیگر امور عجیب واقع شود و چون آینده علامت وقوع یابد، ماه نورانی؛ یعنی قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- ظاهر شود و کلمه اخلاص و مقام توحید، برای خدا لایح کرد.

[روایت اصبغ بن نباته]

در روایت اصبغ بن نباته، آن حضرت فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی؛ یعنی از من بپرسید، پیش از آن که مرا نیابید، زیرا از همه علما به راه های آسمان ها داناترم و از اهل عالم به راه های زمین بیناترم. منم بزرگ اهل دین، امیر المؤمنین، امام متّقین و مجازی

مردمان در یوم الدین، منم قاسم نار، خازن جنان، صاحب حوض و اعراف و میزان.

از ما امامی نیست مگر آن که به جمیع اهل ولایت و محبّت خود دانا و بیناست و این معنی آیه است إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ(۱) است. پس از من بپرسید، پیش از آن که مرا نیابید و پیش از آن که فتنه ای از سمت مشرق ظاهر شود، پای خود را بردارد و در حال حیات و بعد از ممات، بر بالای مردم گذارد، همه را پایمال نماید و آتش فساد با هیزم بسیار در سمت مغرب زمین شعله ور شود و به آواز بلند بگوید: وای بر حال مردم از شرّ من! باید از آن جا کوچ کنند یا مانند کوچیدن، کنند.

چون غیبت قائم علیه السّلام طول کشد، گویند او مرده یا هلاک شد و به بیابانی مفقود گردیده، تا آن که می فرماید: بدانید! برای آن؛ یعنی ظهور قائم علیه السّلام، علاماتی هست؛ اوّل آن ها محاصره کوفه با خندق و نگهبان باشد، پاره کردن مشک های آب در کوچه های کوفه و تعطیل مساجد تا چهل شب، ظاهر شدن هیکل، جنبیدن بیدق ها در اطراف مسجد اعظم و قاتل و مقتول در آتش باشد، قتل نفس زکیّه با هفتاد تن در کوفه، بریدن سر دیگری میان رکن و مقام، کشتن اصقع در خصوص بیعت بت ها به طریق صبر، خروج سفیانی با بیدق سرخ و امیر آن ها مردی از قبیله بنی کلب باشد و دوازده هزار ایشان به سرداری مردی از بنی امیّه، به نام خزیمه به سمت مکّه و مدینه رود.

او در اصل خلقت چشم چپ ندارد و در چشمش سفیدی کلفت و ضخیم باشد، و شبیه مروان باشد، بیدقش برنگردد، تا آن که در مدینه در خانه ای که به آن خانه ابو الحسن موری گویند، داخل شود و لشکری می فرستد بر سر مردی از آل محمد که جمعی از شیعه بر سر او جمع شوند و از مدینه به مکّه برگردد که سردار آن ها مردی از غطفان باشد، چون به وسط قاع ابیض رسند- آن بیابانی است- به زمین فرو روند و از ایشان نماند مگر مردی که رویش به عقب برگردد، برای آن که توابع سفیانی را بترساند و بر ایشان حجّت باشد؛ چنان که خدا فرماید: وَ لَوْ تَری إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا

۱- سوره رعد: آیه ۷.

مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ (۱).

سپس فرمود: سفیانی صد و سی هزار نفر به سوی کوفه فرستد و در روحا و فاروق فرود آیند، از آن جا شصت هزار نفر از آن لشکر آیند تا در نخیله در موضع قبر هود علیه السّلام وارد شوند و در روز عید قربان بر اهل کوفه هجوم آورند. امیر کوفه آن وقت مردی جبّار باشد و به او کاهن و ساحر گویند و از شهر زوراً؛ یعنی بغداد، سرداری با پنج هزار مرد از کاهنان به سوی ایشان درآید و در سر جسر کوفه هفتادهزار مرد را بکشند، طوری که مردم تا سه روز به سبب خون های کشتگان و عفونت بدن ایشان از آب فرات نیاشامند و هفتادهزار دختر باکره که از غایت عفّت دست و سرشان دیده نشده، اسیر شوند، تا آن که به مجمل ها گذاشته شده، ثبویّه؛ یعنی به غرّی برده شوند.

صدهزار مؤمن و مشرک از کوفه خروج کرده، به دمشق روند و کسی نباشد که ایشان را از آن جا منع کند و در آن جا ارم ذات العماد باشد و بیدق هایی که پوش آن ها از پنبه باکتان و با حریر دوخته نشده، از جانب مشرق زمین آید که سرهای آن ها به مهر سیّد اکبر؛ یعنی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ممهور باشد و مردی از آل محمد صلّی اللّه علیه و آله آن ها را بردارد که در مشرق زمین ظاهر شود و بوی آن ها در مغرب زمین؛ مانند مشک پربو به مشام خلایق برسد و بیم آن ها از یک ماه راه، از خود آن ها بیشتر در دل ها جا کند، تا آن که وارد کوفه شوند و خونخواهی پدران خود کنند، در حالی که سمّ اسبان ایشان از شدّت تعب خراشیده شده، موهای آن ها ریخته گشته، صاحبان آن ها بر آن ها متحسّر شوند و از زیادتی تعبی که بر آن ها وارد آورده اند، به سوی خدا توبه و انابه کنند و ایشان از آل محمداند، آن ابدالی که خدا در حقّ ایشان فرمود: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (۲).

سپس مردی از اهل نجران خروج کند و دعوت امام را اجابت نماید، او اوّلین نفر از نصارا باشد که دعوت امام را قبول کند، از بیعت نصارا خارج گردد، خارج را بشکنند، با

۱- سوره سبأ: آیه ۵۱.

۲- سوره بقره، آیه ۲۲۲.

غلامـان و ضـعیفان درآیـد، بـا بیـدق های هـدایت به نخیله رود و اجتماع خلایق در روی زمین در فاروق شود، در آن ایّام سه هزار نفس روی زمین کشته شود.

تأویل این آیه فَما زالَتْ تِلْکَ دَعْواهُمْ حَتَّی جَعَلْناهُمْ حَصِیداً خامِدِینَ (۱) ظاهر گردد و منادی از سـمت مشرق در ماه رمضان هنگام طلوع صبح ندا کند: ای اهل هدایت! در یک جا جمع شوید! و نداکننده از سمت مغرب بعد از غروب شفق ندا کند:

ای اهل باطل! جمع شوید! فردای آن روز وقت ظهر، آفتاب رنگ به رنگ گردد، زرد شود و بعد از آن سیاه و تاریک گردد.

در سوّم آن روز، خـدا حقّ را از باطل جدا کند، دابّه الارض بیرون آید و اهل روم به کنار دریا نزد مغاره، اصـحاب کهف را با سگ ایشان برانگیزاند که از ایشان مردی باشد به نام تملیخا و دیگری صلاها که امر قائم علیه السّلام را قبول نمایند و دو شاهد بر امر او باشند.(۲)

[روایت جابر از امام باقر (ع)] ۸ نجمه

در تفسیر عیّاشی (۳) از جابر جعفی از حضرت باقر علیه السّلام منقول است که فرمود: در جای خود بنشین، تا علاماتی که ذکر می کنم در سال طاق که جفت نیست، ببینی؛ماننـد یکم و بیست و پنجم. منادی را ببینی که در دمشق نـدا کند، دهی از دهات آن به زمین فرو رود و قدری از مسـجد آن جا خراب شود. لشـکر ترکان را ببینی که از دمشق بگذرند و رو آورند تا در جزیره ای فرود آینـد و در مکّه منزل کننـد. در آن سـال در هر بلاد عرب محاربه و اختلاف واقع می گردد و اهل شام در این وقت با سه بیدق باشند: بیدق اصهب، ابقع و سفیانی.

۱- سوره انبیاء، آیه ۱۵.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۵- ۲۷۲.

۳- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۶- ۶۴.

بیدق سفیانی با طایفه بنی ذنب الحمار که به قبیله مضرّ مشهورند؛ مخالفت نمایند و با سفیانی طایفه خالوهایش از قبیله کلب می باشند، سفیانی با جمعیّت خود بر طایفه بنی ذنب الحمار خروج کند و ایشان را طوری بکشد که دیده نشده، مردی از طایفه بنی ذنب الحمار با جمعیّت و استعداد از دمشق می رسد، او را نیز با جمعیّت بکشد.

این مراد از آیه شریفه فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ یَوْمٍ عَظِیمٍ (۱) است؛ یعنی وای بر کافران! از حضور روز بزرگ که مراد، روز جنگ سفیانی باشد.

بعد از آن، سفیانی به سوی کوفه خارج شود و غیراز آل محمد و شیعیان ایشان مقصودی نداشته باشد. چون به کوفه رسد، جمعی از شیعیان را بگیرد. بعضی را بکشد و برخی را بر دار کشد، لشکری از خراسان آید و در کنار دجله منزل کند، مردی ضعیف از شیعیان با اتباع خود به محاربه با سفیانی درآید و در ظهر کوفه با اتباعش کشته شود.

سپس سفیانی لشکری به مدینه فرستد و مردی را در آن جا بکشد، مهدی علیه السّلام و منصور که وزیر آن حضرت است، از مدینه بگریزند، بزرگ و کوچک آل محمد را بگیرد و از ایشان کسی را نگذارد مگر آن که محبوس دارد.

از مدینه لشکری برای گرفتن مهدی علیه السّلام و منصور بیرون کند و مهدی مانند موسی بن عمران ترسان و هراسان از مدینه به مکّه گریزان رود و لشکر سفیانی تا ارض بیدا- بیابانی ما بین الحرمین است- او را تعاقب کنند و چون در بیدا فرود آیند، بیدا ایشان را فرو برد و کسی از ایشان را نگذارد، مگر یک نفر را، برای این که از این واقعه خبر دهد. بعد از آن، قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- میان رکن و مقام می ایستد، نماز می کند، با وزیرش می گردد و می گوید: ای گروه خلایق! اکنون از خدا یاری خواهم تا بر ظالمین و غاصبین حقّ ما غالب گردم، هرکس در خصوص خدا، با ما محاجّه کند، ما به خدا نزدیک تریم، هرکس در خصوص آدم علیه السّلام گفتگو نماید، هرآینه ما نزدیکترین خلایق بر آدم علیه السّلام هستیم، هرکس در خصوص نوح علیه السّلام با ما گفتگو کند، هرآینه ما نزدیکترین خلایق به نوح علیه السّلام هستیم، هرکس در خصوص ابراهیم علیه السّلام سخن گوید، ما به او

۱- سوره مریم: آیه ۳۷.

نزدیکتریم، هرکس در خصوص محمد صلّی اللّه علیه و آله سخن گوید، ما به او نزدیکتر هستیم و هر کس در خصوص کتاب خدا گفتگو کند، ما به او نزدیکتریم. به درستی که ما و همه مسلمانان در این روز شهادت می دهیم که ما رانده و مظلوم شدیم، از مال و اهل و دیار خود، بیرون و مقهور و مغلوب گشتیم. آگاه باشید! ما امروز از خدای تعالی و از هر مسلمانی یاری می خواهیم.

راوی گوید: باقر علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند! در آن حال، سی صد و سیزده مرد و پنجاه زن مانند پاره های ابر در وقت پاییز از عقب یکدیگر، در غیر موسوم حجّ به مکّه آیند و جمع شوند؛ چنان که خدا فرماید: أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ(۱)؛ هرجا بوده باشید، خدا شما را جمع کند، زیرا خدا بر همه چیز قادر است.

چون آن سی صد و سیزده نفر جمع شوند، مردی از آل محمد صلّی اللّه علیه و آله گوید: این مکّه معظّمه قریه ای است که اهل آن بدکارند. سپس آن سی صد و سیزده نفر بعد از آن که عهدنامه و اسلحه و بیدق رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را نزد آن حضرت بینند، میان رکن و مقام با او بیعت کنند، همگی با آن حضرت از مکّه بیرون روند، وزیرش هم در خدمتش باشد.

پس منادی از آسمان به نام آن حضرت و ظهور آن حضرت ندا کند، طوری که همه اهل زمین بشنوند و نام او، نام پیغمبر شماست، اگر این بر شما مشتبه شود؛ یعنی نام او را ندانید که او قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- است، هرآینه عهدنامه رسول خدا، اسلحه و لوای او و نفس زکیه ای که از اولاد حسین است، بر شما مشتبه نشود، اگر این ها هم مشتبه شود، پس مشتبه نشود صدایی که از آسمان به نام و ظهور او می رسد و از تبعیّت عدّه ای از سادات آل محمد صلّی اللّه علیه و آله بپرهیز که ادّعای سلطنت می کنند، زیرا سلطنت آل محمد صلّی اللّه علیه و آله یک بار خواهد شد و برای دیگران بارهاست.

پس به هرکس از آل محمد که مدّعی سلطنت است، متابعت نکن تا مردی از اولاد حسین علیه السّلام را ببینی که عهدنامه رسول خدا، بیدق و اسلحه آن حضرت نزد او است،

۱- سوره بقره: آیه ۱۴۸.

زیرا آن عهدنامه از حسین علیه السّلام به علی بن الحسین علیه السّلام و از او به امام محمد باقر علیه السّلام است، بعد از آن، خدای تعالی هرچه می خواهد، می کند.

همیشه از جماعتی متابعت کن که عهدنامه، بیدق و اسلحه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نزد ایشان است و از کسانی که ذکر شد، بپرهیز. سپس از آل محمد صلّی اللّه علیه و آله به مردی متابعت کن که با سی صد و سیزده مرد و بیدق رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به عزم مدینه از مکّه بیرون می آید تا به بیدا می رسند،- بیابانی در بین الحرمین است- در آن جا گوید: این بیابان، مکان قومی است که ایشان را فرو خواهد کشید و این معنی آیه شریفه أَ فَأَمِنَ الَّذِینَ مَکَرُوا السَّیِّئاتِ أَنْ یَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ یَأْتِیَهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَیْثُ لا یَشْعُرُونَ أَوْ یَأْخُذَهُمْ فِی تَقَلُّبِهِمْ فَما هُمْ بِمُعْجِزِینَ (۱) است؛

یعنی آیا مأمون اند کسانی که از روی مکر گناه می کنند از این که زمین ایشان را فرو برد یا عذاب ایشان را دریابد، طوری که ملتفت نشوند و یا عذاب ایشان را در حال اشتغال ایشان به کارهای خودشان بگیرد، پس ایشان عاجزکنندگان نباشند.

چون به مدینه رسد محمد بن شجری را مانند یوسف علیه السّلام از زندان بیرون آورد، پس از آن به کوفه آید و در آن جا آن قدر که خدا خواهد، مکث کند، تا آن که مسلّط گردد.

بعد از آن با اصحاب خود به عذرا آید، در حالی که جمعی کثیر به او ملحق شود و سفیانی در آن روز در وادی رمله باشد، دو لشکر با یکدیگر ملاقات کنند و آن روز، روز تغییر و تبدیل است، زیرا آن روز جمعی از شیعیان آل محمد صلّی اللّه علیه و آله که در لشکر سفیانی باشند، به آن حضرت ملحق شوند و جمعی از دوستان آل ابی سفیان که در لشکر آن حضرت باشند به سفیانی ملحق شوند.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: سفیانی و تمام اتباعش در آن روز کشته شوند، حتّی یک نفر هم نمی ماند که خبر کشتگان ایشان مرا ببرد، در این روز ناامید کسی باشد که از غنیمت و اموال کلب که قبیله خالوهای سفیانی باشد، محروم گردد، آن حضرت به سوی کوفه برگردد و در آن جا مسکن کند، غلام مسلمی را نگذارد مگر آن که خریده،

۱- سوره نحل: آیه ۴۵ و ۴۶.

آزاد نمایـد، مـدیونی نماند مگر آن که دین او را ادا کند، هیچ مظلمه ای در گردن کسـی نمی ماند مگر آن که به صاحب آن ردّ نماید، هیچ بنده ای از کسـی کشـته نشود مگر آن که دیه آن، به وارثش ردّ شود و هر مدیونی که کشته شود، دین او را ادا کند و عیالش را مورد عطا نماید و این نحو سلوک کند تا زمین را پر از عدل وداد فرماید، بعد از آن که از ظلم و جور پر شده باشد.

آن حضـرت و اهل بیتش در محلّه رحبه، از محلّات کوفه، سـکنی کنـد که مسـکن نوح علیه السّـلام آن جا بوده، زمین پاک و پاکیزه است و هیچ مردی از آل محمد صلّی اللّه علیه و آله جز در زمین پاک و پاکیزه ساکن و کشته نشود.

[روایت بحار] ۹ نجمه

فی البحار(۱) عن البرسـی فی المشارق انّ ذا جـدن الملک ارسل إلی السـطیح لأمر شکّ فیه فلمّا قـدّم علیه أراد أن یجرّب علمه قبل حکمه فخباء له دینارا تحت قدمه ثمّ اذن له فدخل فقال له ما نبأت لک یا سطیح.

فقـال السـطیح: حلفت بـالبیت و الحرم و الحجر الأـصمّ و اللّیل إذا اظلم و الصـبح إذا تبسّم و لکلّ فصـیح و ابکم لقـد خبأت لی دینارا بین النعل و القدم. فقال الملک: من أین علمک هذا یا سطیح!

فقال: من اخ لی جنّی ینزل معی انّی نزلت. فقال الملک: اخبرنی عما یکون فی الدهور.

فقـال: السّـطیح إذا غـارت الأخیار و قادت الأشـرار و کـذّب بالأقـدار و حمل بالأوقار و خشـعت الأبصار لحامل الأوزار و قطعت الأرحام و ظهرت الطّغام المسـتحلّی الحرام فی حرمه الأسـلام و اختلف الکلمه و خفرت الـذّمه و قلّت الحرمه و ذلک عنـد طلوع الکوکب الّذی یفزع العرب و له شبیه الذّنب فهناک ینقطع الأمطار و تجّف

۱- بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۱۶۳- ۱۶۲.

الأنهار و تختلف الأعصار و تغلوا الأسعار فی جمیع الأقطار.

ثمّ تقبل البربر بالرایات الصفر علی البرازین حتّی ینزلوا مصر فیخرج بطلا من ولد صخر فیبدّل الرّایات السود بالحمر، فیبیح المحرّمات و یترک النساء بالشدی معلّقات و هو صاحب نهب الکوفه فربّ بیضاء الساق مکشوفه علی الطریق مردوفه بها الخیل محفوفه قتل زوجها و کسر عجزها و استحلّ فرجها فعندها یظهر ابن النّبی المهدیّ و ذلک إذا قتل المظلوم، بیثرب و ابن عمّه فی الحرم و ظهر الخسفی فوافق الوسمی فعند ذلک یقبل المشوم بجمعه المظلوم فتظاهر الروم بقتل القروم فعندها ینکسف کسوف اذا حاد الزحوف و صفا الصّفوف و یظهر ملک من صنعاء الیمن ابیض کالقطن اسمه حسین أو حسن، فیذهب بخروجه غمر الفتن.

فهناک یظهر مبارکا زکیّا و هادیا مهدیّا و سیّدا علویّا، فیفرح النّاس إذا اتاهم بمنّ اللّه الّذی هذا هم فیکشف بنوره الظلمه و یظهر به الحقّ بعد الخفاء و یفرق الأموال فی النّاس بالسّواء و یغمد السّیف فلا یسفک الدّماء و یعیش النّاس فی البشر و الهناء و یغسل بماء عدله عین الدهر من القذاء و یردّ الحقّ علی اهل القری و یکثر فی الناس الضیافه و القری و یرفع بعدله الغوایه و العمی کانّه کان غبار فانجلی فیملاء الأرض عدلا و قسطا و الأیّام حبّا و هو علم السّاعه بلا امتراء إلی اخر الخبر.

[خطبه بیان از امام علی (ع)] ۱۰ نجمه

و فی خطبه البیان بعد أن ذکر الخطاب- سلام اللّه علیه- بعضا من مناقبه و نبذا من علائم ظهور المهدی علیه السّلام قام إلیه صعصعه بن صوحان و میثم و ابراهیم بن مالک الأشتر و عمر بن صالح فقالوا یا امیر المؤمنین علیه السّلام! قل لنا بما یجری فی آخر الزمان فانّ قولک یحیی قلوبنا و یزید فی ایماننا.

فقال: حبّا و کرامه ثمّ نهض علیه السّلام قائما و خطب خطبه بلیغه تشوّق إلی الجنّه و نعیمها و تحذّر من النّار و جحیمها، ثمّ قال علیه السّلام: ایّها الناس انّی سمعت اخی

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یقول تجتمع فی امّتی مائه خصله لم تجتمع فی غیرها فقامت العلماء و الفضلاء یقبّلون بواطن قدمیه و قالوا: یا امیر المؤمنین علیه السّلام نقسم علیک بابن عمّک رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله أن تبیّن لنا ما یجری فی طول الزّمان بکلام یفهمه العاقل و الجاهل.

قال: ثمّ انّه حمد اللّه و اثنی علیه و ذکر النّبی فصلّی علیه و قال: أنا مخبرکم بما یجری من بعد موتی و بما یکون إلی خروج صاحب الزمان القائم بالأمر من ذرّیّه ولدی الحسین علیه السّلام و إلی ما یکون فی آخر الزّمان حتّی تکونون علی حقیقه من البیان.

فقالوا: متی یکون ذلک یا امیر المؤمنین علیه السّلام!

فقال: إذا وقع الموت فی الفقهاء و ضیّعت امّه محمّد المصطفی الصّلوه و اتبعوا الشّهوات و قلّت الأمانات و کثّرت الخیانات و شربوا القهوات و استشعروا شتم الأباء و الأمّهات و رفعت الصّلوه من المساجد بالخصومات و جعلوها مجالس الطّعامات و اکثروا من السیئات و قلّلوا من الحسنات و عوصرت السّموات، فحینئذ تکون السّنه کالشّهر و الشّهر کالأسبوع و الأسبوع کالیوم و الیوم کالسّاعه و یکون المطر قیظا و الولد غیضا و تکون لأهل وجوه ذلک الزّمان لهم وجوه جمیله و ضمایر ردّیه من رءاهم اعجبوه و من عاملهم ظلموه وجوههم وجوه الأدمیّین و قلوبهم قلوب الشّیاطین!

فهم امرّ من الصبر و أنتنّ من الجیفه و انجس من الکلب و اروغ من الثعلب و اطمع من الأشعب و الزق من الجرب لا یتناهون عن منکر فعلوه أن حدّثتهم کذبوک و أن امنتهم خانوک و أن ولیّت عنهم اغتابوک و إن کان لک مال حسدوک و أن نجلت عنهم بغضوک و أن وضعتهم شتموک سمّاعون للکذب اکّالون للسحت یستحلّون الزنا و الخمر و المقالات و الطّرب و الغناء و الفقیر بینهم ذلیل حقیر و المؤمن ضعیف صغیر و العالم عندهم وضیع و الفاسق عندهم مکرّم و الظالم عندهم معظّم و الضعیف عندهم هالک و القویّ عندهم مالک لا یأمرون بالمعروف و لا ینهون عن المنکر الغنیّ.

عندهم دوله مغنمه و الزّکوه مغرما و یطیع الرّجل زوجته و یعصی والدیه و

يجفوهما و يسعى فى هلاك احبّه و ترفع اصوات الفجّار و يحبّون الفساد و الغناء و الزّناء و يتعاملون بالسّحت و الرّبا و يعار على العلماء و يكثر ما بينهم سفك الدّماء و قضاتهم يقبلون الرّشوه و تتزوّج الأمراه بالأمرئه و تزّف كما تزف العروس إلى زوجها و تظهر دولت الصّبيان فى كلّ مكان و يستحلّ الفتيان المغانى و شرب الخمر و تكتفى الرّجال بالرّجال و النّساء بالنساء و تركب السّروج الفروج فتكون الأمرئه مستوليه على زوجها فى جميع الأشياء.

تحجّ النّاس ثلاثه وجوه؛ الأغنياء للنّزه و الأوساط للتّجاره و الفقراء للمسئله و تبطل الأحكام و تحبط الأسلام و تظهر دوله الأشرار و يحلّ الظلم فى جميع الأمصار فعند ذلك يكذّب التّاجر فى تجارته و الصّايغ فى صياغته و صاحب كلّ صنعه فى صناعته، فتقل المكاسب و تضيق المطالب و تختلف المذاهب و يكثر الفساد و يقلّ الرّشاد فعندها تسوّد الضّمائر و يحكم عليهم سلطان جائر و كلامهم امرّه من الصّبر و قلوبهم أنتن من الجيفه، فإذا كان كذلك ماتت العلماء و فسدت القلوب و كثرت الذّنوب و تهجر المصاحف و تخرب المساجد و تطول الأمال و تقل الأعمال و تبنى الأسوار فى البلدان مخصوصه لوقع العظايم النّازلات، فعندها لو صلى أحدهم يومه و ليلته فلا يكتب له منها شى ء و لا تقبل صلوته لانّ نيّته و هو قائم يصلّى يفكّر فى نفسه كيف يظلم النّاس و كيف يحتال على المسلمين و يطلبون الرّياسه للتفاخر و المظالم و يضيق على مساجدهم الأماكن و يحكم فيهم المتألف و يجور بعضهم على بعض و يقتل بعضهم بعضا عداوه و بغضا و يفتخرون بشرب الخمور و يضربون فى المساجد العيدان و الزّمر فلا ينكر عليهم أحد و اولاد العلوج يكونون فى ذلك الزّمان الأكابر و يرع القوم سفهاؤهم و يملك المال ما لا يملكه و لا كان له باهل لكع من اولاد اللكوع و تضع الرّوساء رؤسا لمن لا يستحقّها و يضيق الذّرع و يفسد الزّرع و يفشوا البدع و تظهر الفتن.

كلامهم فحش و عملهم وحش و فعلهم خبث و هم ظلمه غشمه و كبرأوهم نجله عدمه و فقهاؤهم يفتون بما يشتهون و قضاتهم بما لا يعلمون يحكمون و اكثرهم

بالزّور يشـهدون من كان عنـده درهم كان عنـدهم مرفوعا و من علموا انّه مقلّ فهو عنـدهم موضوع و الفقير مهجور و مبغوض و الغنىّ محبوب و مخصوص و يكون الصّالـح فيهـا مـدلول الشّوارب يكـبّرون قـدر كـلّ نمّـام كـاذب و ينكّس اللّه منهم الرّؤس و يعمى منهم القلوب الّتى فى الصّدور اكلهم سمان الطّيور و الطّياهيج و لبسهم الخزّ اليمانى و الحرير.

يستحلّون الرّبـا و الشّـبهات و يتعـارضون للشّـهادات يرائون بالأعمال قصـراء الأجال لا يمضـى عنـدهم الّا من كان نمّاما يجعلون الحلاـل حرامـا افعـالهم منكرات و قلوبهم مختلفـات يتـدارسون فيمـا بينهم بالباطل و لا يتناهون عن منكر، فعلوه يخاف أخيارهم أشـرارهم يتوازرون فى غير ذكر اللّه تعالى يهتكون فيما بينهم بالمحارم لا يتعاطفون، بل يتـدابرون أن رأو صالحا ردّوه و أن رأو لنمّامـا اسـتقبلوه و من اسائهم يعظّموه و تكثر اولاد الزّناء و الأباء فرحين بما يروا من اولادهم القبيـح فلا ينهاهم و لا يردّهم عنه و يرى الرّجل من زوجته القبيح فلا ينهاها و لا يردّها عنه و يأخذ ما تأتى به من كدّ فرجها و من مفسد خدرها حتّى لو نكحت طولا و عرضا، لم تهتمه و لا يسمع ما قيل فيها من الكلام الردّى.

فذاك هو الدّيوث الذّى لا يقبل اللّه له قولا و لا عدلا عذرا فأكله حرام و منكحه حرام فالواجب قتله فى شـرع الاسلام و فضيحته بين الانام و يصـلّى سعيرا فى يوم القيام و فى ذلك يعلنون بشتم الاباء و الامّهات و تذلّ السّادات و تعلوا الأنباط و تكثر الأختباط فمـا اقـل الاخوه فى اللّه تعالى و تقلّ الـدّراهم الحلال و ترجع النّاس إلى اشـرّ حال، فعنـدها تـدور دول الشّـياطين و تتواثب على اضـعف المساكين و تثوّب الفهـد إلى فريسـته و يشحّ الغنى بما فى يديه و يبيع الفقير آخرته بدنياه فيأويل للفقير و ما يحلّ به من الخسـران و الذّل و الهوان فى ذلك الزّمان المستضعف باهله و سيطلبون ما لا يحلّ لهم فإذا كان كذلك اقبلت عليهم فتن لا قبل لهم بها ألا و انّ اولها الهجرى، القطير فى و آخرها السّفيانى و الشّامى و أنتم سبع طبقات.

فالطّبقه الأولى: اهل تنكيد و قسوه إلى السّبعين سنه فى الهجره

و الطّبقه الثّانیه: اهل تباذل و تعاطف إلی المأتین و الثّلثین سنه من الهجره

و الطّبقه الثّالثه: اهل تزاور و تقاطع إلی الخمس مائه و خمسون سنه من الهجره

و الطّبقه الرّابعه: اهل تکالب و تحاسد إلی السبع مأئه سنه من الهجره

و الطّبقه الخامسه: اهل تشامخ و بهتان إلی الثّمان مائه و عشرین سنه من الهجره.

و الطبقه السّادسه: اهل الهرج و المرج و تکالب الأعداء و ظهور اهل فسوق و خیانه إلی التسع مائه و الأربعین سنه.

و الطّبقه السّابعه: فهم اهل حیل و غدر و حرب و مکر و خدع و فسوق و تدابر و تقاطع و تباغض و الملاهی العظام و المغانی الحرام و الأمور المشکلات فی ارتکاب الشّهوات و خراب المدائن و الدّور و انهدام العمارات و القصور و فیها یظهر الملعون من واد المیشوم و فیها انکشاف السّتر و البروج و هی علی ذلک إلی أن یظهر قائمنا المهدی- صلوات اللّه و سلامه علیه- قال: فقامت إلیه سادات اهل الکوفه و اکابر العرب و قالوا: یا امیر المؤمنین علیه السّلام بیّن لنا أو ان هذه الفتن و العظام الّتی ذکرتها لنا لقد کادت قلوبنا ان تنفطرو ارواحنا أن تفارق ابداننا من قولک هذا فوا اسفاه علی فراقنا ایّاک فلا أرانا اللّه فیک سوء اوّلا مکروها.

فقال علی علیه السّلام: قضی الأمر الّذی فیه تستفتیان، کلّ نفس ذائقه الموت. قال: فلم یبق احد الّا وبکی لذلک إلی آخر الخطبه الشّریفه البلیغه.

عبقریّه هفتم [اقسام علایم ظهور]

اشاره

در بیـان علاـیم ظهور نور موفور السرور، حضرت ولیّ عصر و نـاموس دهر، صـاحب الزمان و خلیفه الرحمان علیه السّـلام اللّه الملک المنّان، این که آن علایم بر چند قسم اند؛ حتمیّه، غیر حتمیّه، قریبه و بعیده و ذکر آن ها بر سبیل توضیح و تفضیل، در آن، چند نجمه است.

[کلام امام رضا (ع) در حوادث ظهور] ۱ نجمه

اشاره

در بحار از قرب الاسناد(۱) از بزنطی از حضرت رضا علیه السّـلام روایت نموده که از آن بزرگوار شـنیدم، که می فرمود: ابن ابی حمزه می گفت: جعفر گمان نموده پدرم امام موسی علیه السّلام قائم است و جعفر ندانسته پیش از ظهور این امر، پاره ای کارها از جانب خـدای تعالی حادث شود. به خداونـد عالم سوگنـد! هرآینه خـدای تعالی برای پیغمبر خود حکایت می کنـد و می فرمایـد: وَ ما أَدْرِی ما یُفْعَلُ بِی وَ لا بِکُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَ (۲)؛ یعنی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می گوید: من نمی دانم به من و شما چه خواهد رسید. من تابع نیستم مگر به چیزی که به من وحی می شود.

۱- قرب الاسناد، ص ۳۷۶- ۳۷۴.

۲- سوره احقاف: آیه ۹.

[حوادث قیام قائم (عج)]

حال آن که حضرت باقر علیه السّلام می فرمود: چهار حادثه پیش از قیام قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- ظاهر می شود که به ظهور آن حضرت دلالت می کند. سه حادثه از آن ها گذشته و یکی دیگر باقی مانده.

عرض کردیم: فدایت شویم! آن ها که گذشته اند، کدام اند؟

فرمود: ماه رجبی که صاحب خراسان در آن ماه، از خلافت خلع شد، دیگری ماه رجبی که در آن ماه، پسر زبیده بر وی خروج کرده، او را از خلافت خلع نمود و سوّم، ماه رجبی که محمد بن ابراهیم در آن ماه در کوفه خروج نمود.

عرض کردیم: آیا رجب چهارم به آن ها متّصل است؟

فرمود: باقر علیه السّلام بدین نهج فرمود.

علّامه مجلسی بعد از نقل این خبر می فرماید: مراد از این که باقر علیه السّلام چنین فرمود، این است که اتّصال رجب چهارم برحسب سوّم را به نحو اجمال بیان نمود و به اتّصال تصریح نفرمود، خلع صاحب خراسان، اشاره به امین، پسر هارون الرشید، است که برادر خود، مأمون را خلع نمود و امر نمود نام مأمون را از دراهم و خطبه ها اسقاط نمایند. دوّم اشاره است به این که مأمون، محمد امین را خلع می کند و سوّم اشاره است به ظهور محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن که به ابن طباطبا مشهور است که در کوفه ده روز از ماه جمادی الاخری گذشته، نزدیک به سال دوّم هجری خروج نمود.

محتمل است مراد از قول آن حضرت که فرمود: باقر علیه السّلام بدین نهج فرمود، این باشد که آن بزرگوار اتّصال رجب چهارم به رجب سوّم را تصدیق فرموده باشد و مراد از رجب چهارم هم، ورود حضرت رضا علیه السّلام به خراسان باشد که در ماه رجب واقع شده باشد(۱) و اللّه العالم بحقایق الامور.

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۱۸۳- ۱۸۲.

[روایت بزنطی از امام رضا (ع)] ۲ نجمه

اشاره

ایضا در همان کتاب از بزنطی از حضرت رضا علیه السّلام روایت نموده که از آن حضرت سؤال نمودم: آیا این امر؛ یعنی زمان ظهور و فرج نزدیک است؟

فرمود: حضرت صادق علیه السّلام از پدرش حضرت باقر علیه السّلام نقل فرموده که آن حضرت فرمود: اوّلین علامات فرج، سال یک صد و نود و پنج هجری ظاهر خواهد شد، سال صد و نود و شش، طوایف عرب جلوها را از سرهای خود درآورند؛ یعنی نزاع و قتال برپا می کنند، سال صد و نود و هفت، فنا واقع می شود و سال صد و نود و هشت، جلای وطن اتّفاق می افتد، آیا نمی بینی بنی هاشم با اهل و اولاد از وطن برکنده می شوند؟

عرض کردم: مراد از کسانی که جلای وطن می کنند، ایشان هستند؟

فرمود: و غیر ایشان، سال صد و نود و نه، خداوند عالم، ان شاء اللّه بلا را زایل می گرداند و سال دویست، خدای تعالی چیزی را که می خواهد، می کند.

عرض کردیم: فدایت شویم! به ما از چیزهایی خبر ده که در سال دویست واقع شدنی است.

فرمود: اگر به کسی خبردادنی باشم، هرآینه به شما خبر می دهم، به درستی که اگر از مکان شما خبردادنی باشم، هرآینه به شما خبر می دهم. به درستی که از مکان شما خبر دارم و موافق رأی و تدبیر نیست که این مطلب از من به شما اظهار شود، لکن اگر خدای تعالی بخواهد چیزی از حق را ظاهر گرداند، بندگان بر پوشیدن و پنهان دانستن آن قادر نمی باشند.

عرض کردم: فدایت شوم! تو که در سال اوّل از پدرت نقل فرمودی انقضا و زوال سلطنت آل فلان در سر فلان و فلان است و بعد از ایشان برای پسرهای فلان سلطنت، نخواهد شد.

فرمود: این را به تو گفتم.

عرض کردم: خدای تعالی کارهایت را اصلاح نماید! وقتی سلطنت ایشان به آخر

رسید، آیا کسی از قریش به سلطنت می رسد، به نحوی که امرش قوام بگیرد؟

فرمود: نه.

عرض کردم: پس چه می شود؟

فرمود: چیزی می باشد که شما آن را می گویید.

عرض کردم: آیا مراد تو، خروج سفیانی است؟

فرمود: نه.

عرض کردم: قیام قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- را اراده می کنی؟

فرمود: خدای تعالی هرچه می خواهد، می کند.

عرض کردم: آیا قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- تویی؟

فرمود: لا حول و لا قوّه الّا باللّه. بعد از آن فرمود: پیش تر از این امر، علامت های حادثه بین الحرمین ظاهر خواهد شد.

عرض کردم: آن حادثه چیست؟

فرمود: بعد از این طایفه ای می آیند که فلان شخص از آل فلان، پانزده مرد را می کشد.(۱)

[بیان علّامه در علامات فرج]

علّامه مجلسی رحمه اللّه در بحار(۲) بعد از نقل این خبر فرموده: قول آن حضرت، اوّلین علامات فرج ...، الخ، اشاره به وقوع مخالفت میان امین و مأمون و خلع مأمون، توسّط امین از خلافت است، زیرا این قضیّه، اوّل اغتشاش و پریشانی کار بنی عبّاس بود. سال صد و نود و شش هجری، نزاع شدّت به هم رساند و جنگ میان ایشان برپا شد و در سالی که بعد از آن بود، بسیاری از لشکریان ایشان فانی شدند. سال آینده؛ آن امرا و بزرگان و اکثر بنی عبّاس کشته شدند و این که آن حضرت، بنی هاشم را در کلام خود

۱- مقرب الاسناد، ص ۳۷۲- ۳۷۰.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۱۸۵- ۱۸۴.

ذکر کرد، از راه تقیّه بوده، لذا از این جهت فرمود: غیر ایشان اند.

سال صد و نود و نه، خدای تعالی به سبب مخزول و منکوب ساختن دشمنان اهل بیت، بلا را از ایشان زایل گرداند، مأمون خدمت آن حضرت عریضه ای نوشت و از او استمداد نمود و او را احضار کرد. قول آن جناب که سال دویست، خدا چیزی را که می خواهد، می کند اشاره به بسیاری تعظیم مأمون و خواستن وی آن حضرت را است.

سال دویست و یک داخل خراسان شد و ماه رمضان آن سال، امر بیعت را برای آن حضرت منعقد ساخت و معنی قول آن حضرت که از مکان شما خبر داده، این است که آمدن شما را در این وقت و پرسیدن این مسأله را از من، پیش تر از این خبر دارم؛ یعنی این ها را می دانم و اظهار آن ها را به شما، مصلحت نمی بینم و قول آن حضرت که فلان شخص از آل فلان، پانزده مرد را می کشد، اشاره به حوادثی است که برای بنی عبّاس در اواخر دولتشان تا وقت انقراض ایشان در زمان هلاکو خان روی داده است و اللّه العالم.

[کلام امام صادق (ع) و علایم فرج]

کلام عن بعض العلماء الاعلام فی معنی قول الراوی اصلحک اللّه للامام بدان کثیرا ما در اخبار وارد است: راوی خبر، در محضر مبارک امام عرضه می دارد: اصلحک اللّه؛ چنان که در این خبر شریف بزنطی خدمت حضرت، معروض داشته: اصلحک اللّه اذا انقضی ملکهم یملک أحد من قریش که ما آن را مطابق آن چه در ترجمه جلد سیزدهم بحار است، تفسیر نمودیم به این که خدای تعالی کارهایت را اصلاح نماید، لکن بعض از علمای اعلام در سرّ گفتن این کلام به حجّت فرجام راوی به امام علیه السّلام چنین مرقوم داشته: من سالف الزمان، بر بعضی از روات و اصحاب ائمّه علیهم السّلام شدید الاعتراض بودم که در ساحت قدس امام علیه السّلام عرضه می داشته اند: اصلحک اللّه! چون ظاهر این کلمه، دعا درباره امام است و آن را بر قلّت معرفت ایشان، درباره ائمّه حمل می نمودم، تا آن که به روایتی برخوردم که آن را در علل الشرایع (۱) از عبد الرحمان

۱- علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۰۶.

هاشمی و او از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت نموده که از آن حضرت از علّت فضیلت اولاد امام حسین علیه السّلام بر اولاد امام حسن علیه السّلام و قرار دادن خداوند، امامت را در اولاد آن سرور، نه در اولاد امام حسن علیه السّلام سؤال نمودم، حال آن که ایشان در طریق و منزلت واحدند.

آن حضرت فرمود: مگر به آن چه می گویم معتقد نیستید و باور ندارید و باید بیان سبب فرمایم. همانا جبرییل بر رسول خدا نازل شد و عرض کرد: برای تو پسری متولّد خواهد شد که بعد از تو به دست امّتت شربت شهادت خواهد نوشید.

فرمود: مرا به چنین پسری حاجت نیست؛ سه مرتبه این مخاطبت میان ایشان رفت.

آن گاه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السّلام را طلب نمود و گفت: جبرییل خبری بدین گونه برایم آورد.

علی علیه السّلام نیز فرمود: مرا به چنین فرزندی رغبتی نیست و هم چنان این گفتار تا سه مرتبه تکرار یافت. در مرتبه سوّم فرمود: آن فرزند، خداوند امامت خواهد بود، آثار پیغمبران را به وراثت خواهد نمود و علوم اوّلین و آخرین را تماما خواهد داشت.

آن گاه فاطمه علیها السّلام را مخاطب داشت و فرمود: خداوند تو را به فرزندی بشارت می دهد که بعد از من امّتم او را عرضه شهادت دارند.

عرض کرد: ای پدر! چنین فرزند را نخواهم. هم چنان سه مرتبه این سخن اعادت شد. در مرتبه سوّم فرمود: فرزندان این فرزند که از تو آید، پیشوایان دین من، وارث آثار من و خازن علم من خواهند بود.

فاطمه علیها السّلام عرض کرد: ای پدر! به قضای خود رضا دادم، پس به حسین علیه السّلام حمل یافت و پس از شش ماه بار گذاشت و فرزندی شش ماه نیامده که در دنیا بماند و زندگی کند.

پس امّ السلمه او را کفالت نموده و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هرروز حاضر می شد و زبان مبارک در دهان حسین علیه السّلام می گذاشت تا بمکد و سیراب شود. پس خداوند گوشت او

را از گوشت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، رویانـد هرگز او را فـاطمه علیهـا السّلام و غیر فـاطمه، شـیر نـداد. خـدا این آیه مبارکه را فرو فرسـتاد؛ وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً إلی قوله وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی إِنِّی تُبْتُ إِلَیْکَ وَ إِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ؛ یعنی مـدّت حمل او و رضاع سی ماه بود، چون توانا شد و سال او به چهل رسـید، گفت: ای آفریدگار من! مرا به شـکر نعمت خود الهـام کن! آن نعمتی که مرا و پـدر و مادرم را بـدان مخصوص داشتی، مرا چنان بـدار که به رضای تو کار کنم و در اولاد من شایستگی عطا کن که بازگشت من به سوی تو است و در شمار مسلمانان هستم.

حضرت صادق علیه السّلام می فرماید: فلو قال اصلح لی ذرّیّتی کانوا کلّهم ائمّه و لکن خصّ هکذا؛ یعنی: اگر امام حسین علیه السّلام می فرمود: اصلح لی ذرّیّتی؛ تا قیامت فرزندان او امامان بودند، لکن چون فرمود: فی ذرّیّتی امامت در نه تن از فرزندان او علیهم السّلام مخصوص شد.

بالجمله بعد از وقوف بر این روایت، دانسـتم کلام اصـلحک اللّه روات و اصحاب ائمّه علیهم السّلام به آن بزرگواران، اخبار از ایشـان است به این که مخاطب این کلام، امام است و اقرار ایشان به امامت کسـی که به او، این کلام می گفته انـد، زیرا که از این روایت فهمیده می شود: اصـلاح، مسـتلزم امامت را به او است، پس معنی قول اصلحک اللّه این است که جعلک اللّه اماما؛ خداونـد تو را امام قرار دهـد، لـذا این اقراری از اصـحاب و روات است به امامت کسـی که این کلام را به او گفته انـد و بیشتر اصـحاب، این کلام را به آن بزرگوار می گفته انـد، حـال آن که معنی آن را نفهمیـده بودنـد؛ مثـل غیر روات و اصـحابی که القـاب ائمّه علیهم السّلام را به زبـان جـاری می نمودنـد ولی به معانی آن ها وقوف پیـدا نمی کردنـد؛ مثل لقب امیر المؤمنین، سجّاد، باقر، صادق، کاظم، رضا، عسـکری، قائم علیهم السّلام و امثال این ها که معانی آن ها را برای بعضـی از اصـحاب خود بیان می فرموده اند. ترجمه کلام این عالم جلیل تمام شد و اللّه الهادی عباده الی سواء السبیل.

[هلاکت لشکر سفیانی] ۳ نجمه

اشاره

در تفسیر علی بن ابراهیم (۱) و تفسیر عیّاشی (۲) و غیبت نعمانی (۳) در تفسیر آیه مبارکه وَ لَوْ تَری إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَکـانٍ قَرِیبٍ وَ قالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّی لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَکانٍ بَعِیـدٍ به سـندهای متعـدّد از حضـرت امیر المؤمنین، حسن بن علی، حضـرت سـجّاد و باقر علیهم السّـلام در مجمع البیان از حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله روایت نموده انـد که این آیه را به هلاکت جیش سـفیانی به سـبب خسف در بیـدا، در زمان ظهور حضـرت قائم آل محمـد- ارواحنا فـداه- تفسیر فرموده اند که فرمودند: کاش آنان؛ یعنی لشـکر سـفیانی را ببینی که به سـبب صـیحه آسـمانی گرفتار دهشت و فزع شده اند؛ پس نمی توانند فرار کنند و از مکان نزدیک گرفته شوند؛ یعنی از زیر قدم های خود به سبب فرو رفتن زمین و گویند؛ یعنی به قائم علیه السّلام ایمان آوردیم و کجاست برای آن ها دسترسی به قائم آل محمد- عجل اللّه تعالی فرجه- از راه دور؟!

اگرچـه مفسّـرین عـامّه بر این رفته انـد که این فزع و اخـذ و عـدم قبـول ایمـان یـا در زمـان مـوت است یـا در زمـان بعث، مگر زمخشری که گفته: از ابن عبّاس روایت شده:

این آیه در خسف بیـدا نازل شـده است و ثعلبی که از حـذیفه بن یمان از رسول خدا روایت کرده، نزول آیه را در خسف بیدا روایت کرده و این آیه مبارکه بر چند امر دلالت دارد:

اوّل: گرفتار فزع و دهشت شدن آن گروه.

دوّم: عدم نجات و خلاصی برای آنان.

سوّم: گرفته شدن از مکان نزدیک.

چهارم: ایمان آوردن و عدم قبول ایمان آنان.

۱- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۰۵.

۲- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۷.

۳- الغیبه، صص ۳۰۵- ۳۰۴.

[ردّ ایمان در وقت ظهور]

تنبیه النبیه بدان اخبار خاصّ وارد در تفسیر آیه به جیش سفیانی و خسف ایشان در بیدا صریح اند که جیش آن ملعون بعد از جحد، انکار و شدّت عداوت نسبت به قائم آل محمد صلّی اللّه علیه و آله آن بزرگوار را تصدیق کنند، لکن اذعان و ایمان ایشان در آن وقت پذیرفته نمی شود و همگی هلاک گردند.

سرّ عدم قبول، این است که اذعان و ایمان آنان، بعد از دیدار یأس، معاینه مرگ و یقین به هلاکت است و چنین ایمانی از روی قهر و اضطرار است نه از وجهه طوع و اختیار.

قال اللّه تعالی: فَلَمّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنّا بِاللّهِ وَحْدَهُ وَ کَفَرْنا بِما کُنّا بِهِ مُشْرِکِینَ فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ إِیمانُهُمْ لَمّا رَأَوْا بَأْسَنا سُنَّتَ اللّهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ فِی عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْکافِرُونَ، در این حال نه ایمان قبول است، نه توبه مقبول.

قال اللّه تعالی: وَ لَیْسَتِ التَّوْبَهُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ حَتّی إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَ هُمْ کُفّارٌ أُولئِکَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً و از همین، توبه فرعون و ایمان او در درگاه حضرت احدیّت- جلّ سلطانه- مقبول نگردید و به صریح کریمه آلْآنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ قرین یأس و حرمان شد.

علاوه بر این، یوم الفتح که خداوند خبر داده ایمان در آن قبول نشود و کفّار در آن مهلت داده نشوند؛ چنان که فرموده: قُلْ یَوْمَ الْفَتْحِ لا یَنْفَعُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِیمانُهُمْ وَ لا هُمْ یُنْظَرُونَ به روز فتح دنیا به دست حضرت حجّت- عجّل اللّه فرجه الشریف- تفسیر شده؛ چنان که در کافی از ابن درّاج از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که در تفسیر این آیه مبارکه فرموده: یوم تفتح الدّنیا علی القایم لا ینفع أحد أتقرّب بالایمان ما لم یکن قبل ذلک مومنا.

بدیهی است عدم نفع ایمان درباره کسانی است که خود را در پنجه یأس و دهان

شمشیر آن حضرت گرفتار دیده، در زمان یقین به هلاک، اظهار ایمان نمایند و الّا معقول نیست آن حضرت مطلقا ایمان کفّار را نپذیرد و علی ایّ حال آن ها را هلاک فرماید، حال آن که اخبار بسیاری وارد است که آن حضرت در زمان ظهورش، کفّار را میان اسلام و قتل مخیّر می فرماید و از آن ها جزیه نمی پذیرد.

[خروج لشکر سفیانی] ۴ نجمه

در بحار(۱) از کتاب کافی (۲) به اسنادش از ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود: حالت چگونه می شود وقتی میان آن دو مسجد؛ یعنی مسجد مکّه و مدینه، کردار شدیدی واقع گردد و به سبب آن، علم از میان خلایق مستور و پنهان شود؛ چنان که مار در سوراخ خود پنهان می شود؟

علّامه مجلسی رحمه اللّه فرموده: این حدیث اشاره به خروج لشکر سفیانی و استیلای ایشان بین مسجد الحرام و مسجد مدینه است که به سبب وقوع این فتنه، علم در میان همه خلایق پنهان می باشد و نه تنها میان آن دو مسجد که به واسطه استیلا یافتن اهل جور و ستم به آن مکان، پنهان بودن علم در آن جا از جاهای دیگر بیشتر می شود؛ چنان که ماران به سوراخ خودشان پناه می برند، در آن جا به همدیگر چسبیده، پنهان می شوند. جزری در معنی الاسلام لیأزرالی المدنیه، کما تأزرالحیه الی حجرها که در آن، لفظ الاسلام است؛ چنان که در این روایت، لفظ العلم است و سایر الفاظ این دو حدیث بر یک منوال اند؛ چنین گفته: اسلام به مدینه پناه می برد و در آن جا پنهان می شود؛ همان طورکه ماران به سوراخ خودشان پناه می برند، در آن جا به همدیگر چسبیده، پنهان می شوند.(۳)

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۴.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰.

۳- ر. ک: عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۲۹؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۵۵؛ صحیح البظری، ج ۲، ص ۲۲۲.

[خروج دجّال] ۵ نجمه

اشاره

بـدان یکی از علاـیم مقرون به ظهور حضـرت ولی عصـر و ناموس دهر، خروج دجّال بدسـگال است؛ چنان که در روایت نصّ حضـرت صادق علیه السّ‍لام بر امامت آن بزرگوار، تصـریح شده قتل آن ملعون به دست آن بزرگوار واقع می شود و در اخبار دیگر هم، به این معنی تصـریح شده و اخبار متعلّق به حالات آن معلون و کیفیّت خروجش در کتب عامّه و خاصّه بسیار است. ما در این وجیزه از جمله به نقل سه خبر از آن ها اکتفا می نماییم.

خبر اوّل: شیخ صدوق در کمال الدین (۱) به اسناد خود از ابن سبره روایت نموده که گفت: حضـرت علی بن ابی طالب علیه السّ‍لام بر ما خطبه ای ادا فرمود و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی؛ یعنی از من بپرسید، پیش از آن که مرا نیابید!

سپس صعصعه بن صوحان عرض کرد: یا امیر المؤمنین علیه السّلام! دجّال چه وقت خروج می نماید؟

بعد از ذکر امور کثیری از علایم ظهور حضـرت بقیّه اللّه- عجّل اللّه فرجه الشـریف- باز صعصعه از جای برخاسته، عرض کرد: دجّال کیست؟

آن حضـرت فرمود: دجّال صائد بن صـید است؛ شـقی کسـی است که او را تصدیق کند و سـعید کسـی است که او را تکذیب نماید، او در بلده ای که به آن اصـفهان گویند و از قریه ای که یهودیّه نام دارد؛ خروج می کند، چشم راسـتش از اصل خلقت فاقـد اسـت، طوری کـه گـودی حـدقه هم نیست، چشم دیگرش در پیشـانی باشـد و ماننـد سـتاره صـبح درخشـنده است و در چشـمش، ماننـد پارچه ای گوشت به خون آلوده، چیزی باشـد و میان دو چشـمش، لفظ کافر به نحوی که همه آن را بخوانند، نوشـته شده، به دریاها داخل شود، آفتاب با او سـیر کند، پیش رویش کوهی از دود و پشت سـرش کوه سفیدی باشد که مردم گمان طعام در آن کنند.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۲۷- ۵۲۵.

در اوقات قحطی شدید، خروج کند و بر درازگوشی سبز یا خاکستری رنگ، سوار شود که هرگام آن یک میل راه باشد و زمین زیر پایش پیچیده گردد و بر آبی نگذرد مگر آن که بخشکد، طوری که تا قیامت خشک بماند.

به آوازی بلند که جنّ و انس مشرق و مغرب بشنوند، ندا کند: ای دوستان من! به زودی نزد من آیید! منم آن که مخلوق را آفریده ام و ایشان را در ترکیب، مساوی کرده ام، هریک را هیأت و صورتی خاص داده ام، اسباب معاش و رزق ایشان را آماده کرده ام و به معرفت و دین خود هدایت نموده ام؛ منم پروردگار قادر.

آن دشمن خدا، این ها را دروغ می گوید، زیرا مردی باشد که طعام خورد و در بازارها رود ولی پروردگار شما کور نباشد، نخورد، نیاشامد، راه نرود و از جایی به جایی منتقل نگردد.

آگاه باشید! اکثر پیروان و متابعان آن ملعون، در آن روز از اولاد زنا و صاحبان طیلسان سبز باشند. خداوند او را در شهر شام، در بالای تلّی که به آن تلّ افیق گویند، سه ساعت از روز گذشته، به دست کسی ذبح نماید که مسیح بن مریم علیه السّلام پشت سر او نماز خواند.

خبر دوّم: ایضا در کمال الدین (۱) به اسناد خود از عبد اللّه بن عمر روایت نموده که گفت: روزی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بعد از این که نماز صبح را با اصحاب خود ادا نمودند، برخاسته، در محلّات مدینه گردش نمود تا به در خانه ای رسید و در را کوبید. زنی بیرون آمد و گفت: یا ابا القاسم! علیه السّلام چه می خواهی؟

آن جناب فرمود: ای مادر عبد اللّه! اذن بده عبد اللّه را ببینم.

گفت: با او چه کار داری؟ به خدا به عقل او آفت رسیده، در لباس خود بول و غایط می کند و ادّعای امری بزرگ می نماید.

آن جناب فرمود: مرا اذن بده نزد او آیم.

عرض کرد: اگر خلاف ادبی دیدی، مؤاخذه نفرمایی.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۵۲۹- ۵۲۸.

فرمود: نه.

عرض کرد: داخل شو!

آن جناب داخل شد، او را در قطیفه ای پیچیده دید که به صدایی پست، همهمه می کرد. مادرش گفت: ساکت شو و بنشین! زیرا این مرد محمد صلّی اللّه علیه و آله است که نزد تو آمده است. آن طفل ساکت شده، بنشست.

پیغمبر فرمود: خدا آن زن را لعنت کند! چه چیز او را باعث شد؟ اگر گذاشته بود به شما خبر می دادم که او، او می باشد.

آن طفل به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله گفت: لعنت خدا بر مادرم باد! اگر مرا به حال خودم می گذاشت، هرآینه به شما خبر می دادم شما به الوهیّت خدا قایل هستید یا نه.

این دو ترجمه مختلف که اوّلی از صاحب دار السلام، المولی محمود العراقی و دوّمی از فاضل نحریر، محمد حسن بن محمد ولی ارومی مترجم سیزدهم بحار است؛ ترجمه این فقره از متن خبر است: فقال النّبی صلّی اللّه علیه و آله مالها لعنها اللّه لو ترکتنی لأخبرتکم أهو هو که ترجمه اوّلی با این مطابق است و ترجمه ثانی با فقال النبی با «لام» مطابق است و علی الظاهر نسخ در این فقره مختلف بوده اند.

بالجمله، حضرت به آن کودک فرمود: چه می بینی؟

گفت: حقّی را، باطلی را و عرشی را بر بالای آب می بینم.

فرمود: به یگانگی خداوند و به پیغمبری من اقرار کن!

آن کودک گفت: بلکه شهادت می دهم خدا یکی است و من خود، پیغمبر او هستم، زیرا در امر رسالت تو را اولی و احقّ از من نگردانیده است.

چون روز دوّم شد، باز آن جناب با اصحاب، نماز صبح را ادا نموده، به در خانه آمده، اذن دخول خواست، آن زن اذن داده، داخل شد، آن کودک را بالای درخت خرما دید که به آواز بلند غناخوانی می کرد. مادرش گفت: ساکت شو و فرود آی! زیرا این مرد محمد صلّی اللّه علیه و آله است که نزد تو آمده، ساکت شد و فرود آمد.

باز آن حضرت فرمود: خدا آن زن را لعنت کند! چه چیز او را باعث شد؟ اگر

گذاشته بود به شما خبر می دادم که او است و یا آن کودک. گفت: مادرم، لعنت خدا بر او باد! اگر مرا به حال خودم می گذاشت، هرآینه به شما خبر می دادم شما به الوهیّت خدا قایل هستید یا نه؛ علی اختلاف النسختین.

روز سوّم نیز، آن حضرت با اصحاب بعد از نماز صبح به آن مکان آمد و چند گوسفند نزد آن کودک دید که آن ها را مانند شبان می خواند. مادرش گفت: بنشین و ساکت باش! زیرا این مرد که نزد تو آمده، محمد صلّی اللّه علیه و آله است، آن روز آیاتی چند از سوره دخان نازل شده و آن جناب آن ها را در نماز صبح بر اصحاب خوانده بود.

سپس حضرت فرمود: آیا به یگانگی خدا و رسالت من شهادت می دهی؟

آن کودک گفت: بلکه تو به یگانگی خدا و رسالت من شهادت بده! خدا تو را به این امر سزاوارتر قرار نداده است.

حضرت فرمود: من چیزی در ضمیر خود گرفته ام، بگو آن چیست؟

کودک گفت: الدخ الدخ.

آن جناب فرمود: خدا تو را خوار کند، زیرا تو از اجل خود تجاوز نمی نمایی و به آرزوی خود نمی رسی مگر آن قدر که برایت مقدّر شده است.

سپس آن جناب به اصحاب فرمود: ایّها الناس! خدا هیچ پیغمبری را نفرستاده مگر آن که قوم خود را از دجّال ترسانده و خدا او را تا امروز تأخیر انداخته، پس امر او بر شما مشتبه نشود، زیرا خدای شما اعور نمی باشد، به درستی که او خروج نماید در حالی که بر خری سوار شود که بین دو گوش آن خر، یک میل راه باشد، با او بهشت و دوزخ، کوهی از نان و نهری از آب باشد. اکثر پیروان او یهودیان، زنان و عرب های بیابان باشند. به جمیع آفاق زمین جز مکّه و مدینه و اطراف آن ها داخل خواهد شد.

ذیل للخبر بنقل معتبر

در دار السلام معاصر عراقی بعد از نقل این خبر فرموده: در بعض کتب اصحاب مذکور است: پس از مراجعت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله از خانه دجّال، آن ملعون از خانه خود

خارج شد و مردم از مشاهده آن مردود، مضطرب شدند، دور او گرد آمدند و از ملاحظه آثار غریبی که از او صادر می گردید، آشوب برپا شد.

به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله خبر رسیده، تشریف برد، دست به دعا برداشته، عرض کرد:

پروردگارا! شرّ این بلا را از ما رفع فرما تا زمانی که خود مقرّر فرموده ای. ناگاه مرغی بزرگ ظاهر شد و آن مردود را ربود و طیران نمود، او می گفت: ای محمد! مرا از چنگ این عقاب رها کن!

حضرت به آن مرغ فرمود: او را از میان بنی آدم دور کن!

او را از دریای طبرستان گذرانده، به مکانی دور از آدمیان انداخت.

به روایت دیگر جبرییل او را ربود و به جانب هوا متوجّه شد، در حالی که مادر ملعونه اش از عقب او می دوید، پس او را از انظار غایب گرداند، در جزیره ای از جزایر بحر انداخته، به اغلال و سلاسل مقیّد ساخت.

این ناچیز گوید: در بعض اخبار است که آن لعین در قریه یهودیّه، از قرای اصفهان، میان چاهی محبوس و به اغلال و سلاسل مقیّد است.

[خبر ابی سعید خدری] ۶ نجمه

بدان چون این خبر دوّم- که در نجمه سابق نقل شد- فی الجمله اجمال و انغلاقی دارد، لذا علّامه مجلسی رحمه اللّه در بحار(۱) بعد از نقل حدیثی که از شرح السنه حسین بن مسعود نقل نموده، آن را توضیح و تبیین می نماید و آن این است که در کتاب مذکور، حسین مزبور به اسناد خود از ابی سعید خدری روایت نموده که او گفته: در اثنای این قصّه، دجّال به او گفت: چه چیز می بینی؟

گفت: تختی بر روی آب می بینم.

حضرت فرمود: تخت ابلیس را روی دریا می بینی.

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۹- ۱۹۷.

بعد از آن، پیغمبر فرمود: چه می بینی؟

گفت: دو خبر می بینم، یکی وقوع به هم خواهد رساند و یکی دروغ است یا دو خبر دروغ و یک خبر راست می بینم.

آن حضرت فرمود: او را بگذارید، زیرا امر بر او مشتبه شده.

معنی قول حضرت که چیزی در دل پنهان داشته، برای این که آن را از تو بپرسم، این است که آن حضرت آیه يَوْمَ تَأْتِي السَّماءُ بِدُخانٍ مُبِينٍ را در دلش قصد کرده بود و او در جوابش گفت: آن چه در دلت قصد نموده ای، دود است، زیرا دخان به معنی دود است، چون بعضی گفته اند: عیسی بن مریم علیه السّلام دجّال را در کوه دخان به قتل خواهد رساند، بنابراین احتمال دارد مراد آن حضرت، کشته شدن او در کوه دخان باشد، زیرا این ابن صیّاد چنین گمان داشت که او دجّال است و لذا در جواب حضرت گفت:

مرادت دود است؛ یعنی کشته شدن من در کوه دخان می باشد.

ایضا در کتاب شرح السنه در تفسیر قول آن حضرت که به آن ملعون فرمود: از اجل خود تجاوز نخواهی کرد. آورده- که خطابی که یکی از علمای عامّه است-: این کلام به دو وجه محتمل است؛ یکی این که به رتبه و اندازه تو نمی رسد، پاره ای از غیب ها را بدانی، نه از جهت وحی که شیوه انبیاست و نه از جهت الهام که از خواصّ اولیاست و آن چه به زبانش جاری گردید، شیطان به قلبش انداخت و او هم، آن را از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیده بود؛ وقتی پیش از ورودش به قریه نحل، به اصحاب خود می فرمود.

وجه دیگر آن است که نمی توانی قضا و قدر الهی را در خصوص نفس و کارهای خود تغییر دهی.

ایضا در شرح السنه از ابو سلیمان نقل نموده که گفته: آن چه در توجیه این حدیث به نظرم می رسد، این است که این قصّه در ایّام مصالحه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با یهودیان و خلفای ایشان واقع گردید و ابن صیّاد هم از ایشان بوده یا به کارهای ایشان مدخلیّت می نموده و ادّعای کاهنی می کرد و این خبر هم به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می رسید.

آن حضرت به مقام امتحان وی درآمده، با این سؤالات که ذکر شد، امتحانش نمود،

چون او را به سخن گفتن درآورد، دانست او بر باطل و از جمله ساحران یا کاهنان است یا از کسانی است که جنّ در صورت انسان نزد ایشان می آید اخباری به ایشان می گوید و یا از کسانی است که شیطان با ایشان مراوده می کند و بعضی خبرها را به زبانشان جاری می سازد.

وقتی آن حضرت قول او را شنید، بر او درشتی نمود و فرمود: دور و خوار شو! تو هرگز از قدر خود تجاوز نخواهی کرد. مراد حضرت از این کلام، این است که خبری که او داد، شیطان به زبانش جاری نمود، نه این که از جهت وحی گفت و او حالت های مختلفی داشت، در بعضی از آن ها خبرش مطابق واقع می شد و در بعضی دیگر، خطا می کرد؛ چنان که خودش گفت: به من خبری راست و خبری دروغ می آید، در این حال، حضرت فرمود: امر بر تو مشتبه شده است.

مجملا او فتنه ای است که خداوند عالم، بندگان خود را به آن امتحان می کند تا هلاکت هالکان و نجات ناجیان بعد از اقامه حجّت و برهان و جوشیدن آنان در بوته امتحان، شده باشد؛ چنان که قوم موسی در زمان خویش با گوساله امتحان و هلاک شدند و بعضی دیگر که خدای تعالی ایشان را هدایت نمود و نگاه داشت، نجات یافتند.

کلام ابو سلیمان تمام شد که بغوی در شرح السنه آن را نقل نموده است.

علّامه مجلسی رحمه اللّه در بحار می فرماید: علمای اهل سنّت در این که دجّال همان ابن صیّاد است یا نه اختلاف کرده اند. جماعتی گفته اند: دجّال غیر ابن صیّاد است، زیرا چنین روایت شده که ابن صیّاد از عمل خویش توبه و بازگشت نمود و در مدینه وفات کرد، کفن را از صورتش برداشتند و مردم او را مرده دیدند. از ابو سعید خدری نیز حدیثی روایت نموده اند که دلالت دارد به این که او دجّال نیست و جماعت دیگری معتقدند او دجّال است و این را از ابن عمر و جابر انصاری روایت کرده اند.

[خبر جسّاسه] ۷ نجمه

بـدان خبر سوّم که به دجّال بدسگال تعلّق دارد، خبر جسّاسه است که آن را از تمیم داری، در کتب عامّه و خاصّه نقل نموده انـد و آن را سـبب اسـلام تمیم مـذکور دانسـته اند، چنان که در مصابیح و زهره الریاض نقل کرده اند: تمیم داری به حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله عرض کرد: من با سـی نفر در کشتی نشسته بودیم. کشتی به چهار موج مبتلا شد، روز و شب بر ما یکسان گشت و حیران مانـدیم تا آن که کشتی شکسـته ما در بالای تخته پاره ای آمـد، خود را در ساحل جزیره ای دیـدیم. از تخته فرود آمده، آن جزیره را تماشا کرده، می گشتیم، ناگاه حیوانی بزرگ را دیدیم که اگر کسـی نزد سـر آن می بود، دنبال آن را نمی دیـد، سـر آن؛ ماننـد شـیر، پشـتش چون پشت گـاو، رویش؛ ماننـد انسـان و تمام اعضایش گوناگون و گل گل. از ملاحظه آن خلقت غریب متعجّب شدیم، گفتم: سبحان اللّه! هرگز حیوانی به این هیأت و صورت ندیده ام.

آن حیـوان چون این کلاـم را از من شـنید، به سـخن درآمـده، گفت: راکب من از من عجیب تر باشـد، زیرا من مرکب دجّال خبردهنده از ما فی البال هسـتم و خود او در این جزیره در قصر مشید مقیّد است. ما نشان آن قصر را گرفته، به سوی آن رفتیم. شخصـی را دیـدیم که یک چشم او ممسوح بود و اثری از آن نبود و چشم دیگرش؛ مثل دانه عنّاب و انگوری که بر روی آب باشـد، می نمود. دوش و سـینه او بسـیار فراخ و میـان دو شانه او، موهایی ماننـد نیزه روییـده بود، در پیشانی اش هـذا کافر باللّه نوشته بود و از کعب تا زانو به قیود مقیّد بود.

نظرش به مـا افتـاد، بانگی زد، هیکل او اماس کرده، پر از باد شـد، طوری که آن زمین را پر کرد. ساعتی که گـذشت، تسـکین یافته، به حال اوّل برگشت، به من روی آورده، گفت: تمیم داری تویی؟

گفتم: آری.

گفت: نزد من آی!

چون نزد وی رفتم، گفت: بحر طبریّه را دیدی؟

گفتم: آری.

گفت: آبش چگونه است؟

گفتم: بسیار است.

گفت: شاید آب آن آشامیده شود و آن چه در میان آن باشد، خورده شود، زنان و اطفال آن جا اسیر و مردانشان کشته شوند و نهرها از خون ها جاری گردد.

پس، از نخل سؤال کرد که میوه می دهد؟

گفتم: آری.

گفت: زود باشد که میوه اش منقطع گردد.

سپس از چشمه زعر پرسید که در آن آب هست؟

گفتم: آری، آبش بسیار، محصولش بی شمار و زارعان در اطراف آن فراوان است.

گفت: ای تمیم! محمد صلّی اللّه علیه و آله را دیده ای؟

گفتم: کدام محمد را گویی؟

گفت: محمد نبیّ عربی هاشمی تهامی که در مکّه متولّد شد و به مدینه هجرت کرد، دین او، بهترین ادیان، کتاب او، بهترین کتاب های آسمانی و امّت او، بهترین امم و اهل ادیان است، صاحب لوا، کرامت، حوض و شفاعت می باشد. ای تمیم! چون او را ملاقات نمایی، تصدیق کن و به او ایمان آور! بدان نصیحتی که به تو کردم، به کسی نکرده ام.

به روایت دیگر پرسید: عرب با او مقاتله کرد؟

گفتم: آری.

گفت: امر بر چه قرار گرفت؟

گفتم: اکثرا از او اطاعت کردند.

گفت: خیر امّت در اطاعت او باشد. سپس گفت: نزدیک است به من اذن خروج دهند، تمام روی زمین را در مدّت چهل روز سیر نمایم و هیچ جا نماند مگر آن که در

آن فرود آیم الّا مکّه و مدینه که داخل شدن در این دو مکان برایم ممکن نشود و هرگاه قصد رفتن به آن دو جا را نمایم، ملکی بر من شمشیر آخته، منع نماید.

پس از آن، جسّاسه؛ یعنی خر خود را آواز داد. آن حیوان حاضر گردید، به آن گفت:

این جماعت را برداشته، به بلادشان برسان! ما را بر پشت خود سوار کرده، در ساعت به اراضی مدینه طیّبه رساند، بر زمین گذاشت و رفت. تمیم داری که در نصرانیّت خود اصرار داشت، بعد از دیدن این کیفیّت، اسلام را قبول نموده، بر آن ثابت قدم گردید، تا آن که از دنیا درگذشت.

[اختلاف در کیفیت خروج دجّال] ۸ نجمه

بدان چگونگی حال دجّال ضلال، کیفیّت خروج آن ملعون و فتنه های آن شوم خئون، آن چنان که باید و شاید در اخبار خاصّه دیده نشده، لکن در اخبار عامّیه آن ها به طریق استیفا استقصا شده، از جمله، بنابر نقل ملّا معین هروی در تفسیر اسرار الفاتحه اش، اختلافات واقعه ای در امر آن ملعون است و آن ها سه تاست:

اختلاف اوّل: آن مردود به چشم راست اعور است یا به چشم چپ و این اختلاف از قبل راویان است، چراکه فی الواقع در این موضوع در اخبار حضرت نبوی، اختلاف ممکن نیست و در اکثر روایات وارد است یکی از دو چشمش چون دانه انگور که بر سر آب آید، نمایان است و تعیین نشده کدام چشم او است. روایاتی که در اعور بودن چشم راست او وارد شده، زیاد است. چون حدیث وارد شده که چشم راست او ممسوح است- ممسوح کسی است که شکاف چشمش پیدا نباشد- و نیز در حدیث است که چشم وی چون دانه انگوری باشد که بر روی آب آید و این، خلاف ممسوح است؛ پس جمع میان این احادیث، از این وجه ممکن است که چشم راستش ممسوح و چشم چپش؛ مثل دانه انگور روی آب آمده باشد، به این معنی که از اصل خلقت یک چشم ندارد و چشم دیگرش نیز، خلقت ناقص است.

اختلاف دوّم: به روایتی آمده است که لبث وی در زمین، چهل روز باشد و در حدیث اسماء بنت یزید بن سکن الانصاری چهل سال آمده است، فامّا حدیث اسماء در صحّت و شهرت و اتّفاق روات، عدول بر آن، با حدیث چهل روز برابر نیاید که جمعی از صحابه بزرگ آن را نقل کرده اند و حفظ و ضبط و احتیاط ایشان، البتّه بر نقل زنی مقدّم است، پس به مقتضای این علّت ها اعتبار با خبر چهل روز و خبر چهل سال، وهم است.

اختلاف سوّم: در حدیث وارد است که وی در دریای مغرب می باشد و در حدیث دیگر وارد شده آن ملعون از جانب مشرق خروج کند، میان این دو حدیث تناقض نیست، زیرا شایسته است چون از آن جزیره که مجلس او است، بیرون آید؛ به مشرق رود از قبل خراسان ظاهر شود.

این ناچیز گوید: در خبر کمال الدین که سابقا گذشت، تصریح شده او در چاهی، در قریه یهودیّه، از قرای بلده اصفهان، محبوس است و اگر خروجش هم از آن جا باشد، مضمون این خبر خاصّی با آن خبر عامّی که آن ملعون از جانب مشرق خروج می کند، موافق است، ایران کلّا نسبت به حدود افریقیّه و مغرب زمین، از بلاد شرقی محسوب می شود، کما لا یخفی.

[فتنه های دجّال] ۹ نجمه

اشاره

ایضا در اسرار الفاتحه در مقام ذکر بعضی از فتنه های دجّال پراضلال و ابتلای بندگان به آن شوم بدفعّال- علیه اللعنه و العذاب و النکال- چنین مرقوم داشته:

بدان حقّ- سبحانه و تعالی- برای ابتلای بندگان و امتحان مؤمنان این بلیّه عظمی و داهیه کبرا، از زمان آدم تا انقراض عالم، چنین ابتلای عمیم و بلای عظیمی به وقوع نپیوسته؛ ذلک تقدیر العزیز العلیم (۱)، کما قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: لیس ما بین خلق آدم

۱- سوره انعام، آیه ۹۶.

إلی قیام الساعه امرا اکبر من الدجّال. از این جهت بود که حضرت رسالت امّت را بر ثبات متابعت می فرمود، مؤمنین را از مغلطهای آن لعین، تنبیه می کرد و می فرمود:

همه پیغمبران قوم خود را از واقعه دجّال خبر کرده اند و انذار ایشان نموده اند.

چنان که نوح نجی علیه السّلام قوم خود را انذار فرمود و از فتنه های او خبردار کرد و امّا من، سخنی به شما می گویم که هیچ پیغمبری بر امّت خود نگفته؛ این مقدار بدانید که وی اعور؛ یعنی یک چشم است و حق تعالی شأنه، اعور نیست. این کلام، نوعی تنبیه بر تلبیس آن لعین است و بر کمال اضلال او دلالت دارد. از بسیاری انذار و تحذیر حضرت، از آن لعین بود که وقتی اسماء بنت یزید گفت: یا رسول اللّه! لقد خافت افئدتنا بذکر الدّجال.

حضرت در مقام تسلیه او برآمده، فرمود: أن یخرج و أنا حیّ فأنا حجیجه و الّا فانّ ربّی خلیفه علی کلّ مؤمن.

در این نسخه، چند فتنه از او مبیّن می شود تا کمال اضلال او و اظهار استغنای الهی سبحانه را مشاهده کنی و از سوء قضای او به حق تعالی پناه بری.

از جمله فتنه های او، آن است که او بدان چه در ضمیر بگذرد، اطّلاع دارد و از امور غیبی خبر دهد و ما فی الضمیر خلایق را یک به یک معروض دارد و از این ممرّ، چندین هزار اضلال نماید؛ چنان چه شمّه ای از این معنی در کیفیّت ملاقات او با پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله سمت تحریر یافت که آن بزرگوار چیزی را در ضمیر گرفتند و از آن سؤال فرمودند و آن لعین گفت: الدخ الدخ که آن مضمر، آیاتی از سوره دخان بود.

فتنه ای دیگر از فتنه های او، سحر است که گویند او ساحرترین خلایق است و از کمال سحر او خواهد بود که سالی را، روزی خواهد نمود؛ چنان که آن حضرت؛ یعنی جناب ختمی مآب، بیان فرمود؛ چون اصحاب پرسیدند: و ما لبثه فی الأرض یا رسول اللّه!

قال: اربعون یوما کسنه و یوم کشهر و یوم کجمعه و سائر الأیّام کایّامکم.

شارح طیّبی می گوید: دجّال چندان از شبهات و تمویهات ظاهر گرداند که عقول

ارباب عقل را مسلوب گرداند و بصایر ذوی الأبصار را چنان مستور سازد که زمان طریقه مستمرّ بر ما مضی را بر وتیره اتیان روز و ذهاب شب در نظر ایشان بر یک حالت استمرار یافته، بنمایانـد، تا آن که زمان را بالتمام، اسفار بلا اظلام و صباح بلا مساء پندارند و آفتاب در نظر ایشان در شب و روز منطوی ننماید و ضیاء او از ساحات مکانی و ساعات زمانی انفکاک نپذیرد.

پس آن روز به حقیقت سالی مشتمل بر سی صد و شصت روز و سی صد و شصت شب خواهد بود، لکن آن، سی صد و شصت روز و شب در نظر خلایق، همه روز بی شب نماید و لذا، چون صحابه پرسیدند: یا رسول اللّه! یکفینا فیه صلوه یوم؟ در جواب فرمود: لا اقدّر؛ یعنی نماز یک روز کفایت نکند، بلکه به اندازه هرروز متعارف، باید از آن، وقت فرض و تقدیر کرد و نماز خواند. گویند بیشتر امور غریب که آن را از جمله خوارق عادات محسوب دارند، همگی مبنی بر سحر خواهد بود.

۳- فتنه دیگر، از جمله فتنه های او سرعت سیر است؛ چنان که از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله سؤال کردند: و ما اسراعه فی الأرض، قال: کالغیث استدبرته الریح، چون بارانی که باد آن را می راند، سریع السیر خواهد بود،(۱) در چهل روز تمامی ربع مسکون را سیر کند و جابلقا و جابلسا را به احاطه درآورد و سرعت سیرش به مرتبه ای باشد که گویند از طایف تا ختن را یک گام و خطوه طی نماید.

۴- فتنه دیگر، هرکس به او ایمان آورد، به صنوف تربیت و الوف تمشیّتش بهره مند گردد، به آسمان گوید برایش باران ببارد و به زمین گوید برایش گیاه رویانـد، مواشی و بهایم متابعاتش، بلندکوهان، گشاده پستان پرمیان و پرشیر و احوال منکران و معاودانش؛ یعنی مؤمنان ثابت الایمان، به قحط و تنگدستی، به بلا مبتلا، به قلّت مال، به مجاعت اهل و عیال، به هلاکت سوایم و مواشی، تضییع زروع و حواشی و گرفتار صدهزار بلا خواهد بود، کما فی الحدیث انّه یمرّ بالحیّ فیکذّبوه فلا یبقی لهم سائم الّا هلکت و یمرّ بالحیّ، فیصدّقونه، فیأمر السماء أن یمطر و یأمر الأرض أن تنبت

۱- ر. ك: صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۶.

لهم لا جرم؛ بیشتر خلایق به اطاعت فرمان او کمر بندند و دعوی باطلش را به اذعان و قبول بپسندند.(۱)

۵- فتنه دیگر، به هر خرابه که بگذرد، خطاب کند: ای خرابه! هر گنجی در کنجی از خود مدفون داری، بیرون انداز! به مجرّد این خطاب، گنج ها از خرابه ها ظاهر گشته، دنبالش روان شوند، چون یعسوب نحل می رود و گنج های دفینه و صدهزار خزینه عقب او روان گردد.

۶- فتنه دیگر، بهشت و دوزخ با وی همراه است و هرجا رود، بهشت وی برطرف راست و دوزخش بر طرف چپ او است و در روایتی به جای بهشت و دوزخ، آب و آتش آمده؛ فامّا آن چه به نظر مردم، بهشت یا آب نماید، دوزخ یا آتش است و آن چه دوزخ یا آتش نماید، بهشت و آب خوشگوار است و لذا «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: فمن ادرک ذلک منکم فلیقع فی الّذی یراه نارا».(۲)

فتنه دیگر آن لعین چند نفر را به قتل رساند و باز آن ها را زنده برانگیخت؛ چنان که در مصابیح آورده: «یدعوا رجلا مهیبا شابا، فیضربه بالسیف، فیقطعه جزلتین أو قطعتین رمیته الغرض، ثمّ یدعوه، فیقبل و یتهلّل وجهه بضحک».(۳)

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فرمود: سخت ترین فتنه او، آن باشد که اعرابی پیش آید، دجّال به او گوید: شتران تو را که تلف شده اند برایت زنده می کنم، به شرطی که به ربوبیّت من اعتراف نمایی.

اعرابی گوید: بلی، می خواهم. فی الحال شتران وی زنده و تندرست به مراتب خوب تر از آن که بوده اند، در نظر او درآورد، هم شیردارتر و هم بزرگ تر.

هم چنین به دیگری که پدر و برادرش مرده باشند، گوید: اگر مردگان تو را زنده (۴)

۱- ر. ک: فتح الباری شرح صحیح البظری، ج ۱۳، ص ۹۳؛ الآحاد و المثانی، ج ۲، ص ۴۴۸.
۲- ر. ک: صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۶؛ فتح الباری، ج ۱۳، صص ۸۸- ۸۷؛ المعجم الکبیر، ج ۱۷، ص ۲۳۲.
۳- ر. ک: صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۷، سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۴۷.
۴- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

گردانم، به ربوبیّتم اقرار کنی؟

گوید: بلی. پس دو دیو را به صورت پدر و برادرش در نظر او مجسّم گرداند.

عبارات صاحب اسرار الفاتحه، با فی الجمله تغییری از داعی در اسلوب و ترتیب آن به آخر رسید.

[احیای مرده توسط دجّال]

اشارتان:

الاولی، مصابیح که در فتنه اخیر، کیفیّت مرده زنده کردن دجّال را از آن نقل نموده، نزد عامّه کتاب بسیار معتبری است و از تألیفات ابو محمد محیی السنه، حسین بن مسعود بغوی است که شافعی مذهب و شیخ مفسّر محدّثی است که شرح السنه که در حدیث و معالم التنزیل که در تفسیر است نیز، از مؤلّفات او است.

چنان که گویند: مصابیح در حدیث، شبیه به کتاب من لا یحضره الفقیه شیخنا الصدوق در حذف اسانید و اسناد خبر به راوی اصلش است، وفات مؤلّف آن در مرورود، سال پانصد و پانزده واقع شده است، بغوی منسوب به بغ است و آن، بلدی در خراسان و میان مرو و هرات است.

الثانیه، آن چه این ناچیز در آخر عنوان چهلم از جزو دوّم کتاب الجنّه العالیه- که به طبع رسیده- نوشته ام که حدیث احیای مرده توسّط دجّال ملعون است، حدیثی عامّی است و امّا از طرق خاصّه چیزی در این خصوص وارد نشده کما لا یخفی علی المتتبع و قبل از اطّلاعم بر کتاب کفایه المهتدی فی معرفه المهدی بوده، بعد از اطّلاع بر آن کتاب، معلوم شد در احادیث خاصّه نیز، احیای مرده توسّط آن ملعون، تمویها وارد شده است.

مرحوم سیّد جلیل و عالم نبیل، میر محمد بن محمد لوحی سبزواری که از تلامذه مرحوم میرداماد و شیخنا البهایی- زاد اللّه بهائهما فی الجنه- بوده، ذیل حدیث سی و نهم از اربعین خود که به کفایه المهتدی فی معرفه المهدی مسمّاست، جمله ای از اخبار

علایم ظهور حضرت بقیّه اللّه الحجّه بن الحسن العسکری- صلوات اللّه علیهما- را ذکر می نماید، از جمله ضمن حدیثی که آن را از فضل بن شاذان بن خلیل در کیفیّت خروج دجّال بدسگال نقل فرموده، چنین است:

و هو فی کلّ یوم بقتل احدا من اصحابه أو غیره فیواریه احدا من الشیاطین و یری النّاس نفسه بصورته، فیخیّلهم الدجّال انّه یحیی و یمیت و بذلک یفویهم اشدّ الأغواء؛ دجّال هرروز یکی از اصحاب خود یا غیر اصحاب خود را خواهد کشت، یکی از شیاطین آن کشته را پنهان خواهد کرد و خود را به صورت آن کشته به مردمان نشان خواهد داد و دجّال مردمان را به خیال خواهد انداخت مردمان را که جان می ستاند و حیات می دهد و به آن مکر و تزویر، مردمان را سخت گمراه خواهد گردانید، انتهی به عین عباراته.

[شبهات احیای مرده توسط دجال] ۱۰ نجمه

بدان در این مقام که ارائه نمودن احیای میّت دجّال است، چند شبهه به ذهن، خلجان می نماید که صاحب اسرار الفاتحه آن ها را با جواب در آن کتاب متعرّض شده و اگرچه این ناچیز آن ها را در عنوان مذکور از کتاب مزبور نقل نموده ام، لکن تتمیما للکلام و ترمیما للمرام خوش دارم آن ها را در این وجیزه نقل نمایم؛ با زیادتی آن چه در آن جا از ما فوت شده، فاقول.

شبهه اولی: در حدیث نسبت احیا به دجّال فرموده: فیقتله، ثمّ یحییه حال آن که جز خدای تعالی کسی نمی تواند احیا کند.

جواب: ما به حجّت های بی شبهه دانسته ایم میراننده و زنده کننده خدای عزّ و جلّ است و نسبت دادن آن به دیگری و اضافه کردن آن به غیر او- جلّ و علا- از طریق سبب باشد و چون حکمت الهی اقتضا کرد مراد دجّال در احیای آن کشته حاصل شود؛ خواست وی در طلب تلبیس، آن شد که اضافت آن احیا از طریق مجاز به وی رفت.

این ناچیز گوید: این شبهه بنابر روایت مصابیح است و بنابر غیر آن، احیایی در کار نیست؛ بلکه نمودار کردن دو دیو به صورت پدر و برادر کسی است که آن ملعون به او گفت: می خواهی پدر و برادرت را زنده نمایم؛ چنان که در روایت دیگری است که از اسرار الفاتحه نقل شد و یا مصوّر نمودن شیطانی به صورت آن مقتول است که او پنهان کننده جسد مقتول به دست دجّال می باشد، چنان که از کفایه المهتدی منقول افتاد.

نیز در دفع این شبهه، بر فرض احیای میّت از آن ملعون، کفایت می کند این که حق تعالی باوجود قضای حاجت آن ملعون در احیای مرده، مثل آن جا که رود نیل را برای فرعون بی عون جاری ساخت و حاجت آن با لجاجت را برآورده کرد؛ نفس این قضیّه را که زنده کردن مرده باشد، برهانی واضح قرار داده که احیای مرده به قدرت و اختیار آن ملعون نیست و طریق این برهان چنان که در تفسیر مذکور متعرّض شده، این است که بعد از آن، چون آن لعین بخواهد آن مرده را که زنده شده به قتل رساند، نمی تواند و مقرّر است هرکس از کشتن عاجز شود که حق تعالی آن را از مقدورات خلق قرار داده، پس به طریق اولی از احیا که قدرت خلق از آن قاصر است، عاجزتر باشد.

شبهه ثانیه: روایت است که حق تعالی مدّعی نبوّت را که به باطل دعوی کرده به نوعی از آن چه خلق از امثال آن عاجز باشند؛ مدد نکند، پس چگونه روا باشد مدّعی ربوبیّت را در احیای نفسی به وقت حاجت وی بدان، اجابت کند؟

جواب: دفع این شبهه به آن متحقّق گردد که گوییم: مدّعی نبوّت باطل، دعوایی کرده است که وجود آن در بشر ممکن است الّا آن که علم آن، مغیب است و از نفس این مدّعی، دلیلی بر بطلان خویش نیست و شناخت وی به دلیل دیگر، برای کسی که میان صادق و کاذب فرق گذارد، حاصل شود، پس اگر خداوند مدّعی نبوّت باطل را به معجزه ای مدد فرماید، نمی توان میان محقّ و مبطل فرق گذاشت و اشتباه میان داعی کفر و ایمان، لازم آید و این از مقتضای حکمت دور است، لذا باید او را به خارق عادتی

مدد نفرماید.

امّا مـدّعی ربوبیّت، دعوایی کرده که آن در امثال مـدّعی مسـتحیل است، چون اگر برای محـدّث ربوبیّت شایسـته بود، روا بود تمـام محـدّثات از این قبیـل باشـد و محـدّث فی حـدّ نفسه از دلایـل حـدوث و امـارات عجز و قصور، منفک نیست و خود این حـالت شاهـدی صـادق بر کـذب وی است؛ خاصّـ تا دجّال که در مرتبه خلقت بشـریّت نیز، نقصانی ظاهر دارد و بر هیـچ عاقلی پوشـیده نیست اگر آن ملعون محقّقا بر احیای نفس که مقـدور بشـر نیست، قادر بود، اوّل دیـده کور خود را درست می کرد و آن چه حضرت رسول درباره او فرمود: «الّا انّه اعور و انّ ربّکم لیس باعور»(۱)، به تحقیق، همین معنی است.

این نـاچیز گویـد: حضـرت امیر المؤمنین علیه السّـلام هم درباره آن ملعون همین را فرموده؛ چنان که ضـمن خبر اوّل منقول از کمال الدین سابقا گذشت که آن لعین می گوید: منم پروردگار قادر.

آن بزرگوار فرموده: آن دشـمن خـدا این ها را دروغ می گویـد، زیرا مردی باشـد که طعام خورد و در بازارها رود، پروردگار شما کور نباشد، نخورد، نیاشامد، راه نرود و از جایی به جایی منتقل نگردد. الخبر

شبهه ثالثه: به طریق سؤال وارد است و آن، این است که چون احیای مرده توسّط دجّال به تقـدیر الهی و به حضـرت او منسوب باشد، حقیقت چنان که احیای موتی و تبرئه اکمه و ابرص از حضـرت عیسـی علیه السّلام هم، منصوص و منسوب به حق تعالی باشـد، به نحوی که مکرّرا کلمه بـاذنی را فرمود؛ «حیث قـال و اذ تخلق الطین کهیئه الطیر باذنی فتنفـح فیها فتکون طیرا باذنی و تبرء الأـکمه و الأـبرص بـاذنی و اذ تخرج الموتی باذنی»؛(۲) این کلمه مبـارکه مکرّره را دافـع توهّم نسـبت این امور مسـتقلا به عیسی، قرار داده، پس این جا چه حکمتی بود که اسناد احیا را به دجّال مطلق گذاشته و در حدیث

۱- ر. ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۱۰۳؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۵؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۵۱.

۲- ر. ک: الثاقب فی المناقب، ص ۱۹۵؛ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۳۰.

مصابیح، مرده زنـده نمودن آن لعین را به اذن اللّه مقیّد نفرمود، بلکه مطلق گـذاشت که موجب توهّم احیـای او مردگان را به طور مستقل است؟

جواب: احیایی که مظهرکننـده آن عیسـی علیه السّـلام بود، معجزه برای هـدایت خلق بود و این احیا که مورد و مموّه آن دجّال بدسگال است، استدراجی برای ضلالت خلق است، پس خداوند آن احیا را به خود نسبت داده، چون به اذن و رضای او تعالی شأنه العزیز بود و در حدیث نبوی، احیای دجّال را به حق تعالی نسبت نداد، زیرا به اذن و رضای خدای تعالی نیست؛ اگرچه به تقدیر ربّ الارباب است، انتهی. ما فی اسرار الفاتحه مع مزید توضیح منّی عن بعض عباراته.

[فرق معجزه و سحر] ۱۱ نجمه

بدان چون تمام اضـلالات دجّال ملعون به واسـطه سحر و شعبده و مخاریق است؛ مناسب دیدم بعضی از فروق معجزه و سحر را برای بصـیرت مطـالعه کننـدگان به منصه تقریر و بیـان درآورم؛ اگرچه در تضـاعیف مؤلّفات خود عموما و در عنوان شـصت و ششم و هفتم و هشـتم از جزء دوّم کتاب الجنه العالیه، خصوصا معنی معجزه، شـرایط آن، فرق میان آن و سـحر و اقسام سحر را بما لا مزید علیه متعرّض شده ام.

منقول؛

۱- از فروق میـان معجزه و سـحر این است که معجزه به قـوّت نفس صـاحب معجزه است، از جهت ارتبـاط او به عـالم قـدس و ملا‌یکه عـالم علوی، چنـان ارتبـاطی که عـالم عناصـر به جملتهـا و تمـام عوالم امکان برّمتها باذن اللّه و اجازته در فرمان او می باشد؛ بدون این که اسباب و آلت و حیله ای به کار برد، به خلاف ساحر که در سحر خود اسباب و آلات و حیله ها به کار می برد، ساحر وقتی به فنّی ماهر است، آن وقت در همان فنّ به امر غریب اتیان می نمایـد، نه آن که در هرچه از او سؤال کنند که اتیان آن با

نظام عالم منافی نباشد، بتواند ظاهر سازد؛ چنان که از انبیا و ائمّه نقل شده است.

۲- خداوند عالم، معجزه ای را به دست رسول و وصیّ او ظاهر می سازد و افاضل، اماثل، اعاظم، اکابر، اشراف و اعیان، همگی نظر می کنند و بعد از نظر و تأمّل، همگی به عجز از اتیان به مثل آن معترف می شوند. امّا سحر و شعبده و مخاریق را نزد ضعفا، جهّال، عوام الناس و عجزه خلق ظاهر می سازند و هرگاه در مقام تفحّص و تفتیش برآیند، سرّ آن ظاهر می شود که امری باطل و تلبیس بوده است. ولی هرچه در معجزه تأمّل زیاد شود، نورش روشن تر و یقین به حقیقت و صدق و صحّت بیشتر می شود.

۳- معجزه در دست هرکس که ظاهر می شود، او به صفات جمیله، افعال حسنه و اخلاق حمیده، موصوف و به صدق و صفای باطن معروف است، لکن سحر و شعبده به دست اراذل ناس، اوباش و سفله خلق، ظاهر می شود.

۴- روزبه روز صدق و حقیقت معجزه بر صفحات ایّام دهر روشن می گردد ولی مخاریق و سحر و شعبده؛ اگرچه چند صباحی مخفی است، لکن بر خفای خود و اشتباه نمی ماند، بلکه بطلان آن بر خلق روشن و مدلّل می گردد؛ چنان که از سلف و ایّام ماضیه، حقیقت هر صاحب معجزه ای، روشن و بطلان هر صاحب سحری، مبیّن گردیده است.

۵- سحر، شعبده، مخاریق و امثال این ها قابل معارضه و صالح برای آوردن مثل آن از ساحر و مشعبد دیگر هستند، چون می شود در مقابل سحر ساحری، ساحر دیگر آن را معارضه نماید و مثل آن و یا قوی تر از آن را بیاورد و این به خلاف معجزه است، چرا که معجزه اصلا و ابدا قابل معارضه از معارضی که غیر نبی و امام است، نخواهد بود، الی غیر هذه من الفروق الآخر.

[قاتل دجّال] ۱۲ نجمه

اشاره

بدان نظر به اختلاف اخبار وارده از طرق ایشان، در قاتل دجّال بدسگال میان

علمای فریقین از خاصّه و عامّه، اختلاف است، چراکه خاصّه قتل آن ملعون را به دست حضرت بقیّه اللّه الحجّه بن الحسن- عجّل اللّه فرجه- روایت نموده اند؛ چنان که فضل بن شاذان در کتاب غیبت از عبد اللّه بن سنان روایت کرده که گفت: پدرم از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام از سلطان عادل سؤال کرد.

آن حضرت فرمود: آن کسی است که خدای تعالی اطاعت او را بعد از انبیا و مرسلین، بر جمیع آدمیان و جنّیان فرض گردانیده و او سلطانی بعد از سلطانی است، تا آن که به سلطان دوازدهم منتهی شود.

مردی از اصحاب آن حضرت عرض کرد ای فرزند رسول خدا ایشان را برای ما توصیف کن!

فرمود: کسانی هستند که خدای تعالی درباره ایشان فرموده: أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ (۱) و کسانی هستند که خاتم ایشان کسی است که عیسی علیه السّلام در زمان دولت او از آسمان فرود خواهد آمد و پشت سر او نماز خواهد گزارد، او کسی است که دجّال را خواهد کشت و مشارق و مغارب زمین را به دست او مفتوح خواهد ساخت، او کسی است که پادشاهی اش تا روز قیامت خواهد کشید.

شیخ صدوق در کمال الدین (۲) به اسناد خود از مفضل روایت کرده، گفت:

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: به درستی که خدای تبارک و تعالی چهارده هزار سال پیش از آفرینش مخلوقات، چهارده نور را خلق فرمود که ارواح ما باشند.

عرض شد: یابن رسول اللّه! این چهارده کدامند؟

فرمود: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از فرزندان حسین علیهم السّلام، آخرین آن ها قائم کسی است که بعد از غایب شدنش قیام فرماید، پس دجّال را بکشد و زمین را از هرجور و ظلم پاک کند.

در این دو روایت محلّ قتل آن ملعون ذکر نشده و لکن در روایت کمال الدین که

۱- سوره نساء: آیه ۵۹.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۳۳۶- ۳۳۵.

سابقا گذشت، چنین آمده: که خداوند آن لعین را در شهر شام در بالای تلّی که به آن تلّ افیق گویند، سه ساعت از روز جمعه گذشته، به دست کسی ذبح نماید که عیسی بن مریم پشت سر او نماز خواند.

در روایت معلی بن خنیس از حضرت صادق علیه السّلام بنابر نقل علّامه مجلسی رحمه اللّه در بحار(۱) چنین است: حضرت قائم- عجّل اللّه تعالی فرجه- آن ملعون را در کناسه کوفه به دار می کشد.

[محل قتل دجّال]

شمع فی جمع بدان میان دو روایتی که محلّ قتل آن ملعون در آن ها ذکر شده به حسب ظاهر، تنافی و تعارض است و رفع آن به یکی از دو وجه ممکن است:

اوّل: گفته شود حضرت بقیّه اللّه آن ملعون را در تلّ افیق شام به قتل می رساند، جنازه منحوسه او را به کوفه نقل نموده، در کناسه کوفه دار می زنند، چون هنگام ظهور، کوفه مقرّ سلطنت و قاعده مملکت آن حضرت است و آبادی آن به نحوی است که بنابر روایت مفضل از حضرت صادق علیه السّلام، خانه های آن به خانه های کربلا متّصل شود و آن حضرت پشت کوفه مسجدی بنا کند که هزار در داشته باشد، سواد کوفه چنان شود که روز جمعه برای درك نماز جمعه بر استر تندرو سوار شوند ولی به نماز نرسند، پس محتمل است آن بزرگوار به جهت اظهار سطوت خود بر اهل روزگار، بدن منحوس آن نابکار را به کوفه آورده، دار زنند.

چنان که محتمل است این فعل حجّت یزدان، برای ادخال سرور در قلب جمیع مؤمنان باشد.

در روایت ابو خالد کابلی از حضرت باقر علیه السّلام است که فرمود: چون قائم داخل کوفه شود، مؤمنی نباشد، مگر آن که در کوفه باشد یا به آن جا بیاید.

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۶.

دوّم: گفته شود دجّالی که نزد عالمیان معروف و مشهور و به اضلال و گمراه نمودن بندگان خدا موصوف و مذکور است، همان است که آن بزرگوار در تلّ افیق شام به ذوالفقار خون آشام در سفرش مقرّ می دهد و آن که در کناسه کوفه به دار کشیده می شود، دجّال دیگری از دجّالین است، چون در آخر الزمان و اوان ظهور آن حجّت یزدان، دجّالین بسیار و کذّابین بی شمار آشکار خواهند شد؛ چنان که ابن اثیر در نهایت از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده، فرمود: یکون فی آخر الزمان دجّالون.

[قتل دجّال به دست عیسی (ع)] ۱۳ نجمه

اشاره

امّا بنابر مذهب عامّه، قاتل دجّال ضلال، حضرت روح اللّه عیسی بن مریم است که بنابر نقل مقدّس اردبیلی رحمه اللّه و بنابر آن چه در دار السلام عراقی است، آن جناب از آسمان بالای بام کعبه معظّمه فرود آید، پس نردبانی برایش گذارده، از آن نردبان داخل مسجد الحرام شود و بنابر نقل صاحب اسرار الفاتحه مهبط وی نزدیک مناره بیضا باشد که در شرقی دمشق واقع است.

بنابر نقل از کتاب مزبور، هنگام فرود آمدن، حربه ای برای حرب و جدال با وی باشد که از یک دانه مروارید آفریده شده؛ طول آن هفت گز و مقدار سنان آن یک گز است، حضرت در طلب دجّال روان گردد و او را به کدیه دریابد، کدیه موضعی قریب به بیت المقدّس است، چون چشم مبارک روح اللّه بر چشم ناپاک بی باک دجّال افتد، بر وی بانگ زند، آن حربه به دست محکم کند و به حرب دجّال و هلاکت آن بدسگال روی برآورد. دجّال چون صورت حال را بدان منوال مشاهده کند، از فرط حیرت و غایت حسرت، خود را از پشت خر بیندازد و می خواهد بگریزد، پس یزدان، خالق آن و زمان، به زمین فرمان فرماید دجّال را بگیرد و هردو پای او به زمین استوار گردد؛ چنان که هیچ گونه مجال حرکتی برایش نماند.

آن گاه عیسی با آن حربه یک ضربه به او بزند که بدان یک ضربت جوی های خون

از تن توانای آن ملعون، چون شاخ طبر خون طراویدن گیرد؛ چنان که خاك های آن مرز بوم از خون شوم آن مذموم سرخ گردد و چون گروه مؤمنان آن حال هایل را مشاهده کنند، مبتهج الحال و فرحان گشته، بر مرکب طرب جولان نموده، زبان به تحسین و آفرین حضرت روح اللّه بگشایند.

در روایت دیگر است که با عصای آهنینی که در دست عیسی است، دجّال به قتل رسد.

به روایتی دیگر دو تازیانه؛ یکی از آتش و دیگری از ارزیز باشد که با آن، دجّال را مقتول سازد.

به روایتی چنین است که چون نظر عیسی علیه السّلام بر منظر کریه دجّال افتد، آن لعین از ترتیب وجود فرو ریزد و از نهیب عیسی علیه السّلام، چون موم از نهیب آتش، فرو گدازد.

در سعد السعاده می گوید: چون دجّال از روی زمین رخت و تخت به اسفل السافلین به زاویه سجّین کشد، لشکر مهدی صمصام، انتقام از نیام برکشند، بر خیل دجّال حمله ور شوند و آن ها را هلاك سازند.

دفع تناف به بیان واف:

بدان می توان گفت میان این اخبار عامیّه که مضمون آن ها قتل دجّال به دست عیسی علیه السّلام است، با آن اخبار خاصیّه مذکور در نجمه سابق که مضمون آن ها قتل او به دست حضرت بقیّه اللّه است؛ به هیچ وجه منافاتی نیست، چه بعد از این که به تصریح خود عامّه و روایات ایشان؛ چنان که سابقا گذشته، حضرت روح اللّه وزیر مهدی و تابع شرع احمدی باشد، پس اگر عیسی علیه السّلام او را بکشد، کشتن خود حضرت مهدی علیه السّلام آن لعین را باشد؛ چنان که اگر وزیر سلطان کسی را بکشد، صادق است بگویند سلطان او را کشت و در این گونه موارد، مباشرت ضروری نیست.

[وجه تسمیه دجّال] ۱۴ نجمه

اشاره

بدان دجّال فعّال و صیغه مبالغه ای از دجل یجل دجلا است که به معنی کذب و برای مسیح کذّاب لقب می باشد که در آخر الزمان خروج می کند و در وجه تلقّب آن ملعون به این لقب چند وجه گفته شده.

وجه اوّل: آن از دجل الأرض أی قطع نواحیها بالسّیر مأخوذ است و چون آن ملعون هنگام خروجش تمام زمین جز مکّه و مدینه و به روایتی با زیادتی بیت المقدّس و طور سینا را سیر می نماید، پس از این جهت او را دجّال لقب نهادند.

وجه دوّم: آن مأخوذ از دجل به معنی کذب است و چون آن ملعون در دعاوی خود از دعوای الوهیّت و غیره کاذب است، پس بدین وسیله او را به این لقب ملقّب نموده اند.

وجه سوّم: آن، مأخوذ از تدجیل به معنی تمویه است و چون آن ملعون در افعال خود تمویه می نماید و باطل را به صورت حق اظهار می دارد، لذا به این لقب معروف گردیده.

وجه چهارم: آن، مأخوذ از دجّال، به معنی ذهب و طلاست و چون گنج های روی زمین، او را در هنگام خروج متابعت می نمایند، لذا به این لقب مشهور شده؛ چنان که در فتنه پنجم از فتنه های آن ملعون سمت تحریر یافت.

وجه پنجم: آن، مأخوذ از دجّال به معنی فرند سیف و جوهر تیغ است و چون فتنه های آن ملعون مثل تیغ آبدار که برنده و سریع التأثیر در مقطوع است، به اسرع وقت بر بندگان خدا تأثیر می کند، فلذا در روزگار به این لقب اشتهار یافته.

وجه ششم: آن، مأخوذ از دجّاله است که به معنی رفقه عظیمه و اشباع و اتباع بسیار است و چون آن لعین در وقت خروج، اتباع بسیار و اشیاع بی شمار دارد، لذا به او دجّال گفته اند.

وجه هفتم: آن، مأخوذ از دجّال به معنی سرگین است و چون آن لعین در وقت

خروجش روی زمین را به وجود منحوس خود، کثیف و ملوّث می نماید، لذا به او لقب دجّال دادند.

وجه هشتم: آن، مأخوذ از دجل الناس است که به معنی لقاط و مردمان بی قدر و قیمت، ناقابل و رذل می باشند و چون اتباع آن ضلال، همگی از این قسم اند؛ از این جهت، او را دجّال نام نهادند.

در محیط المحیط بطرس بستانی نصرانی که در لغت عربیّه و مؤلّفش صاحب کتاب دایره المعارف معروف است، بعد از این که برای تلقّب آن ملعون به این لقب نـامیمون، این وجوه را ذکر نموده، گفته: نزد من، دجّال لفظی سریانی الاصل و معنی آن در آن لغت، کـذّاب مخاتل است، جمع آن، دجاجله و دجّالون می باشد و از استعمال جمع اخیری این است: قوله فی الحدیث یکون فی آخر الزمان دجّالون؛ أی کـذّابون مموّهون، هکـذا فسّره فی النهایه، انتهی و مراده من النهایه نهایه ابن اثیر الجزری، کما لا یخفی.

[بیان حال دجّال]

ختام فیه منام:

الراقی علی درجات الجنان فی اعلی المراقی المرحوم المبرور المولی محمود المعاصر العراقی در دار السلام خود ذیل بیان حال دجّال چنین مرقوم داشته: از طرایف وقایع، آن که حقیر در بعض سنین اشتغال و شاید سال پنجاه و هشت بعد از هزار و دویست هجری بود، در بلد بروجرد در مدرسه ای که به مدرسه شاهزاده معروف است، منزل داشتم.

اتّفاقا شبی در خواب دیدم میان در و دالان مدرسه صدای مهیبی بلند شد که بنای مدرسه از آن لرزید، جمعی از طلّاب مدرسه از اثر این صدا از حجرات بیرون دویدند.

پس از آن، صدایی بلندتر از صدای اوّل و صدایی دیگر مهیب تر از آن برآمد، طوری که اکثر طلّاب از حجره ها خارج و مترقّب صاحب آن آواز شدند، ناگاه شخص مهیبی که

بر خر غریبی سوار بود، داخل مدرسه شد و به آواز بلند به سوی طلّاب متوجّه شد و گفت: ایّها الطّلّاب أنا ربّکم الأعلی فاعبدونی؛ ای گروه طلّاب! من خدای بزرگ شما هستم، مرا عبادت کنید.

بسیاری از طلّاب چون این را شنیدند به سجده افتادند و شخصی از طلّاب که او را می شناختم؛ گویا در عداد ملازمان او بود و دیگران را به اطاعت او تحریص و ترغیب، اکراه و اجبار می کرد، حتّی اشخاصی که از حجره ها خارج نشده بودند، بیرون می آورد، به سجده و اقرار به بندگی آن نابکار وامی داشت تا آن که پرسید: دیگر در این مدرسه کسی مانده که به خدایی ما اقرار نکرده باشد؟

گفتند: نه، مگر فلان فلان جایی و مرا نام بردند. اتّفاقا منزل من در حجره ای بود که گفتار و کردار همه را می شنیدم و می دیدم و به اثر آن آوازها هم، بیرون ندویدم.

چون آن سوار این را شنید، عنان به سوی حجره این حقیر گرداند؛ لذا از خوف در را بستم و جمله ای از آلات و اسباب که در حجره بود، پشت در چیدم آن شخص آمده، نزد ایوان حجره من ایستاد، ملازم خود و جمعی دیگر را به گشودن در واداشت.

حقیر وقتی دیدم لابدّ در را شکسته، داخل می شوند، گفتم: کنار روید، من خود در را می گشایم، پس گشودم و بیرون آمدم.

آن سوار به من گفت: آیا به خدایی من اقرار نمی نمایی؟

گفتم: من با تو سخن خلوتی دارم، چون این را شنید، با دست به جماعتی که اطرافش بودند اشاره نمود، دور شدند. من نزدیک او رفتم و گفتم: من به تو ایمان نیاورم؛ اگرچه کشته شوم، زیرا در اخبار از فتنه های آخر الزمان، خروج شیطان و دجّال باشد و از علامات و قراین حالات، همانا تو دجّالی و دانسته ام اگر کسی به دست تو کشته شود، به نعیم ابدی داخل شده و اگر به تو ایمان آورد، به دست صاحب الامر کشته شود، به جهنّم داخل گردد. چون این را شنید، انگشت خود را به دندان گزید؛ یعنی این سخن را کسی نداند، روی خر را برگرداند و با تابعان از مدرسه بیرون رفت. حقیر از خواب بیدار شدم.

فردای آن شب، این واقعه را در مجمع طلّاب نقل کردم، شخصی مذکور داشت دیگری شخصی از طلّاب این مدرسه را در خواب دیده که اوضاع عاشورا برپا شده و آن شخص جناب سیّد الشهدا را شهید کرده، شما نام ملازم دجّال را بگویید تا ببینم با قاتل سیّد الشهدا یکی است یا نه؟

حقیر از ذکر نام او امتناع نمودم. بالاخره بنا شد من و او به شخصی که از غایت اشتهار به تقوا، به مقدّس معروف بود، نام شخصی را بگوییم و از تصدیق او، تغایر و اتّحاد را معلوم کنیم.

بعد از اظهار او گفت یک نفر است و حالات کسی که من او را ملازم دجّال دیدم و دیگری او را قاتل سیّد الشهدا دیده بود؛ به این مطلب مساعدت داشت و بعد هم بعض اعمال شیعه از آن ظاهر گردید، نعوذ باللّه من شرور انفسنا و سیّئات اعمالنا.

[طلوع آفتاب از مغرب] ۱۵ نجمه

اشاره

بدان یکی از علایم ظهور آن جان جهان و امام عالمیان- علیه صلوات اللّه علیه الملک المنان- طلوع نمودن آفتاب از سمت مغرب است برخلاف عادت که از مشرق طلوع می کرد؛ چنان که علی بن ابراهیم در تفسیر(۱) خود از ابی الجارود و او از حضرت باقر علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ قادِرٌ عَلی أَنْ یُنَزِّلَ آیَهً(۲)؛ به درستی که خدا قادر است بر این که آیتی نازل گرداند؛ روایت نموده که فرمود: خدای تعالی بعد از این، در آخر الزمان آیات و علامات چندی به تو می نماياند، از آن جمله دابّه الارض، دجّال، فرود آمدن عیسی بن مریم از آسمان و طلوع آفتاب از مغرب است.

در کمال الدین (۳) ضمن خطبه ای علویّه که در آن کیفیّت خروج دجّال است، بعد از

۱- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲- سوره انعام: آیه ۳۷.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۲۷- ۵۲۵.

این که آن بزرگوار کیفیّت خروج دابّه الارض را بیان می کند؛ چنین است: بعد از آن، دابه الارض، بعد از طلوع آفتاب از مغرب، سر خویش را بالا می کند و همه خلایق که در مغرب و مشرق و بین آن ها هستند، او را می بینند و در این وقت توبه برداشته می شود. نه توبه قبول می شود، نه ایمان آوردن. در آن روز عمل هیچ کس به او نفع نمی بخشد؛ اگرچه پیش تر ایمان آورده، لکن در ایّام ایمانش، عمل خیر کسب ننموده باشد.

بعضی این را از علایم قیامت کبرا شمرده اند؛ چنان که نوع علمای عامّه چنین اعتقاد دارند که آن از علایم قیامت می باشد و محتمل است برای هریک علامت باشد که یک دفعه قبل از ظهور و یک دفعه قبل از قیامت کبرا از مغرب طلوع نماید.

در نبوی مروی در عرائس ثعلبی است که هنگام طلوع آفتاب از مغرب، توبه مذنبان و ایمان کافران به شرف قبول موصول نگردد مگر کسی که پیش از آن به ایمان و احسان موصوف و معروف بوده باشد. پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله این آیه مبارکه را قرائت فرمود: يَوْمَ يَأْتِی بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِی إِيمانِها خَيْراً(۱).

[علامت قبل از خروج دجّال]

تحقیق بالاصغاء حقیق بدان بعض از مفسّرین عامّه بعد از این که بعض آیات را که در آیه مبارکه است به طلوع آفتاب از مغرب تفسیر نموده، گفته: مفهوم آیه چنان است که بعد از طلوع آفتاب از مغرب، به هیچ وجه توبه قبول نباشد.

نیز در حدیث آمده: «من تاب قبل أن تطلع الشمس من مغربها تاب اللّه علیه».(۲)

۱- سوره اعراف: آیه ۱۵۸.

۲- ر. ک: نیل الاوطار، ج ۷، ص ۲۱۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۹۵؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۷۳.

در حدیث دیگر است: «لا ینفع التوبه حتّی تطلع الشمس من مغربها».(۱)

بعضی بر آن اند که عدم قبولی توبه نسبت به کسانی است که این آیه را مشاهده کرده و بعد از آن ایمان آورده باشند. امّا قومی که بعد از این حال موجود گردند و تا وقتی که شمس از مغرب طلوع می کند، به حدّ تمیز نبوده باشند؛ از این حکم خارج اند.

در معتمد، تور پشتی می گوید: در حدیثی یافته ام دو پیر که در پیری به کمال رسیده باشند، به یکدیگر رسند، یکی از دیگری پرسد عمر تو چه قدر است و ولادت تو در کدام قرن بوده؟ وی گوید اهل من به من گفتند تو در وقت طلوع آفتاب از مغرب متولّد شده ای، دلیل بر این سخن آن که در حدیث صحیح است که انّ اوّل الأیه خروجا طلوع الشمس من مغربها.

به این تقدیر، این آیه و علامت پیش از خروج دجّال باشد و قبل از نزول عیسی علیه السّلام از آسمان بود و ایمان در زمان عیسی علیه السّلام به دلیل آیه وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ (۲) مقبول خواهد بود.

اگر گویند: این آیه بر قبول ایمان ایشان دلالت نمی کند، بلی بر توبه و ایمان آنان دلالت دارد و شاید ایمان ایمان آورنده قبول نباشد.

گوییم: در حدیث، درست است که عیسی علیه السّلام جزیه را وضع کند و معنی وضع و نهادن، آن است که همه به دین حق ایمان آورند، تا آن که کسی نباشد که جزیه بر وی لازم شود.

ایضا در تفسیر آیه وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ (۳) آورده اند: فیؤمن من به اهل الملل جمیعا.

اگر گویند: شایسته است مراد از اوّل آیات که در حدیث وارد شده، آن باشد که برآمدن آفتاب از مغرب، اوّلین آیت آسمانی است؛ یعنی اوّلین اختلال در نظام افلاک

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۹۹؛ سنن الدارمی، ج ۲، ص ۲۴۰.

۲- سوره نساء: آیه ۱۵۹.

۳- سوره آل عمران: آیه ۱۹۹.

و ستارگان است و به عبارت اخری، شایسته است اوّلیت آن، اضافیّه باشد نه حقیقیّه.

گوییم: بلی، احتمال دارد و لکن در حدیث ابو هریره از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله درست شده که سه چیز است که چون ظاهر شوند، ایمان نفسی که پیش از آن ایمان نداشته، سود نکند؛ برآمدن آفتاب از مغرب، خروج دجّال و دابّه الارض. مقرّر است که خروج دجّال پیش از نزول عیسی علیه السّلام باشد.

در زمان عیسی علیه السّلام ایمان مقبول است؛ چنان که مبیّن شد.

حاصل کلام آن است که در باب، نقلی که به تواتر موجب علم شود، دیده نشده و آن چه تواتر آن ثابت است، آن است که در آخر الزمان آفتاب از مغرب برآید و ایمان کفّار که آن را مشاهده کرده باشند، مقبول نیفتد.

امّا آن که میقاتش کی باشد؟ به یقین معلوم نیست. احتمال دارد پیش از عیسی باشد بر آن منوال که بیان شد که این عدم قبول، مخصوص همان قرن باشد که این آیت را دیده اند و بعد از گذشتن آن قرن، توبه قبول شود و احتمال دارد بعد از وفات عیسی علیه السّلام و بعد از مؤمنانی که به وی ایمان داشتند، باشد و بعد از آن، شرار خلق باز مانند و بر کفر و فساد مستمرّ و مصرّ باشند، آن گاه غضب الهی به ایشان رسیده، عذاب بر ایشان واجب شود، آفتاب از مغرب بر ایشان طلوع کند و آن وقت ایمانشان بر مثال ایمان یأسی مقبول نباشد، کما قال اللّه تعالی و لم یک ینفعهم ایمانهم لمّا رأو بأسنا سنّه اللّه الّتی قد خلت فی عباده و خسر هنا لک الکافرون.

این ناچیز گوید: از فقره خطبه علویّه که ذکر شد هم، تصریح به عدم قبولی توبه هنگام طلوع آفتاب از مغرب مستفاد می گردد.

[علایم ظهور در کلام حضرت امیر (ع)]

اکمال و تذییل فی احتمال و تأویل بدان بعض از علما فرموده: محتمل است طلوع آفتاب از مغرب، کنایه از طلوع نور جمال عدیم المثال حضرت بقیّه اللّه باشد که بروز و ظهور آن ولیّ حضرت ذو الجلال

از مکّه است و آن، سمت مغرب می شود.

این احتمال از بعضی از اخبار نیز مستفاد می شود؛ چنان که علّامه مجلسی رحمه اللّه از کتاب محاسن برقی روایت کرده: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام علایم ظهور قائم- عجّل اللّه فرجه- را از برای اصحاب خود؛ چون اصبغ بن نباته و صعصعه بن صوحان و امثال ایشان بیان می فرمود و از آن جمله طلوع آفتاب از مغرب را ذکر فرمود.

پس نزال بن سیره که یکی از حضّار مجلس بود، از صعصعه پرسید: مراد امیر المؤمنین علیه السّلام از این کلام چیست؟

صعصعه گفت: یابن سیره! مرادش کسی است که عیسی بن مریم علیه السّلام پشت سر او نماز می گزارد، او امام دوازدهم و از طبقه نهم اولاد حسین بن علی علیهما السّلام است، او آن آفتابی است که از مغرب طلوع نماید و میان رکن و مقام ظاهر می شود، روی زمین را از کفر و فسق و اعتقادات باطل پاک می گرداند و میزان عدل و انصاف را میان مردم می گذارد که احدی بر کسی جور و ظلم نخواهد نمود و اللّه العالم؛ انتهی.(۱)

این ناچیز گوید: این روایت جزء همان خطبه علویّه است که سابقا فقره طلوع آفتاب از مغرب، سدّ باب توبه و عدم قبولی ایمان را از آن نقل نمودیم و این، همان خبر اوّل از سه خبر متعلّق به حال دجّال است که در نجمه پنجم این عبقریّه به تفصیل ذکر شد، فارجع و تبصّر و اللّه العالم بحقایق الامور.

[صیحه آسمانی] ۱۶ نجمه

در جلد دوّم کتاب کفایه الموحّدین سیّد جلیل و معاصر است که جناب مولی الموحّدین، امیر المؤمنین علیه السّلام در خطبه خود می فرماید:

«إذا صاح الناقوس و کبس الکابوس و تکلّم الجاموس، فعند ذلک عجائب و ایّ

۱- ر. ک: کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۲۸- ۵۲۵؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۳۲- ۳۰؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۳۸- ۱۱۳۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۵- ۱۹۲.

عجائب انار النّار بنصيبين و ظهرت رأيه عثمانيّه بواد سود و اضطربت البصره و غلب بعضهم بعضا و صبا كلّ قوم إلى أن قال عليه السّلام و اذعن هرقل بقسطنطنيّه لبطارقه سفياني، فعند ذلك توقّعوا ظهوره متكلّم موسى من الشجر على طور»؛(۱) يعنى وقتى ناقوس صيحه كشد و فرياد نمايد؛ ظاهرا مراد از ناقوس، نصارا و فرنگيان است كه در بلاد اسلام صداهاى آن ها بلند شود و در بلاد مسلمين، كليساها ساخته شود؛ چنان كه فعلا مرسوم شده و در اكثر بلاد مسلمين، معبد نصارا بنا شده و صداى ناقوس در آن ها بلند مى شود و اين دليل بر ضعف اسلام و اهل اسلام و قوّت غلبه كفر است كه در هر بلدى از بلاد اسلام معبدى بنا كرده، فرياد ناقوس از آن جا بلند است.

مراد از كبس كابوس، اين است كه هركسى سر خود را براى رياست و سلطنت بلند نمايد و به معنى صريح نيز آمده كه مقدّمه جنون مى باشد؛ يعنى مردم به تخيّلات واهى نفسانى براى فتنه و آشوب سر بلند مى نمايند.

شايد مراد به تكلّم جاموس، آن باشد كه شخص عظيم الجثّه و صاحب شوكتى سلطنت نمايد كه امر، امر او باشد و هرچه خواهد به عمل آورد يا شخص بى فهمى بر خلق مسلّط شود كه در عدم ادراك مانند گاو باشد كه سلطنت و حكومت نمايد و يا مراد، احمقى است كه در دين بدعت ها بگذارد، مذهب و ملّت احداث نمايد و مردم از روى جهالت و حماقت آن چه را او بگويد، قبول كنند.

محتمل است مراد به اشتعال آتش در نصيبين- بلدى ميان شام و عراق- محترق شدن به آفتاب آسمانى از برق و آتش باشد و محتمل است كنايه از افروخته شدن آتش فتنه و فساد باشد كه به هيچ وجه اطفاى آن ممكن نباشد.

مراد به ظهور آيات عثمانيّه در وادى سود، آن است كه از طرف بلاد مغرب زمين از طوايف سودان كه جمّ غفيرى هستند؛ رايات و علم هاى عثمانيّه بلند شود و در آن جنگ و خونريزى بسيار شود، محتمل است مراد به آن، همين شخص معروف به متمهدى باشد كه حال تاريخ تأليف آن كتاب است كه سنه هزار و سى صد و يک باشد،

۱- مشارق الانوار، صص ۱۶۷- ۱۶۶.

او از بلاد سودان حرکت کرده، با لشکر بسیاری متوجّه مصر است، داعیّه سلطنت دارد و علی الظاهر مدّعی نصرت اسلام است و محتمل است غیر او باشد که بعد از این خروج نماید و فرمود: بصره مضطرب و خراب شود و هر طایفه با طایفه دیگر در مقام قهر و غلبه و منازعه باشند، تا آن که علایمی دیگر از اختلاف رایات، هرج ومرج، ریختن مردم بر یکدیگر از اعراب و غیر ایشان را بیان فرمودند.

بعد از آن فرمود: چون هرقل، قیصر روم در قسطنطنیه برای بطارقه، یکی از امرای لشکر سفیانی، به اطاعت و انقیاد، اذعان و اعتقاد نماید، آن وقت متوقّع نور موفور السرور کسی باشید که با موسی بن عمران در کوه طور از درخت سینا سخن گوینده باشد؛ یعنی حضرت مهدی صاحب الزمان ظاهر خواهد شد که لسان ناطق الهی است.

در این کلام اشاره است به این که متکلّم با موسی بن عمران در وادی طور و آن نوری که از شجره سینا تجلّی نمود؛ همان نور آل محمد و نور ولایت و متکلّم با او به امر خدا، همان نور ولایت آل محمد- صلوات اللّه علیهم- بود.

[خروج مغربی] ۱۷ نجمه

بدان یکی از علایم ظهور حضرت بقیّه اللّه خروج مغربی به جانب مصر و مالک شدن او به مصر و نواحی آن است؛ چنان که در غیبت طوسی است که عمّار یاسر، از خواصّ اصحاب امیر المؤمنین علیه السّلام، فرمود: اهل مغرب به سمت مصر خروج می کنند و دخول ایشان در مصر، علامت خروج سفیانی است و آن که مغربی، رییس ایشان، بسیاری از شهرها را متصرّف می شود و مردمان بسیاری را به قتل می آورد، سفیانی بر او غلبه می کند و اموال بسیاری از دست آن ها می گیرد.

بعضی گفته اند: شاید مراد از مغربی، محمد علی پاشا، خدیو مصر باشد که مالک مصر، شامات، حبشه، زنگبار و حجاز شد و مدّتی سلطنت نمود. بعد از آن، دول، اجتماع نمودند و دست او را از حجاز و شامات کوتاه کردند، لکن مستفاد از اخبار

وارده در بیـان این علاـمت، آن است که او غیر محمـد علی پاشاست و تطبیق مغربی بر او وفق نمی کنـد، زیرا در بعضـی چنین است که خروج مغربی به خروج سفیانی متعقّب می شود و ظاهرش، آن است که چندان فاصله ای میان خروج مغربی و سفیانی نباشد؛ چنان که ایضا در غیبت طوسی از محمد بن مسلم روایت نموده که خروج مغربی قبل از خروج سفیانی است.

در روایت دیگر در همان کتاب است که سواران و بیـدق ها از جانب مغرب رو می آورنـد تا وارد شام می شونـد، در آن حال منتظر خروج پسر زن جگرخوار از وادی یابس باشید که سفیانی است.(۱)

در کفـایه الموحّـدین آورده: محتمـل است مراد به مغربی که به مصـر رو می آورد و مصـر و نواحی آن را به تصـرّف خود می آورد و از آن جا قبل از خروج سـفیانی با سواران و بیـدق ها به جانب شام روانه می شود؛ همین متمهـدی باشـد که فعلا؛ یعنی سنه هزار و سـی صـد و یـک خروج نمـوده و بسـیار بـا سـطوت و صولت است که نواحی مصـر را به تصـرّف درآورده، لشـکر بسیاری آراسته و جمله ای از سلاطین از سطوت او بسیار خایف اند، پس شاید او باشد که مصر و نواحی آن را به تصرّف خود درآورده و می آورد و محتمل است غیر او باشد و بعد از این خروج نماید.

[علایم عامّه] ۱۸ نجمه

بدان مسـتفاد از اخبار وارده از ائمّه اطهار علیهم السّلام، آن است که علایم ظهور امام زمان و ولیّ خداوند رحمان بر چند قسم است:

قسم اوّل علایم خاصّه است که علامت ظهور بودن آن ها مخصوص خود حضـرت بقیّه اللّه است و احـدی با آن جناب در آن ها شـرکت ندارد، زیرا در اخبار وارد شده تعیین وقت ظهور آن حضرت و علم به آن، مخصوص خداوند متعال است؛ مثل علم به

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۶۱.

روز قیامت و وقت آن لقوله تعالی: یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَهِ أَیَّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی لا یُجَلِّیها لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ(۱).

حق تعالی برای آن حضرت علایم خاصّه مقرّر فرمود که آن جناب با وقوع آن ها عالم می شود، خداوند عزّت، به او اذن ظهور داده، ما آن ها و غیر آن ها را در این وجیزه تعداد نموده، به مدرک هریک از آن ها بدون نقل آن، اشاره می کنیم؛ اختصارا للکلام و اقتصارا علی ما هو المنقول فی کتب الأعلام.

پس می گوییم: از جمله علایمی که مخصوص خود آن حضرت است، تکلّم نمودن شمشیر او است؛ چنان که در کمال الدین (۲) آمده: چون زمان خروجش نزدیک شود، آن شمشیر از غلاف بیرون می آید، خداوند آن را به سخن درمی آورد و ندا می کند: یا ولیّ اللّه! خروج کن که دیگر برایت تقاعد از کشتن دشمنان خدا برایت جایز نیست.

از جمله، علم آن حضرت است؛ چنان که در همان کتاب است که از علایم خروج آن حضرت برای خود او بیدقش است که چون وقت خروج او نزدیک شود، شقه آن گشوده می شود، بدون آن که کسی آن را بگشاید، خداوند در آن حال آن بیدق را به سخن درمی آورد و به حضرت ندا می کند: یا ولیّ اللّه! خروج نما و دشمنان خدا را هلاک کن!

[علایم حتمیّه ظهور] ۱۹ نجمه

بدان قسم دوّم از علایم ظهور آن سرور، علایم حتمیّه است که ائمّه دین به آن ها اخبار فرموده اند که البتّه باید واقع شوند و آن ها چند علامت است:

علامت اوّل: خروج دجّال است به تفصیلی که سابقا از نقل کمال الدین و غیره گذشت که آن با ظهور آن بزرگوار مقارن است.

علامت دوّم: صیحه و ندای آسمانی است؛ چنان که در اخبار بسیار که از جمله

۱- سوره اعراف: آیه ۱۸۷.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۱۵۶- ۱۵۵.

خبر مفصّل مفضل است، ذکر شده.

علامت سوّم: خروج سفیانی است که در اخبار بسیار، علی ما فی البحار به حتمیّت آن اعلام فرموده اند.

علامت چهارم: فرو رفتن لشکر سفیانی در بیداست که بنابر آن چه در بحار است، حضرت صادق علیه السّلام فرمود: فرو رفتن لشکر سفیانی در بیدا از محتومات است و تغییر و تبدیل در آن راه ندارد.

علامت پنجم: قتل نفس زکیّه است که حضرت صادق علیه السّلام بنابر نقل بحار فرمود:

یکی از علایم ظهور، کشته شدن پسری از آل محمد میان رکن و مقام است که نام او محمد بن حسن، نفس زکیّه است و در خبر دیگر، فاصله میان قتل او و ظهور حضرت بقیّه اللّه، پانزده روز است.(۱)

علامت ششم: خروج سیّد حسنی است؛ چنان که در بحار می باشد، آن جوان خوش صورتی است که از طرف دیلم و قزوین خروج کند و گنج های طالقان او را اعانت کنند که مراد، مردان شجاع قوی هستند، ظاهرا او از اولاد امام حسن علیه السّلام باشد و دعوی بر باطل نکند، بلکه از شیعیان اثنا عشریّه و رییس و مطاع است و گفتار و رفتار او، مطابق شریعت است، خروج او با خروج امام زمان مقرون و در کوفه حضور حضرتش شرفیاب خواهد شد و به آن جناب بیعت نماید.

علامت هفتم: ظاهر شدن کف دستی در آسمان یا ظهور صورت و سینه و کف دست آدمی نزد چشمه خورشید است، بنابر آن چه در بحار است و بعضی احتمال داده اند آن، کف دست حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام باشد که در آن وقت ظاهر می گردد.

علامت هشتم: کسوف آفتاب در نیمه ماه رمضان و خسوف قمر در آخر آن است که از وقت هبوط آدم تا آن وقت چنین چیزی واقع نشده، بنابر نقل از غیبت طوسی.

علامت نهم: سه ندا در ماه رجب است؛ ندای اوّل: ألا لعنته اللّه علی الظالمین.

ندای دوّم: از فته الازفه.

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۲.

نـدای سوّم: از بـدنی است که پیش روی قرص آفتاب ظاهر می شود و ندا می کند: این امیر المؤمنین است که به جهت هلاک کردن ستمکاران به دنیا برگشته.(۱)

علامت دهم: اختلاف بنی عبّاس و انقراض دولت ایشان، بنابه روایت صادقی در بحار.

این ناچیز گوید: اگر مراد، انقراض دولت سابق ایشان باشد که آن بحمد اللّه به دست هلاکو خان و اعانت خواجه نصیر الدین طوسی رحمه اللّه واقع شـده و اگر مراد، انقراض دولت جدیـد لاحق ایشان باشـد- چنان که مفادّ پاره ای از اخبار است- برای ایشان دو دولت است و آن هم مثل سایر علامات حتمیّه دیگر هنوز واقع نشده و اللّه العالم.

[علایم غیرحتمی ظهور] ۲۰ نجمه

بـدان قسم سوّم از علایم ظهور حضرت ولی عصر، علایم غیرحتمی است که هنوز واقع نشـده و یا محتمل الوقوع است و در اخبار به حتمیّت آن نیز، اعلام نشده و احتمال تغییر و تبدیل در آن چه اراده الهی به آن تعلّق گرفته، می رود. نظر به مفادّ اخبار وارده از ائمّه اطهار آن ها نیز بسیارند.

علامت اوّل: ایستادن آفتاب در وسط السما از اوّل زوال تا وقت عصر است، بـدون آن که حرکت نمایـد و این دلیل بر تغییر حرکت افلاک است و بر این که آن خدایی که خالق افلاک است و به قدرت کامله اش آن ها را به حرکت درمی آورد، قادر است آن را زمانی از حرکت باز دارد و به تغییر اوضاع افلاک، اظهار قدرت نمایی کند و این آیت عظمی دلیل بر بطلان اقوال اهل نجوم، اهل طبایع و فلاسفه است که آن را محال می دانند؛ چنان که در روایت باقری، بنابر نقل شیخ مفید در ارشاد است.

علامت دوّم: طلوع آفتاب از سمت مغرب است برخلاف عادت که از مشرق طلوع می کرد؛ چنان که در سابق مفصّلا بیان شد.

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۸۱.

علامت سوّم: خروج یمانی از یمن است، بنابر نقل بحار.

علامت چهارم: خروج خراسانی است، بلکه بنابر روایت غیبت طوسی (۱) این دو علامت در عرض علامت سوّم از علایم حتمیّه که خروج سفیانی است، ذکر شده اند؛ چنان که در آن کتاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده، فرمود: خروج این سه نفر؛ یعنی یمانی و خراسانی و سفیانی در یک سال، در یک ماه و در یک روز واقع خواهد شد.

علامت پنجم: خروج مغربی است به تفصیلی که سابقا ذکر شد.

علامت ششم: بیرون آمدن سه بیدق از شام است بنا به روایت غیبت طوسی (۲) از حضرت باقر علیه السّلام که فرمود: اوّل سرزمینی که خراب می شود، شام است و در آن وقت، اهل آن سه گروه و تحت سه بیدق می شوند؛ یکی بیدق ابقع که او مردی ابلق بدن است، دیگری بیدق اصهب و او مردی سرخ مو و سرخ رنگ است و بیدق سوّم، بیدق سفیانی است.

علامت هفتم: خراب شدن سمت غربی مسجد شام که به زمین فرو می رود، بنابر نقل بحار.

علامت هشتم: وقوع جنگ و جدال در هر بلدی از نواحی مغرب تا یک سال به جهت اختلاف رایات، بنابر نقل بحار.

علامت نهم: خراب شدن شام از وقوع قتل، غارت، اقسام فتنه ها و بلاها در آن.

علامت دهم: فرو رفتن قریه ای از شام، جابیه نام یا خرشنا نام به زمین، محتمل است دو قریه به این دو اسم فرو روند، کما فی البحار.(۳)

علامت یازدهم: خروج زندیقی از بلد قزوین، بنابر روایت طوسی از ابن الحنفیه.

علامت دوازدهم: رسیدن سلطنت ها به ماه و روز، بنابر روایت صادقی از

۱- الغیبه، ص ۴۴۶.

۲- همان، ص ۴۶۳.

۳- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۲.

غیبت طوسی.

علامت سیزدهم: خروج سلمی در سرزمین جزیره که اهل تکریت است و کشته شدنش در مسجد دمشق، بنابر نقل طوسی در غیبت از امام سجاد علیه السّلام.

علامت چهاردهم: خروج شعیب بن صالح سمرقندی؛ چنان که در روایت سجّادی در غیبت طوسی است.

علامت پانزدهم: وقوع زلزله عظیم در شام، قبل از خروج سفیانی، بنابر روایت باقری در غیبت نعمانی.

علامت شانزدهم: ظهور آتشی در سمت مشرق زمین که تا سه روز میان زمین و آسمان افروخته می شود، بنابه روایت باقری در غیبت نعمانی.

علامت هفدهم: ظهور سرخی شدیدی در اطراف آسمان، بنابر روایت علوی از غیبت نعمانی.

علامت هجدهم: کثرت قتل و خونریزی در کوفه به جهت اختلاف رایات، بنابر روایات کثیری که از جمله روایت علوی در کشف الیقین سیّد بن طاوس رحمه اللّه است.

علامت نوزدهم: کشته شدن نفس زکیه در پشت کوفه با هفتاد نفر از صلحاست، او غیر آن نفس زکیه است که اسمش محمد بن الحسن و از آل محمد است که میان رکن و مقام کشته می شود، بنابر روایت علوی در بحار.

علامت بیستم: سلطنت بنی عبّاس بعد از زوال دولت ایشان و تحدید شدن دولتشان است، بنابر روایت کاظمی از غیبت نعمانی.

علامت بیست و یکم: وقوع جنگ عظیمی میان آل مروان و بنی عبّاس در قرقیسا که کنار شطّ فرات است، بنابر روایت باقری در بحار.

علامت بیست و دوّم: نزول ترک در جزیره و نزول اهل روم در رمله، بنابر روایت باقری در بحار.

علامت بیست و سوّم: مسخ شدن طایفه ای به صورت میمون و خنزیر، بنابر

روایت باقری در بحار در تفسیر آیه سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ (۱).

علامت بیست و چهارم: حرکت بیـدق های سـیاه است از خراسان، بنابه روایت علوی در بحار، ظاهر این است که این بیـدق ها ربطی به خروج خراسانی نداشته باشد؛ اگرچه محتمل است بیدق های او باشد.

علامت بیست و پنجم: آمـدن باران شدیـدی در ماه جمادی الثانی و ماه رجب که هرگز مثل آن دیده نشده، بنابه روایت باقری در ارشاد مفید. در خبری چهارده باران است، مالکی در فصول المهمّه بیست و چهار باران گفته و در بعضی اخبار است که در سال ظهور حضرت حجّت بیست و پنج مرتبه باران می بارد، طوری که اثر و برکت ظاهر می شود.

علامت بیست و ششم: باریـدن تگرگ بسـیار بزرگی در روم و جزایر که بسـیار محلّ تعجّب باشد و مثل آن دیده نشده باشد، بنابر نقل بعضی؛ چنان که در کفایه الموحّدین است.

علامت بیست و هفتم: مطلق العنـان شـدن عرب که به هرجـا خواهنـد، برونـد و هر چه خواهنـد بکننـد، در بعضـی اخبار به آن تصریح شده، بنابر آن چه در کتاب مزبور است.

علامت بیست و هشتم: خروج سلاطین عجم از شأن و وقار.

در کفایه آمده: مراد از این، تبعیّت ایشان از سایر دول در برهه ای از زمان است به جهت مصالح مرتبط به امر سـلطنت ایشان یا به جهت بعضی از امور، وهن و سستی در سلطنتشان عارض شود.

این سه علامت، محتمل الوقوع است، بلکه هر جمّ غفیری از ایشان، امیر و شـیخ کبیری از خود دارند که به واسـطه او احدی از سلاـطین را اطـاعت نمی نماینـد و هرچه از ایشـان پیشـرفت نمایـد، در هر بلـدی، از قتـل و غارت از آن پروا ندارنـد، هم چنین باریدن تگرگ بزرگ که به غیر عادت باشد در بعضی بلاد و نواحی نقل شد که وقوع

۱- سوره فصلت: آیه ۵۳.

یافت، هم چنین امر سلطنت بعضی اوقات در بلاد عجم سست و موهون شد؛ در اواخر سلطنت صفویّه که افاغنه و ازبک بر بلاد عجم مستولی شدند.

علامت بیست و نهم: طلوع ماه درخشنده و روشنی دهنده به شکل ماه شب اوّل باشد، دو طرف آن، کج و از کجی نزدیک باشد به هم وصل شود، بنابر نقل سیّد جزایری در انوار و عبارت او این است: و من علاماته طلوع نجم فی المشرق یضیی ء کما یضیی ء القمر، ثمّ ینعطف، حتّی یکاد یلتقی طرفاه.

شیخ مفید این علامات را ذکر نموده و به اخبار مستند نموده.

علامت سی ام: زنده شدن مردگان از قبور خود و رجعت آن ها در دنیا؛ چنان که سابقا گذشت و شیخ مفید در ارشاد آن را از حضرت صادق علیه السّلام نقل فرموده. از این قسم علامات، در اخبار بسیار است و ما در این عجالت به نقل همین ها قناعت می نماییم.

اللّهمّ عجّل فرج مولینا صاحب الزمان و اجعلنا من اعوانه و انصاره.

[علایم غیر حتمیّه و خاصّه ظهور] ۲۱ نجمه

بدان قسم چهارم از علایم ظهور آن جان جهان و امام عالمیان، علایم غیر حتمیّه خاصّه است که از ظواهر اخبار کثیری استفاده می شود و در صفحه خارج به عرصه بروز و ظهور رسیده إلی زماننا هذا؛ اگرچه در اخبار لابدّیت و حتمیّت آن ها بیان نشده، آن ها نیز بسیار است و ما در این عجالت به ذکر چند علامت از آن ها قناعت می کنیم.

علامت اوّل: ظهور شصت نفر که به دروغ مدّعی نبوّت می شوند و همه آن ها کذّاب، کفّار و فسّاق باشند، این علامت ظاهر و واقع گردیده و ظاهرا زیادتر از این عدد دعوی نبوّت نموده اند؛ اگرچه بعضی از ایشان مشهور و معروف نشده باشند.

علامت دوّم: ظاهر شدن دوازده نفر از سادات که مدّعی امامت شوند؛ چنان که جمعی در زمان ائمّه و ازمنه سابق، مدّعی این مطلب شدند تا این زمان که سیّد باب

شیرازی مدّعی آن شد و اظهار مهدویّت و امامت نمود.

علامت سوّم: بستن جسر در بغداد به محلّه کرخ که از بغداد نو به جانب بغداد کهنه باشد، این علامت ظاهر و واقع شده، بلکه در این زمان جسرهای عدیده بر دجله کشیده شده که از جمله، جسر کاظمیّین علیهما السّلام است.

علامت چهارم: مسجد نمودن قبرستان، چنان که مریی و مشهود است، بنابر آن چه حسن بن سلیمان در کتاب مختصر از صدوق در حدیث معراج روایت نموده است.

علامت پنجم: خراب شدن بغداد؛ چنان که با آن آبادی در زمان معتصم عبّاسی، اوضاعی در آن شهر فراهم آمده بود که هرروز که او به عزم شکار و نزهت از شهر بیرون می رفت، غرفه های سر راه را اجاره می دادند و اجاره هر غرفه ای به هزار دینار رسیده بود که در آن ها می نشستند و جلال او را تماشا می کردند، آن در فتنه هلاکو خان خراب شد؛ چنان که در کلام معجز نظام علوی به این قضیّه اشاره شده که ویل لک یا بغداد لدارک العامره الّتی لها اجنحه الطواویس تماثین کما یماث الملح یأتی بنو قنطوره و مقدّمهم جهوری الصّوت لهم وجوه کاالمجان المطوّقه و خراطیم کخراطیم الفیله لم یصل ببلده الّا فتحها و لا برایه الّا نکسها.

علامت ششم: خراب شدن دیوار مسجد کوفه، ظاهرا این علامت نیز واقع شده و دیواری که فعلا در مسجد کوفه برپاست، از بناهای جدید است و بنابر روایت صادقی در غیبت طوسی رحمه اللّه زوال دولت بنی عبّاس مقرون به خرابی دیوار مسجد کوفه است و چون اوّل واقع و محقّق شده، پس دوّم نیز، واقع شده، چون لازمه مقارنه همین است.

علامت هفتم: جاری شدن نهری از شطّ فرات در کوفه و کوچه های آن. این علامت نیز واقع و محقّق شده، چراکه بالفعل اکثر شطّ میان شهر کوفه عبور می کند و از آن نهرها در باغات و مزارع کوفه جریان دارد.

علامت هشتم: آباد شدن شهر کوفه بعد از خراب شدن. این نیز واقع و محقّق، بروز و ظهور یافته، چون یوما فیوما آبادی آن در تزاید است، فعلا محلّ سکنای جمعی شده و بناهای عالی و اسواق دایره در آن احداث شده؛ چنان که در ماه صفر هزار و سی صد و

چهل و نه که داعی از حجّ بیت اللّه مراجعت نموده، به نجف اشرف مشرّف شدم، برای اعمال مسجد کوفه به کوفه رفته، آن ها را به رأی العین مشاهده کردم.

علامت نهم: آب بیرون آوردن دریای نجف، این هم تحقّق یافته و در این سال؛ یعنی هزار و سی صد و پنجاه و یک که سال تألیف این وجیزه است به تواتر احداث نهری از فرات در مکان دریای قدیم مسموع شد که در زمان ائمّه طاهرین خشک بوده، بعد از آن دریا شد و کشتی ها در آن سیر می کرد، در حدود شصت هفتاد سال قبل از این باز خشک شد نموده اند که در آن کشتی ها، سیر و جریان دارند.

علامت دهم: جاری شدن نهری از فرات به غرّی که نجف اشرف باشد و آن آب از نجف داخل دریا شود و بر روی آن، نهر آسیا ساخته شود، بلکه از حدیث منقول از حضرت باقر علیه السّلام بنابر آن چه در غیبت طوسی است، استفاده می شود احداث آسیا در آن جا از علایم حتمیّه است. این علامت نیز تحقّق یافت، بنابر آن چه که در کتابه الموحّدین است که از همّت عالیه مرحوم خلد آشیان، حاج سیّد اسد اللّه، خلف صدق مرحوم حجّه الاسلام حاج سیّد محمد باقر- طاب اللّه ثراهما- از مال الوصیه مرحوم وکیل الملک نوری مخارج بیشماری نموده، نهری از شطّ فرات به جانب نجف اشرف جاری نموده که آب آن نهر از نجف داخل دریا می شود، آسیاهای متعدّد بر روی آن نهر بنا نهاده شده و بحمد اللّه تمام زوّار و فقرای سکنه نجف از آن آب خوشگوار منتفع می شوند، انتهی.

افسوس که در این زمان آن نهر مطموس گردیده و آن آسیاها خراب شده اند.

مرحوم حجّه الاسلام حاج میرزا حسین بن المرحوم حاج میرزا خلیل طبیب طهرانی- طاب مثواهما- مصارف زیادی فرمودند که شاید آن نهر دوباره دایر گردد امّا چون خداوند جریان او را تقدیر نکرده بود، آن مصارف، ثمری نکرد. بدیهی است در علامت بودن شی ء مجرّد، تحقّق وقوع آن معتبر است، نه باقی ماندنش للتّالی.

علامت یازدهم: بنای قبّه حمرا؛ چنان که خزاز در کفایه الاثر از حضرت امیر علیه السّلام در جمله حدیثی که در آن بیابان پاره ای از علایم ظهور حضرت بقیّه اللّه است، روایت

نموده، فرمود: قبّه خاکستری رنگ در بیابان بنا نهاده می شود- سرخ رنگ- عقب این ها قائم علیه السّلام به حق میان اقالیم نقاب غیبت را از روی خود برمی دارد؛ مانند ماه درخشنده میان کواکب. در کفایه آمده: ظاهرا مراد از قبّه حمرا، قبّه طلای هریک از مشاهد مشرّفه ائمّه طاهرین علیهم السّلام است که سلاطین شیعه آن را بنا کرده اند و احتمال قریب دارد که مراد از این قبّه، قبّه مبارکه عسکریّین باشد که در بیابان واقع شده، زیرا اطراف سرّ من رأی تا چند فرسخی بیابان و خالی از آبادی است و آبادی خود سرّ من رأی نیز اندک است و فعلا قصبیحه ای است که آبادی شهر و بلد، بلکه آبادی قرای معتبری هم ندارد و رنگ آن قبّه، چنان که حقیر در زمان تشرّفم به سرّ من رأی مشاهده کردم، قبل از آن که آن را طلا نمایند کاشی بود، مانند خاک و خاکستری بی رنگ به نظر می آمد، تا آن که شاهنشاه ایران، سلطان السّلاطین، ناصر الدین شاه- ادام اللّه شوکته و عدله- به این خدمت عظمی موفّق شد که از اعظم شعائر اللّه بود، حال آن قبّه مبارکه در کمال علوّ و ارتفاع است و در نهایت خوبی به حمرا مبدّل شده و تمام آن را از خشت طلا ساخته اند.

علامت دوازدهم: طلوع ستاره دنباله دار در نزدیکی جدی، بنابر فرموده امیر در خطبه لؤلؤه. در کفایه است که این چندسال قبل ظاهر شد، زمانی هم طول کشید و اکثر خلق آن را مشاهده کردند.

علامت سیزدهم: ظاهر شدن قحطی شدید قبل از ظهور حضرت حجّت علیه السّلام، بلکه بنابر مفادّ روایت صادقی در غیبت نعمانی، این یکی از علایم حتمیّه است.

در کفایه آمده: ظاهرا، بلکه محقّقا این علامت نیز واقع شده، مخصوصا در بلاد عجم، بین هشتاد و نود بعد از هزار و دویست از هجرت، طوری قحطی شد که مردم گوشت میّت می خوردند، کلاب را کشته، خرید و فروش می کردند، اطفال را سرقت نموده، می خوردند، کار به جایی رسید که از اطفال خود چشم پوشیده، آن ها را می کشتند و می خوردند، مع ذلک، خلق بسیاری از گرسنگی هلاک شدند؛ نستجیر باللّه من هذه النازله.

در بسیاری از اخبار است که در نزدیکی ظهور حضرت حجّه اللّه، قحطی شدیدی در شام و کوفه روی خواهد داد که خروج دجّال به آن قحطی مقرون خواهد بود؛ اکثر خلق تابع او می شوند، چون آن ملعون به سحر، کوهی از نان برای مردم ظاهر می سازد که با او حرکت می کند.

علامت چهاردهم: وقوع و شیوع طاعون شدید در کثیری از بلاد، بنابه روایت صادقی که در کمال الدین (۱) شیخ صدوق قدس سرّه است، چون آن حضرت فرمود: پیش از ظهور قائم علیه السّلام دو نوع مرگ به مردم روی آورد؛ یکی موت احمر و دیگری موت ابیض، به نحوی که از هفت نفر، پنج نفر هلاک می شوند، موت احمر شمشیر و موت ابیض طاعون است.

بنابه روایت علوی در غیبت طوسی (۲) که مضمون آن با مضمون این خبر صادقی مطابق است؛ مراد از موت ابیض، طاعون است. در کفایه است که این علامت، تحقّق یافته، زیرا قریب شصت سال قبل از تألیف این کتاب، سال هزار و دویست و چهل و هفت که در همان سال تاریخ آن به کلمه غرمز گذاشته شد، طاعون شدیدی در اکثر بلاد عجم ظاهر شد که در هر بلدی، اکثر خلق از طاعون هلاک شدند و هر خانواده و قبیله ای که به آن مبتلا می شدند، دو ثلث، بلکه زیادتر از آن هلاک می گشتند.

این ناچیز گوید: والد مرحوم این حقیر که صد و هفده سال از عمرش گذشت و سال هزار و سی صد و سیزده فوت نمود، مکرّر می فرمود در این طاعون که صاحب کفایه مرقوم فرموده، چهارده نفر از اخوه و اخوات و والد و والده بودیم و جز چهار نفر از ما باقی نماند. از جمله می فرمود: جنازه سه برادرم را متعاقبا وارد مغتسل نمودند که هنوز از غسل برادر اوّلم که فوت شده بود، فارغ نشده بودیم، جنازه برادر دوّم را وارد نمودند، مشغول غسل آن شدیم که جنازه برادر سوّم را وارد ساختند، نعوذ باللّه من هذه النازله و امثالها.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۵.

۲- الغیبه، ص ۴۳۸.

علامت پانزدهم: وقوع زلزله شدید در کثیری از بلاد. در کفایه است که ظاهرا محقّق الوقوع باشد؛ چنان که زلزله قدیم را که از شیراز نقل نمودند، طوری شد که اکثر بناها و عمارت را خراب کرد.

این ناچیز گوید: زلزله ای که در قوچان واقع شده هم، چنین است که آن ها از توابع مشهد مقدّس رضویّه است. بنابر نقل سیّد جلیل، معاصر الواصل الی رحمه اللّه، الملک الغافر، الآقا میرزا محمد باقر المدرّس فی الروضه المبارکه الرضویّه در کتاب لئالی منوّره خود در سال هزار و سی صد و یازده، در شب دوشنبه هشتم جمادی الاولی، دو ساعت و نیم از شب گذشته زلزله سختی در مشهد مقدّس شد ولی زیاد طول نکشید و در ساعت هشت همان شب باز زلزله شد و شب نهم آن ماه، ساعت هفت شب باز زلزله شد ولی بحمد اللّه در مشهد مقدّس، ضرری به نفوس و ابنیه نرسید.

امّا در قوچان شب هشتم ماه، چنان زلزله شد که تمام قوچان از زلزله خراب شد و قریب یک ربع از اهالی تلف شدند، عمارات شجاع الدوله و تلگراف خانه دولتی منهدم شد، گویا از اصل نبوده اند. یک قلعه از کوه به صحرا غلطید و چند قلعه دیگر خراب شد، مناره های امامزاده ای که آن جاست، شکست یافت. همان شب قریب هفتاد بار در قوچان زلزله شد.

زلزله ای که در تربت حیدریّه واقع شد هم، چنین است که آن نیز از توابع مشهد مقدّس است، چراکه از قریب طلوع فجر روز شنبه، نهم ماه شوال المکرّم سال هزار و سی صد و چهل و یک هجری تا آخر آن روز در تربت حیدریّه و نواحی آن، چندین مرتبه زلزله شد، به نحوی که دو قریه را علی ما نقل متواتر، بالکلیّه خراب و آثار بنای آن ها را نیست و نابود کرد. از دویست نفر جمعیّتی که در یکی از آن دو قریه بود، شش نفر جان به سلامت بردند.

نظر به بعضی از مکتوبات، متجاوز از چهارهزار نفر بغتتا از این واقعه هایله رهسپار راه عدم شدند و تا روز شنبه، بیست و سوّم ماه مزبور، زلزله باقی بود و تا ده فرسخ از تربت به سمت مشهد مقدّس نیز زلزله بود و در ده فرسخ دیگر که به مشهد

مقدّس منتهی می شود- چون مسافت میان تربت و مشهد، بیست فرسخ است- و همچنین در خود شهر مشهد بحمد اللّه و المنبه از برکت امام معصوم مظلوم مدفون در آن، به هیچ وجه آثار زلزله هویدا نشد.

همچنین زلزله ای چهار پنج سال قبل از تألیف این عجالت در سر حدّات ایران و روسیه واقع شد که چندین قصبیحه و قرا و مزارع را به زمین فرو برد، از جمله کیوان بوده که از قلمرو ایران و قریب به سرحدّ روسیه است و چقدر از نفوس را تلف کرد.

علامت شانزدهم: آمدن ملخ هم در وقت و هم در غیر وقت.

چنان که در کفایه فرموده، حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در کلام معجز بیان خود، به این علامت اخبار فرموده و این علامت در کثیری از بلاد وقوع یافت. حقیر در عتبات عالیات مکرّر مشاهده کرده ام که بعضی اوقات طوری ملخ می آمد که از کثرت مانند ابر، آفتاب را می پوشاند.

علامت هفدهم: خراب شدن بصره به دست سیّدی که به صاحب الزنج ملقّب است؛ یعنی به خروج یکی از هاشمیّین که اتباع او از زنجیان است و بصره را خراب خواهد کرد. این علامت نیز در زمان سلطنت بنی عبّاس تحقّق یافت که بعد از غیبت حضرت بقیّه اللّه- عجّل اللّه فرجه- صاحب الزنج خروج نمود و به بصره و اطراف آن بسیار خرابی رساند و مدّتی با بعضی از خلفای عباسی مقاتله می نمودند؛ اگرچه مستفاد از اخبار آن است که چند دفعه در بصره خرابی، واقع خواهد شد. قضیّه صاحب الزنج و اخبار خروج آن به لسان معصوم در کتب اخبار و تواریخ ثبت و ضبط است، فارجع الیها و تبصّر.

علامت هجدهم: قتل بیوح؛ یعنی واقع شدن قتل بسیار میان مردم و کشتن ایشان یکدیگر را. حضرت امیر علیه السّلام در تعداد علایم ظهور حضرت قائم آن را بیان فرموده.

بزنطی معنی قتل بیوح را از حضرت صادق علیه السّلام سؤال نمود.

حضرت فرمود: قتل دایمی که آرام نمی گیرد.

در کفایه آمده: ظاهر این است که سبب این قتل، اختلاف سلاطین، امرا و رؤسا از

طوایف و ملوک با یکدیگر باشد بسیار کم است هرسال در صفحه ای از ممالک میان خلایق خونریزی نشود، بلکه در بسیاری اوقات به قسمی می شود که به جهت دعاوی نفسانی الاف و الوف از طرفین کشته می شوند، بلکه اهل یک مملکت، یک مذهب و آیین به جهت تشاجر و تنازع در امور دنیوی بسیار خونریزی می نمایند.

این ناچیز گوید: شاهد و مصدّق فرمایش اخیر ایشان، خونریزی هایی است که از تاریخ هزار و سی صد و بیست و چهار تا چندسال بعد، میان ایرانی ها که اهل یک مملکت و همگی شیعی مذهب اند، الّا ماند، اما واقع شد و از وضوح، نیاز به تفصیل نیست.

علامت نوزدهم: تحلیه مصاحف، زخرفه مساجد و تطویل منازات؛ چنان که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در جواب صعصعه بن صوحان که از احوالات دجّال سؤال نموده، به آن اعلام فرموده. در آن خبر شریف جنابش جمله ای از علایم ظهور حضرت قائم را بیان نمود و پس از آن فرمود: از جمله علامات ظهور آن حضرت، مزیّن نمودن قرآن به زینت ها از طلا، لاجورد و امثال این ها، نقش نمودن مساجد به طلا و اقسام نقوش و بلند نمودن مناره های مساجد است.

این علایم در اکثر بلاد اسلام در نهایت شیوع است و مساجد و مصاحف بسیاری به آن نحو است که حضرت به آن اعلام فرموده.

مخصوصا شیوع این علایم میان طایفه عامّه زیادتر از طایفه امامیّه است و اوضاع مساجد و مصاحف اسلامبول، وضع مسجد اموی در شام و غیر این ها، مصدّق وقوع این علایم است، کما هو المشهود عند من رأیها.

علامت بیستم: اقتران بعض نجوم که آن هم از علایم عشره است که حضرت امیر به آن اعلام فرموده اند و مقصود از این علامت، مقارنه نمودن ستاره ها با یکدیگر است و اگر به قول منجّمین اعتماد و اعتبار بوده باشد، آن ها به وقوع این علامت خاصّه اخبار نموده اند.

علامت بیست و یکم: خراب شدن مسجد براثا، آن مسجدی است که بعد از جنگ

نهروان، راهبی خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام رسید و به امر آن حضرت، آن را بنا نمود؛ چنان که در کتب سیر و تواریخ و اخبار است، آن مسجد میان کاظمین و بغداد بود و اسم آن راهب، حباب است که به دست مبارک حضرتش به شرف اسلام مشرّف شد.

بعد از این که حضرت او را به بنای آن مسجد امر نمود، فرمود: آن را به نام معمارش بنام! پس معماری براثا نام آن را بنا نهاد و لذا به مسجد براثا موسوم شد و به راهب فرمود: در جنب مسجد تو شهری بنا می شود که ظالمان و جابران در آن بسیار می باشند تا آن که هر جمعه هفتادهزار زنا در آن واقع گردد، وقتی بدکرداری ایشان شدّت نمود، راه مسجد تو را می بندند و آن را جز کافری خراب نمی کند و بعد از آن سه سال از حجّ بازداشته می شوند.

این علامت نیز چندین سال قبل واقع شد که به امر والی بغداد از جانب دولت حکم شد مهندس فرنگی راه آهنی از بغداد به کاظمین تعبیه نماید و تسویه آن راه، سبب خرابی مسجد براثا شد؛ چنان که فرمودند آن را جز کافری خراب نمی کند.

علامت بیست و دوّم: منهتک شدن کعبه و حمل نمودن حجر الاسود به سوی کوفه؛ چنان که قرامطه حدود سی صد و سی هجری، حجر الاسود را از رکن حجری کنده، به کوفه حمل نمودند و در استوانه مسجد کوفه نصب کردند و سال سی صد و سی و هفت قرامطه دوباره آن را به کعبه برگرداندند و نصب و استقرار آن در محلّ خود و به دست ولیّ عصر- عجّل اللّه تعالی فرجه- انجام شد؛ چنان که در قضیّه ابن هشام، در کتب غیبت، نقل شده است.

علامت بیست و سوّم: خرابی کعبه؛ بناء آن چه در کفایه الموحّدین است. محتمل است این خرابی هنگام بردن حجر الاسود توسّط قرامطه، بوده باشد؛ چنان که در کتاب مذکور است قرامطه کعبه را خراب کرده، حجر الاسود را به کوفه حمل نمودند و محتمل است خرابی ای باشد که در اواسط دولت عثمانی به واسطه کثرت باران و جریان سیل در مسجد الحرام واقع شده که در آن زمان سیّد جلیل، آقا میر زین العابدین

کاشانی در مکّه معظّمه مجاور بوده و رساله ای در این خصوص، مسماه بمفرّحه الأنام فی تأسیس بیت اللّه الحرام، تألیف فرموده. استادنا المحدّث النوری- نوّر اللّه مرقده الشریف- پاره ای از مطالب آن را در دار السلام ذکر فرموده و علی ایّ احتمال، این نیز تحقّق و وقوع پیدا کرده است.

علامت بیست و چهارم: خسوف در خراسان، بنابر آن چه حضرت امیر علیه السّلام در بعضی از خطب خود در عداد علامات عشره ای که برای ظهور خود که فی الواقع ظهور فرزندش منظور بوده- چه ظهور آن حضرت، مقدّمه ظهور و رجعت خود شخص شریف علوی است- آن را بیان فرموده که بعضی از بلاد و امکنه او به زمین فرو رود، این هم تحقّق و وجود یافته، چون در سنوات قریب به تألیف این عجالت در چند محلّ از مملکت خراسان، خسوف ها واقع شده است.

علامت بیست و پنجم: فرو گرفتن ظلمت کفر تمام عالم را؛ چنان که مضمون بسیاری از اخبار وارده در علایم ظهور است.

در کفایه الموحّدین در بیان تحقّق و واقع شدن این علامت چنین فرموده: از واضحات، آن که مراد به آن علاماتی که در بسیاری از اخبار بر سبیل تفصیل و اجمال به آن اعلام فرموده اند که عالم باید پر از ظلم و جور شود، آن نیست که تمام عباد اللّه از دین اسلام رو برگردانند و بالمرّه کفر را بر دین اسلام اختیار کنند، زیرا مؤمنین و مسلمینی که در امر دین، متوسّط الحال اند بسیار خواهند بود، بلکه مقصود از این علامت غلبه کفر در عالم، انتشار آداب و رسوم آن در تمام بلاد، کثرت میل خلق به اطوار، حالات کفّار و مشرکین از گفتار و کردار و تعیّش و اوضاع دنیوی و تشبّه ایشان در حرکات، سکنات، مساکن، البسه، ضعف و سستی حال ایشان در امر دین و آثار شریعت و عدم تقیّد ایشان به آداب شرعیّه خصوصا در این خبر است و از زمانی که یوما فیوما حالات مردم در تشبّه به اهل کفر از جمیع جهات دنیوی، بلکه در اخذ قواعد کفر و عمل نمودن به آن در امور ظاهری در تزاید و اشتداد و بسیار است که به اقوال و اعمال کفّار اعتقاد و اعتماد کامل می نمایند و در کلیّه امور به آن ها وثوق تمام

دارند و بسا به سوی عقاید کثیری از مردم سرایت خواهد نمود که بالمرّه اصل عقاید دینی اسلام را از دست می دهند.

بلکه به اطفال خردسال آداب و قواعد ایشان را تعلیم می نمایند؛ چنان که فعلا مرسوم است و در بدایت سن نمی گذارند اطفال مسلمانان، امور و قواعد دین اسلام را در اذهانشان رسوخ نمایند، حال کثیری از ایشان بعد از بلوغ، به فساد عقیده و عدم تدیّن به دین اسلام منجر خواهد شد و بر این منوال تعیّش و زندگی خواهند نمود و هکذا حال کسانی که با چنین اشخاصی معاشرت دارند و اهل و عیال آن ها که تبعه ایشان اند؛ اگر نیکو تأمّل نمایی، می بینی کفر بر عالم محیط شده، الّا اقلّ قلیل و مقدار یسیر از عباد اللّه که غالب ایشان هم از ضعفا الایمان و نواقص الاسلام اند، چراکه اکثر بلاد معموره در تصرّف کفّار و مشرکین و منافقین است که اکثر اهالی آن، جز بر سبیل ندرت اهل کفر و شرک و نفاق اند.

اهل ایمان نیز که اثناعشریّه باشند، به جهت اختلاف در عقاید اصولی دینی و مذهبی چنان متفرّق و متشتت اند که اهل حق میان ایشان قلیل است و بسیاری از این قلیل اهل ایمان هم از عوام و خواصّ به جهت ارتکاب به اعمال قبیح و افعال شنیع محرّم، از انواع معاصی، محرّمات، اکل حرام، ظلم و تعدّی هریک بر دیگری در امور دینی و دنیوی چنان بر نفس خود ظلم می نمایند که چیزی از اسلام و ایمان نزد ایشان باقی نمانده، مگر اسمی که غیر مطابق با مسمّاست و رسمی که با شریعت و آثار آن مخالف است.

پس فعلا در روی زمین اثری از اسلام باقی نخواهد ماند، مگر بسیار قلیل که آن هم مغلوب و منکوب است و از وجود آن به ظاهر شرع در ترویج دین، اثری مترتّب نخواهد شد و از اسلام جز اسم و رسم ظاهری نمانده و گویا بالمرّه طریقه امیر المؤمنین علیه السّلام و سجیّه مرضیّه ائمّه طاهرین علیهم السّلام از دست رفته و نزدیک است العیاذ باللّه طومار شریعت بالمرّه پیچیده شود.

به مرایی، مسمع، منظر و مشهد همه خلق است که آن چه ذکر شد، یوما فیوما در

تزاید و تضاعف و اشتداد است و آن چه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به آن خبر داد که اسلام در اوّل ظهورش غریب بود و بعد از این هم برمی گردد و غریب می شود، در این جزء از زمان، هویدا باشد و قریب است تمام عالم از کفر و ظلم و جور پر شود، بلکه فی الحقیقه الآن عین ظلم و جور است.

پس باید این قلیل عباد اللّه مؤمنین علی الدوام لیلا و نهارا از روی تضرّع و ابتهال مسألت نمایند که حق تعالی فرج آل محمد علیهم السّلام را تعجیل فرماید که آن نور الانوار و مظهر الآثار و قامع الکفّار و الفجّار؛ اعنی حضرت حجّه اللّه الملک القهّار از مطلع غیب طلوع نماید، عالم را به نور جمال خود روشن و منوّر فرماید، زنگ کفر و ظلم را از عالم بزداید، آثار دین و شریعت محمّدی را در تمام دنیا منتشر فرماید و صفحه زمین را از لوث وجود ناپاک کفّار، مشرکین، ملحدین، طغات، ظالمین، فاجرین و مخرّبین شریعت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله از سطوت ذوالفقار آتش بار حیدر کرّار، پاک و مطهّر گرداند، آمین! آمین! یا ربّ العالمین!

[علایم عامه ظهور] ۲۲ نجمه

اشاره

بدان قسم پنجم از علایم ظهور حضرت حجّه اللّه الملک المنان، ناموس الدهر و امام الزمان- عجّل اللّه فرجه الشریف- علایم عامّه ای است که در اکثر زمان ها، بسیاری از مردمان به آن امور مبتلا شده اند، بلکه هر سال به مرور ایّام، در تزاید و شدّت است و اخبار منقول در بیان این علایم از حضرت رسول مختار صلّی اللّه علیه و آله و حضرت ائمّه هشت و چهار- علیهم صلوات اللّه الملک الغفّار- بیش از حدّ تعداد و شمار است؛ مثل خبر معروف جناب سلمان در بیان اشراط الساعه که بنابر تصریح صاحب کفایه الموحّدین، مراد از ساعت؛ چنان که از آن اخبار ائمّه هدی مستفاد است، قیامت صغراست که وقت ظهور حضرت بقیّه اللّه می باشد.

نیز مثل خبر ابی عمیر و حمران که در روضه کافی است و غیر این ها که در بیان

علایم عامّه ظهور آن جان جهان وارد شده که حضرات اهل سنّت و جماعت، آن ها را مثل وجود خود حضرت مهدی موعود و ظهور حضرتش، از علایم قیامت کبرا به شمار می آورند.

به اعتباری نیز چنین است که ظهور حضرت حجّه از علایم قیامت است بعد از این که جدّش حضرت رسول مختار بفرماید: أنا و الساعه کهاتین و به انگشت سبّابه و وسطای خود اشاره فرماید،(۱) پس ظهور آن جناب به طریق اولی از علایم قیامت است.

کیف کان چون این علایم عامّه را بعض از دانشمندان، عنوان نموده و ذیل هرکدام از آن ها نصایح فصیح، نکته صحیح، لطایف شریف و اشارات ملیحی بیان فرموده، لذا خوش دارم آن ها را در این عجالت به عین عبارات او و به رسم ارمغان برای خلّص اخوان ایراد نمایم. عبارات دل پسند آن دانشمند چنین است:

علامت اوّل: [سهل انگاری در صلوات]

صلوات را که عمده عمد ایوان دین و غرّه جبهه اسلام است، سهل انگارند، اقامت او را در چشم سبک دارند و از فرط غفلت و غایت غباوت نشناسند که تارک الصلوه ملعون و تهدید و عید من ترک الصلوه متعمّدا فقد کفر را از ساحت ضمیر محو نمایند و عقب نماز قصّه نیاز به حضرت پادشاه بی انباز را عرض ندارند، لاجرم عذاب آن در آخرت از هرچه عظیم تر و عقاب آن در عقبی از هرچه الیم تر به ایشان عاید گردد، نعوذ باللّه تعالی من ذلک.

علامت دوّم: [از بین رفتن مایه امانت و سرمایه دیانت]

قوام بدنام از مایه امانت و سرمایه دیانت تهی دست شوند، طلب غدر و خیانت از لوازم شمارند و از استماع فرمان إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها(۲) صماخ اسماع مسدود دارند.

علامت سوّم: [ورود غل و غش و هجو و فحش بین اهل سوق]

تجّار روزگار و اهل سوق و بازار ازار، از او همیان دار بر میان محکم کنند، ترک مساهله را در فنون معامله واجب بینند، هجو و فحش در بیع و شراء

۱- مسند احمد، ج ۳، حلیه الابرار، ج ۱، ص ۴۲۳؛ الکافی، ج ۳، ص ۴۸۴.

۲- سوره نساء: آیه ۵۸.

را از لوازم شمارند و غلّ و غش از خرید و فروش را از فرایض دانند و از غایت غباوت و نهایت شقاوت نشناسند که و من غش مسلما فی بیع و شراء یحشره اللّه تعالی یوم القیمه مع الیهود لانّهم اغشّ النّاس من المسلمین و نزع البرکه منه.

علامت چهارم: [قضات و حکّام زمان در تنقید، قضایا و حکومات مداهنه نمایند]

قضات و حکّام زمان در تنقید، قضایا و حکومات مداهنه نمایند، در اخذ رشوه اهتمام تمام مرعی دارند، از طعن- لعن اللّه الراشی و المرتشی- نیندیشند، اجتناب از اکل اموال ایتام و اطفال صغار که موجب وبال و دمار در آخرت و مستلزم عقاب عقبی است که إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامی ظُلْماً إِنَّما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً(۱) واجب نبینند و از سوط سخط جبّار عالم و تعب غضب پروردگار اعظم تعالی و تعظّم باکی ندارند، کما قیل قضاه زماننا صار و الصوصا عموما فی القضایا و الخصوصا.

علامت پنجم: [بنیان در و ایوان و قصور به ذروه علیا برافرازند]

بنیان در و ایوان و قصور به ذروه علیا برافرازند و آن را به الوان نقوش و انواع فروش بیارایند، وَ نَمارِقُ مَصْفُوفَهٌ وَ زَرابِیُّ مَبْثُوثَهٌ(۲)، تزیین دهند و بر این معنی واقف نباشند که من بنی بناء ریاء و سمعه یوضع علیه یوم القیمه من سبع ارضین طوقا یقلّد فی عنقه، ثمّ یؤمر به إلی النار.

عجبا لقوم یعجبون برأیهم***و اری بعقلهم الضّعیف قصورا

هدموا قصورهم بدار بقائهم***و بنوا لعمرهم القصیر قصورا

آورده اند که وقتی سلمه الاحمر بر هارون خلیفه درآمد و طاق های بلند و رواق های مشیّد را مشاهده کرد، این بیت را گفت:

امّا بیوتک فی الدنیا فواسعه***فلیت قبرک بعد الموت تیسّع

هارون چون این بیت را استماع نمود، بگریست و دیگر به چشم رضا در آن بیوت نگریست.

۱- سوره نساء: آیه ۱۰.

۲- سوره غاشیه: آیه ۱۵ و ۱۶.

خاك است خون به گرد تو و در میان تو***که باغ و حوض سازی و که منظر و سرا

و آن گاه نیستی که ز چندین سرا و باغ***لختی زمین سست قسم تو، دیگر همه هبا

آن وقت طاق عمر تو از هم فرو فتد***طاق و طرم نماند و نی تاج و نه لوا

نقل است وقتی نوح نجی از کشتی بیرون آمـد، فرزنـدانش گفتند: ای فرزانه انبیا و ای یگانه اصـفیا! چه باشد اگر اجازه فرمایی برایت سرایی سازیم و باغی برآریم؛ روا داری؟

گفت: صبر کنید تا از روح الامین استفسار نمایم چقدر از عمرم باقی مانده؟

چون پرسید، روح الامین گفت: سی صد سال.

نوح علیه السّلام فرمود: با عمر سی صد سال نمی توان خانه عمارت کرد.

دیدم بر این رواق مقرنس کتابه ای***بر لوح لاجورد نوشته ز مشک ناب

هر خانه ای که داخل این طاق ازرق است***گر صدهزار سال بماند، شود خراب

جایی دگر گزین و بنا کن تو خانه ای***کش خوف انهدام نباشد به هیچ باب

علامت ششم: [خلق از صوب صدق و صواب، به کذب و خطا روی آورند]

خلق از صوب صدق و صواب، به کذب و خطا روی آورند، از سنن عدل و انصاف به طریق جور و اعتساف انحراف نمایند، از تهدید وعید وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (۱) باک ندارند و با تکرار، فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲)؛ گوش بر استماع انذار نگمارند.

۱- سوره جاثیه: آیه ۷.

۲- سوره طور: آیه ۱۱؛ سوره مرسلات: آیه ۱۵ و ۱۹ و ۲۴ و ۲۸ و ۳۴ و ۳۷ و ۴۰ و ۴۵ و ۴۷ و ۴۹.

علیک بالصدق و لو انّه***احرقک الصّدق بنار الوعید

فابغ رضی اللّه به و اعتبر***لا تسخط المولی و ترضی العبید

علامت هفتم: [اغلب آدمیان از طریق آداب و سنن سیّد انس و جان، تجنّب و تنکّب نمایند]

اغلب آدمیان از طریق آداب و سنن سیّد انس و جان، تجنّب و تنکّب نمایند، به متابعت نفس و هوی که سرمایه تعب است، اهتمام تمام مرعی دارند و به نهی (و لا تتّبع الهوی فیضلّک عن سبیل اللّه) متنهّی نگردند، کما قال المتنبّی عربیّه: لا ادب عندهم و لا حسب و لا عهود لهم و لا ذمم.

چنان که حکیم سنایی گوید:

زرق را زروق روان شد، صدق را رونق کجاست***فسق را بازار دیدم، زهد را بازار کو

احمد مختار می خواهی، شفاعت آردت***شرط سنّت های شرع احمد مختار کو

علامت هشتم: [اغنیا جوهر نفیس دین را به ثمن نجس دراهم معدودات می فروشند]

اغنیا جوهر نفیس دین و زیور ثمین ملّت، سیّد المرسلین را برای بهره دنیای دون که متاع متاعب و بضایع معاتب است به ثمن نجس دراهم معدودات می فروشند و آن را ربحی تمام و تجارتی شگرف می شمارند.

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: «انّ بین یدی الساعه فتنه کقطع اللیل المظلم، فیموت فیها قلب الرجل کما یموت بدنه یصبح بدنه یصبح الرّجل فیها مؤمنا و یمسی کافرا و یبیع فیها اقوام دینهم بعوض من الدنیا قلیل.(۱) قال اللّه سبحانه و تعالی: أُولئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الضَّلالَهَ بِالْهُدی فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ وَ ما کانُوا مُهْتَدِینَ (۲).

قل للّذین شروا دنیا بآخره***لم تربحوا باتّخاذ البیع بل خسروا

باعوا کریما سلیما باقیا ابدا***بدارس طامس یابئس ما اتجروا

علامت نهم: [اصحاب جهل را بر ارباب فضل تقدیم کنند]

اصحاب جهل را بر ارباب فضل تقدیم کنند، بی هنران را بر خداوندان

۱- ر. ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۴۵۳؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۰۸؛ المعجم الکبیر، ج ۸، ص ۲۹۸.

۲- سوره بقره: آیه ۱۶.

منقبت و فضیلت و هنر ترجیح و تفضیل نهند، از استماع الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ*(۱) درجات گوش فرو خوابانند و جهّال و اراذل را در کفایت مهمّات پیشوای کار و کدخدای روزگار شمارند؛ چنان که آن فاضل روزگار؛ اعنی رشید کاتب در این معنی قطعه ای انشا فرموده است.

شاها منم که دور فلک در هزار سال***چون من یگانه ای ننماید به صد هنر

تا کی به زیر هر خس و ناکس نشینیم***این جا دقیقه است، شناسم من این قدر

بحری است مجلس تو در بحر بی خلاف***لؤلؤ به زیر باشد و خاشاک بر زبر

همین معنی را قابوس که به حسن کتابت و زیور نقابت، چنان آراسته و پیراسته نبود که ضرب المثل اماثل دهر گشته، می گفتند: انّ هذا خطّ قابوس أم احنجه الطاوس؛ به لغت تازی و بلاغت حجازی نظم فرمود.

امّا تری البحر یطفو فوقه جیف***و تستقرّ باقصی قعره الدّرر

علامت دهم: [خلایق، خالق انام- جلّ ذکره- را به اخلاق نافرجام و اعمال بی سرانجام، عصیان ورزند]

خلایق، خالق انام- جلّ ذکره- را به اخلاق نافرجام و اعمال بی سرانجام، عصیان ورزند و حدیث درست و سخن درشت علما را که ایشان به مقتضای قل الحق و ان کان مرّا بنصائح اجرا فرمایند؛ به سمع قبول اصغاء ننمایند، درّ وعظ و جواهر نصیحت را در درج سینه راه ندهند و کمر اطاعت و نطاق خدمت بر خاصره دل و جان نبندند.

إذ الأنسان خان النّفس منه***فما یرجوه راج للحفاظ

فلا ورع لدیه و لا صفاء***و لا الأصغاء نحو الأتّعاظ

علامت یازدهم: [در سفک دماء کوشند]

در سفک دماء کوشند و بنیان رفیع الشأن انسان را هدم نمایند و نهاد آدمی که بنای باری عزّ اسمه است، به سهل انگاری و سبکباری با قتل منهدم گردانند، در کشتن اهل اسلام کوشش تمام نمایند و از فرط غباوت و کمال شقاوت این مقدار ندانند که در هر مکانی که خون مسلمانی مسفوک گردد یا دمای آدمی بر ادیم خاک مسکوب شود، آن زمین به حرکت آید و از جبّار عالم- جلّ جلاله- مسألت

۱- سوره نحل: آیه ۲۷؛ سوره اسراء: آیه ۱۰۷؛ سوره حج: آیه ۵۴.

نماید تا آن جا را بر جاهل، یعنی قاتل آن شخص عالم، ابتلاع نموده، چون قارون از ثریّا به ثری فرو برد، از مصعد ماه به مرقد ماهی انـدازد و خود را از خبث او پاک گردانـد که وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِیماً(۱). دهوری برآمد و شهوری بگذشت که گفته اند:

افسوس که خون مؤمنان ریخته شد***و اسلام به غربیل جفا بیخ تر شد

وین طرفه که ظالم به سلامت در دهر***مظلوم به خاک تیره آمیخته شد

علامت دوازدهم: [اولاد در عقوق والدین کوشند]

اولاـد در عقوق والـدین کوشـند و از حقوق اقربـا که در ذمّه اتقیـا، همّت صـالحین، ثـابت و لازم است که لِلْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ (۲)؛ ذیل رعایت، دامن محافظت در چین انـد، اقارب را عقارب برزخ خوانند و حمیم را در دوزخ بیندازند.

اقارب کالعقارب فی اذاها***فلا تفرح بعمّ أو بخال

فکم عمّ یجئی الغمّ منه***و کم خال عن الخیرات خال

علامت سیزدهم: [بسیاری از مردم طالب غلای نرخ و خاطب عروس احتکار شوند]

بسیاری از مردم طـالب غلاـی نرخ و خـاطب عروس احتکـار شونـد، انبارهـا از اصـناف ذخایر غلّات و حبوب مملوّ دارنـد و به درویشـان تنگـدست و مفلسـان مقلّ الحـال خـداپرست، چیزی از آن هـا را برای نفقه عیال و سـدّ رمق اطفالشان انعام و افضال ننمایند، آیه با درایت أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ (۳) در صدف گوش و صندوق سینه راه ندهند، به لعن بارگاه نبوّت و طعن درگـاه رسـالت کـه محتکر ملعون است، نیندیشـند و از تهدیـد وعیـد من احتکر طعامـا اربعین یومـا فقـد بری ء من اللّه تعـالی نپرهیزند.

یا سیّد النّجباء فی الیوم اصغ إلی***عبد اتاک بمحض الودّ معتقد

احسن کما احسن الباری إلیک و قد***فعلت و لکن کلّما زاد الأله زد

۱- سوره نساء: آیه ۹۳.

۲- سوره بقره: آیه ۱۸۰.

۳- سوره قصص: آیه ۷۷.

علامت چهاردهم: [جهان روشن از ظلام ظلم تاریک شود]

جهان روشن از ظلام ظلم تاریک شود و روزگار فراخ بر اهل صـلاح و سداد از جور ارباب فسق و فساد و تعدّی احزاب بغی و عناد تنگ گردد، ولاـت و ملوک در محو آثـار معـدلت و احیـای مراسم مظلمت کوشـند و سـلاطین و خوانین در نفی عادت محمود و اثبات مراسم نامعهود اقدام نمایند.

لا تظلمنّ إذا ما کنت مقتدرا***فالظلم اخره یأتیک بالندم

نامت عیونک و المظلوم منتبه***یدعوا علیک و عین اللّه لم تنم

***

ای پادشه! از قهر هو اللّه بترس***وز ناله سینه های پر آه بترس

هان تا به کی گمان بیدادی، زه***از تیر جگر وز دود سحر گاه بترس

علامت پانزدهم: [قرّا قرآن مجید را به الحان نغز و زمزمه بدیع خوانند]

قرّا قرآن مجیـد را به الحان نغز و زمزمه بدیع خوانند، نحو و اعراب آن را کما ینبغی مرعی دارند، در اظهار دقایق معانی و تبیان رقایق مبانی آن، موشکافی کنند امّا بر حکم اوامر و نواهی آن کار نکنند.

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: سیجی ء قوم بعدی یرجّعون القرآن ترجیع الغناء و الرهبانیّه.

و فی الخلف المخالف قد بقینا***و فی الأسلام جان الأنقلاب

و خرّب دین ربّ العرش فینا***و من قرّائنا جاء الخراب

و لان الدّین قام بهم و فیهم***کذلک قد یکون الأضطراب

علامت شانزدهم: [فرقه جهّال و زمره عوام، عمّامه های معلّم و درّاع های وسیع بپوشند]

فرقه جهّال و زمره عوام، عمّامه های معلّم و درّاع های وسیع که درع اهل ورع و جواشن ارباب دانش باشد، بپوشند و خود را به زیّ لباس عالمان بر ساکنان اصـقاع و بلـدان عرضه کننـد؛ چنان که اغلب برایا بر حیله حال ایشان مفتون و بر هیأت هیبت نشان ایشان، مغرور شوند و از فرط غباوت ندانند:

من تحلّی بغیر ما هو فیه***فضحته شواهد الأمتحان

ظاهر ایشان طاهر نماید و باطن ایشان، بدون فسق و دنس فساد، ملطّخ و ملوّث باشد.

بودیم هم چه نافه، همه عمر در خطا***موی سفید بین و درون سیاه ما

علامت هفدهم: [بعضی از اقوام بد، عهود عقود بیوع در مساجد بجا آورند]

بعضی از اقوام بد، عهود عقود بیوع در مساجد و شرایط بیع و شراء در جوامع و صوامع که بیوت علّام الغیوب و معابد ستّار العیوب است، بجا آورند و حقوق احترام آن مواضع متبرّکه را که بقاع الخیر، خیر البقا عند که انّ المساجد للّه فلا تدعوا مع اللّه احدا بواجبی را رعایت نکنند.

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: سیأتی علی النّاس زمان یکون حدیثهم فی المساجد امر دنیاهم لیس للّه فیهم حاجه فلا تجالسوهم

از فرط ضلال از وزر و وبال بدترین خصال، غافل مانند که من تکلّم فی المسجد بکلام الدنیا انتنّ المسجد و خرصت الملائکه، فیقولون یا ربّنا انّ عبادک طردونا، فیقول اللّه تعالی فبعزّتی و جلالی لأسلّطنّ علیهم اقواما من التّرک لیخرجوهم من بیوتهم، کما یخرجونکم من بیتی.

علامت هجدهم: [مردان و زنان اثواب رنگین و ملابس ابریشمین پوشند]

مردان و زنان اثواب رنگین و ملابس ابریشمین پوشند، خود را به جلیه های فاخر و به حلّه های زاهر بیارایند، اطراف خویش را به زیورهای مطرّف و دیباهای مطرّز و مزیّن، گردانند، از این اندیشه که حق- سبحانه و تعالی- امثال این کسوت ها را بر رجال محرّم گردانیده، فارغ و خالی الذهن باشند و به وعید نبوی که فرموده: من لبس ثوبان فاختال فیزحف به فی قعر جهنّم یتجلجل بها مادامت السّموات و الأرض، نیندیشند.

مردی که هیچ جامه ندارد به اتّفاق***بهتر ز جامه که در او هیچ مرد نیست

علامت نوزدهم: [عدل و انصاف از میان مردم مرفوع گردد]

عدل و انصاف از میان مردم مرفوع گردد و جور و اعتساف شیوع پذیرد، طوری که برای هرکس امکان ظلم و یارای حیف کردن هست و دقیقه ای از دقایق آن نامرعی نگذارند.

الظلم فی خلق النفوس فان تجد***ذا عفّه فلعقله لا یظلم

از غایت غباوت و نهایت غوایت نشناسند که من بغی علی اخیه المسلم و تطاول علیه و استحقره خشره اللّه تعالی یوم القیمه فی صوره الذّر یطأوه العباد باقدامهم و لم یزل فی سخط اللّه حتّی یموت.

ز خواری بپرهیز کان خنجری است***ز موری بیاندیش کان صفدری است

مرنجان دل ذرّه و پشّه ای***که از هر دلی سوی حضرت دری است

علامت بیستم: [مردم بر فراق منکوحات خود، بسیار سوگند خورند]

مردم بر فراق منکوحات خود، بسیار سوگند خورنـد، فراوان بر اهل بیت، اطلاق طلاق ایقاع نماینـد، زنان را به حرام در حباله خود نگاه دارنـد و صـحبت محرّم ایشان را محلّل دانند به حدّی که وقاحت آن، بر موالید ایشان، غالب و قباحت بر افعال ایشان مستولی شود و چون اصل، ناپاک باشد، لابدّ نسل بی باک زاید.

فلا تک مطلاقا عجولا و سامح***القرینه و افعل فعل حرّ مشهّر

پس تـا توانی زبـان به اطلاـق طلاـق مگشـا، از روی ازای مهر دربـاره ایشـان مهری فرما و از جهت قضای کابین، درباره ایشان ملاـطفت گزین که سیّد بشـر و خواجه روز محشـر بر لفـظ مبـارک خود، چنان رانـده که انّی اخاصم یوم القیمه خمسه تارک الجمعه و الجماعه و بایع الخمر و من استوفی فی علمه اجیره و لم یوف علیه حقّه و من یظلم معاهدا و من یظلم امرائته فی مهرها و مالها.

علامت بیست و یکم: [مرگ مفاجات و موت ناگهانی میان مردم شایع گردد]

مرگ مفاجات و موت ناگهانی میان مردم شایع گردد؛ چنان که اغلب برایا بی توبه بمیرند و بی انابه از عالم نقل کنند.

ای نفس به حـال خویش واقف بـاش و از مرجع و مـال خود بیانـدیش که مرگ غارت کننـده است، هزاران هزار تاج پادشاه و تاج شهنشاه را تاراج کرده است و صد هزار ملک را از کاخ و قصور به سوراخ گور و قبور نقل کرده.

از اجل نیست هیچ کس ایمن***بر همه زندگان کمین دارد

هم به قید اجل گرفتار است***آن که صد حصن آهنین دارد

خال و گیسوی ماه رخساران***به لحدها درون دفین دارد

هرکه بوده است در جهان همه را***اجل اندر دل زمین دارد

علامت بیست و دوّم: [مردم در اخذ مرابحه و در اکل ربا کوشند]

مردم در اخذ مرابحه کوشـند و در اکل ربا که حرام کرده حضرت کبریاست که و احلّ البیع و حرّم الرّبوا اهتمام نمایند، چندان که طرد و طعن الهی جلّ و علا در باب ایشان نازل گردد؛ چنان که حدیث نبوی در این معنی وارد

گشته: و من اکل الربوا ملاء اللّه بطنه نارا بقدر ما اکل و ان کسب منه مالا لم یقبل اللّه شیئا من عمله و لم یزل فی لعن اللّه و ملائکته ما دام عنده قیراط منه.

علامت بیست و سوّم: [مردان و زنان به اکل معاجین و اقراص مسمّن به جهت تسمین بدن اقدام نمایند]

مردان و زنان به اکل معاجین و اقراص مسمّن به جهت تسمین بدن اقدام نمایند و اغذیه و اشربه ای استعمال کنند که تعلّق بدان دارد، به همین مقدار، غرض فاسد و نیّت باطل طلب کنند و در آن باب، افراط نمایند.

خورد همواره تا فربه کند تن***کباب و شربت و مرغ مسمّن

علامت بیست و چهارم: [رفقا با یکدیگر طریق رفق نپسندند]

رفقا با یکدیگر طریق رفق نپسندند و حقوق مجاورت که حقیق به رعایت و جدیر به محافظت است که الرفیق ثمّ الطریق و الجار ثمّ الدار، صیانت نکنند، از ایذاء و ایحاش، تحاشی ننمایند، از آزار جار و ایذای یار باک ندارند، از فرط لهو و غایت سهو نشناسند و از باب غفلت و اطناب در غباوت، ندانند که من اذی جاره من غیر جرم حرّم اللّه تعالی علیه ریح الجنّه و مأویه النار و انّ اللّه تعالی یسئله عن جاره، کما یسئله عن اهله، انتهی.

عفاء علی اهل الزّمان فأنّه***زمان عقوق لا زمان حقوق

فکلّ رفیق فیه غیر موافق***و کلّ صدیق فیه غیر صدوق

علامت بیست و پنجم: [اغلب مردمان ذلّ غربت کشند]

اغلب مردمان ذلّ غربت کشند و اکثر مؤمنان در دست ارباب شرک، زبون گردند.

علامت بیست و ششم: [در ستم کردن و دشنام دادن مولع گردند]

در ستم کردن و دشنام دادن مولع گردند، در ریختن آبرو که رونق کار و حیله روزگار آدمی است، حریص باشند، از رجم سهم؛ و الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا و الأخره، به ترس ترس و تیر حذر محرز نگردند و از فرط ضلالت و غایت جهالت در وعید من رمی محصنا او محصنه احبط اللّه عمله و جلّده یوم القیمه سبعون الف ملک بین یدیه و من خلفه ثمّ یؤمر به إلی النار غور نکنند.

اشکوا الی اللّه من قوم بلیت بهم***ما فیهم آخذ للحقّ معوان

قوم لئام الخشاء و دأبهم***شتم و ظلم و عدوان و طغیان

علامت بیست و هفتم: [مردم خدّاع و ختّال شوند]

مردم خدّاع و ختّال شوند و به غدد و مکر، طریق زرق و حیل سپرند و از تهدید این وعید غافل باشند که قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: لکلّ غادر علامه یعرف بها یوم القیمه.

چنان که خاین نزد خلق زردروی و غادر نزد حق تعالی بی آبرو باشد.

علامت بیست و هشتم: [اقطار و امطار از اقطار آسمان بی وقت نازل گردد]

اقطار و امطار از اقطار آسمان بی وقت نازل گردد و اغلب اوقات، بریق برق اوراق اثمار و اشجار را بسوزاند.

از رعد گوش ها همه پرزنگ و مشغله***وز برق چشم ها همه پرشمع و مشعله

از دستبرد صرصر و آسیب باد سرد***لرزند شاخ ها چه زمین وقت زلزله

علامت بیست و نهم: [اولاد در معاندت والدین کوشند]

اولاد در معاندت والدین کوشند، از مطابعت فرمان پدر و امتثال امر مادر، امتناع ورزند، از بسیط جناح ذلّ و خفض بال مرحمت تجنّب نمایند، از استماع نهی و لا تقل لهما افّ و اصغای فرمان و اخفض لهما جناح الذلّ من الرحمه؛ صماخ گوش و روزنه خرد و هوش مسدود گردانند و از جهت وعید با تهدید ثلثه یبغضهم اللّه تعالی البیّاع الحلّاف و الشیخ الزّانی و العاقّ للوالدین مردود گردند.

علامت سی ام: [ولات و ملوک، جابر و جاهل شوند]

ولات و ملوک، جابر و جاهل شوند، صحبت فساق و فجّار اختیار کنند، اشرار را محرم اسرار خود سازند و محترم روزگار گردانند، در تربیت جهّال و اصطناع ارذال کوشند و ابرار و احرار و نیکمردان را رنجور و مهجور و مأیوس و محبوس کنند که دوله الارزال، آفه الرجال.

کفی حزنا انّ المروّات عطّلت***و انّ ذووا الأداب فی النّاس ضیّع

و انّ ملوکا لیس یخطی لدیهم***من النّاس الّا من یغنیّ و یصنع

فیا لیتنی اصبحت فیهم معاشرا***فلم اشقّ بالفضل الّذی کنت اجمع

و قال سراج الأمّه القمری***کانّما الفضل و الحرمان سیّان

فکلّما ازداد فضلی زاد حرمانی

علامت سی و یکم: [امینان ایشان خاین شوند]

امینان ایشان خاین شوند و معتمدان آنان از حیله دیانت و حلّه صیانت عاری و عاطل باشند.

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: اوّل ما يرفع من بين امّتى الحيا و الأمانه.

علامت سى و دوّم: [فحول الرجال در دست ربّات الحجال زبون باشند]

فحول الرجال در دست ربّات الحجال كه هنّ ناقصات العقل و الدّين، صفت ايشان است، زبون باشند و وقتى در مشاورت با ايشان مخالفت واجب است تا نقصان عقل و دين به كمال مبدّل گردد؛ شاوروهنّ و خالفوهنّ هرآينه موافقت با ايشان موجب نقصان دين و مستلزم خسران عقل و يقين خواهد بود، چون اهل تحقيق، نفس را در عداد نسا انخراط داده اند و مخالفت نفس را موجب ترقّيات روح و مثمر ثمرات ازدياد فتوح دانسته اند.

لشكر نفس و روح ضدّ هم اند***هردو با يكديگر مصاف كنند

نفس و زن چون گردند اهل خرد***هرچه گويندشان خلاف كنند

علامت سى و سوّم: [علماى ايشان حيله امور و فتنه انگيز گردند]

علماى ايشان حيله امور و فتنه انگيز گردند، به ارباب جهل و اصحاب بغى براى ابطال ديوان و تضييع حقوق مسلمانان، حيله ها ياد دهند و بغى ها آموزند، به واسطه آن، حقّ را از مستحقّان باز دارند و اين مقدار ندانند كه لو لم يبق فى زلّتك سوى دينار لم تؤمن ان يطرجك فى وادى نار.

علامت سى و چهارم: [سخن چينان و غمّازان بسيار شوند]

سخن چينان و غمّازان بسيار شوند و خود را از جمله همازّ مشّاء بنميم منّاع للخير معتمد اثيم منخرط گردانند و چون گل رعنا و سوسن آزاد، دورويى و ده زبان شوند و از وقيحه و فضيحت قيامت نانديشند كه من مشى بالنّميمه بين اثنين سلّط اللّه تعالى عليه فى قبره نارا تحرقه إلى يوم القيمه، ثمّ يدخله النّار الكبرى و قيل عمل النمام اضرّ من عمل الشيطان لأنّ عمل الشيطان بالخيال و الوسوسه و عمل النمام بالمواجهه و المعانيه.

من كان فى النّاس كالقرطاس و القلم***اخا ذا وجهين فى الكلم

فسودنّ مثال الطرس غرّته***وجزّ هامته بالسّيف كالقلم

علامت سى و پنجم: [در اموال و احراز امتعه، رغبتى تمام نمايند]

در اموال و احراز امتعه، رغبتى تمام نمايند، بر جمع و تكثير، مباهات و مفاخرت لازم شمارند و چون انبار و انبان ايشان را ذخاير گردد و دفاين و خزاين از زر و سيم امتلاء پذيرد؛ فاطر السموات و خالق الأرضين بغته؛ آن مال كه

مفجع ترین بلایا و مفزع ترین رزایا نزد او، زوال آن است، مأخوذ گرداند یا به حوادث روزگار، نیست و تهی گردد و یا به قوّت دست كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ (۱) همه را به وارث گذارد و تن به عذاب و نکال بسپارد که و الّذین یکفرون الذّهب و الفضّه و لا ینفقونها فی سبیل اللّه فبشّرهم بعذاب الیم.

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: لو کان لأبن آدم و ادیان من ذهب لأبتغی لهما ثالثا فلا یملاء جوف ابن آدم الّا التّراب قیل لأبی الدّرداء مالك لا تمیل إلی الدنیا قال مالی و للنّاس یأکلون و اکل و یشربون و اشرب و یلبسون و البس و لهم فضول اموال ینظرون إلیها و أنا ایضا انظر معهم الّا انّهم یحاسبون غدا و أنا من ورائهم فارغ.

آن مایه ز دنیا که خوری یا پوشی***معذوری اگر در طلبش می کوشی

باقی همه رایگان نیرزد هوش دار***تا عمر گرانمایه بدان نفروشی

علامت سی و ششم: [طلّاب علوم و متّفقه، فسّاق و فجّار شوند]

طلّاب علوم و متّفقه، فسّاق و فجّار شوند، ترك رشد و سداد گفته، به فساد و عناد روی آورند.

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: إذا کان آخر الزمان صارت علما امّتی فسقه و هاجت الفتن من کلّ سهل و جبل، فحینئذ یذوب قلب المؤمن و یعیش المسلم، کما یعیش الدود فی الجبل للمتمسّك بسنّتی فی ذلك الزمان یکتب کلّ یوم و لیله اجر ستّ مائه شهید.

ایّها الأنسان زیّن جاهدا***مقله العلم بانسان العمل

ان تکن انت بحقّ وارثا***لرسول اللّه فافعل ما فعل

علامت سی و هفتم: [متموّلان و مستظهران را دوست دارند]

متموّلان و مستظهران را دوست دارند و درویشان وفاقت رسیدگان را که ناقه مکنت ایشان در وحل محنت فرو مانده بود، دشمن گیرند، دامن مخالطت و مخالصت از ایشان در چینند و در تهدید وعید احتراز نگیرند که من عظم صاحب دنیا و مدحه طمعا سخط اللّه علیه و کان فی درکه قارون فی اسفل جهنّم.

و من الغباوه ان تعظم جاهلا***لصقال ملبسه و رونق ریشه

او ان تهین مهذّبا فی نفسه***لدروس بزّته ورّثه فرشه

۱- سوره آل عمران: آیه ۱۸۵.

و نعم ما قال الشّاعر بالفارسيّه:

زهی گمراهی خواجه که سیری جوید از سلطان***که گر عالم شود لقمه نگردد سیر سلطانش

ز شاه گرسنه بگذرد به درویش ای تا یابی***هم آب خضر و هم خوان مسیح از گنج لقمانش

مجو بذل از فلک کو خاکور گنج فریدونش***بهل ملک جهان کو باد بر تخت سلیمانش

ای عزیز من به مقتضای اکرموا الغرباء و ارحموا الیتامی و الفقراء؛ ارباب فقر و اصحاب فاقه را عزیز دار و سلیمان وار بر مقاربت و مقارنت ایشان مباهات نما! چنان که آن سیّد مسکینان می گفت: أنا مسکین جالس المساکین و مثل مهتر کونین و سرور عالمین، طریق فقر و راه درویشی مسألت نما که اللّهمّ احینی مسکینا و آن را ورد زبان دار!

دست از طلب بدار گرت پای این ره است***کان را که راه توشه نه فقر است بی نواست

نی فقر ظاهری که بود هم عنان کفر***بل فقر معنوی که در او فخر انبیاست

سأل صحابیّ صحابیّا ماذا یحبّ اللّه من عباده!

فقال: عیش مکدّر و قوت مقدّر و عین مقطّر و قلب منوّر و وجه مصفّر از هر من قنادیل تزهر، انتهی.

فلا تجزع إذا عسّرت یوما***فقد یسرّت فی یوم طویل

و لا تظنن بربّک ظنّ سوء***فانّ اللّه اولی بالجمیل

و لا تیأس فانّ الیأس کفر***لعلّ اللّه یغنی عن قلیل

فانّ العسر تیبعه یسار***و قول اللّه اصدق کلّ قیل

علامت سی و هشتم: [متفنّنان فنّ کلام، بسیار و فحول علمای دیندار و کبار ائمّه اسلام شعار سخت، اندک گردند]

متفنّنان فنّ کلام، بسیار و فحول علمای دیندار و کبار ائمّه اسلام شعار سخت، اندک گردند، چنان که عالم به عالم، عزیز الوجود و فاضل در فضای زمین کم یافت شود، آن گاه عالم علم به اندراس رو آورد و شعایر شرع و

مراسم اسلام ناپدید گردد.

هذا الزّمان الّذی لنا نجاوره***علم یضاع و دین نحن قاصره

علامت سی و نهم: [فرقه خرقه پوشان و گروه متلصّصان در زیّ متصوّفان بسیار شوند]

فرقه خرقه پوشـان و گروه متلصّـصان در زیّ متصوّفـان بسـیار شونـد و آن را در جـذب فوایـد و جلب حطام دنیّ دنیـا وسـیلتی سازند، ظاهر ایشان در صورت مصلحان و سیرت مفسدان طاهر نماید ولی باطن ایشان مملو و مشحون از خبث باشد.

هر که احوال ظاهرش نیکو است***دان که احوال باطنش تبه است

چهره لاله سرخ می بینی***دل لاله ببین که چون سیه است

مرد صورت مباش کز صورت***تا به معنی هزار ساله ره است

علامت چهلم: [زمره متعبّدان و طایفه متهجّدان بر طاعت، تعویل و بر عبادت خویش، اعتماد کنند]

زمره متعبّدان و طایفه متهجّدان بر طاعت، تعویل و بر عبادت خویش، اعتماد کنند از سوط سـخط خداوند عالم که جبال سامی و بحـار طـامی از آن جوشان و خورشان انـد که لَوْ أَنْزَلْنا هـذَا الْقُرْآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خاشِـعاً مُتَصَـدِّعاً مِنْ خَشْـیَهِ اللَّهِ (۱) ایمن نشینند و ندانند که اصل کلّ خیر فی الدّنیا و الأخره الخوف من اللّه سبحانه و تعالی.

طوبی لمن قلبه باللّه مشتغل***تبکی النّهار و طول اللیل تبتهل

خوف الوعید و ذکر اللّه احزنه***و الدّمع منه علی الخدّین منهمل

علامت چهل و یکم: [عالمان و حاکمان و خوانندگان قرآن، درع ورع بیندازند]

عالمان و حاکمان و خوانندگان قرآن، درع ورع بیندازنـد، درّاعه براعت نزهت از گردن روزگار خود برون کننـد و خود را از لبـاس تقوا و شـعار توقّی که ثمین ترین حلّه و نفیس ترین حلیه است عـاری و عاطـل گرداننـد که و لباس التقوی ذلک خیر، بر وفق این معنی ناطق است؛ چنان که گفته اند:

تأمّلت انواع اللباس تأمّلا***فلم ارکا لتّقوی لباسا للابس

از حرام ها نپرهیزنـد، اجتناب از اخـذ محرّمات و محـذورات و اکل منهیّات و مخطورات را واجب نبیننـد و از بطش شدید ربّ مجید باک ندارند که إِنَّ بَطْشَ رَبِّکَ

۱- سوره حشر: آیه ۲۱.

لَشَدِیدٌ(۱) توصیف و تهدید او است.

گر به راه دین سواری، مرکب رهوار کو***ور همی خواهی پیاده رفت یا اقرار کو

گر به بازار قیامت نقد تقوا رایج است***ای مسلمانان کسی نقّاد آن بازار کو

تا کی از گفتار، دعویّ مسلمانان کنی***این همه گفتار را آخر یکی کردار کو

***

و خیر خصال المرء طاعه ربّه***و لا خیر فیمن کان للّه عاصیا

علامت چهل و دوّم: [خائنان بسیار شوند]

خائنان بسیار شوند، سارقان و قطّاع طریق انبوه گردند، عذر و خیانت میان مردم شایع شود، از خالق نترسند، از خلایق شرم ندارند و به این وعید با تهدید ممتنع نگردند که حضرت رسالت پناه فرمود: من خان امانه فی الدّنیا و لم تؤدّها إلی اربابها مات علی غیر دین الأسلام و لقی اللّه تعالی و هو علیه غضبان.

علامت چهل و سوّم: [مصاحف را به نقره گیرند]

مصاحف را به نقره گیرند، حروف قرآن را به آب زر نویسند، در تهذیب اعراب و تذهیب اوراق کوشند، در آن شرایط تکلّف به تقدیم رسانند، در احکام مبانی آن، مبالغه نمایند و در احکام و معانی آن مساهله ورزند.

«قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: من تعلّم القرآن و لم یعمل به و أثر حطام الدنیا و زینتها استوجب سخط اللّه و کان فی درکه الیهود و النّصاری الّذین نبذوا الکتاب وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قلیلا».(۲)

عروس حضرت قرآن، نقاب آن گه براندازد***که دار الملک ایمان را مجرّد بیند از غوغا

عجب نبود که از قرآن نصیبت نیست جز حرفی***که از خورشید جز گویی نبیند چشم نابینا

علامت چهل و چهارم: [از آیات بیّنات قرآنی، محکمات را گذاشته، در متشابهات چنگ زنند]

از آیات بیّنات قرآنی، محکمات را گذاشته، در متشابهات چنگ زنند، جایی که رخصت عالی نبینند، بدان عمل نمایند و آن چه دالّ بر عزیمت

۱- سوره طارق: آیه ۱۲.

٢- بغيه الباحث، ص ٧٢.

باشد که مبادرت به آن غنیمت بود، مساهلت نموده، مهجور و متروک گردانند، به شکایت با نکایت نبوی نیاندیشند که گوید: یا ربّ انّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجورا چنان که اخطب خطبا در خطبه خود ایراد نموده: اختاروا من الطرق ما کان سهلا و ترکوا ما کان حزنا فعوّضهم اللّه بفرجهم حزنا و لا یقیم لهم یوم القیمه وزنا.

علامت چهل و پنجم: [در تعمیر مدارس و مساجد کوشند، در تمهید بنیان و تشیید بنیادان مبالغت نمایند]

در تعمیر مدارس و مساجد کوشند، در تمهید بنیان و تشیید بنیادان مبالغت نمایند و دین قویم دینا فیما ملّه ابراهیم حنیفا را به سبب تساهل و تکاسل، خراب و ویران کنند.

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: سیأتی علی النّاس زمان لا- یبقی للأسلام الّا اسمه و لا- من القرآن الّا رسمه یعمرون مساجدهم و هی خراب من ذکر اللّه شرّ ذلک الزمان علمائهم تخرج منهم الفتنه و إلیهم تعود.

علامت چهل و ششم: [مناره های رفیع برافرازند]

مناره های رفیع برافرازند و در استحکام و ترفیع آن بکوشند، مؤذّنان که فی الحقیقه موذیان باشند از اکل سحت و لقمه حرام اجتناب ننمایند و خود را از ثواب و من احسن قولا- ممّن دعی إلی اللّه و عمل صالحا عاری و عاطل گردانند، از رفعه منزله المؤذّنون اطول الناس اعناقا یوم القیمه بازمانند، به این امر شریف مفوّض گردند و به این کار خطیر، اقدام نمایند، رونق شرع و صفای دین از ایشان مکدّر گردد و روز بازار اسلام از فساد مواد ایشان فساد پذیرد.

ای مؤذّن به تیرگی ضمیر**رونق از کار شرع بربودی

چشمه آفتاب طاعت را**به گل معصیت باندودی

علامت چهل و هفتم: [مردان و زنان مغنّیه خواهند]

مردان و زنان مغنّیه خواهند و کنیزکان مطربه طلب دارند، در میان نامحرمانشان بنشانند و از این عمل ازدیاد حرمت و نمود جاه جویند.

علامت چهل و هشتم: [در کثرت عبید و اماء کوشند]

در کثرت عبید و اماء کوشند، به تجمّع ایشان، عمران مواطن و مساکن جویند و آبادانی بیوت و منازل که باز، بسته به قرائت قرآن و ادای فرایض و نوافل است، به ازدحام خدّام و به گروه عبید و اماء پندارند.

علامت چهل و نهم: [زنان دف زن و قوال بسیار شوند]

زنان دف زن و قوال بسیار شوند و به رؤوس اشهاد، دف زنان و

سرودگویان، آن شکارگشتگان دام شیطان خود را هدف ناوک لعن حضرت و نشانه تیر طعن آفریدگار گردانند، انتهی.

علامت پنجاهم: [بازار قماربازان رواج تمام گیرد]

بازار قماربازان رواج تمام گیرد، جماعت مقامران و اشیاع بسیار گردند، آموختن نرد و شطرنج را از مواجب دانند و تتبع انصاب و ازلام را که از اعمال شیطان رجیم و افعال دیو لعین است که انّما الخمر و المیسر و الأنصاب و الأزلام رجس من عمل الشیطان از لوازم دارند.

نصیحه:

ای عزیز من! هوش دار و آیه أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً(۱) را یاد آر! یقین بدان که فردا از این نرد با تو نبرد خواهند کرد و از این شطرنج، شطری از رنج به تو خواهند رساند که وقتی آن نازنین چار بالش آفرینش و آن چشم و چراغ جهان دانش و بینش صلّی اللّه علیه و آله بی آن که قصد چیزی یا نیّت طاعتی داشت، انگشتری در انگشت مبارك گرداند، از جناب لم یزل و لا یزال، این خطاب بدو نازل شد: أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً، پس تو که باوجود ظلمت حبلی و تیرگی سلیقی شب وروز عمرت را با نبرد باختن و شطرنج آموختن، ضایع می کنی، نبینی که واحد فرد جلّ و علا، فردا چه نوع حساب و عتاب با تو خواهد فرمود.

علامت پنجاه و یکم: [نعمت های خداوندی و حقوق پروردگاری را مهمل گذارند]

نعمت های خداوندی و حقوق پروردگاری را سبحانه و تعالی که حقیق الرعایه و جدیر المحافظه اند و بر ذمم همم برایا ثابت و لازم است، مهمل گذارند و نعم نامتناهی حضرت الهی جلّ و علا که وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لا تُحْصُوها(۲) نشان شأن او است؛ به شکرگزاری استعمال ننمایند و از فرط شهوت و غایت شقوت، این مقدار ندانند که هرکس شکر عواطف سبحانی و محمدت عوارف ربّانی را به جای نیاورد، رحمت الهی و عنایت پادشاهی دامن کرم از وی برچینند؛ «کما(۳)

العبقری الحسان ؛ ج ۷ ؛ ص ۲۶۰

قال النّبی صلّی اللّه علیه و آله حکایه عن اللّه سبحانه و تعالی من لم یرض بقضائی و لم یشکر علی نعمائی و لم یصبر علی بلائی، فلیطلب ربّا سوائی».(۴)

علامت پنجاه و دوّم: [مردم روزگار و تجّار بازار، در اخذ اثمان شرط استیفا و فرط استصقا به جا آورند]

مردم روزگار و تجّار بازار، در اخذ اثمان شرط استیفا و فرط استصقا به جا آورند، در وزن و کیل مبیعات، دقیقه ای از دقایق، نقصان و احتباس را فرو نگذارند؛ یعنی زیاد ستانند و کم دهند و به ویل و بال وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ* الَّذِينَ إِذَا اكْتالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ* وَ إِذا كالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ (۵) نیاندیشند و از آن کافر بت پرست کمتر باشند.

نقل است قصّاب کافری بود که گوشت بیشتر می داد و بها کمتر می گرفت. شخصی، حقیقت آن را از وی پرسید.

گفت: بر بالای قناره نظاره کن! آن شخص دید بتی بر بالای قناره نهاده، گفت: من به جهت این بت که بالای قناره نهاده شده، بها کمتر می گیرم و گوشت بیشتر می دهم.

عزیز من چنین کافری برای بتی که لا یسمع و لا یبصر و لا یغنی من جوع صفت او است، بها کمتر می ستانند و متاع بیشتر می دهد، تو که دعوی اسلام کنی و خدای سبحانه را حاضر و ناظر دانی، چرا با این وصف، ثمن جیّد و تمام ستانی و متاع را هرچه ردی تر و ناقص تر بدهی. ای بدتر از بت پرست! نمی دانی بدین دسته میزان که به دست می گیری، چه ایمایی به نکته موزون و لطیفه دلپذیر مضمر است.

قال الشیخ الجلیل الجرجانی: الأنسان إذا اراد وزن الذهب و الفضّه، فیأخذ عذبه المیزان بین ابهامه و سبّابته فیصیر ابهامه و بیّناته کالهاء فی کلمه اللّه و ثلثه اصابع الید، کالألف و اللّامین فی اللّه؛ یعنی طلا و نقره باید هنگام کشیدن به دقّت وزن شوند، آن سان که بند ترازو را به انگشت سبّابه و ابهام می گردانید و انگشت به صورت هاء اللّه می شود و انگشت دیگر شکل الف و دو لام اللّه را پیدا می کنند؛ این ایماء است به این که اللّه حاضر و ناظر است، پس دست از غیر حق، کوتاه دار و راه راستی و سویّه نگاه دار تا

۱- سوره مؤمنون: آیه ۱۱۴.

۲- سوره ابراهیم: آیه ۳۴.

۳- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

۴- الدعوات، ص ۱۶۹؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۹۵.

۵- سوره مطففین: آیه ۳- ۱.

فردا کارت، تباه و صحیفه اعمالت سیاه نشود.

علامت پنجاه و سه: [شرم از چشم زنان برخیزد و حیا از جبهه ربّات الحجال زوال پذیرد]

شرم از چشم زنان برخیزد و حیا که نشان ربیع انسانیّت است از جبهه ربّات الحجال و چهره ذوات الخجال، زوال پذیرد، از فرط فتور عقل و غایت قصور خرد، این مقدار ندانند که ستّه اشیاء حسن عن جمیع الخلق الّا انّها احسن من ستّه العدل عن الخلق حسن و لکنّه عن السلطان احسن و الجود عن الخلق حسن و لکنّه عن الأغنیاء احسن و الصبر عن الخلق حسن و لکنّه عن الفقراء احسن و الزهد عن الخلق حسن و لکنّه عن العلماء احسن و التوبه عن الخلق حسن و لکنّه عن الشباب احسن و الحیاء عن الخلق حسن و لکنّه عن النساء احسن فإذا لم یکن السّلطان عادلا، فمثله کمثل نهر حسن لا ماء فیه و الفقیر إذا لم یکن قانعا، فمثله کمثل کنز لا مال فیه و المرئه اذا لم تکن ذات حیاء، فمثلها کمثل طعام لا ملح فیه و الغنیّ إذا لم یکن جوادا فمثله کمثل سنجه لا نبت فیها و العالم إذا لم یکن ورعا، فمثله کمثل غیم لا مطر فیها و الشاب إذا لم یکن تائبا، فمثله کمثل شجره لا ثمره فیها.

قال العلیّ العالی فی مذمّه النسوان فی الدیوان:

دع ذکرهنّ فتالهنّ وفاء***ریح الصّسا و عهودهنّ سواء

یکسرن قلبک ثمّ لا یجبرنه***و عیونهنّ عن الحیاء خلاء

علامت پنجاه و چهارم: [مورد اخلاق خلایق تغیّر گیرد]

مورد اخلاق خلایق تغیّر گیرد، شرب شیم برایا تکدّر پذیرد، آیت مروّت در دور ایشان منسوخ گردد، رایت عهد در عهد ایشان منکوس شود، مهر قهرمانی از فلک ضمایر ایشان زوال پذیرد و شفق شفقّت و رأفت، بر افق احوال ایشان غروب نماید.

هم شرعوا انّ الجفاء محلّل***و هم حکموا انّ الوفاء حرام

***

منسوخ شد مروّت و معدوم شد وفا***وز هردو نام ماند چه عنقا و کیمیا

گشته است واژگونه همه رسم های خلق***زین عالم و به بهره گردون بی وفا

هر عاقلی به زاویه ای گشته ممتحن***هر فاضلی به داهیه ای گشته مبتلا

***

الا قد عفا رسم الوفاء کانّما***معاهد حسن العهد لم تغن بالأمس

انتهی.

علامت پنجاه و پنجم: [آتش حسد در کانون سینه های ایشان اشتعال پذیرد]

آتش حسد در کانون سینه های ایشان اشتعال پذیرد، زورق جسدها از اوزار زرق، حسدها امتلا گیرد، آب مرحمت در قلیب قلوب، مفقود و قطرات شرم در چشمه چشم ها منعدم شود. بزرگی می گوید: باری! من به حقّ باری! جمله اطراف جهان و اکناف گیتی را گشتم و عیار ابنای روزگار را به محک امتحان آزمودم.

اما الوفاء فشی ء قد سمعت به***و ما رایت به عینا و لا اثرا

علامت پنجاه و ششم: [زوجین با آن که عهود مناکحت میانشان محکم بود، با یکدیگر عقود مبایعت بندند]

زوجین با آن که عهود مناکحت میانشان محکم بود، با یکدیگر عقود مبایعت بندند و شرایط بیع و شراء به جا آورند، مال خویش از یکدیگر جدا دارند و در محافظت آن مبالغت نمایند و در آن باب مراسم تأکید را به تقدیم رسانند.

علامت پنجاه و هفتم: [خلایق به مکر و خدعت برای صید مسلمانی دام کید بگسترانند]

خلایق به مکر و خدعت برای صید مسلمانی دام کید بگسترانند، در کمین گاه غدر مترصّد بنشینند تا مؤمنی را مرغ وار در دام کید درکشند و به لطایف حیل و صنایف جدل، مال را از دست آن سلیم القلب بیرون کنند.

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: یخرج فی آخر الزمان اقوام یحتالون الدنیا بالدین؛ یعنی یأخذونها فیلبسون لباس جلود الضان من اللیّن السنتهم احلی من السکر و قلوبهم قلوب الذئاب یقول اللّه سبحانه الیّ تفترون ام علیّ تحسرون فبعزّتی لا بعثن علی

اولئک فتنه تدع الحکیم فیها حیران.(۱)

علامت پنجاه و هشتم: [زنان، مرد وار قدم در رکاب آرند]

زنان، مرد وار قدم در رکاب آرند و فحل آسا پای بر پشت اسب گردانند، فروج بر سروج مال اند و از لعن باری عزّ اسمه و نفرین برایا باک ندارند که لعن اللّه الفروج علی السروج.

علامت پنجاه و نهم: [مردان متمکّن و توانا بر مثال مخدّرات آیین گیرند]

مردان متمکّن و توانا بر مثال مخدّرات، حجال قعود در بیوت که علامت عجز و عادت عجایز است، آیین گیرند و استسعاد نفس خویش، بدان دانند.

علامت شصتم: [مردم روزگار به تخصیص تجّار فجّار بازار، به بیزاری حضرت پروردگار قسم یاد کنند]

مردم روزگار به تخصیص تجّار فجّار بازار، به بیزاری حضرت پروردگار و خداوند دادار جلّ جلاله، قسم یاد کنند و در پناه سوگند، گریزند، از فرمان وَ لا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمانِكُمْ (۲) نیاندیشند، از یمین راست و دروغ و سوگندهای بی فروغ باک ندارند و خدای بر حقّ سبحانه را بر باطل، به گواهی خوانند با آن که می دانند و قد خاب من استشهده باطلا.

علامت شصت و یکم: [عورات به کفایت مهمّات قیام نمایند]

عورات به کفایت مهمّات قیام نمایند، برای اموری که شرع بر ایشان حرام گردانده، به کوی و بازار اهتمام نمایند و از «خطاب و قرن فی بیوتکنّ و لا تبرّ جن تبرّج الجاهلیّه الاولی» متقاعد نگردند.

علامت شصت و دوّم: [مردان، از حریر و دیبا، لباس و کسوت سازند]

مردان، از حریر و دیبا، لباس و کسوت سازند و از ابریشم قبا و جبّه دوزند.

علامت شصت و سوّم: [اقوام آن عهد، عهدی درست و میثاقی محکم ندارند]

اقوام آن عهد، عهدی درست و میثاقی محکم ندارند، نه ایشان به کسی اعتقادی دارند و نه کسی را بر ایشان اعتمادی دارد.

قلّت ثقات فلا ادری بمن اثق***لم یبق فی الناس الّا المکر و الملق

فان تجانبتهم قالوا اخاسفه***و ان تقاربتهم فالقلب لا یثق

علامت شصت و چهارم: [ذکاوت بر افعال غالب گردد]

ذکاوت بر افعال غالب گردد و قساوت بر قلوب مستولی شود، نه بر مؤمنان، رحمت نه بر مسلمان شفقت کنند.

۱- ر. ك: سنن الترمذی، ج ۴، ص ۳۰.

۲- سوره بقره: آیه ۲۲۴.

قدرق قلبی من قساوه قلبهم***شتّان بین فؤادهم و فؤادی

***

ذنوبک جمّه ترئی عظام***و دمعک جامدی و القلب قاسی

و ایّام عصیت اللّه فیها***و قد حفظت علیک و أنت ناسی

فکیف تطیق یوم الدین حملا***لاوزار کبار کالرّواسی

علامت شصت و پنجم: [مردان روزگار، بر انواع فسق و فجور دلیر گردند]

مردان روزگار، بر انواع فسق و فجور دلیر گردند، آینه دل و سجنجل ضمیرشان از آه گناه، تیره و سیاه و دل ها از سنگ مرمر و صخره رخام سخت تر شود.

و لنعم ما قیل فی هذا المعنی.

فؤادک ما تنفکّ بحمد قاسیا***صلاب الصفا من حاله یتعجّب

و ذاک فانّ الصخره الصّلد ربّما***تشقّق و الامواه منها تصبّب

فؤادک عند الواعظ صلد ململم***من الصخر بل اقسی مرار او اصلب

و اسعد خلق اللّه من راح و اغتدی***لریب المنایا خائفا یترقّب

علامت شصت و ششم: [برای حطام دنیا تحصیل علم کنند]

برای حطام دنیا تحصیل علم کننـد، از بهر بهره سیم و زر، دین به دست آورنـد، از پی آرایش گیتی و آسایش نفس، آلایش جوینـد، دنیا را که تبع دین است، مقصود دارنـد و دین که اصل سعادت و سرمایه یقین است، فرع شمارند، ردای تزویر و ریا واکسیه سالوسی که اقبح ملابس است، حلل افعال و حلی اعمال خویش سازند.

ابو حنیفه کوفی، این دو شعر عربی را در وصف الحال خود و رفقایش چه نیکو گفته است:

اخرّب دینی کلّ یوم و ارتجی***عماره دنیای و دنیای اخرب

کما انّ من بین الحمارین راجل***فلا الدّین معمور و لا العیش طیّب

دیگری گفته:

گر کنی، طاعت کنی از راه تزویر و ریا***طاعت مردان را هرگز ریایی کی بود

اطلس طاعت نمایی دلق عصیان را به خلق***جو فروشی کردن و گندم نمایی کی بود

سبلت و دامن کنی کوتاه و با دست دراز***سوی مال مردمان این پارسایی کی بود

از سر غفلت گذاری روزوشب در معصیت***ز آتش دوزخ چنین کس را رهایی کی بود

علامت شصت و هفتم: [حلم و بردباری از نهاد مردم رخت بربندد]

حلم و بردباری از نهاد مردم رخت بربندد و سکون و خویشتن داری به سفاهت و سبکساری مبدّل گردد، خاتم تحمّل در خاك خسك، ضایع و زیور وقار به جزع مبدّل شود، صبر و شکیبایی که جوهر معدن انسان است از خزاین وجود مفقود گردد با آن که می دانند هرکس از تنگنای عدم، به صحرای وجود قدم نهاده، غم، رقیب حال و ملازم روزگار او بوده، بهجت و سرور و غیبت و حضور در جبلّت عالم کم بوده، از محنت گریزان و در دامن بی غمی آویزان گشته اند.

قال النبی صلّی اللّه علیه و آله: من طلب ما لم یخلق اتعب نفسه و لم یرزق و هو سرور یوم کامل فی حقّ المؤمن.

شعر:

خرّمی در جوهر عالم نخواهی یافتن***مردمی در گوهر آدم نخواهی یافتن

تا درون چهار طاق خیمه فیروزه ای***طبع را بی چار میخ غم نخواهی یافتن

نیک عهدی از میان شد جامه جان چاك زن***كز فلك زین صعب تر ماتم نخواهی یافتن

از وفا رنگی نیابی در نگارستان چرخ***رنگ خود بگذار بویی هم نخواهی یافتن

قاف تا قاف جهان بینی شب وحشت چنانک***تا دم صورش سپیده دم نخواهی یافتن

عافیت زان عالم است این جا مجو از بهر آنک***نوش دارو از دم ارقم نخواهی یافتن

علامت شصت و هشتم: [مردان و زنان به زنا مبتلا گردند]

مردان و زنان به زنا مبتلا گردند، خود را به ورطه هلاکت اندازند و به تهدید و غیر من ربی بأمراه مسلمه أو غیر مسلمه حرّه أو امّه فتح علیه فی قبره ثلاث مائه الف باب من النار و یخرج منها علیه حیّات و عقارب فهو یعذّب بتلک النّار إلی یوم القیمه خویشتن را هلاک گردانند و چون فاحشه زنا میانشان آشکارا شود؛ شکار حبایل خیل ابلیس و صید دام دیو پر تلبیس گردند.

قادر متعال جلّ جلاله آن رهط را به قحط مبتلا گرداند، در تنگنای نکبتشان مستأصل سازد، در تباب و تبار فرو برد، به واسطه دستبرد نوایب و نوازل، دمار از دیار و منازل ایشان برآورد و جلود وجود ایشان را به عمود قرع و تازیانه قمع فاجلد و کلّ واحد منهما مائه جلده، تمزیقی تمام دهد.

قال اللّه تعالی: وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنی إِنَّهُ کانَ فاحِشَهً وَ ساءَ سَبِیلًا(۱).

علامت شصت و نهم: [اقوام آن قرن، بخیل و شحیح، ملول الطبع و مغلول الید شوند]

اقوام آن قرن، بخیل و شحیح، ملول الطبع و مغلول الید شوند، صماخ سمع از اصغای نهی و لا تجعل یدک مغلوله إلی عنقک مسدود گردانند، رسم سخاوت از بنیاد نهاد ایشان برخیزد، آیین سماحت از بنیان ابدان ایشان بگریزد و این مقدار ندانند که انّ لکلّ منفق خلفا و لکلّ ممسک تلفا.

إذا جادت الدنیا علیک فجد بها***علی الناس طرّا انّها متقلّب

فلا الجود یفینها إذا هی اقبلت***و لا البخل یبقیها إذا هی ولّت

علامت هفتادم: [حکّام آن زمان از حکم حقّ رو بگردانند]

حکّام آن زمان از حکم حقّ رو بگردانند، از محکمه صدق، به

۱- سوره اسراء: آیه ۳۲.

مظلمه کذب روی آورند همگی همّ ایشان، اخذ رشوه و تمامی همّت ایشان، قضای شهوت باشد.

علامت هفتاد و یکم: [اثمار اشجار اندک شود و میوه های درختان قصور گیرد]

اثمار اشجار اندك شود و میوه هاى درختان قصور گيرد؛ اين به واسطه آن باشد كه در ايتاى زكات و اعطاى صدقات كه مطهّر اموال و مزكّى اعمال است، تغافل نمايند.

لا-جرم بركات از زروع و ضياع برخيزد و از غايت بلادت و فرط بلاهت ندانند كه من لا يؤدّى زكوه ماله يسمّى فى السماء الدنيا بخيلا- و فى الثانيه لئيما فى الثالثه ممسكا و فى الرابعه ممقتا و فى الخامسه عاصيا و فى السادسه منزوعا بركه ماله غير محفوظ عليه و فى السابعه مردودا عليه صلوته مضرّ و بابها وجهه.

تنبيه للنّبيه

بدان چنان كه از مال، زكات دادن واجب است، از جاه، جلال، عزّ و اقبال نيز، زكات دادن لازم است، كما قيل.

فادّ زكوه الجاه و اعلم بانّها***كمثل زكوه المال ثمّ نصابها

و احسن الى الأحرار تملك رقابهم***فخير تجارات النّفوس اكتسابها

علامت هفتاد و دوّم: [اقوام آن قرن، بر فسق و فجور اقدام نمایند]

اقوام آن قرن، بر فسق و فجور اقدام نمايند، به شرب مدام مداومت فزايند، آن را مايه دفع هموم و مادّه كشف غمام غموم پندارند و به تهديد وعيد نبوى صلّى اللّه عليه و آله نينديشند كه فرموده: «من شرب الخمر فى الدنيا سقاه اللّه تعالى من سمّ الاساود شربه يتساقط لحم وجهه فى الأناء قبل ان يشربها ثمّ يؤمر به الى النار الا و شاربها و عاصرها و بايعها و حاملها و اكل ثمنها و عادّها سواء فى اثمها و لا يقبل اللّه منه صلوه و لا صياما و لا حجّا و لا عمره حتّى يموت و إن مات قبل أن يموت كان حقّا على اللّه أن يسقيه بكلّ جرعه شربها فى الدنيا شربه من صديد جهنّم».(۱)

علامت هفتاد و سوّم: [از اقطار آسمان، چندان قطار اقطار و قنطار امطار نازل گردد که منازل و مساکن به تخریب و انهدام روی آورند]

از اقطار آسمان، چندان قطار اقطار و قنطار امطار نازل

۱- مستدرك الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۸۳.

گردد که منازل و مساکن به تخریب و انهدام روی آورند و حیطان اوطان انهدام پذیرند، سراسر سرای و قصور، مندرس و یکایک طاق و ایوان، منطمس شود، این واقعه از جمله بلاهای نازل و عذاب های هایل باشد، تا آن که این رباعی عربی درباره ایشان صادق آید.

سل دیار الحیّ من غیّرها***من محیها و محی منزلها

قدره الرّحمن لمّا نزلت***جعلت عالیها سافلها

دیدم بر این رواق مقرنس کتابه ای***بر لوح لاجورد نوشته ز مشک ناب

هر خانه که داخل این طاق ازرق است***گر صدهزار سال بماند، شود خراب

جایی دگر گزین و بنا کن تو خانه ای***کش خوف انهدام نباشد به هیچ باب

علامت هفتاد و چهارم: [ایّام و لیالی بر اقوام و اهالی به تعجیل گذرد]

ایّام و لیالی بر اقوام و اهالی به تعجیل گذرد، سال هم؛ مثل ماه کوتاه نماید، ماه هم چو هفته و هفته، هم چو روز، زود امضا پذیرد تا گویند:

مضت ستّه من عمرنا فکانّما***مضت سنه و اللّه یعلم حالنا

و قال بعضهم:

الیس من الحزن انّ لیالیا***نمرّ بلا نفع و تحسب من عمر

علامت هفتاد و پنجم: [سوق تجارت کساد گیرد]

سوق تجارت کساد گیرد، امر بازرگانان فساد پذیرد، برکات از بیع و شری برخیزد، خیرات از خرید و فروش رخت بربندد، به واسطه قصور دخل و نقصان ربح، کار ایشان اختلال پذیرد و روزگارشان پریشان گردد.

علامت هفتاد و ششم: [مردان به مردان اکتفا کنند و زنان به زنان بپردازند]

مردان به مردان اکتفا کنند و زنان به زنان بپردازند، در احیای مراسم لوطیان بکوشند و این مقدار ندانند که هرگاه مردی با مردی مقاربت کند و فحلی با فحلی مصاحبت پیوندد، عرش عظیم بلرزد و فرش ربع مسکون به حرکت درآید. اللّه! اللّه! از این فعل ناپسند برحذر باشید و از این کار ناستوده به انکار، روزگار گذرانید تا از سوط سخط آفریدگار تعالی و تقدّس، اذیّتی به شما نرسد، از آسمان قضا بلایی نازل نگردد و شما را فرو نگیرد؛ «مِثْلُ ما أَصابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ

صالِحٍ وَ ما قَوْمُ لُوطٍ مِنْکُمْ بِبَعِیدٍ»(۱).

علامت هفتاد و هفتم: [زنان قلیل الحیاء و منسوب به زنا میشوند]

زنـان قلیـل الحیـاء و منسـوب به زنـا، بر بسـاط عشق و نطع شوق، مهره مهربارنـد، از مردان، امردان را دوست دارنـد و از شوهر مشـهور خویش؛ اگرچه شـهره آفاق و آراسـته به مکارم اخلاق باشد، امتناع واجب دانند، دیرگاهی است که این علامت را در این قطعه، درّی به الماس انشا سفته و به زبان تازی و لغت حجازی گفته اند.

لکلب عقور اسود اللّون راکض***علی صدر سوداء الذوائب کاعب

احبّ إلیها من معانقها الّذی***له شیبه بیضاء فوق الترائب

علامت هفتاد و هشتم: [اقوام آن قرن از امر به معروف و نهی از منکر باز ایستند]

اقوام آن قرن از امر به معروف و نهی از منکر باز ایسـتند، ارباب رشد و اصحاب صلاح را در اقامت حدود و اظهار شعایر شرع، امداد و اعانت ننمایند، اسـتهزا و استسـخار را درباره ایشان، جایز شـمرند، از فرط جهالت و غایت ضـلالت، غیرت و حمیّت در دین را که نشان حرّیت و علامت سجیّه است، مهمل گذارند و نقش حدیث «الغیره من الإیمان»(۲) را در دل ننگارند.

علامت هفتاد و نهم: [کسانی متکفّل عمل خطیر خطابت و امامت باشند که هنوز طغیان طوفان طفولیّت در بحور نخور ایشان متموّج باشد]

کسانی متکفّل عمل خطیر خطابت و امامت باشـند که هنوز طغیان طوفان طفولیّت در بحور نخور ایشان متموّج باشد. بر غوغای جوانی و صرصر سودای امانی آن ها نکبت باد که ابدان و ارکان نفوس ایشان را متزلزل گرداند.

نه مؤمن ماند پاجست نگهدار جماعت را***که محراب و منابر را به دست کودکان بینم

علامت هشتادم: [اهل عالم از عالم، جاهل، زکی و غافل طریق، توکّل مسدود ساخته]

اهل عالم از عالم، جاهل، زکی و غافل طریق، توکّل مسـدود ساخته، دلق خصاصت و خساست بر دوش انداخته، فاقه را به زین کـدیت تزیّن داده؛ همواره عصـای طلب و متـاره مسـألت به دست گرفته، انبـان عیلت که پر از نـان حیله است، بر پشت نهـاده، رکوه مسألت که وسیله مرحمت است، در طریق کدیه و راه

۱- بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۳۷۳.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۴.

دریوزه از انگشت مسألت آویخته تا در این باب، دقیقه ای از دقایق، از افراط و اطناب فرو نگذارند، از ملک وهّاب نترسند، از ربّ الارباب شرم ندارند و در حقیقت این بیت تأمّل ننمایند.

لنقل الصّخر من قلل الجبال***احبّ الیّ من منن الرجال

نیز اندیشه نکنند که فی قرع باب اللّئیم قلع باب الکریم لازم آید.

علامت هشتاد و یکم: [صغار اهل آخر الزمان، مکّار شوند]

صغار اهل آخر الزمان، مکّار شوند و کبار ایشان، صحبت فجّار را اختیار کنند، اقوال نامقبول ایشان را به سمع ارتضا اصغا کنند، گفتار ناستوده و اقوال ناپسند ایشان را تلقّی به قبول نمایند و در باب ایشان ارسال تحف و هدایا را مثمر دارند. ایشان کسانی باشند که بوستان طبع آن ها از سمین مرحمت و یاسمین شفقت، خالی و فلک ضمیرشان از آفتاب منیر رحمت و قهر عاطفت، عاری باشد.

الحذر از حباده ابلیس خویان، الحذر***الفرار از کوی این مردارخواران، الفرار

هست از مدح عوانان مدحشان از دل بکن***خارپشت ار دوست داری، پشتش از ناخن مخوار

بر مثال سفلکان ارسک نه ای چندان منال***بر مزار مردگان ارزن نه ای، چندان مزار

از برای سوختن، سر تا قدم جان شو چه شمع***پس مکان سوخته بنشین و شب را زنده دار

آفتاب عشق اگر بر تو بتابد خویش را***در هوای شوق بینی هم چه ذرّه بی قرار

علامت هشتاد و دوّم: [غربا را ذلیل دارند]

غربا را ذلیل دارند و سخنان ایشان را به سمع قبول نشنوند.

مثلا اگر غریبی از صندوق صدق و حقّه حقیقت به مقتضای «قل الحقّ و إن کان مرّا»(۱)؛ سخن گوهر مثال در صدف صماخ ایشان ودیعت نهد، او را برنجانند، زهر قاتل،

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۸۹.

قهر در قدح ازارش بچشانند و از وصیّت سلطان غربا و برهان اتقیا، محمد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله، غافل مانند که فرمود: اکرموا الغرباء و ارحموا الیتامی و الفقراء، فإنّی کنت یتیما فی الصغر غریبا فی الکبر.

نیز از نصایح فحول ماضی و قروم قرون سالفه که اقوام اقران خویش را وصیّت کرده اند، متّعظ نکردند؛ چنان که گفته اند:

لا تهرنّ غریبا طال غربته***فالدّهر یضربه بالذّل و المحن

حسب الغریب من البلوی ندامته***عضّ الأنامل من شوق إلی وطن

انّ الغریب غریب فی منازله***و فی مراحله عبد بلا ثمن

***

جفا مکن به غریبان که هرکه غریب دید***جفا و محنت و سختی بسی ز دهر کشید

بسا کسان که برفت از وطن به کام دل***به ذلّ غربت مرد و به کام دل نرسید

بایـد دانست هرکه در حـالت غریب بمیرد و جـان عزیز از حرقه آتش فرقت به باد دهـد، توّاب علی الاطلاق، جلّ ذکره، وی را بیـامرزد و قلم عفو و غفران بر سـجّلات زلّـات او درکشـد؛ چنـان که در خبر از سیّد بشـر وارد شـده: من مـات فی غربته مـات مغفورا.

علامت هشتاد و سوّم: [مردمان عیب و غیبت کردن را عادت خود گیرند]

مردمان عیب و غیبت کردن را عادت خود گیرنـد، از اصـغای سـخن، صـماخ سـمع را از نهی و لا یغتب بعضـکم بعضا مسـدود دارند و از وعید و تهدید مصطفوی صلّی اللّه علیه و آله منزجر نگردند، «حیث قال صلّی اللّه علیه و آله: من مات تائبا من الغیبه کان آخر من یدخل الجنّه و من مات مصرّا علیها کان اوّل من یدخل النار».(۱)

و ما احد من السن النّاس سالما***و لو انّه ذاک النبی المطهّر

فإن کان مسکینا یقولون ابکم***و ان کان مستغنا یقولون مهذر

۱- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۲۵.

و إن كان صوّاما و باللّيل قائما***يقولون زرّاق يرائی و يمكر

فلا تعتمد بالنّاس فی الذّم و الثناء***و لاتبترح الّا اللّه فاللّه اكبر

سعدی شیرازی گوید:

کس از دست جور زبان ها نرست***اگر خودنمایست و گر خودپرست

به کوشش توان دجله را پیش بست***نشاید زبان بداندیش بست

مپندار اگر شیر و گر روبهی***کز این ها، به مردی و حیلت رهی

یقین بشنو از من که روز یقین***نبینند بد، مردم نیك بین

بود خار و گل باهم ای هوشمند!***چه در بند خاری، تو گل دسته بند

طریقی طلب کز عقوبت رهی***نه حرفی که انگشت بر وی نهی

علامت هشتاد و چهارم: [عصیان و گناه امّت ها انبوه گردد]

عصیان و گناه امّت ها انبوه گردد و طاعت و عبادتشان قلّت گیرد، فسّاق فجّار بر سریر سرور نشینند، بر بالش آسایش تکیه زنند، به فراغت و فراخی روزگار گذرانند و زمره زهّاد و عصبه عبّاد در زاویه محنت معتکف و در بیت الاحزان نوایب، سر بر زانوی تفکّر و تحیّر نهند، جز پلاس افلاس نپوشند و غیر از درد درد از کاسه ننوشند.

جهّال در تنعّم و ارباب فضل را***بی صدهزار غصّه لب نان نمی رسد

علامت هشتاد و پنجم: [عصیان و گناه شایع گردد و کذب و بهتان در افواه افتد]

چون عصیان و گناه شایع گردد و کذب و بهتان در افواه افتد، بدین واسطه مستحقّ عقاب و مستوجب سخط ملك وهّاب گردند؛ چنان که لشکر سرما بی وقت درآید و شدّت گرما بی نهایت باشد، برف و باران از آسمان منفعت بازگردد، زلال زمین و خسوف و کسوف نیّرین بسیار واقع شود، کلّ امور دهقنت، قصور پذیرد، فیض آب در عیون و ابار ینابیع و انهار فتور گیرد، غرق سفاین در معابر بحار بسیار شود و رسیدن سیول و انهدام جدر فراوان گردد؛ چنان که اکثر قلاع و اغلب بقاع، مقلوع و مقموع شود و حصون و ابنیه مداین و امصار به انهدام و انعدام کشد.

علامت هشتاد و ششم: [اعمار خلایق کوتاه گردد]

اعمار خلایق کوتاه گردد، زندگانی بر ارباب فضل و دانش

نـاخوش شود، در اعمّ امور و اغلب احوال دست مزار بـاب دسـتان را زابود و استیلاـ و اسـتقلال، برای فاجران و کافران باشـد و پشت حق، ضـعیف و دست باطـل قوی شود، اوباش عیب پاش آن دور زمان، اهل فضل را فضول خواننـد و فاسق اثیم و مفسـد زنیم را جوان کریم و جواد عظیم نـام نهنـد. در آن زمـان برای بـازار نفـاق انفـاق تمـام باشـد و در آفـاق برای بضـاعت وفـاق، کسادی پدید آید، نفس بر نفس برایا، غالب و حسد بر جسد آدمیان مستولی شود.

علامت هشتاد و هفتم: [هر قرنی که تالی قرن دیگری باشد؛ یعنی از عقب آن قرن درآید، قرن اوّلین را لعنت و نفرین کنند]

هر قرنی کـه تـالی قرن دیگری باشـد؛ یعنی از عقـب آن قرن درآیـد، قرن اوّلیـن را لعنت و نفرین کننـد و به امـوری که از قرن نخستین صادر شـده به چشم رضا ننگرنـد و به هیـچ وجه آن ها را پسـندیده نشـمرند، به مقتضای کلّ امّه، لعنت اخت ها، رأی صایب و ذهن ثاقب را مخصوص خود دانند و ما تقدّم را به بلاهت و غباوت منسوب نمایند.

قرونی که اندر پی یکدیگر***یکی رفت و دیگر رسد بر اثر

چه قرن نخستین به سر می رسد***به دنبال قرن دگر می رسد

هر آن کس که آمد به آخر پدید***به حرف نخستین قلم درکشید

بنایی که پیشینیان ساختند***بکندند و طرح نو انداختند

اگر هوشمندی، شنو این نفس***نه تمجید خود کن، نه تجهیل کس

تو دانی که قرنی که آمد نخست***به شاه رسل قرب او شد درست

چه خیر القرون، قرن آن حضرت است***تفاخر به مقدار آن قربت است

به میزان عقل آن بود با عیار***که نقدش ز غفران بود پایدار

فضیلت به مقدار دین داری است***نه از چاپلوسی و طرّاری است

علامت هشتاد و هشت: [مردمان آن زمان از شدّت بلا و امتحان به حال مردگان غبطه برند]

مردمان آن زمان از شـدّت بلا و امتحان به حال مردگان غبطه برند و انا فانا از روی مرگ خود خورند؛ چنان که ابن مسـعود از پیغمبر محمود روایت نموده که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم، می فرمود: هرآینه برای امّت های من زمانی می آید که مرد در آن زمان به سبب سبک و کم شدن خیرات به مردن غبطه می خورد؛

هم چنان که امروز به بسیاری مال و اولاد غبطه می خورید تا این که احدی از شما به قبر برادرش می گذارد، خود را در خاک می مالد و می گوید: ای کاش! من جای تو بودم، در حالی که هنگام گفتن این حرف به آن صاحب قبر، شوقی به سوی ملاقات باری تعالی ندارد و عمل صالحی ندارد که آن را پیش فرستاده باشد، جز این که مرگ خود را از بلاهایی که بر او نازل شده، می طلبد.

علامت هشتاد و نهم: [بسیاری از بلاد و امصار، عرضه خراب و دمار گردند]

بسیاری از بلاد و امصار، عرضه خراب و دمار گردند و بسا به واسطه توبه و استغفار و رجوع اهالی آن ها به طاعت پروردگار، معمور و برقرار باشند، این علامت، مثل سایر علامات مذکوره عامّه، از علایم حتمیّه نیست، بلکه از علایم شرطیّه است و ممکن است به واسطه بازگشت مردم به سوی خداوند جلّ و علا واقع نشود.

آن ها مطابق روایت علوی علیه السّلام که در کتاب سعد السعادات- که ظاهرا از کتب معتبر عامّه است- روایت شده، از کتاب مذکور نقل شده: روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در مسجد مدینه نشسته، قرآن مجید تلاوت می فرمود، چون نوبت قرائت به آیه وَ إِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوها قَبْلَ يَوْمِ الْقِيامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوها عَذاباً شَدِيداً كانَ ذلِكَ فِي الْكِتابِ مَسْطُوراً(۱) رسید؛ حاضران مجلس تفسیر این آیه را از آن حضرت مسألت نمودند.

آن بزرگوار فرمود: وقتی ارباب شرک استیلا پیدا کنند و برای احزاب بغی و عناد قوی دستی حاصل گردد، مملکت شام به دست طایفه ای از اومه رومیان، خراب و ویران شود.

عراق به دست سفیهی از بنی سفیان به نامش عثمان بن عنبسه و مملکت ری از تعرّض دیالمه خراب شود.

آذربایجان را قحطی پیش آید که ساکنانش به واسطه آن، هلاک گردند.

فارس را مرگ مفاجات خراب کند، به روایتی ایشان با یکدیگر مخاصمت کنند و

۱- سوره اسراء: آیه ۵۸.

اکثرشان به شمشیر کشته شوند.

ارمنیّه از رمی مجانیق صواعق ویران شود و به روایتی از وقوع قحط و شیوع مجاعت هلاک شوند.

کوفه، از اتراک هلاک گردند.

بصره، از آب ویران شود.

مصر، از استعلای رود نیل، خراب و دیلم، از الم گرسنگی، هلاک گردد.

روم، از نزول صاعقه، رو به خرابی کشد.

خراسان به رنج های مختلف و مرو، از تعرّض کفّار و ضرب محاربه هلاک شود.

کاشغر، از غلوّ کافران هند ویران شود.

سغد را ژاله خراب کند.

طوس را غوریان تباه کنند.

نیشابور را تف بارقه خراب کند و به روایتی تخریب آن از باران بسیار باشد.

موصل، از هموم باد سموم، هبا گردد.

مداین را نکبتی از زنگبار رسد.

کرمان از موت مفاجات و طبرستان از نزول قحطی و وقوع غلا ویران شود.

سجستان، از هبوب ریح عاصف اندراس پذیرد و گویند بادی از مهبّ هیبت برآید، طوری که از صلابت و شدّت آن، جبال و اطواد که اوتاد زمین اند، می ترقد، صخور صمّاء را از قلل شواهق چون برگ کاه برباید، قاطبه قاطنان آن موضع، از دهشت آن باد با فزع در غرقاب نزع افتند و جان و خانمان به قابض ارواح تسلیم کنند.

بلخ نخستین شهر از شهرهای خراسان باشد که ویران و به قهر کفّار خراب شود و به روایتی آب بر وی غلبه کند و از تلاطم امواج میاه روی به تخریب آورد.

هرات که از ازدحام مار بسیار و استیلای اساود به فرمان کردگار جلّ و علا دمار از اهلش برآید.

بغداد، از آب دجله و اصفهان، از مرگ مفاجات خراب شود و به روایتی از کثرت

محاربت ویران گردد.

یمن، از وقوع ملخ، عیش برایشان تلخ شود، راه عدم گیرند و به روایتی از آسیب تعرّض حبشیان ویران شود.

هندوستان را آبله خراب کند. به روایتی حسام جور برکشند، به تیغ قهر، یکدیگر را به قتل رسانند، بعضی از اوطان خویش را به دست خود بسوزانند و بعضی از طوفان طغیان دریا هلاک گردند.

مکّه که اشرف بقاع و اشهر بلاد و قلاع است از تعرّض جنود و مزاحمت جیوش اهل جیش ویران شود.

مدینه که خزینه میامن و دفینه محاسن است، از وقوع قحطی خراب گردد.

بدخشان از کارزار اعدا، کارش زار گردد.

باورد را جدب ویران کند، به روایتی، در اندام اهل نسّا و باورد کرم افتد و کرمی جگر پیدا آید تا همه از آن علّت بمیرند.

سرخس را بانگ صعب و غریو بلابل هلاک کند.

خوارزم از آسیب سمّ ستور بیگانگان و بخارا از وقوع قحطی و توقّع رهط اتراک چین خراب شود.

سمرقند نیز از تعرّض لشکر چین که هیبت بر جبین ایشان ظاهر است، مستأصل گردد.

فرغانه و چاچ و استیجاب را کافران خراب کنند، در روایتی است که اهالی آن ها از بلای کفّار و تعرّض اتراک بگریزند، به مرغزارها روند و در آن جا هلاک شوند.

اورجند و طراز را کافران جنگل و طالقان و قوریان را صلحا خراب کنند.

غزنین به دست غوریان خراب شود.

تژند و جنانیان از وبا و طاعون هلاکت پذیرند.

قسطنطنیّه که حصین ترین قلاع و مکین ترین امکنه و بقاع است، از شهامت لشکر نصرت اثر حضرت بقیّه اللّه، امام عصر و ناموس دهر مفتوح گردد.

عبارات آن فاضل دانشـمند با فی الجمله تصرّفی از این ضعیف مستمند تمام شد که در بیان این علایم عامّه مذکور داشته، علم فصاحت را در بیان و توضیح آن ها برافراشته.

در نور الانـوار عـالم جلیل، الحاج مولی علی اصـغر بروجردی رحمه اللّه است که از علایم ظهور آن جان جهان و امام عالمیان خراب شدن بعضی از بلاد به اسباب متعدّد است؛ چنان که مصر را زلزله و عمّان را آب دریا خراب کند.

بصره را آتش خراب کند که از آسمان ببارد.

دمشق را باد خراب کند.

روم را صاعقه از آسمان آید.

یمن را درد قولنج هلاک نماید.

بغداد را آب دجله، مدینه را آبله و اصفهان را ابری علیّه نام، خراب کند.

در دماغ و دهان اهالی طبرستان کرم بیفتد و هلاک شوند.

سنگ از آسمان ببارد و شهر نیشابور را خراب کند.

طالقان را طاعون خراب نماید.

این ناچیز گوید: چنان که سابقا ذکر شد، این علایم از علامات حتمیّه نیسـتند که لا بدّ الوقوع باشند، بلکه از علایم شرطیّه اند؛ یعنی شاید خداوند به جهت توبه مردم وقوع آن ها یا بعضی از آن ها را نخواهد و نشود.

[علایم ظهور در بیان علّامه (ره)] ۲۳ نجمه

بدان علّامه مجلسی رحمهم اللّه در جلد بحار(۱) سیزدهم از ارشاد(۲) شیخ مفید- عطّر اللّه مضجعه الشریف- نقل فرموده: اخبار و احادیث در خصوص بیان علامات ظهور

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۱- ۲۱۹.

۲- الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۰- ۳۶۸.

قائم علیه السّلام و حوادثی که پیش از طلوع نور آن حضرت میان مردم واقع می شود، وارد گردیده، از آن جمله، این امور است:

خروج سفیانی، قتل حسنی، مخالفت بنی عبّاس با یکدیگر بر سر ملك دنیا، کسوف آفتاب در نیمه ماه رمضان و خسوف قمر در آخر آن برخلاف عادت، خسف؛ یعنی فرو بردن زمین، در بیابان بیدا و خسفی در مغرب، باز ایستادن آفتاب از حرکت از وقت ظهر تا عصر، قتل نفس زکیّه در پشت کوفه با هفتاد نفر از صلحا، خراب شدن دیوار مسجد کوفه، رو آوردن بیدق های سیاه خراسان، خروج یمانی، ظاهر شدن مغربی از مصر و تصرّف شهرهای شام توسط او، فرود آمدن لشکر ترک در جزیره و لشکر روم در رمله، طلوع ستاره دنباله دار از مشرق که مانند قمر می درخشد و بعد از آن، مانند کمان خم می شود تا آن که نزدیک می شود دو طرف آن به هم برسد، ظاهر شدن سرخی در آسمان و پهن شدن در اطراف آسمان.

نمایان شدن آتش در سمت مشرق که سه یا هفت روز در هوا باقی بماند، اعراب، عنان قرار و آرام را از سرهای خود بیرون می آورند؛ یعنی فتنه و آشوب برپا می کنند، شهرها تصرّف می نمایند و آن ها را از تصرّف سلطان عجم بیرون می برند، اهل مصر بزرگ، خودشان را به قتل می آورند، شام خراب گردد و سه نفر آن جا بیدق سلطنت برافرازند و بیدق های قیس و عرب به مصر و بیدق های کنده داخل خراسان شود، لشکری از جانب عرب وارد می شوند، حتّی اسب های خود را اطراف قلعه شهر حیره می بندند، بیدق های سیاه از سمت مشرق به حیره رو می آورند و کنار فرات شکافته می شود و آب داخل کوچه های کوفه می شود.

شصت کذّاب بیرون می آیند که هریک دعوی نبوّت می کنند، دوازده نفر از اولاد ابی طالب بیرون می آیند که دعوی امامت می کنند و مرد بزرگی از اتباع بنی عبّاس را بین حلولاء و خانقین می سوزانند، جسر شطّ بغداد از سمت محلّه کرخ بسته می شود، اوّل روز باد سیاهی در آن جا برمی خیزد، زلزله ای می شود که بسیاری از آن جا در زمین فرو می رود و ترس و بیم، همه اهل عراق و بغداد را فرو می گیرد، در بغداد، مرگ ناگهانی و

تلف اموال و میوه هـا و زراعت ها، واقع و ملـخ هـم در وقت و هـم در غیر وقت ظاهر می شود، حتّی زراعت ها می رسـند و ریع زراعت ها کم می شود.

فرقه ای از اهل عجم به هم درمی افتنـد و خونریزی بسـیار میانشان واقع می شود، غلامان از اطاعت آقایان خود بیرون می روند و آقایان خود را به قتل می رساننـد، جماعتی از اهل بـدعت مسـخ شده، بوزینه و خوک می شوند، غلامان به شـهر آقایان غلبه می کننـد، نـدایی از آسـمان می رسـد که همه اهل زمین از هر طایفه، آن را به زبان خود می شـنوند، صورت و سـینه آدمی بر جرم آفتاب نمایان می شود، اموات از قبور خود برمی خیزند، به دنیا برمی گردند، یکدیگر را می شناسند و زیارت می کنند.

در آخر این علامت ها، بیست و چهار مرتبه در پی هم باران می آیـد، زمین مرده به سـبب آن زنـده می شود، برکت های آن، ظـاهر و همه آفت هـا از شـیعه مهـدی- علیه الصـلوه و السـلام- برطرف و زایل می گردد، ظهور آن حضـرت- عجّل اللّه فرجه الشـریف- را در مکّه معظّمه مستحضـر شده، برای یاری و اعانتش به سـمت او متوجّه می گردند؛ چنان که در اخبار وارد شده. بعضـی از این حوادث مـذکور، محتوم است؛ یعنی بایـد واقع شود و بعضـی موقوف به وقوع و وجود شـرط که اگر شـرایط آن موجود شد، واقع می گردد و اگر شرایط آن محقّق و موجود نشد، موجود و محقّق نمی گردد.

خداونـد- تبـارک و تعـالی جلّت عظمته- دانـاتر است به آن چه بایـد بشود. علایـم و حوادثی که ذکر کردیم، با منقولات ائمّه اطهـار- علیهم صـلوات اللّه الملـک الغفـار- در کتب اخبـار مطـابق است. ترجمه عبارات منقول از شـیخ سدیـد مفیـد که علّامه مجلسی- رحمه اللّه علیه رضوان اللّه الملک الغفار- در بحار نقل فرموده، به آخر رسید.

[شدّت فتنه ها در زمان ظهور] ۲۴ نجمه

اشاره

بـدان ابتلائـات و شـدّت فتنه هـا در قرب زمان ظهور حضـرت حجّت- عجّل اللّه فرجه الشـریف- و هرج و مرج در عالم بسـیار است، لکن آن چه در آن امیدواری است،

این است که بسیاری از علایم مذکور سابق واقع شده و نیز محتمل است کثیری از آن ها در تمادی ازمنه سابق در بلاد مختلف وقوع یافته باشد و بعضی دیگر از آن علایم، چون از علایم حتمیّه نیستند، امید است در آن ها تغییر و تبدیل شود و بعضی از آن ها هم به بلاد کفّار اختصاص داشته باشد.

مجلسی رحمه اللّه در بحار(۱) از معلّی بن خنیس روایت فرموده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم، فرمود: بعضی از علایم و امورات، از محتومات است و جمله ای از آن، از امور و علایم حتمیّه نخواهد بود؛ یعنی احتمال تغییر و تبدیل در آن می رود و شاید خداوند به فضل و کرم خود آن بلایا و فتن را از مؤمنین رفع فرماید، شداید را بر ایشان آسان نماید و در ظهور آن بزرگوار تعجیل فرماید.

از بعضی از خطب جناب امیر المؤمنین علیه السّلام چنین نقل شده که فرمودند: الا انّ لخروجی علامات عشره اوّلها تحریق الرایات فی اذقّه الکوفه و تعطیل المساجد و انقطاع الحاج و خسف و قذف بخراسان و طلوع الکواکب المذنبه و اقتران النجوم و هرج و مرج و قتل و نهب، فتلک علامات عشره و من العلامه إلی العلامه عجب عجب، فإذا تمّت العلامات قام قائمنا؛ یعنی برای خروج من، ده علامت است.

ظاهر که آن حضرت خروج را به خود نسبت داده؛ چنان که ابتدا می فرماید: برای خروج من، ده علامت است، با آن که در آخر تمام خود می فرماید: فإذا تمّت العلامات قام قائمنا و این علامات را برای ظهور و خروج فرزند خود قرار داده و بیان فرموده؛ این است که خروج حضرت قائم، فی الحقیقه همان خروج حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام می باشد که قائم مقام آن حضرت و خلیفه اللّه است و همه ایشان از نور واحدند؛ اوّلهم آخرهم و آخرهم اوّلهم!

نیز محتمل است که این علامات؛ چنان که علامات برای خروج حضرت قائم است؛ همچنین علامات برای خروج آن بزرگوار باشند، چراکه ظهور حضرت قائم- عجّل اللّه فرجه- به زمان رجعت اتّصال دارد و برای امیر المؤمنین علیه السّلام رجعات

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۹.

عدیده است که از محلّ قبر مطهّر خود برای اصلاح شرع مبین، قلع و قمع کافرین و کیف کان خروج می کند.

این علایم عشره که در این فقره از خطبه شریفه آن جناب مجتمعا ذکر شده اند، تماما در سابق، ضمن بیان علامات ظهور نور موفور السرور حضرت بقیّه اللّه ذکر شده اند، فارجع الیها.

نیز در کلام معجز نظام دیگر آن حضرت که به نظم بیان می فرماید، علایم ظهور حضرت حجّه اللّه القائم را چنین بیان فرموده:

بنیّ اذا ماجاشت الترک فانتظر***ولایه مهدیّ یقوم و یعدل

و ذلّ ملوک الأرض من آل هاشم***و بویع منهم من یلذّ و یهزل

صبیّ من الصّبیان لا رأی عنده***و لا عنده جدّ و لا هو بعقل

فثمّ یقوم القائم الحقّ منکم***و بالحقّ یأتیکم و بالحقّ یعمل

سمّی نبیّ اللّه نفسی فدائه***فلا تخذلوه یا بنیّ و عجّلوا

در کفایه الموحّدین بعد از نقل این اشعار فرموده:

ظاهرا خطاب آن حضرت به علویّین از اولاد نسبی خود باشد که لفظ بنیّ به فتح «باء»، کسر «نون» و اضافه به «یاء» متکلّم است و قرینه بر این خطابات، بعد است از لفظ منکم و یأتیکم که به لفظ و جمع بیان فرموده و بعید است مراد به بنیّ یکی از اولاد حاضرین آن سرور و به لفظ تصغیر باشد که به ضمّ «یاء» و فتح «نون» خوانده شود و کیف کان؛ یعنی ای فرزندان من! وقتی ترک ها به هیجان آیند، پس منتظر ولایت و سلطنت حقّه حضرت مهدی علیه السّلام باشید که قائم به عدل می باشد در وقتی که پادشاهان روی زمین از آل هاشم ذلیل شده باشند.

در همان کتاب فرموده: ظاهرا این به سلاطین صفویّه اشاره باشد که از سادات علویّین از آل هاشم اند که بسیاری از ملوک در زمان سلطنت ایشان، ذلیل و خوار بودند و در وقتی که از ملوک آن ارض بیعت کرده شد و یا از سلاطین هاشمی، کسی که اهل لذایذ، لهو، لعب و لغو است.

شاید این اشاره به ضعف سلطنت ایشان به جهت قیام چنین سلطانی در میان آن ها باشد که سبب انقراض دولت ایشان شود و شاید مراد، بعضی از سلاطین بعد از صفویّه باشد که طفلی از اطفال به سلطنت قیام نماید؛ یعنی مردم او را سلطان خود قرار دهند که نزد آن طفل، رأی عزم، عقل، درایت و فهمی نباشد. آن گاه قائم به حقّ قیام می نماید که حضرت مهدی علیه السّلام از شما آل هاشم باشد، به حقّ به جانب شما می آید و به حقّ عمل می نماید که هم نام با پیغمبر است. جان من فدای او باد! ای فرزندان! در آن وقت او را محذور ننمایید و یاریش کنید!

[شیوع بدعتها در کلام امام صادق (ع)]

تذییل جلیل فی المقام دخیل بدان حدیثی از امام ششم، صادق آل محمد علیه السّلام در خصوص علایم ظهور قائم آل محمد- عجّل اللّه تعالی فرجه- از شیوع پیدا کردن بدعت ها و فتنه ها در آخرالزمان مروی است؛ لازم دانستم امور مندرج در آن حدیث را در این اوقات که هرج و مرج شدید در تمام بلاد و آبادی ها به هم رسیده، بر سبیل اختصار، ذیل این عبقریّه مرقوم دارم برای آن که اهل قرآن و شیعیان یک به یک آن ها را بدانند و در صدد رفع و دفع آن ها برآیند.

آن حدیث مذکور است در باب سی ام، از سی و شش باب جلد سیزدهم، از بیست و پنج جلد کتاب بحار الانوار مجلسی رحمه اللّه در صفحه ۱۶۸ و صفحه ۱۶۹ از نسخه ای که سنه ۱۳۰۵ در طهران به طبع رسیده و آن حدیث مشتمل بر ۱۴۴ فقره از بدع، فتن و معاصی می باشد:

۱- اضمحال حقّ و رفتن اهل حقّ از دنیا.

۲- فراگرفتن جور و ستم در بلاد و شهرها.

۳- عمل نکردن به احکام قرآن.

۴- توجیه و تأویل قرآن به هوای نفس.

۵- منقلب شدن دین حقّ.

۶- بلندی و غلبه کردن اهل باطل بر اهل حقّ.

۷- آشکار شدن شرّ.

۸- ظاهر شدن فسق.

۹- اکتفا کردن مردان به مردان و زنان به زنان در دفع شهوت.

۱۰- سکوت کردن مؤمن از بیان اوامر و نواهی الهی به واسطه قبول نکردن قولش.

۱۱- دروغ گفتن اهل فسق.

۱۲- حقیر شمردن کوچک توسّط بزرگ.

۱۳- قطع شدن ارحام.

۱۴- فخر کردن فاسق و فاجر بر مدح مردم به سبب فسق و فجورشان.

۱۵- لواط دادن پسران و مردان.

۱۶- جفت شدن زنان با یکدیگر برای مساحقه.

۱۷- بسیار شدن مدح و ثنا بین خلق.

۱۸- صرف اموال در غیر طاعت الهی.

۱۹- تعجّب مردم از کارهای خیر و سعیی که در راه خدا از مؤمن به ظهور می رسد.

۲۰- اذیّت کردن همسایه به همسایه.

۲۱- شاد و خندان شدن کفّار از مشاهده فساد در روی زمین.

۲۲- خوردن شراب و سایر مسکرات علانیه و آشکار.

۲۳- ذلیل شدن امرکننده به معروف.

۲۴- با قوّت و پسندیده شدن فسّاق میان مردم در اتیان چیزهایی که خدا دوست ندارد.

۲۵- حقیر کردن ائمّه اثناعشر علیهم السّلام و دوستان آن ها.

۲۶- منقطع شدن راه خیر و باز شدن راه شرّ.

۲۷- نرفتن اهل استطاعت به حجّ بیت اللّه به سبب امر دیگران به ترک زیارت.

۲۸- عمل نکردن مردم به آن چه خود به دیگران می گویند؛ از نصایح، به جا آوردن اعمال خیر و نکردن کارهای بد.

۲۹- غذای فربه کننده خوردن برای عمل لواط.

۳۰- خوردن و استعمال غذاها و دواها به جهت فربه شدن زنان برای مساحقه کردن با یکدیگر.

۳۱- گذران کردن پسران در امر معاش از دادن لواط.

۳۲- گذران نمودن زنان در امر معاش از دادن زنا.

۳۳- مجلس فراهم کردن زنان برای امثال خود از زنان؛ مانند مردان.

۳۴- مایل شدن جماعت ذکور بعضی طوایف به دادن لواط به واسطه داشتن ناخوشی ابنه.

۳۵- زلف گذاردن مردان، به خضاب کردن و شانه زدن بر آن؛ مانند زنان شوهردار.

۳۶- مال دادن بعضی از طوایف به بعضی از مردم به واسطه داشتن ناخوشی ابنه تا ایشان با آن ها لواط نمایند.

۲۷- شیوع به هم رسانیدن لواط با پسران و حسد بردن زنان بر آن ها در ترک وطی به ایشان.

۳۸- عزیزتر شدن صاحب مال از صاحب ایمان نزد مردم.

۳۹- آشکار شدن خوردن ربا.

۴۰- فخر کردن زنان زانیه به دادن زنا.

۴۱- رشوه دادن زنان به شوهران برای اذن دادن به ایشان در خصوص عمل مساحقه و در خصوص زنا دادن به مردان.

۴۲- اعانت و کمک کردن خانوادهای بزرگ به زنان برای فسق و عمل زنا.

۴۳- محزون و حقیر و ذلیل شدن مؤمن.

۴۴- ظاهر شدن بدعت ها و عمل زنا میان مردم.

۴۵- اعتماد نمودن مردم به شهادت شاهد دروغ.

۴۶- حلال دانستن چیزهای حرام.

۴۷- حرام دانستن چیزهای حلال.

۴۸- استنباط کردن احکام دین به رأی و خواهش نفس خود.

۴۹- تعطیل نمودن قرآن در احکامش.

۵۰- انتظار نکشیدن آمدن شب را اهل فسق برای اتیان اعمال قبیح و به جا آوردن آن ها در روز روشن و پیش از آمدن شب.

۵۱- قدرت نداشتن مؤمن بر انکار قبایح اعمال مردم، مگر در دل خود.

۵۲- انفاق مال بسیار در معصیت خدا.

۵۳- مقرّب کردن حکّام اهل کفر نزد خود و دور نمودن اهل خیر از خود.

۵۴- رشوه گرفتن حکّام در حکم کردن و حکم دادن.

۵۵- دادن مال بسیار برای حکومت.

۵۶- اکتفا به زنا با محارم از زن اختیار نمودن.

۵۷- کشته شدن بعض اشخاص به واسطه بهتان و تهمت زدن به آن ها.

۵۸- حسد بردن به دیگری که دنیا به او اقبال نموده و مال و جان خود را در آن بذل کردن.

۵۹- سرزنش نمودن به مرد بر جماع با زن و گفتن به او که چرا به عمل لواط نمی پردازی.

۶۰- گذران کردن مرد از اجرت زنا دادن زنش به دیگران.

۶۱- مقهور کردن زنان، شوهران خود را به کارهایی که شوهران به آن ها راضی نیستند.

۶۲- نفقه دادن زنان به شوهران، مانند نفقه دادن شوهران به زنان.

۶۳- اجیر دادن زن و کنیز خود برای گذران امر معاش و تحصیل خوردنی و آشامیدنی به واسطه دنائت همّت و رذالت نفس.

۶۴- بسیار شدن قسم به خدا از راه دروغ.

۶۵- آشکار شدن قمار بازی.

۶۶- فروختن شراب و سایر مسکرات علانیه و آشکار.

۶۷- دادن زنان زانیه خود به اهل کفر.

۶۸- آشکار شدن لهو و لعب.

۶۹- ذلیل شدن مردمان شریف و محترم توسّط اهل تسلّط.

۷۰- کمال تقرّب به هم رسانیدن نزد حکّام کسی که به سبّ نمودن و دشنام دادن به اهل بیت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فخر می کند.

۷۱- قبول نشدن به دار الشرع، شهادت محبّ خانواده عصمت و طهارت علیهم السّلام.

۷۲- رغبت داشتن مردم به تزویر و دروغ.

۷۳- گران شدن شنیدن صوت قرآن بر خلایق و سهل گردیدن شنیدن سخنان لغو و باطل بر ایشان.

۷۴- اکرام همسایه به همسایه به جهت ترس از زبان او.

۷۵- تعطیل حدود پروردگار و عمل در آن ها به خواهش های نفس.

۷۶- نقش کردن مسجدها به طلا و غیر طلا.

۷۷- بودن راستگوترین مردم نزد ایشان، شخص دروغگو و افترازننده.

۷۸- آشکار شدن شرّ و سخن چینی.

۷۹- آشکار شدن ظلم و ستم.

۸۰- ملیح شمردن غیبت و بدگویی از مردم و مژده دادن بعضی از مردم بعضی را به آن.

۸۱- حجّ کردن و به جنگ رفتن برای غیر خدا.

۸۲- ذلیل نمودن اهل تسلّط، کافر و مؤمن هردو را بدون فرق.

۸۳- غالب شدن املاک خراب بر املاک آباد.

۸۴- گذران امر معاش از کم دادن در ترازو و پیمانه.

۸۵- سهل دانستن خونریزی و قتل ناحق.

۸۶- طلبیدن ریاست برای غرض دنیوی و نفسانی.

۸۷- مشهور کردن شخص خود به زبان آوری برای ترسیدن مردم از او در سپردن کارها به او و برای اعتماد آن ها در کارهای خود به او.

۸۸- حقیر و خفیف دانستن امر نماز.

۸۹- زکات ندادن اغنیا از وقتی که مالك اموال زکوی شده اند.

۹۰- نبش قبور مسلمانان برای ساختن ابنیه.

۹۱- بسیار شدن هرج و مرج بین مردم.

۹۲- عشق بازی نمودن مردم با مردان و با زنان در شب، مست بودن همان اشخاص در صبح و اعتنا نکردن به کارهای خلق.

۹۳- جماع کردن با بهایم و حیوانات.

۹۴- دریدن بعضی حیوانات بعض دیگر را.

۹۵- گزاردن نمازها با لباس نجس و غصبی.

۹۶- قساوت به هم رسیدن در قلوب و گریه نکردن از خوف خدا.

۹۷- سخت شدن خواندن قرآن بر مردمان.

۹۸- رغبت به هم رسانیدن در خوردن گوشت حیوان غیر مزکّی؛ یعنی ذبیحه کفّار.

۹۹- نماز به جا آوردن، نه برای خدا، بلکه از جهت ریا و دیدن مردم.

۱۰۰- یاد گرفتن اهل علم احکام شریعت را نه برای دین، بلکه برای طلب دنیا و جاه.

۱۰۱- اجتماع مردم دور کسی که دنیا به او اقبال کرده و بر دیگران غالب گردیده.

۱۰۲- مذمّت و سرزنش نمودن طالب حلال و مدح و تعظیم کردن طالب حرام.

۱۰۳- اتیان به امور غیر مشروع و معاصی در شهر مکّه و مدینه.

۱۰۴- آشکار شدن آلات لهو و لعب در شهر مکّه و مدینه.

۱۰۵- سرزنش کردن به امرکننده به معروف و نهی کننده از منکر.

۱۰۶- تبعیّت مردم از اهل شرّ.

۱۰۷- خالی شدن راه حقّ از سالک و راه رونده.

۱۰۸- استهزا نمودن به اموات و بعد از ازهاق روحشان گریه نکردن بر آن ها.

۱۰۹- بیشتر بودن بدعت و شرّ در هر سالی از سال پیش.

۱۱۰- متابعت نکردن مردم مگر از اغنیا.

۱۱۱- چیز دادن و رحم کردن بر فقرا، نه برای خدا، بلکه برای خندیدن به آن ها.

۱۱۲- مضطرب نشدن مردم از علاماتی که در آسمان پیدا می شود.

۱۱۳- جهیدن مردم در سر راه ها بر یکدیگر؛ مانند حیوانات برای لواط و زنا کردن.

۱۱۴- صرف مال بسیار در باطل و مضایقه نمودن از صرف اندک آن در طاعت الهی.

۱۱۵- رنجانیدن پدر و مادر، اهانت و استخفاف کردن به آن ها و بدترین خلق بودن آن ها نزد اولاد.

۱۱۶- شاد شدن اولاد از افترا زدن دیگران به پدر و مادر آن ها ...، الخ.

۱۱۷- دست یافتن و تسلّط زنان بر هر امری که خواهش نفس شان در آن است.

۱۱۸- تهمت و افترا بستن اولاد به پدران.

۱۱۹- نفرین کردن اولاد به پدر و مادر.

۱۲۰- شاد شدن اولاد به مردن پدر و مادر.

۱۲۱- اندوهناک شدن مردم از آن که روزی بر آن ها بگذرد و ایشان در آن روز گناه بزرگی نکرده باشند؛ مانند لواط، کم دادن در ترازو و پیمانه و مباشرت امر حرام، خوردن شراب و سایر مسکرات و حساب نکردن آن روز از ایّام عمر خود.

۱۲۲- جمع کردن اهل تسلّط غلّات را برای فروختن آن ها به قیمت اعلا و گزاف.

۱۲۳- دادن خمس و مال امام علیه السّلام به اهل تزویر، قماربازی نمودن و شراب خوردن آن ها به آن اموال.

۱۲۴- مداوا نمودن مریض ها به شراب و وصف نمودن اوصاف آن برای آن ها.

۱۲۵- متّفق شدن مردم در ترک امر به معروف، نهی از منکر و دین داری.

۱۲۶- با قهر و غلبه شدن منافقان.

۱۲۷- با نصرت و دولت شدن منافقان.

۱۲۸- مقبول و پذیرفته شدن سخنان منافقان.

۱۲۹- سکوت کردن اهل حقّ از کلام حقّ به واسطه گوش ندادن به سخنان ایشان.

۱۳۰- با اجرت شدن گفتن اذان و امامت جماعت.

۱۳۱- اجتماع کردن خلق خدانترس در مساجد برای غیبت کردن مردم و تعریف و وصف نمودن از شراب و مسکرات.

۱۳۲- امامت جماعت کردن برای کسانی که به واسطه خوردن شراب در حال سکر و مستی اند و مستی را عیب نمی دانند.

۱۳۳- اکرام مردم به کسی که مست شده به واسطه تقیّه و معذور داشتن او در ارتکاب این معصیت بزرگ.

۱۳۴- خوردن اموال یتیمان با ادّعای تقوا و صلاحیّت نزد مردم.

۱۳۵- حکم کردن قاضیان برخلاف امر الهی.

۱۳۶- پیروی کردن حکّام شرع از راه طمع از خائنان.

۱۳۷- سپردن حکّام شرع میراث صغیر را به قیّم فاسق و حیف و میل نمودن آن فاسق.

۱۳۸- امر کردن وعّاظ در بالای منبرها به تقوا و پرهیزگاری، با آن که خود به آن چه می گویند، عمل نمی کنند.

۱۳۹- استخفاف کردن مردم به اوقات نماز و سهل انگاشتن به جا آوردن نماز در اوّل وقت.

۱۴۰- دادن وجوه به فقرا به توسّط وسایط و قصد قربت نداشتن در دادن آن ها.

۱۴۱- دادن وجوه به فقرا در صورت مطالبه آن ها با ابرام و اصرار.

۱۴۲- منحصر شدن همّت مردم به امر خوراک و دفع شهوت عزوبت با باک

نداشتن آن ها از حلال و حرام خوراک و بی پروایی ایشان در دفع شهوت چه به حرام باشد و چه به حلال.

۱۴۳- رو آوردن دنیا به مردم.

۱۴۴- مندرس و کهنه شدن علامت های حقّ، انتهی.

از جمله احادیث مشتمل بر علام ظهور آن سرور، حدیثی است که شیخ مفید رحمه اللّه در کتاب ارشاد(۱) از وهب بن حفص، از ابی بصیر، از حضرت باقر علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ (۲) روایت کرده که فرمود: مراد از ایشان بنی امیّه و مراد از آیه ایستادن آفتاب از وقت ظهر تا عصر و نمایان شدن رو و سینه مردی در جرم آفتاب است، در حالی که مردم او را به حسب و نسب بشناسند، این قصّه در زمان سفیانی واقع شود، هلاکت او و قومش واقع و گردن های ایشان برای آن پست گردد و اللّه الأعلم بحقائق الأمور، الانتهی.

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۳.

۲- سوره شعرا: آیه ۴.

عبقریّه هشتم [کیفیت ظهور صاحب الامر (ع)]

اشاره

در بیان کیفیّت خروج حضرت حجّت الهی و اجمالی از طریقه، سلوک و عجایب آن برگزیده از ماه تا به ماهی و ذکر بعضی از احوالات اصحاب و ولات آن حضرت، نام های آن ها و بلاد ایشان و در آن چند نجمه است.

[روایتی از امام صادق (ع)] ۱ نجمه

اشاره

علّامه مجلسی رحمه اللّه در کتاب غیبت (۱) از محمد بن ابراهیم، از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرموده: وقتی شب جمعه رسید، خدای تعالی ملایکه را به آسمان دنیا فرو می فرستد، وقتی صبح طلوع می کند، برای محمد، علی، حسن و حسین علیهما السّلام منبری از نور نصب می نمایند و بر آن ها بالا می روند، همه پیغمبران و ملایکه و مؤمنان آن جا جمع می شوند و درهای آسمان گشوده می شود، چون ظهر شود، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به درگاه الهی عرض نماید: پروردگارا! امروز، روز وعده تو است که در کتاب خود در آیه شریفه وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ (۲) بیان فرموده ای ...، الخ.

ملایکه و پیغمبران نیز مثل آن را گویند، بعد محمد، علی، حسن و حسین به سجده می افتند و عرض می کنند: پروردگارا! غضب کن! زیرا هتک حرمت تو کردند،

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۷۶.

۲- سوره نور: آیه ۵۵.

اصفیایت را کشتند و بندگان صالحان تو را ذلیل نمودند. بعد از آن، حق تعالی هرچه می خواهد، می کند.

[چند روایت از حضرت امیر (ع)]

از شیخ صدوق در کتاب کمال الدین (۱) چنین نقل شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خبر داد مهدی از ما اهل بیت است و خدای تعالی امر او را در یک شب اصلاح می کند. در کثیری از اخبار وارد شده که ظهور آن حضرت، در سال طاق؛ مثل یک، سه، پنج، هفت و نه خواهد شد.

در بعضی اخبار آن که در روز جمعه در مکّه ظاهر می شود و گردن خطیب را می زند.

در بعضی اخبار دیگر آن که در روز شنبه عاشورا ظاهر می شود.

و در بعضی اخبار در روز پنج شنبه ظاهر شود. جمع این اخبار به این ممکن است که در پنج شنبه ظهور نماید که کسی به حال آن حضرت مطّلع نشود و روز جمعه در مسجد الحرام ظاهر شود و گردن خطیب ناصبی را بزند و غایب گردد. روز شنبه عاشورا ظاهر شود که حال او بر خلق ظاهر و غیر مخفی باشد.

صحّت این خبر که آن حضرت روز جمعه ظاهر شود و گردن خطیب را بزند، ظاهرا نزد عامّه نیز مسلّم باشد، از این جهت است که بنای اهل خلاف بر آن است که روز جمعه هنگام نماز جمعه و خطبه، درهای مسجد را می بندند.

[داستان ذو القرنین] ۲ نجمه

از جمله، آن آیت کبرا و حجّت عظمی مانند ذو القرنین بر ابر سوار می شود، تمام روی زمین را گردش می نماید، دین اسلام را در همه جا ظاهر می سازد و احکام الهی را

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۵۲.

در مشارق و مغارب بر خلق ظاهر می نماید.

از کتاب کمال الدین (۱) شیخ صدوق چنین نقل شده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

خدای تعالی به ذو القرنین تمکین داد و او را قادر نمود در مشرق و مغرب سیر نماید؛ به درستی که حق تعالی بعد از این شیوه او را در قائم اولاد من، جاری خواهد فرمود و او را به مشرق و مغرب عالم سیر خواهد داد، تا آن که هموار و ناهموار و کوهی باقی نماند که ذو القرنین در آن جا پا گذاشت مگر آن که قائم همه آن ها را می گردد و زمین را پر از قسط و عدل می نماید؛ چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

از شیخ مفید در کتاب اختصاص چنین روایت شده است که حضرت باقر علیه السّلام فرمود: آگاه باشید! به درستی که حقّ تعالی ذو القرنین را میان دو ابر مخیّر گردانید که هرکدام را خواهد، اختیار نماید. او آن ابر آرام و ذلول را اختیار کرد و سعب را برای صاحب شما گذاشت.

راوی عرض کرد: صعب کدام است؟

فرمود: ابری است که با رعد و صاعقه است، صاحب شما بر آن سوار می شود، به راه های آسمان های هفت گانه بالا می رود و به راه های زمین های هفت گانه می رسد.

[بری بودن حضرت از آفات] ۳ نجمه

از جمله، به وجود مبارک او جمیع عیوب و امراض ظاهر از ابدان مردم زایل می گردد؛ مانند کوری و پیسی و سایر امراض مزمن و ظاهر خلق از عیوب مصفّا می شود.

به روایت شیخ صدوق در کتاب خصال (۲) از حضرت علی بن الحسین علیه السّلام که آن حضرت فرمود: چون قائم ما قیام نماید، خدای تعالی جمیع آفات و عیوب را از شیعیان

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۹۴.

۲- الخصال، ص ۵۴۱.

ما زایل می گرداند، قوّت هر مردی را به قدر قوّت چهل مرد و ایشان را مانند آهن دلیر و شجاع و قوی قلب می کند.

از عجایب کرامات و غرایب آیات آن حضرت آن که بواطن ایشان نیز مانند ظاهرشان از عیوب نفسانی مثل کبر، نفاق، حسد و بدقلبی مصفّا می شود و خلایق برای اطاعت و بندگی پروردگار خود ممحّض خواهند شد، اجتماع همه خلق بر این صفات و حالات در همه امکنه و بلاد از ابتدای آفرینش تا آخر زمان محقّق نخواهد شد، بلکه اتّفاق جمع قلیلی بر این صفات و حالات در اغلب اوقات، نادر الوقوع است فضلا از آن که قبیله یا اهل بلدی بر این منوال باشند.

این امر به زمان ظهور آن نور پروردگار اختصاص دارد که به وجود مقدّس او، جنود جهل و ظلمت از باطن خلق مرتفع و زایل، قلوب میته اهل عالم به نور آن ولیّ ذو الجلال، منوّر و قلوب مردمان از شرک، نفاق، شکوک، کبر، حسد، کینه و عداوت تصفیه می شود و تمام وجه ارض مملوّ از قسط و عدل خواهد شد و همه خلق به حسب ظاهر و باطن بر جادّه مستقیم الهی رفتار خواهند نمود.

[فرح مؤمنین در ظهور] ۴ نجمه

از آن جمله، چون حضرت حجّت الهی ظهور نماید، خداوند سرور و فرحی در قبور مؤمنین داخل می فرماید که همه ایشان به ظهور آن نور الهی مسرور و مبتهج خواهند شد و قبور ایشان پرنور می شود، به زیارت یکدیگر می روند، یکدیگر را به فرج آل محمد مژده می دهند و جمعی از ایشان به دنیا رجوع می نمایند، با آن که جمعی را به سعت رحمت پروردگار بین رجوع به دنیا و بقا در برزخ مختار می کنند. مستفاد از بعض ادعیّه و اخبار آن که کثیری از مؤمنین کامل الایمان به جهت نصرت آن نور الهی در دولت حقّه آن جناب با شمشیر برهنه از قبور خود بیرون می آیند و در راه دین خدا جهاد می نمایند.

از آن جمله، مستفاد از بعض اخبار آن که آن مظهر رحمت پروردگار قروض شیعیان خود از احیا و اموات را ادا می نماید و ذمّه همه را از حقوق بری می نماید.

ظاهرا این مرحمت در حقّ کسانی می شود که قروض ایشان از جهت ضیق معیشت اهل و عیال حاصل شده باشد یا به جهت خیرات و مبرّات و انفاق فی سبیل اللّه قرض کرده باشد و چنین اتّفاق افتاده باشد که از ادای آن متمکّن نشده باشد.

امّا کسانی که قروض ایشان از بابت بی مبالاتی در امر دین باشد که دراهم و دنانیر را در معصیت پروردگار صرف نموده و از اهل اسراف و طغیان باشد و بنایش بر خوردن مال مسلمانان به مکر و تزویر و حیله باشد که همه مظالم مسلمانان را بر ذمّه خود بگیرد؛ ظاهر آن که جز خسران دنیا و آخرت، حاصل دیگری برایش نداشته باشد مگر آن که به توبه و انابه موفّق شود و اگر دسترسی به اهلش داشته باشد، مظالم خود را به آن ها ردّ نماید و مشتبهات اموال خود را به نحو شرع منیر اصلاح کند، شاید خداوند به برکت آن نور الهی او را از مهالک دنیا و آخرت نجات دهد.

امید از ربّ الارباب چنان است که بالاخره شیعیان و موالیان مخلص آن حضرت را به طاعت خود موفّق فرماید و از مهالک دنیا و آخرت به محبّت محمد و آل محمد نجات عطا فرماید.

[برچیدن بدعتها] ۵ نجمه

از آن جمله، حضرت جمیع بدعت های روی زمین از اوضاع فراعنه و متکبّرین، شعار فاجرین و علامات مشرکین از اعمال، افعال، صفات، حالات و جمیع آلات محرّمه از لهو، لعب، قمار و اسباب طرب را به جمیع اقسام آن، قلع و قمع می فرماید و زیّ فاجرین و البسه کفّار و مشرکین و فرنگی مآبی را از میان مسلمانان زایل می نماید که بسیار در فرنگی مآبی خود دقّت نظر دارند و بسیار مبالغه می نمایند که در همه حالات و اعمال و افعال در اکل، شرب، لباس، هیأت، صورت، زینت و تجمّل مثل

فرنگیان باشند، حتّی عمارات ایشان هم باید مثل عمارات فرنگیان باشد، اسب سواری ایشان نیز باید چنین باشد و وضع نشستن و راه رفتن، بلکه سخن گفتنشان هم باید مثل سخن فرنگیان و لسان مشرکین باشد، حتّی به زیّ کفّار و مشرکین بر مسلمین مفاخرت می کنند.

ظاهرا حال این اشخاص در زمان ظهور حضرت صاحب الامر- عجّل اللّه- چون حال فرنگیان باشد که آن حضرت نه خودشان و نه اوضاع و تجمّلات ایشان را باقی می گذارد و اگر قبل از ظهور آن حضرت به دست اجل گرفتار شوند در عنوان آیه شریفه داخل خواهند بود؛ من قوله تعالی: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاری أَوْلِیاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ (۱)، چرا که حق تعالی نهی فرمود از این که مؤمنین و مسلمین با یهود و نصارا که فرنگیان باشند، تولّی و دوستی نمایند و آن که هرکس با ایشان تولّی و دوستی نماید؛ به درستی که از ایشان محسوب خواهد شد، در زمره ایشان خواهد بود و در آخرت با ایشان محشور خواهد شد و این معنی را به نحو تأکید بیان فرمود که مستفاد از آن مؤکّده و جمله اسمیّه است.

در اخبار کثیر وارد شده: «من تشبّه بقوم فهو منهم».(۲) پس به مقتضای اخبار روایات، حال اشخاص مذکور بعد از مرگ، حال فرنگیان خواهد بود، از ایشان محسوب و با ایشان محشور خواهند شد و اگر تا زمان ظهور حضرت صاحب الامر علیه السّلام باقی بمانند به مقتضای اخبار، مورد سخط و غضب آن ولیّ پروردگار خواهند شد مگر آن که قبل از مرگ یا قبل از ظهور آن حضرت متنبّه شده، موفّق به توبه، ملبّس به لباس مسلمین و مؤدّب به آداب و حالات و صفات اهل اسلام شوند، شاید از برکت محمد و آل محمد از ورطه هلاکت نجات یابند و اگر متنبّه نشوند یا از آن چه ذکر شد به غضب آیند، هرآینه در حقّ ایشان گفته شود: من کفر فعلیه کفره، زیرا کفر فرنگیان و کفر شعاری مایلین به ایشان، هیچ ضرر و نقصی به جلال محمد و آل

۱- سوره مائده: آیه ۵۱.

۲- معانی الاخبار، ص ۱۱۰؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۶۵.

محمـد نخواهنـد رساند و آن ولیّ ذو الجلال از جانب خدا به جهت قلع و قمع نمودن کفّار، مشـرکین، ظالمین، فاسـقین و مرده شیاطین برانگیخته خواهد شد و من یحذوا حذوهم کائنا من کان، انتهی الحدیث.

[عدم مدارای حضرت] ۶ نجمه

از آن جمله، آن حضـرت بـا کسـی مـدارا و ملاحظه خویشـی و آشـنایی و اظهار دوستی نخواهـد نمود، بلکه هرکسـی از روی حقیقت و صـدق ایمان، نفس الامری را اختیار نمود و طاعت او خالصا مخلصا لوجه اللّه شـد، در عقاید دین مبین بر نهج حق و صواب که طریقه امیر المؤمنین و ائمّه طاهرین است، معتقـد شـد، مکر، حیله، تزویر و زهدفروشـی را از خود دور کرد و تقوای واقعی را شـعار خود قرار داد، پس او مقرّب درگاه اله و مورد الطاف آن حجّت پروردگار خواهـد شد و الّا گردن او را خواهد زد.

اصـحاب آن حضـرت، همه از زهّاد، عبّاد، اتقیا، ازکیا، مخلصـین و اهل فضل و دانش خواهنـد بود که ایشان در اطراف اکناف بلاد از جانب آن حضرت امنا و امرا و حکّام خواهند بود که امر و نهی ایشان، همان امر و نهی حضرت حجّه اللّه است.

پس در آن زمـان، حکّام عرف ایشان، همان حکّام شـرع ایشان است. به امر آن حضـرت، چنان بساط عـدل، مهربانی، رأفت و رحمت میان خلایق گسترده می شود که تمام عالم از یمن وجود آن نور الهی، پر از عدل، داد، نعمت و رحمت خواهد شد که همه بندگان خدا از شـرق تا غرب عالم در کمال راحت و امنیّت خاطر، بدون خوف و دغدغه در کمال سعت معیشت، مشغول عبادت و طاعت پروردگار خواهند بود، شـرق و غرب عالم چنان منظّم خواهد شد که هیچ ذی روحی از جنّ و انس، حیوانات برّی و بحری و هوام الأرض به قدر سر سوزن به یکدیگر ظلم و تعدّی نخواهند نمود. اللّهمّ عجّل فرجه.

[قتل دشمنان خانواده نبوّت] ۷ نجمه

از آن جمله، آن حضرت دشمنان خانواده نبوّت؛ مانند بنی امیّه، قتله حضرت سیّد الشهدا علیه السّلام، بنی عبّاس، نواصب و منافقین را که از زمره فرقه حقّه خارج اند، چنان می کشد که احدی از ایشان را بر روی زمین باقی نمی گذارد و در بعضی از اخبار امر می فرماید هر دفعه قریشیان را پانصد نفر، پانصد نفر، حاضر نمایند و گردن بزنند.

به روایت دیگر، هر دفعه هزار نفر از ایشان را به قتل خواهد رساند که بعضی از مردمانی که اهل معرفت نمی باشند، العیاذ باللّه به آن نور الهی نسبت بی رحمی می دهند، پس آن حضرت بر منبر بالا رود، یک تای نعلین حضرت سیّد الشهدا علیه السّلام را بیرون آورد و بفرماید اگر همه دشمنان را بکشم، مقابل خون این بند نعلین نخواهد شد.

در اخبار بسیار وارد شده که در روز عاشورا ملایکه از آن ظلمی که دشمنان بر حضرت خامس آل عبا علیه السّلام وارد آوردند، به ضجّه درآمدند، پس حقّ تعالی برای ملایکه کشف حجب نمود، به عرش الهی نظر نمودند، دیدند حضرت قائم ایستاده، نماز می خواند، به ملایکه وحی شد به وسیله این شخص از دشمنان دین انتقام خواهم کشید، ملایکه از آن وعده الهی تسلّی یافتند.(۱) اللّهم عجّل فرج ولیّک المنتقم من اعدائک.

[بی نیازی مؤمنان در زمان ظهور] ۸ نجمه

از آن جمله، عطایای آن نور الهی نسبت به مؤمنین به نوعی خواهد بود که در زمان دولت حقّه او، فقیر پیدا نمی شود که مردم صدقات و زکات خود را به او بدهند و بر در خانه های ایشان زکات حمل می نمایند و التماس می کنند آن را قبول نمایند، احدی آن را قبول نمی کند.

۱- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۰.

مجلسی رحمه اللّه در بحار از کتاب سعد السعود ابن طاوس رحمه اللّه، او از کتاب فضل بن شاذان و او به اسناد خود از جابر روایت کرده که امام محمد باقر علیه السّلام فرمود:

چون قائم ما قیام نماید، هرسال، دو دفعه بخشش و عطیّه می نماید، در هر ماه، دو دفعه به ایشان نفقه عطا می فرماید و خلایق را در دولت و غنا و ثروت مساوی می نماید، به نوعی که کسی پیدا نمی شود که به زکات احتیاج داشته باشد، صاحبان زکات، اموال زکویّه را نزد مؤمنان شیعیان می برند، التماس و اصرار می کنند و به در خانه های ایشان می گردانند، آن ها از خانه های خود بیرون نمی آیند و به صاحبان زکات پیغام می دهند که ما به مال شما احتیاج نداریم.

همه اموال دنیا از روی زمین و آن چه در تحت الارض است، نزد آن حضرت جمع می شود. در آن حال، منادی از جانب آن حضرت ندا می کند: به سوی اموالی بیایید که برای آن، قطع ارحام می نمودید و به ریختن خون های حرام، مرتکب می شدید.

و در بعضی از اخبار آمده: بعضی می آیند و از آن جناب عطیّه سؤال می نمایند، آن قدر دنانیر و دراهم به آن ها عطا می فرماید که قادر بر حمل آن نیستند، در اخبار دیگر است که در آن زمان به دعای آن ولیّ ذو الجلال برای شیعیان ملخ طلا می بارد و تمام ابواب برکات آسمان و زمین بر روی عباد اللّه گشوده می شود.

از غیبت طوسی رحمه اللّه چنین نقل شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: در زمان قائم علیه السّلام میان مسجد کوفه، چشمه ای از روغن، چشمه ای از آب خوش گوارا برای آشامیدن مؤمنان و چشمه ای دیگر برای طهارت ایشان بیرون می آید، انتهی.

[کیفیت ظهور صاحب الامر] ۹ نجمه

ایضا علّامه مجلسی رحمه اللّه در کتاب غیبت (۱) از محمد بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: چون حضرت قائم می خواهد ظهور نماید، با بیرق رسول

۱- الغیبه، ص ۲۳۸.

خدا صلّی اللّه علیه و آله، انگشتری حضرت سلیمان و سنگ و عصای موسی ظهور می کند. بعد از آن به منادی خود امر می فرماید، ندا کند کسی توشه راه از خوردنی و آشامیدنی برندارد.

وقتی منادی آن حضرت، این ندا را می کند، بعضی از اصحاب او خواهند گفت: آن حضرت می خواهد ما و چهارپایان ما را از گرسنگی و تشنگی هلاک نماید.

آن حضرت به راه می افتد، ایشان با آن بزرگوار همراه می شوند، به اوّل منزلی که در آن فرود می آیند آن سنگ را نصب می نماید. از آن سنگ خوردنی و آشامیدنی و علف بیرون می آید. خود ایشان و چهارپایانشان می خورند و می آشامند، تا آن که پشت کوفه در نجف اشرف فرود می آیند.

نیز مجلسی رحمه اللّه از تفسیر عیّاشی (۱) از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: گویا اصحاب قائم- عجّل اللّه تعالی فرجه- را می بینیم که به نجف اشرف بالا می روند، ایشان سی صد و سیزده نفر مردند که گویا دل هایشان مانند پاره های آهن است، جبرییل در طرف راست و میکاییل در طرف چپ آن بزرگوار می باشد، رعب او بر دل های دشمنان، یک ماه راه از پیش رو و یک ماه راه از پشت سر می رود و خداوند او را با پنج هزار ملک مسوّم که علامت و نشانه دارند، نصرت و حمایت می نماید، تا آن که به نجف اشرف بالا می روند.

در آن حال به اصحاب خود می فرماید: امشب را به عبادت و طاعت بگذرانید! ایشان آن شب را تا صبح به رکوع، سجود، گریه و زاری به سر می برند، وقتی آن حضرت صبح می کند، می فرماید: بیایید و با ما راه نخیله را پیش گیرید و در آن وقت، اطراف کوفه خندق می شود، پس آن حضرت راه نخیله را پیش می گیرد تا در نخیله به مسجد ابراهیم می رسد و در آن جا دو رکعت نماز به جا می آورد.

در آن حال، از لشکر سفیانی آنان که در کوفه اند، بر آن جناب خروج می کنند.

حضرت به اصحاب خود می فرماید: به ایشان حمله نمایید! به خدا قسم هرآینه احدی از ایشان از خندق به سمت کوفه نمی گذرد که خبر ببرد، بلکه همه کشته می شوند. بعد،

۱- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۹؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۴.

حضرت داخل کوفه می شود و هیچ مؤمنی نمی ماند مگر آن که آن جا می باشد یا به آن جا میل می کند.

به روایت مفضّل از حضرت صادق علیه السّلام: کوفه پایتخت آن حضرت خواهد شد، محلّ دیوان و حکمش مسجد کوفه، محلّ بیت المال و قسمت غنایم کفّار در مسجد سهله و موضع خلوتش در نجف اشرف است، وسعت شهر کوفه در آن زمان به قدر پنجاه و چهار میل، تخمینا هجده فرسخ شرعی، می باشد و قصرها و آبادی کوفه به کربلای معلّا متّصل شود.(۱)

به روایت دیگر: چون آن حضرت وارد کوفه شود و در آن جا قرار گیرد، لشکری به طرف شام بر سر سفیانی ملعون فرستد و با او جنگ کنند، آن ملعون فرار نماید، لشکر حضرت او را تعاقب نموده تا در صخره بیت المقدّس او را به قتل رسانند و جمیع اتباع و لشکر او را بکشند، مگر کسانی که توبه نموده، ایمان بیاورند.

هرچه از بنی امیّه در اطراف عالم است، به قتل رسانند، جمعی از ایشان فرار نموده، به جانب فرنگ روند و به فرنگیان پناه برند، فرنگیان آن ها را پناه می دهند به شرط آن که در دین نصارا داخل شوند و ایشان مذهب نصارا را اختیار می نمایند، لشکر حضرت در تعاقب آن ها رفته، به شهر فرنگ داخل شوند، بنی امیّه را از فرنگیان بطلبند، به قهر و غلبه، بنی امیّه را از فرنگیان بگیرند و تمام آن ها را گردن بزنند.

حضرت لشکر نصرت اثر خود را به اطراف و اکناف دنیا بفرستد و شهرهای روی زمین را تصرّف نمایند، لشکری به جانب قسطنطنیه فرستد، همه کفّار و منافقین و ظالمین را بکشند و زمین را از وجود ناپاک آن ها پاک نمایند. جمیع خلق در آن زمان به دین و شریعت واحد خواهند بود که آن دین اسلام، شریعت مطهّره محمدیّه و طریقه مرضیّه مرتضویّه علیه السّلام است و بالمرّه ظلم و جور و نفاق را از روی زمین قلع و قمع خواهد فرمود که همه خلق بر طریق حقّ مستقیم اثنا عشریّه مستقیم و رستگار خواهند شد.

۱- بحار الانوار، ج ۵۳، صص ۱۲- ۱۱.

[روایت امام صادق (ع)] ۱۰ نجمه

ایضا مجلسی رحمه اللّه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده: خزینه ای در طالقان می باشد که نه از طلا و نه از نقره است، مردمانی آن جا هستند که دل هایشان مانند پاره های آهن است و هرگز در خصوص توحید الهی به آن دل ها شکّ عارض نمی شود و ایشان از سنگ سخت ترند، اگر ایشان را به کوه ها دچار کنند، هرآینه آن ها را از جای خود بکنند، با بیرق های خود، قصد هیچ شهری نکنند مگر آن که آن را خراب نمایند و خود را برای برکت یافتن به زین اسب امام می مالند، آن حضرت را در میان می گیرند و خود را برای آن بزرگوار سپر می کنند.

او را در جنگ ها حفظ می نمایند و هرچه آن حضرت بخواهد، برایش کفایت می کنند. در میان آن ها مردمانی هستند که شب ها نمی خوابند، ایشان در اثنای نماز صدایی مانند صدای زنبور عسل دارند، از اوّل شب تا آخر آن، سر پا می ایستند، چون صبح نمایند، پشت اسب های خود سوار شوند و شب ها مانند رهبانان اند، اطاعت ایشان به آن حضرت بیشتر از اطاعت بنده به آقایش است، از خدا ترسانند و خلایق را به کلمه طیّبه لا اله الّا اللّه دعوت می نمایند.

آرزو می کنند در راه خدا کشته شوند و شعار ایشان یا لثارات الحسین گفتن است، وقتی آن لشکر به سمتی رو می آورند، رعب و بیم ایشان، یک ماه راه، بر دل های دشمنان می افتد و چون آن حضرت به ایشان پیغام می دهد، همگی از ترس و بیم خدمت او حاضر شوند و خدای تعالی امام حق را یاری می کند.(۱)

از عیون شیخ صدوق رحمه اللّه چنین نقل شده که امام محمد تقی علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در وصف قائم- عجّل اللّه فرجه- به ابی بن کعب فرمود: او امامی باتقوا، مطهّر، پسندیده و هدایت کننده است؛ با عدالت حکم و خلایق را بعد امر می کند، او خدا را و خدا او را در سخنانش تصدیق می کند و از تهامّه خروج می نماید.

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۳۰۸- ۳۰۷.

برای او، خزینه هـایی است که نه از طلاـ و نه از نقره است، بلکه مردان نامدارنـد که علاـمت و سـیمای ایمـان از ناصـیه ایشـان هویداست، خداوند از شـهرهای دور، ایشان را برای آن حضـرت جمع می کند و ایشان به عدد اصـحاب بدرند که سـی صد و سیزده نفر باشـند. در نزد آن جنـاب صـحیفه سـر به مهری می باشـد که عـدد اصـحابش با نام ها، نسب ها، شـهرها، طبیعت ها، صفت ها و کنیه های ایشان در آن جا نوشته، ایشان در اطاعت آن حضرت سعی و تلاش کننده می باشند.

مجلسـی رحمه اللّه در کتاب غیبت از محمد بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: گویا قائم علیه السّلام را در بالای منبر کوفه می بینم، در حالی که اصحاب او سی صد و سیزده نفر به عدد اصحاب پیغمبر در جنگ بدرند و در اطرافش می باشند، ایشان صاحب ولایت و دوستی ما و از جانب خدا حکّام در روی زمین بر خلق اند.(۱)

[اصحاب حضرت قائم (عج)] ۱۱ نجمه

نیز از امام محمـد باقر علیه السّـلام روایت کرده که آن حضـرت فرمود: گویا اصـحاب قائم- عجّل اللّه تعالی فرجه- را می بینم که ما بین مشـرق و مغرب را احاطه کرده، مسـلّط شـده اند و هیچ چیز نمی باشد مگر این که حتّی درّندگان روی زمین مطیع و منقـاد او می شونـد و همه چیز رضـاجویی ایشـان می کنـد حتّی زمینی که بر روی آن هسـتند، زمین دیگر فخر می کنـد و می گوید: امروز یکی از اصحاب قائم بر من گذشته است.(۲)

نیز از حضـرت صادق علیه السّـلام روایت کرده که فرمود: به هر مرد از اصـحاب حضـرت قائم علیه السّلام قوّت چهل مرد داده می شود و دلش از پاره های آهن سـخت تر می باشـد، اگر به کوهی از آهن بگذرنـد، هرآینه آن را از جا می کننـد، دست از شمشیر زدن برنمی دارند تا

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۶؛ کمال الدین و تمام النعمه، صص ۶۷۳- ۶۷۲.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۷.

وقتی که خدا راضی شود.(۱) از غیبت شیخ طوسی (۲) از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود: اصحاب قائم همه جوانان اند و پیر میانشان نیست مگر به قدر سرمه چشم و به قدر نمک طعام و معلوم است که کمترین توشه، نمک است.

از کتاب مذکور از امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: سی صد و سیزده نفر به عدد اصحاب بدر میان رکن و مقام با قائم بیعت می نمایند و نجبای میان ایشان، اهل مصر، ابدال، اهل شام و اخیار، اهل عراق اند.(۳)

نیز در تفسیر عیّاشی (۴) از امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده: چون حضرت قائم به کوفه برگردد، آن سی صد و سیزده مرد را به اطراف عالم می فرستد و دست مبارک خود را بر شانه ها و سینه های ایشان می کشد. پس از برکت دست مبارک آن حضرت، هرگز مقام حکم کردن میان مردم، عاجز و خسته نمی شوند و هیچ سرزمینی نمی ماند مگر آن که کلمه طیّبه لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له و انّ محمدا رسول اللّه در آن جا بلند گفته می شود. این است معنی قوله تعالی: وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ (۵).

غیبت محمد بن ابراهیم منقول است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: چون حضرت قائم از جانب حق تعالی در ظهور مأذون شود، خدا را به اسمی می خواند که به سبب آن اصحابش که سی صد و سیزده نفراند مانند ابرهای پاییز به خدمتش جمع می شوند، ایشان صاحب بیرق ها می باشند و از ایشان بعضی هستند که شب، میان رختخواب خود مفقود می شوند و صبح در مکّه هستند.(۶)

بعضی دیگر روزبه روز روی ابر نشسته، می روند و هریک از ایشان به نام خود و

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۳؛ شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار، ج ۳، ص ۵۶۹.

۲- الغیبه، ص ۴۷۶.

۳- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۷۷.

۴- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۰.

۵- سوره آل عمران، آیه ۸۳.

۶- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۱۵.

پدرش، کیفیّت، صفت و نسبش شناخته می شود. عرض کردم: فدایت شوم! ایمان کدام یک از این دو فرقه بیشتر و کامل تر است؟ فرمود: آنان که بر روی ابر می رونـد. امّا آنان که در رختخواب خودشان مفقود می شونـد، این آیه در شأن ایشان نازل شده:

فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ أَيْنَ ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً(۱).(۲) در روایت دیگر این آیه نازل شـده: فَإِنْ يَكْفُرْ بِها هؤُلاءِ فَقَدْ وَكَّلْنا بِهـا قَوْماً لَيْسُوا بِها بِكافِرِينَ (۳) و به روایت دیگر آن که ایشـان، آنان انـد که خـدای تعالی در شأنشان فرموده: فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرِينَ (۴)؛(۵)

به روایت دیگر از حضرت باقر علیه السّلام چنین نقل شده است که فرمود: اصحاب قائم سی صد و سیزده نفر از اولاد عجم اند که بعضی در رختخواب مفقود می شوند و بعضی بر روی ابر می نشینند، ناگاه در غیر موسم حجّ در مکّه حاضر می شوند.(۶)

علّامه مجلسی رحمه اللّه از غیبت شیخ طوسی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: از عرب بپرهیزید، زیرا در خصوص ایشان خبر بـدی هست و آن این است که آگاه شوید! قائم- عجّل اللّه تعالی فرجه- با احدی از ایشان خروج نخواهد نمود.

الحدیث.

[لشکر حضرت صاحب الامر] ۱۲ نجمه

اشاره

بدان اصحاب حضرت قائم کسانی هستند که در محامد صفات مثل و مانند ندارند و ممحّض برای ایمان اند که ایمان محض و محض ایمان اند، مؤمن خالص و مخلص،

۱- سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۲- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۱۴.

۳- سوره انعام، آیه ۸۹.

۴- سوره مائده، آیه ۵۴.

۵- همان، ص ۳۱۶.

۶- همان، ص ۳۱۵.

مصفّا و منزّه از عیوبات نفسانیّه اند، اهل شکّ، ریب، نفاق، بدقلب، بدذات و صاحب مکر و حیله نخواهند بود و فطرت های ایشان برای اطاعت و محبّت پروردگار و انس به حضرت حجّت اللّهی آمیخته شده که همه ایشان جان های خود را بر کف گرفته، نثار جان آن حجّت پروردگار می نمایند. در نصرت دین خدا چنان ثابت قدم اند که محلّ رشک همه اصحاب انبیا و اولیا خواهند بود و این جماعت در ابتدای ظهور، اصحاب خاص الخاص آن بزرگوارند و لکن بعد از آن، مؤمنین شیعیان از اطراف عالم سعی ها می کنند و به زودی خود را خدمت آن امام عالمیان می رسانند تا آن حضرت را یاری کنند.

در اندک زمانی عدد لشکر انس حضرت به ده هزار نفر می رسد و بعد از آن، لشکر حضرت یوما فیوما در تزاید و تضاعف است که به سی صدهزار نفر می رسد، از ملایکه به چهل و شش هزار و از جنّ نیز مثل آن خواهد بود؛ چنان که در حدیث مفضل از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده است.

منصور ملک که با چهارهزار ملک به جهت نصرت حضرت سیّد الشهدا علیه السّلام از آسمان نازل شد و رخصت نیافت و به مجاورت قبر مطهّر آن حضرت مأمور شد؛ برای نصرت قائم- عجّل اللّه تعالی فرجه- برانگیخته خواهد شد، نیز ملایکه هایی که در جنگ احد و بدر و حنین به جهت نصرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نازل شدند، برای نصرت در رکاب ظفر انتساب آن حضرت برانگیخته می شوند.

در روایت دیگر از امام محمد باقر علیه السّلام: لشکرگاه آن حضرت به چهل و نه میل خواهد رسید که زیادتر از شانزده فرسخ خواهد بود.

در کتاب تحفه المجالس از امام محمد باقر علیه السّلام نقل شده: از پیغمبران حضرت عیسی، ادریس، خضر و الیاس برای نصرت حضرت قائم برانگیخته می شوند.

به روایت دیگر، حضرت عیسی وزیر آن حضرت خواهد بود و آن حضرت نظام امور را به کف با کفایت او مفوّض خواهد نمود، نیز در کتاب مذکور از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده: بیست و هفت نفر با بیست و نه نفر از اموات به جهت تمشیت

امور حضـرت حجّه اللّه زنده می شوند که پانزده نفر ایشان از قوم حضـرت موسی بن عمران است و خداوند در قرآن مجید در شأن ایشان فرموده: وَ مِنْ قَوْمِ مُوسی أُمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ (۱).(۲)

العبقری الحسان ؛ ج ۷ ؛ ص۳۰۷

حضـرت صالـح زنـده می شونـد و از این امّت، جنـاب سـلمان، ابو دجـانه انصـاری، مقـداد بن اسود، مالک اشتر و چهار نفر از فرزندان امام حسن علیه السّلام و چهار نفر از اولاد عقیل می باشند.

در خبر دیگر وارد شده که در زمان قریب به ظهور آن حضـرت، خداوند، همه اصـحاب آن حضـرت یا بعضـی از آن ها را در طالقان جمع نمایـد، همراه ایشان شمشـیرهای برّنده است که اسم هریک از آن ها با پدرانشان به قبضه شمشـیرشان نوشـته شده است. محتمل است مراد به طالقان، طالقان دیلم باشد که بسیاری از مؤمنین اهل آن طالقان با سیّد حسنی که از دیلم خروج می کند، موافقت می نمایند و در اخبار، مدح از ایشان ذکر شده و محتمل است مراد طالقان شام باشد و العلم عند اللّه.

[وقایع ظهور حضرت قائم (عج)]

تـذییل فی المقام دخیل بـدان از آن جمله در یکی از نسـخ خطبه البیان منسوب به حضـرت امیر المؤمنین علیه السّـلام است که بعد از این که حضـرت ولیّ عصـر و ناموس دهر ظهور نموده، از قتل سـفیانی و اتباع او فراغت یافته، مشـغول فتح بلاد و رتق و فتق امور عباد می گردد، تا آن که او و لشـکریانش وارد یکی از بلاد روم می شونـد و به صـدای بلنـد می گویند؛ لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه، در آن اثنا حصار آن بلد و دیوارهای سور آن، خراب و منهدم می شود.

سپس از آن جا به قسطنطنیّه تشریف فرما می شود که مقرّ سلطنت سلطان روم است و در آن جا برای آن بزرگوار سه کنز ظاهر می شود که یکی از جواهر، دوّمی از طلا و

۱- سوره اعراف، آیه ۱۵۹.

۲- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

سوّمی از نقره است، پس آن کنزها را قفیز قفیز میان لشکریان خود قسمت می نماید.

از آن جا به شهر ارمنیه الکبری تشریف فرما می شود. اهل ارمنیه چون آن حضرت و لشکریانش را مشاهده کنند، به راهبی از رهبانان خود که کثیر العلم تر از سایر رهابین آن هاست، پناهنده می شوند و به او می گویند: بیرون بیا و ببین این لشکریان چه می خواهند.

آن راهب خدمت حضرت بقیّه اللّه مشرّف می شود و عرض می کند: تویی مهدی موعود؟

حضرت می فرماید: بلی من همانم که در انجیل شما ذکر شده در آخر الزمان خروج می فرماید.

آن راهب، اسلام اختیار می کند و اهل ارمنیه از قبولی اسلام ابا و امتناع می ورزند.

لشکریان آن حضرت داخل شهر شده، پانصد مرد جنگی از نصارا را به قتل می رسانند.

سلطان و اهالی شهر فرار کرده، در خارج شهر جمع می شوند. تمام شهر ارمنیه به قدرت باری تعالی از زمین برداشته می شود و میان هوا معلّق می ماند. وقتی سلطان و لشکریانش این امر عجیب را مشاهده می کنند، خوف بر آن ها غلبه نموده، سلطانشان فریاد می کند: فرار کنید و هریک برای خود پناهگاهی بجویید. چون رو به فرار می نمایند، ناگاه می بینند شیری عظیم الجثّه راه را بر ایشان گرفته، از ترس و خوف، اسلحه و آلات جنگ خود را روی زمین انداخته، فرار می کنند. لشکریان حضرت از آن ها تعاقب نموده، سلاح و مال هایی که از آن ها به جا مانده، میان خود تقسیم می کنند و حصّه هریک، صدهزار دینار، صد غلام و صد کنیز می شود.

[اصحاب حضرت صاحب الامر (ع)]

تذنیبان للعبقریّه و تعظیمان لبعض البریّه اوّل: مناسب دیدم اسمی از سی صد و سیزده نفر از خواصّ حضرت قائم منتظر باشخاصهم و بلادهم برده شود. روایات در این خصوص به اختلاف وارد شده؛ چنان

که در غـایه المرام سـیّد سـند بحرینی و نور الانـوار حـاج ملّـا علی اصـغر بروجردی، دو روایت در این بـاب ذکر شـده با کمال اختلافی که میـان آن دو روایت است، لـذا این نـاچیز، اسامی و بلاد ایشان را از خطبه البیان، منسوب به حضـرت امیر المؤمنین علیه السّلام، نقل می نمایم که هیچ کدام از آن دو بزرگوار آن را نقل ننموده اند تا اتمّ در فایده و اکمل در عایده باشد.

فاقول: حضرت در آن خطبه در فصلی فصیل، اصحاب آن بزرگوار را می ستاید که از جمله عبارت آن، این است: «فتجمع علیه اصـحابه علی عـدّه اهل بـدر و علی عـدّه اصـحاب طالوت و هم ثلاث مائه و ثلثه عشـر رجلا، کانّهم لیوث قـد خرجوا من الغابه قلوبهم مثل زبر الحدیـد لو انّهم همّوا بازاله الجبال الرّواسـی لا زالوها عن مواضـعها فهم الّذین وحـدوا اللّه حقّ توحیـده لهم فی اللیـل اصوات کـاصوات الثّواکـل من خشـیه اللّه و قیام لیلهم و نهارهم صوام فکأنّه ربّاهم اب واحـد و امّ واحـده قلوبهم مجتمعه بالنّصـیحه و المحبّه و المودّه، ثمّ قـال الأنوانی: اعرف اسـمائهم و امصـارهم. فقـال: له الأحنف بن قیس بـأبی أنت و امّی یا امیر المؤمنین سألتک باللّه و یابن عمّک رسول اللّه الا ما سمّیتم لنا و عرّفتنا بأمصارهم».

آن گاه احنف بن قیس بعـد از شـنیدن از آن حضـرت که فرمود: من نام ها و اسم بلاد ایشان را می دانم؛ مسألت نمود اسم آن ها را بفرماید و شهرهای ایشان را بشناساند.

پس از آن، حضرت فرمود: زود است که اصحاب مهدی و عدد و بلاد ایشان را برای شما ذکر می کنیم.

آگاه باشید! اوّل آن اصحاب از بصره و آخر ایشان از ابدال است.

کسانی که از بصره اند دو نفرند؛ علی و محارب و دو مرد از قاشان، عبد اللّه و عبید اللّه.

سه مرد از مهجه؛ محمد و عمر و مالک.

مردی از سند؛ عبد الرحمان.

دو مرد از هجر؛ موسی و عبّاس.

یک مرد از مکدره؛ ابراهیم.

مردی از شیراز؛ عبد الوهّاب.

سه مرد از معلی؛ احمد و یحیی و فلّاح.

سه مرد از زبید؛ حسن و محمد و فهد.

دو مرد از حمرا؛ مالك و ناصر.

چهار مرد از شیراز؛ عبد اللّه، صالح، جعفر و ابراهیم.

یک مرد از عقرا؛ احمد.

دو مرد از منصوریّه؛ عبد الرحمان و ملاعب.

چهار مرد از سیراف؛ خالد، مالك، حوقل و ابراهیم.

دو مرد از خونخ؛ محروز و نوح.

یک مرد از مشقه؛ هارون.

دو مرد از سنن؛ مقداد و هود.

سه مرد از هویقین؛ عبد السلام و فارس و کلیب.

یک مرد از رباط؛ جعفر.

شش مرد از عمان؛ محمد، صالح، داود، هوابیب، کوش و یونس.

یک مرد از عاره؛ مالك.

یک مرد از کرمان؛ عبد اللّه.

چهار مرد از صنعا؛ جبرییل، حمزه، سمیع و مسمع.

دو مرد از عدن؛ عون و موسی.

یک مرد از اویحه؛ کوثر.

دو مرد از حمد؛ علی و صالح.

سه مرد از طایف؛ علی و سبا و زکریّا.

یک مرد از حجر؛ عبد القدّوس.

دو مرد از خط؛ عزیز و مبارک.

پنج مرد از جزیره آوال و آن بحرین است؛ عامر، جعفر، نصیر، بکیر و لیث.

یک مرد از کیش؛ محمد.

یک مرد از حرا؛ ابراهیم.

چهار مرد از مکّه؛ عمر، ابراهیم، محمد و عبد اللّه.

ده مرد از مدینه؛ علی اسمای اهل البیت علیهم السّلام علی، حمزه، جعفر، عبّاس، طاهر، حسن، حسین، قاسم، ابراهیم و محمد.

چهار مرد از کوفه؛ محمد، هود، غیاث و عتاب.

یک مرد از مرو؛ خلیفه.

دو مرد از نیشابور؛ علی و مهاجر.

دو مرد از سمرقند؛ علی و ماجد.

سه مرد از کازرون؛ عمر و معمّر و یونس.

دو مرد از اسوس؛ شیبان و عبد الوهّاب.

دو مرد از دستر؛ احمد و هلال.

دو مرد از ضیف؛ عالم و سهیل.

یک مرد از طایف یمن؛ هلال.

دو مرد از مرقون؛ بشر و شعیب.

سه مرد از برذعه؛ یوسف و داود و عبد اللّه.

دو مرد از عسکر مکرّم؛ حبیب و میمون.

یک مرد از واسط؛ عقیل.

سه مرد از زوّار؛ عبد المطلّب و احمد و عبد اللّه.

یک مرد از سامرّا؛ عامر.

یک مرد از سهم؛ جعفر.

سه مرد از سیلان؛ نوح و حسن و جعفر.

یک مرد از کرخ بغداد؛ قاسم.

دو مرد از موته؛ اصیل و فضل.

هشت مرد از قزوین؛ هارون، عبد اللّه، صالح، جعفر، عمر، لیث، محمد و علی.

رجل من البلخ.

یک مرد از بلخ؛ حسن.

یک مرد از مراغه؛ صدقه.

یک مرد از قم؛ یعقوب.

بیست و چهار نفر از طالقان و ایشان کسانی اند که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله از ایشان یاد کرده و فرموده: به درستی که برای خدا کنزهایی در طالقان است که از طلا و نقره نیست. آن ها این جماعت اند که در طالقان مکنوزند، آن ها صالح، جعفر، یحیی، هود، صالح، حمید، فضل، عیسی، جابر، خالد، علوان، ایّوب، ملاعب، عمر، عبد العزیز، لقمان، سهل، قبضه، مهاجر، عبدون، عبد الرحمن، علی، فالح و داود هستند.

دو مرد از سنجار؛ ابان و علی.

دو مرد از سرخس؛ ناجیه و حفص.

یک مرد از انبار؛ علوان.

یک مرد از قادسیّه؛ حصین.

یک مرد از دورق؛ عبد الغفور.

شش مرد از حبشه؛ ابراهیم، عیسی، محمد، حمدان، احمد و سالم.

دو مرد از موصل؛ هارون و فهده.

یک مرد از بنی صدقه؛ احمد.

دو مرد از نصیبین؛ احمد و علی.

یک مرد از سنجار؛ محمد.

دو مرد از خراسان؛ نکیته و ستوان.

دو مرد از ارمنیّه؛ احمد و حسین.

یک مرد از اصفهان؛ یونس.

یک مرد از اردمان؛ جنید.

یک مرد از ری؛ مجمع.

یک مرد از دنیا؛ شعیب.

یک مرد از هراش؛ نهروش.

یک مرد از سلماس؛ هارون.

یک مرد از تفلیس؛ محمد.

یک مرد از کرد؛ عون.

یک مرد از جیش؛ کثیر.

دو مرد از خلامط؛ فهد و جعفر.

یک مرد از شوبا؛ عمیر.

دو مرد از بیضا؛ سعد و سعید.

سه مرد از مصیصه؛ زید و علی و موسی.

یک مرد از اوبه؛ محمد.

یک مرد از حمص؛ جعفر.

دو مرد از دمشق؛ داود و عمر.

دو مرد از زمیله؛ طلیق و موسی.

سه مرد از بیت المقدّس؛ بشر و داود و عمر.

یک مرد از انطاکیه؛ عبد الرحمن.

دو مرد از حلب؛ صبیح و محمد.

پنج مرد از عسقلان؛ محمد و یوسف و عمر و فهد و هارون.

یک مرد از عنزه؛ عمیر.

دو مرد از عکّه؛ مروان و سعد.

یک مرد از عرفه؛ فرّخ.

یک مرد از طبریّه؛ فلیح.

یک مرد از بلسان؛ عبد الوارث.

چهار مرد از فسطاط از مدینه فرعون- لعنه اللّه-، احمد، عبد اللّه، یونس و طاهر.

یک مرد از بالس؛ نصیر.

یک مرد از اسکندریّه؛ محسن.

پنج مرد از جبل لکام؛ عبد اللّه، عبید اللّه، قادم، بحر و طالوت.

سه نفر مرد از سماوه؛ صلیب و سعدان و شبیب.

دو مرد از افرنج؛ علی و احمد.

دو مرد از یمامه؛ طاهر و جمیل.

چهارده مرد از مغاره؛ سوید، احمد، محمد، حسن، یعقوب، حسین، عبد اللّه، عبد القدیم، نعیم، علی، حیان، ظاهر، تغلب و کثیر.

یک مرد از غوطه؛ بشر.

ده مرد از آبادان؛ حمزه، شیبان، قاسم، جعفر، عمر، عامر، عبد المهیمن، عبد الوارث، محمد و احمد.

چهارده مرد از یمن؛ جبیر، حویش، مالک، کعب، احمد، شیبان، عامر، عمّار، فهد، عاصم، صحوش، کلثوم، جابر و محمد.

دو مرد از بدو مصر؛ عجلان و درّاج.

سه مرد از بدو عقیل؛ منبّه و ضابط و عونان.

یک مرد از بدو شیبان؛ نهراش.

یک مرد از بنی تمیم؛ ریان.

یک مرد از بدو قسین؛ جابر.

یک مرد از بدو کلاب؛ مطر.

سه مرد از موالی اهل بیت علیهم السّلام؛ عبد اللّه و مخنّف و برکه.

چهار مرد از موالی انبیا؛ صباح، صیاح، میمون و هود.

دو مرد از حلّه؛ محمد و علی.

سه مرد از کربلا؛ حسن و حسین و حسن.

دو مرد از نجف؛ جعفر و محمد.

دو مرد از مملوکین؛ عبد و ناصح.

شش مرد از ابدال از کسانی که دین به آن ها قائم است و اسم همه آن ها عبد اللّه می باشد.

سپس حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: تمام این سی صد و سیزده نفر، از مطلع شمس و مغرب آن و از زمین های هموار و کوه های دشوار به قدرت پروردگار، در کمتر از نصف یک شب در مکّه معظّمه جمع می شوند، اهل مکّه چون آن ها را ببینند، با خود گویند؛ این ها لشکر سفیانی هستند که ما را در میان گرفته اند، وقتی صبح شود، ببینند آن ها طواف کعبه می کنند و نماز می گزارند، پس مطمئن می شوند از اصحاب سفیانی نیستند.

اصحاب آن سرور، مجتمعا خدمت آن بزرگوار مشرّف می شوند، در حالی که آن سرور خود را زیر مناره مسجد الحرام مخفی فرموده، به آن سرور عرضه می دارند:

تویی مهدی موعود؟

می فرماید: بلی، ای یاوران من!

آن سرور خود را از ایشان پنهان می دارد تا امتحان شوند که در فرمانبرداری ایشان چگونه اند.

پس به مدینه منوّره تشریف فرما می شود و به اصحاب خود پیغام می دهد من به قبر جدّ خود، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ملحق شده ام. اصحاب آن سرور به مدینه آمده، به حضرت ملحق می شوند. حضرت پنهان از آن ها از مدینه به مکّه مراجعت می فرماید، آن ها نیز به مکّه مراجعت می کنند، تا آن که سه مرتبه، آمد و شد آن ها با حضرت در مکّه و مدینه واقع می شود.

بعد از آن میان صفا و مروه بر اصحاب خود ظاهر می شود و به ایشان می فرماید:

من امری را قطع نمی کنم و در آن مداخله نمی نمایم تا بر قبولی سی خصلت با من بیعت ننمایید که شما را به اتیان آن ها ملزم می کنم که خصلتی از آن ها را تغییر ندهید و برای

شما هشت خصلت بر من است، پس تماما سمعا و طاعتا عرضه می دارند: آن چه را می خواهی، بیان کنی، برای ما بیان فرما.

سپس آن بزرگوار به جانب کوه صفا بیرون می رود، در حالی که سی صد و سیزده نفر اصحاب آن سرور با او باشند.

آن گاه می فرماید: با شما بیعت می نمایم به این که:

۱- عقب فراری نروید.

۲- دزدی نکنید.

۳- زنا ننمایید.

۴- فعل حرامی به جای نیاورید.

۵- فاحشه را اتیان ننمایید.

۶- کسی را مگر به حقّ نزنید.

۷- طلا، نقره، گندم و جو را کنز ننمایید.

۸- مسجدی را خراب نکنید.

۹- شهادت زور و باطل ندهید.

۱۰- بر مؤمنی تقبیح ننمایید.

۱۱- ربا مخورید.

۱۲- بر شداید صبر نمایید.

۱۳- موحّدی را لعن نکنید.

۱۴- مسکری را نیاشامید.

۱۵- لباس زربفت، حریر و دیباج نپوشید.

۱۶- دنبال فراریان نروید.

۱۷- خونی را به ناحق و حرام نریزید.

۱۸- به مسلمانی غدر و کید ننمایید.

۱۹- کافر و منافقی را ابقا مدارید.

۲۰- لباس خز مپوشید.

۲۱- و ساده شما، باید خاک باشد.

۲۲- باید از فاحشه کراهت داشته باشید.

۲۳- امر به معروف و نهی از منکر کنید.

۲۴- به مؤمنی خدعه نکنید.

هرگاه شما این خصال را که گفتم، عمل نمودید، برای شما بر من لازم است که غیراز شما صاحبی اخذ نکنم، نپوشم مگر مثل آن چه شما می پوشید و نخورم مگر مثل آن چه شما می خورید، سوار نشوم مگر مثل آن مرکوبی که شما سوار می شوید، نباشم در مکانی مگر آن مکان که شما باشید و نروم مگر راهی که شما می روید، به قلیل راضی می شوم و زمین را از قسط و عدل پر می نمایم؛ چنان که از ظلم و جور پر شده است.

خدای را، حقّ عبادت او عبادت می نماییم و به آن چه برای شما تعهّد نمودم، برای شما وفا می نمایم و شما هم باید به آن چه برای من تعهّد نموده اید، وفا کنید.

آن گاه تمام اصحابش عرضه می دارند: سمعا و طاعتا، ما راضی هستیم و به همین نهج با تو بیعت می کنیم.

آن سرور با هریک از آن ها مصافحه می فرماید و پس از آن، ظاهر می شود.

مردمان برای حضرتش خاضع و خاشع و اهالی بلاد و امصار برایش مطیع و منقاد می گردند، خضر نبی، ربیب دولت آن سرور، اهل همدان، وزرای، اهل خولان، لشکریان، طایفه حمیر، اعوان و طایفه مضرّ، قوّاد لشکر آن حضرت می باشند، به همین هیمنت آمده، وارد عراق می شود و با سیّد حسنی ملاقات می فرماید.

[ولایت مؤمنان به نیابت حضرت]

دوم: در نسخه دیگر از خطبه البیان بعد از این که ظهور آن حضرت را در مکّه معظّمه و حضور خواصّ اصحابش را نزد آن بزرگوار ذکر نموده، می فرماید: پس جابر بن اصلح را در مکّه والی می کند و عوام، او را در ابطح می کشند. پس آن بزرگوار

بعد از این که از مکّه خارج شده، به عیلم رسیده باشد، رجوع نماید و جمع کثیری از مشرکین را در حرم به قتل می رساند. رماع بن مصعب را والی می کند و رفتن به سوی یثرب را اراده می فرماید، پس برای سرکرده های لشکرش عقد لوا می نماید و هریک از اصفیای اصحاب خود را در ناحیه ای از نواحی کشورش والی می نماید.

شبابه بن وافر، حسین بن فعیله، غیلان بن احمد و سلامه بن زید را در اعمال حجاز و زمین نجد والی می کند و ایشان، اهل مدینه اند.

حبیب بن تغلب، عماره بن قاسم، خلیل بن احمد، عبد اللّه بن نصر و جابر بن فلاح را در اقالیم یمن و کامل والی می کند و ایشان از اعراب عراق اند.

محمد بن عاصم، جعفر بن مطلوب، حمزه بن صفوان، راشد بن عقیل، مسعود بن منصور و احمد بن حسان را در اعمال بحرین و سواحل آن، در عمان و جزایر آن والی می کند و ایشان، اهالی آن جزایراند.

راشد بن رشید، حزیمه بن عوام، هلال بن همام، عبد الواحد بن یحیی، فضل بن رضوان، صلاح بن جعفر و حسین بن مالک را در حبشه و جزایر کرادیس والی می کند و ایشان از مشارق عراق اند.

احمد بن سعید، طاهر بن یحیی، اسماعیل بن جعفر، یعقوب بن مشرف، غیلان بن حسین و موسی بن حارث را در حبشه و اقالیم مراقش والی می کند و ایشان، اهل کوفه اند.

ابراهیم بن اعطی، حسین بن علاب، احمد بن موسی، موسی بن رمیح، یمیز بن صالم، یحیی بن غانم و سلیمان بن قیس را در مصادر جذلان و اعمال دفوله والی می کند و ایشان، اهل قوچان اند.

طالب بن العالی، عبد العزیز بن سهلب بن مرّه، هشام بن خولان، عمرو بن شهاب، جبّار بن اعین و صبیح بن مسلم را در اقالیم ادنی و جزایر کتایب والی می کند و ایشان از نواحی شیرازند.

احمد بن سعدان، یوسف بن مغانم، علی بن مفصل، زید بن نصر، جرّاد بن ابی العلا،

کریم بن لیث و حامد بن منصور را در اقالیم حمیر و جزایر رسلات والی می کند و ایشان از بلاد فارس اند.

عمّار بن حارث، محمد بن عطاف، جمعه بن سعد، هلال بن دادویه و عمرو بن اسعد را در جزایر ملیبار و اعمال عمایر والی می کند و ایشان از اهل قرای عراق اعلای اند.

حسن بن هشام، حسین بن عامر، علی بن رضوان و سماحه بن بهیج را در شام ادنی والی می کند و ایشان از مشارق لبنان اند.

جیش بن احمد، محمد بن صالح، عزیز بن یحیی و فضل بن اسماعیل را در شام اقصی و سواحل قرای شام اوسط والی می کند.

محمد بن ابی الفضل، تمیم بن حمزه، مرتضی بن عماد، علی بن طاهر و احمد بن شعبان را در اقالیم مصر و جزایر نوبه والی می کند و ایشان از زمین مصراند.

حسن بن فاخر، فاضل بن حامد، منصور بن خلیل، حمزه بن حریم، عطاء اللّه بن حباه، راهب بن حیار، وهب بن نصر، جعفر بن وثاب، محمد بن عیسی و تفور را در وسایط نوبه و اعمال الکرود والی می کند و ایشان از بلاد حلوان اند.

احمد بن سلام، عیسی بن جمیل، ابراهیم بن سلمان و علی بن یوسف را در اعمال نواحی جابلقا و سواحل آن و اعمال مفاوز والی می کند و ایشان از اهالی ازدند.

والی می کند وثاب بن حبیب و موسی بن نعمان و عبّاس بن محفوظ و محمد بن حسان و حسین بن شعبان را در جزایر اندلس و افریقیّه و ایشان از نواحی موصل اند.

یحیی بن حامد، تیهان بن عبید، علی بن محمود، سلمان بن علی، احمد بن سامر و علی بن ترخان را در نواحی مراکش و ثغور مصاعد و مروجه النخیل والی می کند و ایشان از زمین خراسان اند.

داود بن مخبر، یعیش بن احمد، ابی طالب بن اسماعیل و ابراهیم بن سهل را در دیار بکر و مشارق روم والی می کند و ایشان از اهل نصیبین اند.

حمام بن جریر، شعبان بن قیس، سهل بن نافع و حمزه بن جعفر را در اقالیم روم و سواحل آن والی می کند و ایشان، اهل فارس اند.

علقمه بن ابراهیم، عمران بن شبیب، فتح بن معلّا، سند بن المبارک، قاید بن الوفا و مصفون بن عبد اللّه بن مفارق را در قسطنطنیّه و سواحل قفجاق والی می کند و ایشان از اصفهان اند.

اخوین محمد و احمد بنی میمون را در عراق ایمن والی می کند و ایشان از مکین اند.

عروه بن مطلوب و ابراهیم بن معروف را در عراق ایسر والی می کند و ایشان از اهوازند.

سعید بن نضار و نزار بن سلمان و معدین کامل را در بلاد فارس و سواحل هرمز والی می کند و ایشان، اهل همدان اند.

عیسی بن عطاف و حسین بن فضال را در عراق ری و جبال والی می کند و ایشان، اهل قم اند.

نصیر بن احمد و عبّاس بن نفیل و طایع بن مسعود را در اعمال موصل و مصادر ارمن والی می کند و ایشان از قری فراهان اند.

امجد بن عبد اللّه، اسامه بن ابی تراب، محمد بن حامد، سفیان بن عمران، ضحّاک بن عبد الجبّار و منیع بن مکرّم را در بلاد خراسان و اعمال نهرین والی می کند و ایشان از مازندران اند.

مفید بن ارقم، عون بن الضحّاک، یحیی بن یرجم، اسماعیل بن ظلوم، عبد الرحمان بن محمد و کثار بن موسی را در جبال کرخ و اقالیم علان و روس والی می کند و ایشان از بخارا هستند.

عبد اللّه بن حاتم، برکه بن الاصیل، ابو جعفر بن زراره، هارود بن سلطان و سامر بن معلّا را در مالق و نواحی چین و صحاری والی می کند و ایشان از مروند.

رهبان بن صالح، عماره بن حازم، عطاف بن صفوان، بطال بن حمدون، عبد الرزّاق بن عیشام، حامد بن عباده، یوسف بن داود علیه السّلام و عبّاس بن ابی الحسن را در اقالیم دیلم و قماقم و ثغور شقاقش و غیلان والی می کند و ایشان، اهل سمرقندند.

مطاع بن حابس، محمود بن قدامه، علی بن قین، ضیف بن اسماعیل، فصیح بن غیث بن

نفیس، ماجد بن حبیب، فضل بن ظهر، غیاث بن کامل و علی بن زید را در مداین خطا و جبال زوابق و اعمال شجارات والی می کند و ایشان از قم اند.

یعقوب بن حمزه، محمد بن مسلم، ثابت بن عبد العزیز، حسین بن موهوب، احمد بن جعفر و ابا اسحاق بن نضیع را در معالیق ضوب و قری قواریق والی می کند و ایشان از نیشابورند.

حسن بن عبّاس، مرید بن قحطان، معلّی بن ابراهیم، سلامت بن داود، مفرّج بن مسلم و معد بن کامل را در بلاد کلب و نواحی ظلمات والی می کند و ایشان، اهل قری هستند.

فضیل بن احمد، فارس بن ابی الخیر، اسد بن مراحات، باقی بن رشید، رضی بن فهد، عبّاس بن حسین، قاسم بن ابی المحسن و حسین بن عتیق را در سدور و جبال آن والی می کند و ایشان از نواحی خوارزم اند.

فضلان بن عقیل، عبد اللّه بن غیاث، بشار بن حبیب، سعد اللّه بن واثق، فصیح بن ابی عفیف، مرقد بن مرزوق، سالم بن ابی الفتح و عیسی بن مثنّی را در اقالیم ضحاضح و مناخر قیعان والی می کند و ایشان از قلعه نهرند.

زاهد بن یونس، عصام بن ابی الفتح، عبد الکریم بن هلال، مؤیّد بن قاسم، موسی بن معصوم، مبارک بن سعید، عروان بن شفیع و علامت بن جواد را در اقالیم غزنین و اعمال غزاغز والی می کند و ایشان، اهل جبل اند.

محمد بن قوام، جعفر بن عبد الحمید، علی بن ثابت، عطاء اللّه بن احمد، عبد اللّه بن هاشم، ابراهیم بن شریف، ناصر بن سلیمان، یحیی بن داود و علی بن ابی الحسین را در اقالیم معابد و جبال ملابس والی می کند و ایشان از قری عجم اند و اکابر از سادات عمّال عارفین به اقامت دعایم دین، دوازده نفر را اختیار می کند و ایشان، محمد بن ابی الفضل، علی بن ابی غابر، حسین بن علی، داود بن مرتضی، اسماعیل بن حنیفه، یوسف بن حمزه، عقیل بن حمزه، عقیل بن علی، زید بن علی و جابر بن مصاعدند.

آن ها را از جابرسا و اقالیم مشرق والی می کند و آن ها را در به پا داشتن حدود و رعایت کردن عهد امر می کند.

پس مردانی کریم از اتقیا و احرار و ابرار را اختیار می کند و ایشان، معصوم بن علی، طالب بن محمد، ادریس بن عبید، ابراهیم بن مسلم، حمزه بن تمام، علی بن الحسین، نزار بن حسن، اشرف بن قاسم، منصور بن تقی، عبد الکریم بن فاضل، اسحاق بن مؤیّد و ثواب بن احمدند.

آن ها را در جابرقا و بلاد مغرب والی می کند و آن ها را به چیزی امر می کند که رفقای آن ها را امر کرد، پس دوازده مرد را اختیار می کند و ایشان، طاهر بن ابی الفجر، احمد بن الفضل، معد بن کامل، دوی بن حرث، محمد بن ماجد، رضی بن اسماعیل، ظهیر بن ابی الفجر و زکی بن حسین تا آخر دوازده نفر.

آنان را در طرف شمال و اعمال روم والی می کند و آنان را به چیزی امر می فرماید که صدیقین مقدّم بر ایشان را امر فرموده، پس دوازده مرد پاکیزه از عیوب را اختیار می فرماید و ایشان، اسماعیل بن ابراهیم، محمد بن ابی القاسم، یوسف بن یعقوب، فیروز بن موسی، حسین بن محمد، علی بن ابی طالب، عقیل بن منصور، عبد القادر بن حبیب، سعد اللّه بن سعید، سلیمان بن مرزوق، عبد الرحمان بن عبد المنظر و محمد بن عبد الکریم اند.

ایشان را در سمت جنوب و اقالیم آن والی می کند و ایشان را به چیزی امر می فرماید که سابقین بر آن ها را از صلاح و سداد امر فرمود. پس بعد از تعیین این ولات علم ها را استوار و معجزات خود را اظهار می دارد، به جانب کوفه، حرکت و بر تخت سلیمان جلوس می کند، طیور بر سر آن حضرت سایه می افکنند، خاتم سلیمان را در انگشت مبارک می نماید، عصای موسی را در دست راست خود می گیرد و جبرییل امین و عیسی بن مریم با حضرتش هم نشین اند؛ در حالی که برد جدّش پیغمبر را به دوش افکنده، ذوالفقار پدرش امیر المؤمنین علیه السّلام را بر کمر بسته، صورت مبارکش مثل دایره قمر در شب چهارده است و از بین دندان های سنایای آن حضرت، نوری مثل برق لامع خارج می شود و بر سر آن بزرگوار تاجی از نور و مرکوب سواری آن حضرت، شیری از نور است.

اگر برای چیزی بگوید؛ کن، بقدره اللّه فیکون کر و مبروص را شفا می دهد، مردگان را زنده می گرداند و زندگان را می میراند و زمین، گنج های خود را برای آن بزرگوار ظاهر می سازد، وجود مقدّسش حکمت آدم، وفای ابراهیم، حسن یوسف و ملاحت محمد را حاوی و حایز است.

جبرییل در طرف راست آن بزرگوار، میکاییل در طرف چپ و اسرافیل در عقب سر آن حضرت است، ابر بالای سر آن بزرگوار، نصر در پیش روی و عدل زیر پای آن جناب است. کتاب تازه ای را برای مردم ظاهر می نماید که آن بر کافرین صعب و شدید است، مردم را به سوی امری می خواند که هرکس به آن اقرار آورد، هدایت یابد و هر کس آن را انکار کند، شقی و بدبخت شود. پس ویل تمام ویل برای کسی است که آن بزرگوار را انکار نماید، نسبت به مؤمنین رؤوف و مهربان و نسبت به کافرین شدید الغضب و سخت انتقام است.

این ناچیز گوید: محض اختصار به همین قدر از خطبه اقتصار شد.

عبقریّه نهم [ذکر خصایص صاحب الامر (ع)]

اشاره

بـدان اسـتادنا المحدّث النوری- نوّر اللّه مرقـده- در نجم ثاقب فصـلی برای ذکر خصایص آن جان جهان و امام عالمیان منعقد نمـوده و چون اغلب و اکـثر بروز و ظهور آن خصـایص، هنگـام طلوع نور موفور السـرور آن حضـرت است، لـذا خوش داشـتم مرقومات آن مرحوم را در این عبقریّه ضـمن چند نجمه ایراد نمایم؛ اگرچه بعضـی از آن ها را سابقا نقل کردیم و نسبت به آن ها فی الجمله تکراری تطرق می یابـد، لکن چون در عبارات آن مرحوم مجتمعا ذکر شده اند و لطافتی در اجتماع هست که در انفراد نیست، لذا ایراد گردید.

[خصایص حضرت نسبت به انبیا] ۱ نجمه

در کتاب مزبور فرموده: در ذکر جمله ای از خصایص آن جناب نسـبت به جمیع انبیا و اوصیای گذشته- صلوات اللّه علیهم- یا نسبت به آن سلسه علیّه، غیر بعضی از اجداد طاهرین خود علیهم السّلام؛ اگرچه شرح آن در قوّه امثال ما بیرون است، چه کسی را خدای تعالی به همه انبیا علیهم السّـلام از جناب آدم تا حضـرت خاتم صـلّی اللّه علیه و آله خبر دهد؛ حاصل بشارات آن که چنین شـخص معظّمی در خزانه قدرت خود در آخر روزگار مخزون کرده که همه انبیا و اوصـیا از خدمات تبلیغ و اهدای خود فـارغ شـده و به جهت غلبه کفر و شـقاق و جنود شـیاطین در هر عصـر، جز قلیلی در بعضـی از بلاد به راه نیامـده، ظاهر خواهد نمود، اسباب سلطنت ریاست برایش مهیّا فرموده که تمام جهان را مسخّر و همه

جهانیان را هدایت کند و هیچ آبادی و قریه ای نماند که در آن معدودی باشد مگر آن که صدای لا اله الّا اللّه در آن بلند شود و نتیجه خدمات جمیع حجّت های خداوند را ظاهر سازد.

البتّه چنین ریاست کبرایی تهیّه و اسبابی باید و استعداد و قابلیّتی خواهد که بزرگیشان به اندازه این شغل عظیم و خدمت بزرگ باشد که به آن شخص معظّم موکول شده و مختصّ آن جناب است، پس تمام مقدّمات آن از خصایص باشد که مقدار کمّ، کیف، قدر و منزلت آن را کسی جز خداوند- جلّت عظمته- نداند و راه به ادراک و احصای آن ندارد.

در دعای ندبه است: «بنفسی أنت من عقید عزّ لا یسامی»(۱) و خداوند عقد عزّت و جلالتی برایش بسته که کسی اندیشه رسیدن به پایان بزرگی آن را ندارد.

در غیبت نعمانی (۲) از کعب الاحبار مروی است که گفت: خدای تعالی آن چه را به پیغمبران داده به آن جناب می دهد و بر او زیادت بر آن می دهد و او را تفضیل می دهد، لکن محض تبرّک به ذکر بعضی از آن چه از اهل بیت عصمت علیهم السّلام رسیده و به ظاهر اختصاصی به آن جناب دارد؛ این اوراق را مزیّن کرده، می گوییم: اوّلین امتیاز، نور ظلّ و شبح آن جناب علیه السّلام در عالم اظلّه بین انوار ائمّه علیهم السّلام است که از انوار انبیا و مرسلین و ملایکه مقرّبین ممتازاند؛ چنان که در لقب صد و پنجاهم و صد و شصت و هشتم گذشت.

و در غیبت شیخ جلیل، فضل بن شاذان به دو سند از عبد اللّه بن عبّاس، از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مروی است که چون مرا به معارج سماوات عروج فرمودند، به سدره المنتهی رسیدم.

از حضرت ربّ الارباب خطاب رسید: یا محمدا!

گفتم: لبیک! لبیک! ای پروردگار من!

۱- بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۸.

۲- الغیبه، ص ۱۴۷؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۶.

خداوند عالمیان فرمود: ما هیچ پیغمبری به دنیا و اهل دنیا نفرستادیم که ایّام حیات و نبوّت او منقضی شود الّا آن که به امر دعوت و به جای خود برای هدایت امّت به پای داشت.

پس از خود، وصیّ خود را به جهت نگاهبانی شریعت قرار داد و ما علی بن ابی طالب را خلیفه و امام امّت تو قرار دادیم، سپس حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، حسن بن علی و سپس حجّه بن الحسن. ای محمد! سر بالا کن! چون سر بالا کردم، انوار علی، حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین را دیدم و دیدم حجّت در میان ایشان می درخشید که گویا ستاره درخشنده است.

خدای تعالی فرمود: این ها خلیفه ها و حجّت های من اند در زمین و خلیفه ها و اوصیای تو بعد از تواند، پس خوشا به حال کسی که ایشان را دوست دارد و وای بر کسی که ایشان را دشمن دارد.(۱)

شیخ جلیل، ابو الحسن بن محمد بن احمد بن شاذان در ایضاح دفاین النواصب (۲) و احمد بن محمد بن عیّاش در مقتضب الاثر(۳) از ابی سلیمان روایت کردند که شبان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود؛ گفت: آن جناب فرمود: شبی که مرا به جانب آسمان بردند، خداوند جلّ جلاله فرمود: آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ (۴).

من گفتم: و المؤمنون.

فرمود: راست گفتی ای محمد! که را میان امّت خلیفه گذاشتی.

گفتم: بهترین امّت را.

فرمود: علی بن ابی طالب علیه السّلام.

۱- ر. ک: کفایه المهتدی،[گزیده]، حدیث هشتم، ص ۵۷.

۲- ر. ک: الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ج ۲، ص ۱۴۳.

۳- مقتضب الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۱۰.

۴- سوره بقره: آیه ۲۸۵.

گفتم: بلی، ای پروردگار من!

تـا این که خـدای تعالی فرمود: به درستی که تو را خلق کردم و علی، فاطمه، حسن، حسـین و ائمّه از اولاد او را، از اصل نوری از نور خود خلق نمودم، تا آن که فرمود: ای محمد! دوست داری ایشان را ببینی؟

گفتم: بلی، ای پروردگار من!

فرمود: به جانب راست عرش التفات کن. چون نگاه کردم، علی و فاطمه را دیـدم و تا حسن بن علی شـمردند و مهـدی را میان آب تنکی از نور دیدم که ایستاده بودند و نماز می کردند و میان ایشان مردی؛ یعنی مهدی علیه السّلام می درخشید؛ چنان که گویا کوکب درخشنده بود.

مستور نماند که اختلاف مضـمون اخبار معراج، نه به جهت اختلاف مضـمون یک خبر و به جهت تعدّد راوی، حفظ بعضـی و نسیان دیگری و اسقاط سوّمی و غیر آن از اسباب اختلاف است، بلکه محمول بر تعـدّد معراج است که در همه آن ها بر امر ولایت تأکید می شد.

در خصال صدوق (۱) مروی است که صد و بیست مرتبه آن جناب را عروج دادند و هیچ مرتبه ای از آن مراتب نبود الّا آن که خـدای تعـالی در آن پیغمبر صـلّی اللّه علیه و آله را به دوستی و ولایـت علی بن ابی طـالب و بـاقی ائمّه علیهم السّلام سـفارش فرمود، زیادتر از آن چه آن حضرت را به باقی فرایض سفارش فرمود.

نیز در مقتضب،(۲) خبر دیگری از جناب باقر علیه السّلام در ذکر ائمّه علیهم السّلام در شب معراج و دیدن انوار ایشان روایت کرده، تا آن که رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله فرمود: علی را دیدم و تا حسن بن علی علیهم السّلام شمردند و الحجّه القائم؛ گویا ستاره درخشانی میان ایشان بود. گفتم: ای پروردگار من! آن ها کیستند؟

فرمود: این ها ائمّه اند و این قائم، حلال مرا، حلال می کند و حرام مرا، حرام می کند

۱- الخصال، ص ۶۰۱.

۲- مقتضب الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۴.

و ای محمد! از اعدای من انتقام می کشد، ای محمد! او و کسی که او را دوست دارد، دوست دار!

[شرافت نسب حضرت] ۲ نجمه

اشاره

بـدان دوّم شـرافت نسب است، زیرا آن جنـاب شـرافت نسب همه آبای طاهرین خود علیهم السّـلام را داراست که نسب ایشان، اشـرف انساب می باشد، به رسیدن نسبش از طرف مادر به قیاصره روم اختصاص دارد و به جناب شمعون صفا، وصیّ حضرت عیسی، منتهی می شود، پس در آن سلسله بسیار از انبیا و اوصیا علیهم السّلام داخل شود که شمعون به آن ها می رسد.

[بردن حضرت به سراپرده عرش]

سوّم: در روز ولادت، آن حضـرت را به سراپرده عرش بردند و خداوند تبارك و تعالی به او خطاب فرمود: مرحبا به تو ای بنده من! برای نصـرت دین من و اظهار امر من و مهدی عباد من. به درستی که قسم خوردم به تو بگیرم، به تو بدهم، به تو بیامرزم و به تو عذاب کنم (۱) ...، تا آخر آن چه در باب اوّل گذشت.

[بیت الحمد]

چهـارم: چنان که نعمانی (۲) و مسـعودی (۳) و غیر ایشـان (۴) از حضـرت بـاقر علیه السّـلام روایت کرده انـد که فرمود: برای صاحب این امر علیه السّلام خانه ای است که به آن بیت الحمد

۱- ر. ك: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۷.

۲- الغیبه، ص ۲۳۹.

۳- اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب علیه السّلام، ص ۲۶۷.

۴- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۶۷؛ اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۹.

می گویند و در آن چراغی روشن است که از روزی که متولّد شده تا آن روز که با شمشیر خروج کند؛ خاموش نمی شود.

[جمع کنیه رسول خدا و اسم حضرت]

پنجم: جمع میـان کنیه رسول خـدا صلّی اللّه علیه و آله و اسم مبـارک آن حضـرت. در منـاقب مروی است که فرمود: اسم مرا بگذارید ولی کنیه مرا نگذارید.

[حرمت بردن نام حضرت]

ششم: حرمت بردن نام آن جناب؛ چنان که گذشت.

[ختم وصایت]

هفتم: ختم وصایت و حجّت در زمین به آن جناب.

[غیبت از روز ولادت]

هشـتم: غیبت از روز ولادت، سپرده شـدن به روح القدس، تربیت شدن در عالم نور و فضای قدس که هیچ جزیی از اجزای آن به لوث قذارت و کثافت و معاصی بنی آدم و شیاطین، ملوّث نشده و مؤانست و مجالست با ملأ اعلی و ارواح قدسیّه.

[عدم مصاحبت با کفّار]

نهم: عدم معاشرت و مصاحبت با کفّار و منافقین و فسّاق، به جهت خوف و تقیّه و مدارات و تجنّب با آن ها و منزل نکردن در منـازل ایشان؛ همان طور که همه حجّت های خداونـد؛ پیش از بعثت و بعـد از آن، بلکه در ایّام عزلت و غیبت خود، داشـتند و مؤالفت و مشاورت می کردنـد، بلکه مناکحت و مزاوجت از طرفین داشـتند، سال ها با فاسق منافقی، حتّی مثل مروان، نماز می کردند و دست هایی را می بوسیدند که

خود فرمودند: اگر توانایی داشتیم، قطع می نمودیم.

روز ماه رمضان افطار کردند و امثال این مصایب را دیدند. خدای تعالی این حجّت عزیز خود را از همه آن ها نگاه داشت، از روز ولادت تاکنون دست ظالمی به دامانش نرسیده، با کافر و منافقی مصاحبت ننموده، از منازلشان کناره گرفته و از حقّی به جهت خوف، مدارات و یا مهادنه دست نکشیده، همدم و انیسش چون خضر و موالی و خدمش خاصّان اند.

بالجمله از غبار کردار و رفتار اغیار بر آیینه وجود حق نمایش، گردی ننشسته و از خارستان اجانب، خاری به دامان جلالش نخلیده و ذلک فضل اللّه یؤتیه من یشاء.

[نبودن بیعت جابران بر گردن حضرت]

دهم: نبودن بیعت احدی از جبّارین بر گردنش؛ چنان که در اعلام الوری (۱) از امام حسن علیه السّلام مروی است که فرمود: احدی از ما نیست، مگر آن که بیعتی برای طاغیه زمان او در گردنش واقع می شود، مگر قائمی که روح اللّه، عیسی بن مریم، خلف او نماز می کند.

در کمال الدین (۲) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: ولادت صاحب این امر از این خلق مستور می شود تا زمانی که خروج کند، بیعتی در گردن او نباشد و خداوند عزّ و جلّ کار او را در یک شب اصلاح می کند.

نیز از حسن بن فضّال از جناب رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمود: گویا شیعه را هنگام مفقود شدن چهارمین فرزند می بینم که چراگاه را جستجو می کنند، پس آن را نمی یابند.

گفتم: چرا ای فرزند رسول خدا؟!

فرمود: چون امام ایشان از آن ها غایب می شود.

۱- اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۳۰.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۰.

گفت: چرا غایب می شود؟

فرمود: زیرا وقتی با شمشیر برخیزد، بیعتی بر گردن او نباشد.(۱)

[داشتن علامتی در پشت]

یازدهم: داشتن علامتی در پشت؛ مثل علامت پشت مبارک رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که به آن ختم نبوّت گویند؛ چنان که گذشت و شاید در آن جناب، اشاره به ختم وصایت باشد.

[اختصاص حضرت در کتب سماویّه]

دوازدهم: اختصاص دادن خداوند آن جناب را در کتب سماویّه و اخبار معراج از سایر اوصیا علیهم السّلام به ذکر او به لقب، بلکه به القاب متعدّد و به بردن نام او؛ چنان که متفرقا گذشت.

[ظهور آیات غریبه]

سیزدهم: ظهور آیات غریب و علامات سماوی و ارضی برای ظهور موفور السرور آن حضرت که برای تولّد و ظهور هیچ حجّتی نشده؛ بلکه در کافی (۲) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که آیات را در آیه شریفه سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ (۳)؛ زود آیات خود را در آفاق، اطراف و در تنهایی شان به آن ها بنماییم تا برایشان روشن شود آن، حقّ است؛ به آیات و علامات قبل از ظهور آن حضرت و تبیین حقّ به خروج قائم تفسیر نمود و فرمود: آن نزد خداوند عزّ و جلّ حقّ است که خلق آن را می بینند و لابدّ از خروج آن جناب است و آن آیات و

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۰.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۳۸۱.

۳- سوره فصلت: آیه ۵۳.

علامات بسیار می باشد، بلکه بعضی ذکر کردند قریب به چهارصد است و جمله ای از آن ها در کتب غیبت ثبت شده.

چون غرض در این کتاب، استقصای اتمام آن چه متعلّق به آن جناب است، نیست، لذا ذکر ننمودم. از آن علامات، سرخی در آسـمان است که در بسیاری از اخبار وارد شده و به روایت نعمانی از امیر المؤمنین علیه السّلام آن، اشک چشم جمله عرش بر اهل زمین است.(۱)

[ندای آسمانی به اسم حضرت]

چهاردهم: ندای آسمانی به اسم آن جناب علیه السّلام مقارن ظهور؛ چنان که علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه وَ اسْتَمِعْ یَوْمَ یُنادِ الْمُنادِ مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ (۲)؛ گوش فرا داد روزی که منادی از مکانی نزدیک نـدا کند؛ از جناب صادق علیه السّـلام روایت کرده که فرمود: منادی به اسم قائم علیه السّـلام و اسم پدرش ندا می کند. یَوْمَ یَسْـمَعُونَ الصَّیْحَهَ بِالْحَقِّ ذلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ (۳)؛ روزی که فریاد را می شنوند، به راستی این، روز خروج است.

فرمود: صیحه قائم علیه السّلام است.(۴)

در کمال الدین (۵) از جناب باقر علیه السّـلام مروی است که فرمود: منادی از آسـمان ندا می کند: فلان بن فلان! امام است و نام او را می برد، نیز در آن جا از زراره از جناب صادق علیه السّـلام مروی است که فرمود: منادی به اسم قائم علیه السّـلام نـدا می کند.

گفت؛ گفتم: خاصّ است یا عام؟

فرمود: عام است، هر قومی به زبان خودش می شنود.

در غیبت نعمانی از امیر المؤمنین علیه السّلام مروی است که فرمود: منادی از آسمان ندا

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۴۷.

۲- سوره ق، آیه ۴۱.

۳- سوره ق، آیه ۴۲.

۴- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۲۷.

۵- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۰.

می کند: ای گروه مردم! به درستی که امیر شما فلان است و این، آن مهدی است که زمین را از عدل و داد پر می کند؛ چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد.(۱)

در تفسیر عیّاشی (۲) در حدیثی طولانی از جناب باقر علیه السّلام مروی است که بعد از ذکر بعضی از علایم به جابر فرمود: پس اگر این امر بر شما مشتبه شود، صدا از آسمان به اسم او و امرش بر شما مشتبه نخواهد شد.

در غیبت نعمانی (۳) از آن جناب مروی است که فرمود: در خبری که منادی از آسمان به اسم قائم علیه السّلام ندا می کند، پس کسی که در مشرق و کسی که در مغرب است، می شنود. خوابیده ای نمی ماند مگر آن که بیدار می شود، نه ایستاده ای مگر آن که می نشیند و نه نشسته ای مگر آن که از خوف آن صدا برمی خیزد و فرمود: آن صدا در شب جمعه بیست و سوّم ماه رمضان از جبرییل است.

بر این مضمون اخبار بسیار، بلکه متجاوز از حدّ تواتر است. در جمله ای از آن ها، آن را از محتومات شمردند.

شیخ طوسی در غیبت (۴) خود از سیف بن عمیره روایت کرده که گفت: نزد منصور بودم، شنیدم، ابتدا از پیش خود گفت: سیف بن عمیره! لابدّ است از منادی که به اسم مردی از فرزندان ابی طالب از آسمان ندا کند.

گفتم: این را احدی از مردمان روایت کرده؟

گفت: قسم به آن که جانم در قبضه قدرت او است؛ گوشم از او شنید که می گفت:

لابدّ است از منادی که به اسم مردی از آسمان ندا کند.

گفتم: یا امیر المؤمنین! این حدیثی است که هرگز مانند آن را نشنیدم.

گفت: ای شیخ! اگر چنین شد، ما اوّل کسی هستیم که او را اجابت می کنیم، آگاه باش!

۱- ر. ک: الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۶۴.
۲- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۵.
۳- الغیبه، ص ۲۵۴.
۴- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۳۳.

او یکی از پسرعموهای ماست.

گفتم: کدام پسرعموی شما؟

گفت: مردی از فرزندان فاطمه علیها السّلام.

آن گاه گفت: ای شیخ! اگر این خبر را از ابی جعفر محمد بن علی نشنیده بودم، آن گاه همه اهل دنیا مرا خبر می دادند؛ از ایشان قبول نمی کردم و لکن او محمد بن علی علیهما السّلام است.

[قلت حرکت افلاک] ۳ نجمه

اشاره

ایضا پانزدهم: افتادن افلاک از سرعت سیر و بطوء حرکت آن ها.

چنان که شیخ مفید از ابی بصیر از حضرت باقر علیه السّلام در حدیثی طولانی در سیر و سلوک حضرت قائم علیه السّلام روایت کرده، تا آن که فرمود: پس هفت سال بر این سلطنت درنگ می کند، مقدار هر سال، ده سال از سال های شماست، آن گاه خداوند آن چه را می خواهد، می کند.

گفت؛ گفتم: فدایت شوم! چگونه سال ها طول می کشد؟

فرمود: خداوند فلک را به درنگ کردن و قلّت حرکت امر می فرماید، روزها و سال ها طول می کشد.

گفت؛ گفتم: ایشان می گویند اگر فلک تغییر پیدا کند، عالم فاسد می شود.

فرمود: این قول زنادقه است، امّا برای مسلمین، راهی به این سخن نیست، حال آن که خداوند ماه را برای پیغمبر خود صلّی اللّه علیه و آله شقّ نمود، آفتاب را پیش از آن برای یوشع بن نون برگرداند، به طول روز قیامت خبر داد و این که آن روز مثل هزار سال از آن چه شما می شمرید،(۱) است نیز روایت کرده: مدّت ملک آن حضرت نوزده سال است که

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۵.

روزها و ماه های آن طولانی است.(۱)

نیز از عبد الکریم خثعمی از جناب صادق علیه السّلام به نحو خبر سابق روایت کرده و هم چنین فضل بن شاذان در غیبت خود از آن جناب روایت کرده که فرمود: قائم علیه السّلام هفت سال سلطنت می کند که از سال های شما هفتاد سال می شود.(۲)

در غیبت شیخ طوسی (۳) در خبری طولانی مروی است که خداوند در زمان آن جناب به فلک امر می فرماید، پس دوره او بطی می شود، تا این که در ایّام او روز؛ مثل ده روز، ماه مثل ده ماه و سال مثل ده سال از سال های شما می شود، لکن در جمله ای از اخبار رسیده که مدّت سلطنت آن جناب بیشتر از این است.

چنان که در غیبت فضل بن شاذان از حضرت باقر علیه السّلام مروی است که فرمود:

حضرت قائم علیه السّلام سی صد و نه سال پادشاهی خواهد کرد؛ چنان که اهل کهف در کهف خود درنگ کردند، زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد؛ چنان که از جور و ظلم پر شده باشد، خدای تعالی مشرق و مغرب عالم را برای او مفتوح خواهد ساخت و مردم را خواهد کشت تا آن که جز دین محمدی باقی نماند و سیره سلیمان بن داود سلوک خواهد نمود،(۴) این خبر معتبری است و خبر صحیح دیگری بر این مضمون روایت کرده و اللّه العالم.

[ظهور مصحف امیر المؤمنین (ع)]

شانزدهم: ظهور مصحف امیر المؤمنین علیه السّلام که بعد از وفات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بی تغییر و تبدیل جمع نمود و تمام آن چه بر سبیل اعجاز بر آن حضرت نازل شده بود، داراست. پس از جمع، بر صحابه عرض نمود، اعراض نمودند، لذا آن را مخفی کرد و به

۱- الارشاد، ج ۲، صص ۳۸۷- ۳۸۶.

۲- ر. ک: الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۷۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۹۱ و ۳۸۶.

۳- الغیبه، ص ۴۷۴.

۴- ر. ک: کفایه المهتدی[گزیده]، حدیث چهلم، صص ۳۰۶- ۳۰۵.

حال خود باقی است تا بر دست آن جناب ظاهر شود. خلق مأمور شوند آن را بخوانند و حفظ نمایند و به جهت اختلاف ترتیبی که با این مصحف موجود دارد که به آن مأنوس شدند؛ حفظ آن از تکالیف مشکل مکلّفین خواهد بود.

در غیبت نعمانی (۱) مروی است که فرمود: قائم علیه السّلام به امر و کتابی جدید در قضایی جدید خروج می کند. نیز از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود: گویا به سوی شیعیان خود در مسجد کوفه نظر می کنم که خیمه ها بر پا کردند و قرآن را به نحوی که نازل شده به مردم تعلیم می کنند.(۲)

نیز از اصبغ بن نباته از آن جناب روایت کرده که فرمود: گویا عجم را می بینم که خیمه هایشان در مسجد کوفه است؛ قرآن را چنان که نازل شده به مردم تعلیم می کنند.

گفت: گفتم: یا امیر المؤمنین! آیا این قرآن به همان نحو نازل شده نیست.

فرمود: نه، هفتاد نفر از قریش به اسم ها و اسم های پدرهایشان از آن محو شده و ابو لهب را وانگذاشتند، مگر برای نقص رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، چون عمّ آن جناب بود.(۳)

نیز از جناب صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: و اللّه! گویا به سوی آن حضرت؛ یعنی قائم علیه السّلام بین رکن و مقام نظر می کنم که از مردم بر کتابی جدید بیعت می گیرد.(۴)

در کافی (۵) از جناب باقر علیه السّلام مروی است که در تفسیر آیه شریفه وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ فَاخْتُلِفَ فِیهِ*(۶) فرمود: اختلاف کردند؛ یعنی بنی اسراییل؛ چنان که این امّت در کتاب اختلاف کردند و زود است در کتابی که قائم علیه السّلام می آورد، اختلاف می کنند تا این که جماعتی بسیار از مردمان آن را انکار می کنند، پس آن ها را پیش می طلبد و گردنشان را می زند.

۱- الغیبه، ص ۲۳۳.

۲- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۱۸.

۳- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۱۸.

۴- همان، ص ۱۹۴.

۵- الکافی، ج ۸، ص ۲۸۷.

۶- سوره هود، آیه ۱۱۰؛ سوره فصلت، آیه ۴۵.

شیخ طبرسی در احتجاج (۱) از ابی ذر غفّاری روایت کرده: چون رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وفات نمود، علی علیه السّلام قرآن را جمع کرد، آن را نزد مهاجرین و انصار آورد و بر ایشان عرضه داشت، چون پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله او را به این، وصیّت فرموده بود. چون ابو بکر آن را باز کرد، در صفحه اوّلی که باز کرده بود فضایح قوم بیرون آمد. پس عمر برخاست و گفت:

یا علی! آن را برگردان که ما را حاجتی به آن نیست.

حضرت آن را گرفت و برگشت، تا این که می گوید: چون عمر خلیفه شد، از آن جناب سؤال کرد که آن قرآن را به او بدهد تا آن را در میان خود تحریف کنند. پس گفت: یا ابا الحسن! اگر می آوردی آن قرآن را که نزد ابو بکر آوردی؛ بر آن مجتمع شویم.

فرمود: هیهات! راهی به آن نیست، آن را نزد ابی بکر نیاوردم مگر آن که حجّت بر شما تمام شود و روز قیامت نگویید ما از این غافل بودیم یا بگویید آن را نزد ما نیاوردی، به درستی که قرآن نزد من را کسی جز مطهّرون و اوصیا از فرزندان من مسّ نمی کند.

عمر گفت: آیا وقت معلومی برای اظهار آن هست؟

فرمود: آری! هرگاه قائم از فرزندان من خروج کند، آن را ظاهر می کند و مردم را بر آن وامی دارد، پس سنّت بر آن جاری می شود.

نیز از خبر مفضل گذشت که حسنی به حضرت حجّت علیه السّلام عرض می کند: اگر تو مهدی آل محمدی، پس کو آن مصحفی که جدّت امیر المؤمنین علیه السّلام بدون تغییر و تبدیل جمع کرد؟(۲)

در ارشاد(۳) شیخ مفید از حضرت باقر علیه السّلام مروی است که فرمود: هرگاه قائم آل محمد علیهم السّلام خروج کند، خیمه ها می زند برای آنان که قرآن را به نحوی که نازل شده، به مردم تعلیم می کنند، پس مشکل ترین کار بر آنان خواهد بود که امروز آن را حفظ

۱- الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲- مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸۹؛ الهدایه الکبری، ص ۴۰۴؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۵.

۳- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۶.

نمایند، زیرا آن قرآن، در ترتیب با این قرآن مخالفت دارد.

در غیبت فضل بن شاذان (۱) همین مضمون را به سند صحیح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده.

[سایه انداختن ابر سفید] ۴ نجمه

اشاره

بدان هفدهمین خصوصیّت آن جناب، آن است که ابری سفید، پیوسته بر سر مبارک آن حضرت سایه می اندازد و منادی در آن ابر ندا می کند، به نحوی که ثقلین و خافقین آن را می شنوند؛ چنان که به روایت شیخ طوسی در خبر لوح است که او، مهدی آل محمد علیهم السّلام می باشد، زمین را از عدل پر می کند؛ چنان که از جور پر شده باشد.(۲)

در کفایه الاثر خزّاز،(۳) بیان گنجی شافعی، مناقب مهدی ابو نعیم حافظ، عقد الدرر یوسف بن یحیی سلمی و نیز احمد بن المنادی در کتاب ملاحم، ابن شیرویه در فردوس و ابو العلای حافظ در کتاب فتن- چنان که در طرایف و غیره است- خبر ابر و منادی را به این لفظ روایت کردند که این مهدی، خلیفه اللّه است و به روایتی پس او را متابعت کنید. این ندا غیراز ندای سابق است و از جهاتی چند، متغایرند.

[حضرت ملائکه و جن در لشکر حضرت]

هجدهم: بودن ملایکه و جنّ در عسکر آن حضرت و ظهور ایشان برای انصار آن حضرت؛ چنان که در خبر طولانی مفضل است و در کامل الزیاره (۴) و غیبت نعمانی (۵) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: آری، ملایکه ای که با نوح در کشتی بودند،

۱- ر. ک: کفایه المهتدی[گزیده]، ذیل حدیث سی و نهم، ص ۳۰۲.

۲- الامالی، ص ۲۹۲.

۳- کفایه الاثر، ص ۱۵۱.

۴- کامل الزیارات، ص ۲۳۳.

۵- الغیبه، ص ۳۱۱.

آن ها که با ابراهیم بودند، آن زمان که او را در آتش انداختند، آن ها که با موسی بودند، زمانی که دریا را برای بنی اسراییل شکافت، آن ها که با عیسی بودند، زمانی که خداوند او را به آسمان بالا برد، چهارهزار ملایکه مسوّمین؛ یعنی نشان شده به عمّامه های زرد که با پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بودند، هزار ملایکه مردفین؛ یعنی از پی یکدیگر درآمده، سی صد و سیزده ملکی که در بدر بودند و چهارهزار ملکی که نازل شدند و اراده داشتند حسین بن علی علیهما السّلام را نصرت کنند، به ایشان در مقاتله اذن نداد. آن ها ژولیده غبارآلود؛ نزد قبر آن حضرت هستند و تا روز قیامت بر او گریه می کنند، رییس ایشان ملکی است که به او منصور می گویند.

زایری، آن حضرت را زیارت نمی کند مگر آن که او را استقبال می کنند، مودعی از او وداع نمی کند مگر آن که او را مشایعت می کنند و احدی از آن ها مریض نمی شود مگر آن که او را عیادت می کنند و کسی از ایشان نمی میرد مگر آن که بر جنازه او نماز می کنند و بعد از مردنش برای او استغفار می نمایند؛ همه این ها در زمین اند و برخاستن قائم علیه السّلام را تا وقت خروجش انتظار می کشند.

[تصرّف نکردن طول روزگار]

نوزدهم: تصرّف کردن طول روزگار، گردش لیل و نهار و سیر فلک دوّار در بنیه، مزاج، اعضا، قوا، صورت و هیأت آن حضرت که با این طول عمر که تاکنون هزار و نود و پنج سال از عمر شریفش گذشته و خدای داند تا ظهور به چه سنّی رسد، وقتی ظاهر شود، در صورت مرد سی یا چهل ساله باشد و مثل طویل الاعمار از انبیای گذشته و غیر ایشان نباشد که یکی هدف تیر پیری انّ هذا بعلی شیخا باشد و دیگری به نوحه گری «إنّی وهن العظم منّی و اشتعل الرّأس شیبا»(۱) از ضعف پیری خویش بنالد.

شیخ صدوق از ابو الصلت هروی روایت کرده، گفت: به جناب رضا علیه السّلام گفتم:

علامت قائم شما، هنگامی که خروج نماید، چیست؟

۱- مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۳۸۹.

فرمود: علامتش آن است که در سن، پیر و به صورت، جوان باشد، طوری که نظرکننده به آن حضرت گمان برد در سنّ چهل سالگی یا کمتر از آن است، دیگر از نشانه های آن حضرت این است که به گذشتن شب ها و روزها بر آن حضرت، پیری بر ایشان راه نیابد تا زمانی که اجل آن سرور فرا رسد.(۱)

شبهه شهرستانی در این خصیصه و جواب آن در صبیحه ششم از عبقریّه سوّم بساط سوّم ذکر شده است، فارجع و تبصّر و لا تغفل.

[رفتن وحشت از میان حیوانات] ۵ نجمه

اشاره

ایضا بیستمین خصوصیّت آن حضرت آن است که وحشت و نفرت از میان حیوانات بعضی با بعضی و میان آن ها و انسان می رود و عداوت از میان همه آن ها برمی خیزد؛ چنان که پیش از کشته شدن هابیل بود.

شیخ صدوق در خصال (۲) از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود: اگر قائم ما خروج کند، میان درّندگان و بهایم صلح می شود، حتّی این که زن میان عراق و شام راه می رود، پای خود را جز بر گیاه نمی گذارد و زینت های او بر سرش است، هیچ زنده ای او را به هیجان نمی آورد و نمی ترساند.

از تأویل الایات (۳) شیخ شرف الدین گذشت که گوسفند، گرگ، گاو، شیر، مار و انسان از یکدیگر مأمون شوند.

در عقد الدرر(۴) از امیر المؤمنین علیه السّلام مروی است که فرمود: در قصّه مهدی علیه السّلام که چرا می گویند گوسفند و گرگ در یک مکان اند، اطفال با مارها بازی می کنند و

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۲.

۲- الخصال، ص ۲۶۲.

۳- تأویل الایات، ص ۶۶۳.

۴- عقد الدرر فی اخبار المنتظر، ص ۱۵۹.

عقرب ها ایشان را به چیزی اذیّت نمی کند، شرّ می رود و خیر می ماند.

در احتجاج (۱) از آن جناب مروی است: در آن زمان درّندگان سازش کنند بلکه درّندگان و سایر حیوانات مطیع اصحاب آن حضرت شوند؛ چنان که شیخ صدوق از جناب باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: گویا می بینم اصحاب قائم را که مابین خافقین را احاطه نمودند، چیزی نیست مگر آن که حتّی درّندگان زمین و درّندگان طیور منقاد ایشان شود و هرچیزی خوشنودی ایشان را طلب می کند، حتّی زمین بر زمین فخر می کند و می گوید: امروز مردی از اصحاب قائم علیه السّلام بر من گذشت.(۲)

در خطبه مخزون امیر المؤمنین علیه السّلام که در منتخب البصایر(۳) حسن بن سلیمان حلّی در ذکر ملاحم و کیفیّت ایّام حضرت مهدی، مروی است؛ مذکور است: در آن وقت وحوش مأمون می شوند، به نحوی که مثل انعام ایشان در اصناف زمین می چرند.

[بودن اموات در رکاب حضرت]

بیست و یکم: بودن جمعی از مردگان در رکاب آن حضرت.

چنان که از شیخ مفید در ارشاد(۴) گذشت که بیست و هفت نفر از قوم موسی، هفت نفر اصحاب کهف، یوشع بن نون، سلمان، ابو دجّانه انصاری، مقداد و مالک اشتر از انصار آن جناب خواهند بود و در بلاد حکّام خواهند شد.

نیز در ارشاد(۵) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: چون خروج آن حضرت نزدیک شود، در جمادی الاخره و ده روز از رجب بر مردم باران ببارد، بارانی که خلایق مانند آن ندیده اند، پس خداوند به وسیله آن گوشت مؤمنین و بدن هایشان را در قبورشان می رویاند؛ گویا به سوی ایشان نظر می کنم که از قبل جهینه رو آوردند و

۱- الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۱.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۳.

۳- مختصر بصائر الدرجات، ص ۳۸۶.

۴- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۶.

۵- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۱.

خاک را از موهای خود می افشانند.

در غیبت شیخ فضل بن شاذان از جناب رضا علیه السّلام مروی است که فرمود: شب بیست و سوّم ماه رمضان به اسم حضرت قائم ندا کنند و در روز عاشورا قیام نماید، خفته ای باقی نماند الّا آن که برخیزد و بایستد، ایستاده ای نباشد مگر آن که بنشیند و نشسته ای نباشد مگر آن که از آن آواز بر دو پای خود برخیزد، آن صدای جبرییل خواهد بود، به مؤمن در قبرش خواهند گفت به تحقیق صاحبت ظهور کرد. اگر می خواهی به او ملحق شوی، ملحق شو و اگر می خواهی مقیم باشی، بر جای خود ساکن باش!(۱)

نیز از آن جناب روایت کرده که فرمود: چون قائم علیه السّلام ظهور کرد و داخل کوفه شد خداوند از ظهر کوفه؛ یعنی وادی السلام هفتادهزار صدیق را مبعوث می کند، پس از اصحاب و انصار او می شوند ...، الخ.(۲)

در بحار(۳) از سرور اهل الایمان، بهاء الدین سیّد علی بن عبد الحمید نقل کرده که در خبری طولانی از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که در آخر آن فرمود: پس خداوند فتیه را از کهف ایشان با سگشان مبعوث می فرماید و از آن ها مردی است که به او تملیخا می گویند و دیگری مکسکمینا بدویی، این دو تن برای قائم علیه السّلام شاهدند.

سیّد علی بن طاوس و غیره (۴) از جناب صادق علیه السّلام روایت کرده اند که فرمود: هر کس چهل صباح خدای تعالی را به این عهد بخواند، از انصار قائم علیه السّلام خواهد بود، اگر پیش از آن حضرت مرد، خداوند آن را از قبرش بیرون می آورد.

دعا معروف است و اوّل آن این است: «اللّهمّ ربّ النّور العظیم و ربّ الکرسیّ الرّفیع»(۵).

۱- ر. ک: کفایه المهتدی[گزیده]، ذیل حدیث سی و نهم، ص ۲۸۸.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۹۰.

۳- همان، ص ۲۷۵.

۴- المزار الکبیر، شیخ محمد بن المشهدی، ص ۶۶۳؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۵؛ ج ۸۳، ص ۲۸۴.

۵- مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۳۶۰.

[بیرون کردن گنج ها] ۶ نجمه

بدان بیست و دوّمین خصوصیّت آن جناب، آن است که زمین گنج ها و ذخیره ها را که در آن پنهان و سپرده شده، بیرون می آورد.

در کمال الدین است که خداوند در شب معراج فرمود به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله: برای او؛ یعنی حضرت قائم علیه السّلام گنج ها و ذخیره ها را به مشیّت خود ظاهر می کنم.(۱)

در ارشاد(۲) شیخ مفید از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: چون قائم علیه السّلام خروج کند، زمین گنج های خود را ظاهر می کند، تا این که مردم آن گنج ها را بر روی زمین.

در غیبت نعمانی (۳) از جناب باقر علیه السّلام مروی است که فرمود: هرگاه قائم اهل البیت رحمه اللّه برخیزد بالثویّه تقسیم می کند، تا این که فرمود: و اموال دنیا از شکم زمین و از ظاهر آن نزد او جمع می شود.

در عقد الدرر(۴) از عبد اللّه بن عبّاس مروی است که گفت: امّا مهدی، کسی است که زمین را پر از عدل می کند؛ چنان که از جور پر شده باشد، درّندگان و بهایم مأمون می شوند و زمین پاره های جگر خود را می اندازد.

راوی پرسید: پاره های جگر او چیست؟

گفت: مانند ستون از طلا و نقره.

نیز از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در قصّه آن جناب روایت کرده که زمین گنج های خود را بیرون می اندازد.(۵)

۱- ر. ک: الامالی، شیخ صدوق، ص ۳۷۱؛ الجواهر السنیه، ص ۲۳۶.

۲- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۱.

۳- الغیبه، ص ۲۳۷.

۴- عقد الدرر فی اخبار امام المنتظر، ص ۱۳۷.

۵- همان، ص ۱۴۹.

در امالی شیخ طوسی (۱) از آن جناب مروی است که در قصّه مهدی فرمود: زمین، پاره های جگر خود را برای او بیرون می اندازد.

قریب به آن در احتجاج (۲) از امیر المؤمنین علیه السّلام مروی است و در کمال الدین (۳) مروی است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خداوند گنج های زمین و همه معدن های آن را برای او ظاهر می کند و در غیبت فضل، این مضمون به چند سند معتبر مروی است.

[فراوانی باران] ۷ نجمه

بیست و سوّم: زیاد شدن باران، گیاه، درختان، میوه ها و سایر نعم ارضیّه به نحوی که حالت زمین در آن وقت با حالت آن در اوقات دیگر مغایرت پیدا کند و قول خدای تعالی یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ (۴) راست آید؛ چنان که نعمانی از کعب روایت کرده که مهدی علیه السّلام چنین کند(۵) و مراد تبدیل صورت زمین در عهد آن حضرت به صورتی دیگر و به جهت کثرت عدل، باران، اشجار، گیاه و سایر برکات است.

در کشف الغمه (۶) از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مروی است که فرمود: امّت من در زمان مهدی به نعمتی متنعّم می شوند که هرگز برّ و فاجر به مانند آن متنعّم نشده بودند، آسمان برایشان پی درپی باران می فرستد و زمین چیزی از نبات خود را ذخیره نمی کند.

به روایت گنجی در بیان (۷): زمین میوه های خود را می دهد و چیزی را بر ایشان پنهان نمی کند.

۱- الامالی، ص ۵۱۳.

۲- الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۱.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۹۴.

۴- سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

۵- الغیبه، ص ۱۴۶.

۶- کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۲۱۷.

۷- البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۱۴۵.

به روایت نبوی صلّی اللّه علیه و آله: آسمان چیزی از باران خود نمی گذارد مگر آن که آن را پی در پی می فرستد و زمین چیزی از گیاه خود را نمی گذارد مگر آن که آن را ظاهر می کند تا این که زنده ها مردگان را آرزو می کنند؛(۱) یعنی کاش زنده می شدند و می دیدند.

در احتجاج (۲) شیخ طبرسی از امیر المؤمنین علیه السّلام مروی است که در قصّه آن جناب فرمود: در عهد او زمین گیاه خود را بیرون می آورد و آسمان برکت خود را نازل می کند و قریب به آن در خصال مروی است و گذشت که فرمود: در آن زمان زن از عراق به شام می رود و پای خود را جز بر گیاه نمی گذارد.(۳)

در اختصاص (۴) شیخ مفید از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مروی است که فرمود: چون وقت خروج قائم علیه السّلام شود، منادی از آسمان ندا کند: ای مردم! مدّت جبّارین از شما منقطع شد و بهترین امّت محمد ولیّ امر شده، تا این که فرمود: پس در آن زمان مرغان در آشیان خود جوجه گذارند و ماهیان در دریاهای خود و نهرها جاری شوند، آب چشمه ها بسیار شود و زمین، ضعف ثمر و رزق خود را برویاند.

در عقد الدرر(۵) از آن حضرت مروی است که در قصّه مهدی علیه السّلام فرمود: اهل آسمان و زمین، مرغان، وحشیان و ماهیان در دریا به او مسرور می شوند، باران در دولت او، زیاد و نهرها کشیده می شود، زمین ثمر خود را مضاعف می کند و گنج های خود را بیرون می دهد.

سیّد علی بن طاوس از صحیفه ادریس نبی در کتاب سعد السعود(۶) نقل کرده در ضمن سؤال ابلیس که پروردگارا! مرا مهلت ده تا روزی که خلق مبعوث می شوند و جواب خداوند که نه! و لکن تو تا روز وقت معلوم از مهلت داده شدگانی، به درستی که

۱- ر. ک: العمده، ص ۴۳۶؛ مصنف عبد الرزاق، ص ۳۷۲؛ تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۷۳۸.

۲- الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۱.

۳- الخصال، ص ۶۲۶.

۴- الاختصاص، ص ۲۰۸.

۵- عقد الدرر فی اخبار المنتظر، ص ۱۴۹.

۶- سعد السعود، ص ۳۴.

آن روزی است که من حکم نمودم و حتم کردم زمین را از کفر و شرک و معاصی پاک نمایم و برای آن وقت، بندگانی را برای خود انتخاب کنم که دل هایشان را برای ایمان آزمودم و آن ها را به ورع، اخلاص، یقین، تقوا، خشوع، صدق، حلم، صبر، وقار، تقوا و زهد در دنیا و رغبت در آن چه بعد از هدایت نزد من است، پر نمودم.

ایشان را نگاهبانان آفتاب و ماه می گردانم؛ یعنی برای عبادت در شب و روز، ایشان را در زمین خلیفه خواهم نمود و ایشان را بر آن دینی توانایی دهم که آن را برایشان پسندیدم، آن گاه مرا عبادت کنند و چیزی را برای من انباز قرار ندهند. در وقتش نماز بگزارند و در زمانش زکات بدهند، به معروف امر و از منکر نهی کنند و در آن زمان امانت را بر زمین بیندازم.

پس چیزی به چیزی ضرر نرسانند و چیزی از چیزی نترسد، آن گاه هوام و مواشی میان مردم شوند، بعضی از ایشان بعضی را اذیّت نمی کند. نیش هر صاحب نیشی از هوام و غیر آن ها را بردارم و زهر حیوانی که می گزد، بردارم.

برکات را از آسمان و زمین نازل کنم و زمین از نیکویی نبات خود بدرخشد و همه ثمره ها و انواع طیب خود را بیرون دهد و رأفت و مهربانی را میان ایشان، بیندازم، پس با یکدیگر مواسات کنند و بالسویه قسمت نمایند، فقیر، بی نیاز شود و بعضی بر بعضی برتری نکند، کبیر بر صغیر رحم کند و صغیر کبیر را احترام نماید، به حقّ متدیّن شوند و به او انصاف دهند و حکم کنند؛ ایشان اولیای من هستند.

پیغمبری مصطفی و امینی مرتضی را برای ایشان برگزیدم، پس او را برای ایشان پیغمبر و رسول گردانـدم و برای او اولیا و انصاری قرار دادم؛ این ها بهترین امّتی هستند که برای نبیّ مصطفی و امین مرتضی خود اختیار نمودم.

این وقتی است که آن را در علم غیب خود حجب نمودم و لابدّ است که آن واقع شود و در آن روز تو را با سواران، پیادگان و تمام لشکریانت، هلاک نمایم، برو که تا روز و وقت معلوم از مهلت دادگانی.

آثار مذکور در این اثر شریف تاکنون ظاهر نشده و مطابق اخبار خاصّه و عامّه از

خصایص ایّام مهدی است.

در انوار المضیئه (۱) سیّد علی بن عبد الحمید از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: در آیه شریفه قالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ*(۲) وقت معلوم، روز برخاستن قائم است. چون خداوند او را مبعوث کند، ابلیس به مسجد کوفه می آید، به زانوها می افتد و می گوید: یا ویلاه! از این روز! پس موی پیشانی او را می گیرد و گردنش را می زند، پس این روز وقت معلوم است.

در تفسیر(۳) علی بن ابراهیم از آن جناب مروی است که فرمود: در تفسیر مُدْهامَّتانِ که مابین مکّه و مدینه از نخل متّصل می شود و در خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام که در منتخب حسن بن سلیمان حلّی است؛ مذکور است: زمین به عدل نورانی یا خرسند می شود، آسمان، باران خود را، درخت، ثمر خود را و زمین، گیاه خود را می دهد و خود را برای اهلش زینت می دهد.

[تکمیل عقول مردم] ۸ نجمه

بیست و چهارم: به برکت وجود آن حضرت عقول مردم تکمیل می شود و دست مبارک بر سر ایشان می گذارد و کینه و حسد از دل هایشان می رود که از روز کشته شدن هابیل تاکنون طبیعت ثانیه بنی آدم شده و علوم و حکمت ایشان زیاد می شود؛ چنان که در اصل زرّاد است که گفت: به جناب صادق علیه السّلام گفتم: می ترسیم از مؤمنین نباشیم.

فرمود: برای چه؟

گفتم: برای آن که در میان خود کسی را نمی یابیم که برادر او نزدش برگزیده تر و

۱- ر. ك: بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۳۷۷- ۳۷۶.

۲- سوره حجر، آیه ۳۷ و ۳۸؛ سوره ص، آیه ۸۰ و ۸۱.

۳- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۴۶.

محبوب تر از درهم و دینـار او بوده باشـد و درهم و دینار او را نزد خود محبوب تر از برادری می یابیم که موالات میان ما و او جمع نموده.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: چنین نیست، به درستی که شـما مؤمنین ایـد و لکن ایمان خود را کامل نخواهیـد کرد، تا این که قائم ما علیه السّلام خروج کند، پس خداوند تبارك و تعالی در آن زمان عقول شما را جمع می نماید.(۱)

در خرایج راوندی (۲) و کمال الدین (۳) صـدوق از جناب باقر علیه السّلام مروی است که فرمود: هرگاه قائم ما خروج کرد، دست خود را بر سرهای بندگان می گذارد، پس به سبب آن، عقل های ایشان را جمع و خردهای ایشان را کامل می کند.

شیخ کلینی از سعید بن حسن روایت کرده که حضـرت باقر علیه السّلام به من فرمود: آیا احدی از شما نزد برادر خود می آید که دست خود را در کیسه او داخل کند و حاجت خود را بردارد و آن برادر او را منع نکند؟

گفتم: میان خود چنین شخصی نمی شناسیم.

حضرت فرمود: پس در این حال چیزی نیست؛ یعنی مقام و کمالی بر ایشان نیست.

گفتم: پس با این حال هلاکت است؟

فرمود: نه، به درستی که هنوز عقل های این گروه به ایشان داده نشده.(۴)

در اختصاص (۵) شیخ مفید مروی است: کسـی به آن حضـرت عرض کرد: اصـحاب ما در کوفه جماعت بسیاری هستند، اگر ایشان را امر می فرمودی، هرآینه تو را اطاعت و متابعت می کردند.

فرمود: یکی از ایشان نزد کیسه برادرش می آید که حاجت خود را از آن بگیرد؟(۶)

العبقری الحسان ؛ ج ۷ ؛ ص۳۴۹

۱- بحار الانوار، ج ۶۴، صص ۳۵۱- ۳۵۰.

۲- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۰.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۵.

۴- الکافی، ج ۲، ص ۱۷۳.

۵- الاختصاص، ص ۲۴.

۶- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

فرمود: پس ایشان به خون های خود بخیل ترند. آن گاه فرمود: به درستی که مردم در آرامی و آسایش اند، با ایشان مناکحه می کنیم، از یکدیگر ارث می بریم، بر ایشان حدّ اقامه می کنیم و امانت ایشان را ردّ می نماییم، تا این که قائم برخیزد، آن وقت جدایی به میان می آید، مرد به سوی کیسه برادر خود می آید و حاجت خود را می گیرد، پس او را منع نمی کند.

در کمال الدین (۱) صدوق از امیر المؤمنین علیه السّلام مروی است که در جمله ای از صفات مهدی علیه السّلام فرمود: دست خود را بر سرهای عباد می گذارد، پس مؤمنی نمی ماند مگر آن که قلبش از پاره ای آهن شدیدتر می شود.

در خصال (۲) از آن جناب مروی است که در ضمن وقایع ایّام آن حضرت فرمود:

هرآینه کینه و عداوت از دل های بندگان برود.

در کشف الغمه (۳) از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مروی است که فرمود: در این مقام که خدای تعالی بی نیازی را در دل های مردم می گرداند و ظاهر است که چون آن دو صفت خبیثه از دل ها برود، این صفت پسندیده می آید و خلایق آسوده شوند.

در کمال الدین (۴) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که به ابان بن تغلب فرمود: در این مسجد شما؛ یعنی مسجد مکّه سی صد مرد می آید که اهل مکّه می دانند پدران و اجداد ایشان متولّد نشدند. بر ایشان شمشیرهایی است که بر هر شمشیری کلمه ای مکتوب است که از هر کلمه هزار کلمه مفتوح می شود. به روایت نعمانی: بر هر شمشیری هزار کلمه مکتوب است که هر کلمه مفتاح هزار کلمه است.(۵)

در خطبه مخزون امیر المؤمنین علیه السّلام مذکور است: در آن وقت علم در دل های مؤمنین قذف می شود، پس مؤمن به علمی که نزد برادر او است، محتاج نمی شود، آن

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۳.

۲- الخصال، ص ۲۶۲.

۳- کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۲۷۳.

۴- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۱.

۵- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۱۵.

وقت، تأویل آیه يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ (۱)،(۲) انتهی.

[نیروی اصحاب حضرت] ۹ نجمه

اشاره

بیست و پنجم: قوّت خارج از عادت در دیدگان و گوش های اصحاب آن حضرت؛ چنان که در کافی (۳) و خرایج (۴) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: به درستی که هرگاه قائم ما خروج کرد، خداوند در گوش ها و چشم های شیعیان ما قوّت می دهد تا این که میان آن ها و قائم به قدر چهار فرسخ می شود پس با ایشان تکلّم می کند، ایشان می شنوند و به سوی آن جناب نظر می کنند.

شیخ جلیل، فضل بن شاذان در غیبت خود از آن جناب روایت کرده که فرمود: به درستی که مؤمن در زمان قائم علیه السّلام در مشرق است، هرآینه برادر خود را که در مغرب است، می بیند و هم چنین آن که در مغرب است، برادر خود را که در مشرق است، می بیند.(۵)

[طول عمر اصحاب]

بیست و ششم: طول عمر اصحاب و انصار آن حضرت؛ چنان چه شیخ مفید در ارشاد(۶) و فضل بن شاذان در غیبت (۷) خود از جناب صادق علیه السّلام روایت کردند که فرمود: در سلطنت آن حضرت عمر می کنند، تا این که هزار پسر برای او متولّد می شود

۱- سوره نسا، آیه ۱۳۰.

۲- ر. ک: مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰۱؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۸۵.

۳- الکافی، ج ۸، ص ۲۴۱.

۴- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۰.

۵- ر. ک: بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۹۱.

۶- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۱.

۷- ر. ک: کفایه المهتدی[گزیده]، ذیل حدیث سی و نهم، ص ۲۰۳.

که در ایشان دختری نیست.

در تفسیر عیّاشی (۱) از امیر المؤمنین علیه السّلام مروی است که ضمن حالات ایّام سلطنت آن جناب فرمود: قسم به آن که دانه را شکافته و جان را آفریده! هرآینه در آن زمان ملوك وار و آسوده در ناز و نعمت زندگی می کنند، مردی از ایشان از دنیا نمی رود، تا این که هزار پسر از صلب او متولد می شود که از هر بدعت و آفت و مفارقت از دین، مأمون و به کتاب خداوند و سنّت پیغمبر او صلّی اللّه علیه و آله عامل اند به تحقیق آفات و شبهات برایشان نابود و فانی شده؛ یعنی هرگز به آفتی مبتلا و به شبهه ای گرفتار نمی شوند.

[دوری بلایا از اصحاب]

بیست و هفتم: رفتن عاهات و بلایا از ابدان انصار آن جناب؛ چنان که در خبر سابق مذکور شد.

در خرایج (۲) راوندی از حضرت باقر علیه السّلام مروی است که فرمود: هرکس قائم اهل بیت مرا درک کند از صاحب عاهت و آفتی، شفا خواهد یافت یا صاحب ضعفی، قوی خواهد شد.

در غیبت نعمانی (۳) از حضرت سجّاد علیه السّلام مروی است که فرمود: هرگاه قائم علیه السّلام برخیزد خداوند عزّ و جلّ از هر مؤمنی آفت را ببرد و قوّت او را به او برگرداند و این تکریم عظیم، مانند شفا دادن جناب عیسی علیه السّلام یا سایر انبیا علیهم السّلام نیست؛ گاهی به جهت اعجاز و اتمام حجّت کور، لال، پیس و یا مریضی را برای جاحد یا منافقی در موارد معدوده، بلکه بردن این آفات و رفتن این بلیّات از تمام مؤمنین و مؤمنات از آثار ظهور موفور السرور، طلوع طلعت غرّا، تشریف و تقدیم مراسم قدوم، تهیّه آداب لقا و درک فیض شرف حضور حضرت مهدی- صلوات اللّه علیه- است که چون بهشتیان اوّل، در

۱- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۸۲.

۲- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۳۹.

۳- الغیبه، ص ۳۱۷.

چشـمه مطهّره و چشـمه حیات شسـتشو کرده، تن را چون جان از هر عیب و نقصی پاک نمودند که بتوانند در محفل مقرّبین پا گذارند و تحیّت سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِینَ (۱) بشوند، پس فرق بین این دو شفا، بیشتر از فرق بین ارض و سماست.

[نیروی چهل مرد] ۱۰ نجمه

بیست و هشتم: آن حضرت به هریک از انصار و اعوان قوّت چهل مرد می دهد؛ چنان که در کافی (۲) از عبد الملک بن اعین مروی است که گفت: نزد ابی جعفر علیه السّلام برخاستم، پس بر دستم تکیه کردم. گریستم و گفتم: آرزو داشتم این امر؛ یعنی سلطنت ظاهره قائمّه را علیه السّلام درک نمایم و در من قوّتی باشد.

فرمود: آیا راضی نیستید دشمنان شما بعضی، بعضی را بکشند و شما در خانه های خود آسوده باشید؟ به درستی که اگر امر چنان شد؛ یعنی فرج عظیم آمد، به هر مردی از شما قوّت چهل مرد داده می شود و دل های شما مانند پاره آهن گردانده می شود. اگر خواستید به آن قوّت، کوه را بکنید، خواهید کند و شما قوام زمین و خزان او هستید.

در کمال الدین (۳) صدوق از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: جناب لوط به قوم خود لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّهً أَوْ آوِی إِلی رُکْنٍ شَدِیدٍ(۴) نگفت مگر به جهت آرزوی قوّت قائم علیه السّلام و جز شدّت اصحاب او را ذکر نکرد؛ پس به درستی که به یک مرد از ایشان قوّت چهل مرد داده می شود. این مضمون را در خصال (۵) از حضرت سجّاد علیه السّلام، شیخ مفید در اختصاص، ابن قولویه در کامل الزیاره، فضل بن شاذان در غیبت خود(۶) از

۱- سوره زمر، آیه ۷۳.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۲۹۴.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۳.

۴- سوره هود، آیه ۸۰.

۵- الخصال، صص ۵۴۱- ۵۴۰.

۶- ر. ک: کفایه المهتدی[گزیده]، ذیل حدیث سی و نهم، ص ۳۰۰.

جناب صادق علیه السّلام و عیّاشی در تفسیر خود روایت کردند و گذشت از کمال الدین که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: آن جناب دست خود را بر سر عباد بگذارد، پس مؤمنی نماند مگر آن که دلش سخت تر از پاره آهن شود و خداوند قوّت چهل مرد را به او بدهد.

در بصایر الدرجات (۱) صفّار از جناب باقر علیه السّلام مروی است که فرمود: چون امر ما واقع شود و مهدی ما بیاید، مرد شیعیان ما، جری تر از شیر و گذارنده تر از نیزه می شود، دشمن ما را با پای خود پایمال می کند و او را با کف خود می زند؛ این هنگام نزول رحمت خداوند و فرج او بر بندگان است، انتهی.

[بی نیازی خلق از آفتاب] ۱۱ نجمه

اشاره

بیست و نهم: استغنای خلق به نور آن جناب علیه السّلام از نور آفتاب و ماه؛ چنان که علی بن ابراهیم در تفسیر(۲) خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که در تفسیر آیه شریفه وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها(۳) فرمود: مربّی زمین، امام زمین است.

راوی عرض کرد: پس هرگاه خروج نماید، چه خواهد شد؟

فرمود: مردم از روشنایی خورشید و نور ماه مستغنی می شوند و به نور امام علیه السّلام اکتفا می کنند.

در ارشاد(۴) شیخ مفید و غیبت شیخ طوسی (۵) از آن جناب مروی است که فرمود:

هرگاه قائم ما برخاست، زمین به نور ربّ زمین روشن شود، مردم از روشنایی آفتاب مستغنی شوند و تاریکی برود.

۱- بصائر الدرجات، ص ۴۴.

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۳.

۳- سوره غافر، آیه ۶۹.

۴- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۱.

۵- الغیبه، ص ۴۶۷.

صدوق این مضمون را در کمال الدین (۱) از جناب رضا علیه السّلام روایت کرده و نیز فرمود:

برای آن حضرت ظلّی نیست.

شیخ خزّاز در کفایه الاثر(۲) از آن جناب روایت کرده که در ذکر آن حضرت فرمود: او پیش از خروجش صاحب غیبت است، چون خروج کند، زمین به نور او روشن می شود.

به قرینه خبر اوّل، معلوم می شود مراد، نور ظاهری است و الّا ممکن بود گفته شود مراد، نور معنوی است که نور علم و حکمت و عدل باشد.

در غیبت فضل بن شاذان به سند صحیح از آن جناب مروی است که فرمود: هرگاه قائم ما برخاست زمین به نور او روشن می شود، بندگان از ضوء آفتاب بی نیاز می گردند و تاریکی می رود، مرد در ملک آن جناب عمر می کند، تا این که هزار پسر برای او متولّد می شود که در آن ها دختری برای او متولّد نمی شود، زمین گنج های خود را ظاهر می کند تا این که مردم آن ها را بر روی زمین می بینند و مردی از شما کسی را طلب کند که از مال خود به او عطایی نماید و آن کس زکاتش را از او بگیرد، احدی نیاید آن را قبول کند و مردم به سبب آن چه خدای تعالی از فضل خود به ایشان روزی کرده، بی نیاز باشند.(۳)

[رأیت رسول خدا با حضرت]

سی ام: بودن رأیت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با آن جناب و جز بدر و روز جمل، دیگر باز نشده. شیخ نعمانی از جناب صادق علیه السّلام روایت کرده که در خبری که جبرییل روز بدر رأیت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را نازل نمود، و اللّه آن از پنبه، از کتان، از ابریشم و از حریر نبود.

راوی پرسید: پس از چه بود؟

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۷۲.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۷۵.

۳- ر. ک: کفایه المهتدی[گزیده]، ذیل حدیث سی و نهم، ص ۳۰۳.

فرمود: از برگ بهشت، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روز بدر آن را باز کرد، آن گاه آن را پیچید و به علی بن ابی طالب داد.

پیوسته از آن جناب بود تا روز بصره شد، پس امیر المؤمنین علیه السّلام آن را باز کرد و خدای تعالی برای او فتح نمود، آن گاه آن را پیچید و آن نزد ماست، در این جا احدی آن را باز نمی کند، تا این که قائم علیه السّلام برخیزد، هرگاه برخاست، آن را باز می کند، در مشرق و در مغرب احدی نمی ماند مگر آن که آن را ملاقات می کند و رعب از پیش روی آن به مسافت یک ماه، از راست آن یک ماه و از چپ آن یک ماه سیر می کند.(۱)

نیز از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که به ابو حمزه فرمود: ای ثابت! گویا قائم اهل بیت خود را می بینم که بر این نجف شما مشرّف شده و به دست خود، به ناحیه کوفه اشاره فرمود، وقتی بر نجف شما مشرّف شود، رأیت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را باز می کند و چون آن را باز کند، ملایکه بدر بر او فرود می آیند.

گفت: رأیت رسول خدا چیست؟

فرمود: چوبش از عمود عرش خداوند و رحمت او و سایر آن، از نصر خداوند است. آن را به سوی چیزی دراز نمی کند مگر آن که آن را تباه می کند.(۲)

به روایت صدوق در کمال الدین،(۳) چون آن را باز کند، سیزده هزار و سی صد ملک بر او فرود آید که همه آن ها منتظر قائم علیه السّلام بودند، آن گاه تفصیل آن ملایکه را به نحوی که گذشت، ذکر فرمودند.

در غیبت نعمانی (۴) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: چون میان اهل بصره و امیر المؤمنین علیه السّلام تلاقی شد، رأیت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را باز کرد، پس قدم های ایشان بلرزید و آفتاب زرد نشد، گفتند: ای پسر ابو طالب! ما را امان ده! و فرمود: روز صفّین

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۰۷.

۲- همان، ص ۳۰۹.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۱.

۴- الغیبه، ص ۳۰۷.

که شد، از آن حضرت سؤال کردند آن رأیت را باز کند. اجابت نفرمود. سپس امام حسن و امام حسین علیهما السّلام و عمّار بن یاسر را شفیع حاجت خود کردند. به امام حسن علیه السّلام فرمود: ای فرزند من! برای این قوم مدّتی است که باید به آن برسند و به درستی که این رأیتی است که جز قائم علیه السّلام آن را بعد از من باز نمی کند.

[زره رسول خدا] ۱۲ نجمه

اشاره

سی و یکم: راست نیامدن زره رسول خدا مگر بر قدّ شریف آن حضرت؛ چنان که در بصائر الدرجات (۱) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که بعد از ذکر جمله ای از آن چه از سلاح و مواریث انبیا علیهم السّلام نزد ایشان است، فرمود: به درستی که قائم ما کسی است که چون زره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را بپوشد، پس آن را پر کند؛ یعنی زیاد و کم نشود و به درستی که ابو جعفر علیه السّلام آن را پوشید، پس از قامتش زیاد بود.

راوی عرض کرد: شما سمین ترید یا ابو جعفر علیه السّلام؟

فرمود: ابو جعفر از من سمین تر بود و به تحقیق من هم آن را پوشیدم، پس اندکی زیادتر و هم به استوا نزدیک تر بود و به سند دیگر نیز قریب به همین معنی روایت کرده و متن آخر خبر فی الجمله صعوبتی داشت، حاصل آن ذکر شد.

نیز در آن جا(۲) و راوندی در خرایج (۳) از ابی بصیر روایت کردند که گفت: به حضرت صادق علیه السّلام گفتم: فدایت شوم! من می خواستم به سینه تو دست بمالم.

فرمود: به جای آور! پس به سینه و کتف های مبارکش دست مالیدم.

فرمود: ای ابو محمد! چرا چنین کردی؟

فرمودند: فدایت شوم! از پدرت شنیدم که می فرمود: به درستی که قائم سینه اش

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۹۶.

۲- همان، ص ۲۰۹.

۳- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۹۱.

پهن و دو کتفش فرو هشته و میان آن ها فراخ است.

فرمود: ای ابو محمد! به درستی که پدرم زره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را پوشید و آن را بر زمین می کشید، به درستی که من آن را پوشیدم، پس به این که به اندازه باشد، نزدیک تر بود و آن زره بر بدن قائم می باشد؛ چنان که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود، دامنش از زمین مرتفع است به نحوی که گویا پیش روی آن را با دو حلقه بلند کرده اند.

به روایت راوندی: آن زره بر صاحب این امر، مثمّر؛ یعنی دامان بالاـ رفته است، چنان که بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود. بر این مضمون اخبار متعدّد است.

علّامه مجلسی در هفتم بحار(۱) فرموده: از اخبار ظاهر می شود که نزد ائمّه علیهم السّلام دو زره بود؛ یکی از آن ها علامت امامت بود که بر بدن هر امامی راست می آمد و دیگری علامت حضرت قائم بود که جز بر آن جناب- صلوات اللّه علیه- راست نمی آمد.

[همراهی ابری مخصوص]

سی و دوّم ابری مخصوص که خدای تعالی آن را برای آن جناب ذخیره کرده که در آن رعدوبرق است؛ چنان که صفار در بصائر(۲) و شیخ مفید در اختصاص (۳) به سندهای متعدّد از حضرت باقر علیه السّلام روایت کردند که فرمود: آگاه باشید! به درستی که ذو القرنین را میان دو ابر مخیّر کردند، پس ذلول؛ یعنی آرام را برگزید و صعب برای صاحب شما ذخیره شد.

راوی پرسید: صعب کدام است؟

فرمود: آن ابری که در آن رعدوبرق یا صاعقه باشد، پس صاحب شما بر آن سوار می شود. آگاه باشید! آن جناب بر آن ابر سوار می شود، پس او را در راه های هفت آسمان و هفت زمین بالا می برد که پنج تای آن معمور و دوتای آن خراب است.

۱- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۰۳.

۲- بصائر الدرجات، ص ۴۲۹.

۳- الاختصاص، ص ۱۹۹.

نیز از جناب صادق علیه السّلام روایت کردند که فرمود: به درستی که خداوند ذو القرنین را میان دو ابر ذلول و صعب مخیّر کرد، پس ذلول را اختیار نمود و آن ابری است که برق و رعدی در آن نیست و اگر صعب را اختیار می نمود، این اختیار برای او نبود، زیرا خداوند آن را برای قائم علیه السّلام ذخیره کرد.(۱)

[ترک تقیّه] ۱۳ نجمه

سی و سوّم: برداشته شدن تقیّه و خوف از کفّار و مشرکین و منافقین، میسّر شدن بندگی کردن خدای تعالی و سلوک در امور دنیا و دین، حسب نوامیس الهی و فرامین آسمانی، بدون حاجت به دست برداشتن از پاره ای از آن ها از بیم مخالفین و ارتکاب اعمال ناشایسته مطابق کردار ظالمین؛ چنان که خدای تعالی در کلام خود وعده فرموده: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً(۲)؛ خدای تعالی به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند وعده داده که هرآینه البتّه ایشان را خلیفه گرداند؛ چنان که آنان را که پیش از ایشان بودند، خلیفه گردانید، و هرآینه البتّه دین آن ها را که برایشان پسندید برای ایشان متمکّن خواهد کرد و هرآینه البتّه از پس ترس آن ها برایشان ایمنی تبدیل خواهد کرد که مرا بپرستند و چیزی را برایم شریک قرار ندهند.

بر هر منصفی پوشیده نیست که این وعده خلافت که خدای تعالی داده که به بعضی از آن ها که دارای مرتبه ایمان و درجات عمل صالح در دنیا هستند، بدهد، پس از نبیّ خود صلّی اللّه علیه و آله که در عهد خلافتش از اقامه تمام دینی که خدا برایش پسندید، متمکّن باشد و

۱- بصائر الدرجات، ص ۴۲۹؛ الاختصاص، ص ۳۲۶.

۲- سوره نور، آیه ۵۵.

ایمن شود از خوفی که از جانب خلق به او رسیده و او یا سایر انام، خدای تعالی را بی تقیّه پرستش نمایند، چون آن به حسب عمل، نوعی از شرک است؛ هرچند با اجتماع شروطش واجب شود، زیرا با اطمینان و آرامی دل به حقیقت ایمان، بر شرک و کفر جوارح و زبان مؤاخذه نیست.

اگر حفظ جان بر آن متوقّف شود، چنین خلیفه و خلافت، چنین آسودگی و امنیّت و چنین تمکّن از مذهب و ملّت تاکنون در میان مسلمین نشده، از عهد آن کسی خبر نداده و نمی توان از عهدی خبر داد که همه مسلمین خبر دادند که نبیّ اکرم وعده داده عهد ذلّت و خواری ظالمین و منافقین و ملحدین و روز عزّت، رفعت، عبادت و بندگی مؤمنین خواهد آمد و آن روز ظهور حضرت مهدی علیه السّلام است که از تمام مراتب دین چیزی نباشد که نداند یا بداند و نفرماید یا بفرماید و کسی از عهده برنیاید؛ چنان که از اخبار فریقین معلوم و مبیّن است.

این که بعضی از مخالفین گفتند مورد آیه شریفه عهد خلفای اربعه است و کلام واسطی که مخصوص به عهد ثلثه است، شبیه به فسطه و انکار بدیهی است؛ چنان که در کتب امامت مشروح شده و بر هر خبیر به احوال سلف، مخفی نیست که چنین روزی بر مسلمین نگذشت که دارای شروط ثلثه باشد، چه رسد به ماه و سال. از این جهت در جمله ای از اخبار امامیّه رسیده که نزول آیه در شأن قائم علیه السّلام است.

شیخ طبرسی در مجمع البیان (۱) فرموده: از اهل بیت علیهم السّلام مروی است: این آیه در حقّ مهدی علیه السّلام است و عیّاشی روایت کرده حضرت سجّاد علیه السّلام این آیه را تلاوت کرد، آن گاه فرمود: و اللّه! ایشان شیعیان ما اهل بیت اند. این کار؛ یعنی این سه احسان بزرگ بر دست مردی از ما به ایشان کرده می شود و او مهدی این امّت است.

در کمال الدین (۲) صدوق از جناب صادق علیه السّلام مروی است که بعد از ذکر نوح علیه السّلام و انتظار مؤمنین فرج فرمود: تا این که خداوند استخلاف و تمکین را به ایشان عطا فرمود

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۶۷.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۵۶.

که قائم هم چنین، زیرا ایّام غیبت او ممتد می شود، تا آن که حق، خالص و کدورت از ایمان مرتفع شود به مرتد شدن هرکس از شیعه که طینت او معیب باشد و بیم نفاق در او برود، چون استخلاف و تمکین را ببیند و امری که در عهد او منتشر می شود.

راوی عرض کرد: کسانی هستند که گمان می کنند این آیه در حقّ فلان و فلان و فلان نازل شد و علی علیه السّلام فرمود: خداوند دل های ایشان را هدایت نکند! کجا متمکّن شد دینی که خدا آن را پسندید و رسولش به انتشار امر آن در امّت و رفتن خوف از دل هایشان و مرتفع شدن شکّ از سینه های ایشان در عهد یکی از آن ها و در عهد علی علیه السّلام با ارتداد مسلمانان و فتنه ها که در عهد ایشان برانگیخته شد و مقاتله ها که میان ایشان و کفّار واقع شد.

نیز از جناب رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمود: برای آن که ورعی ندارد، دینی نیست و آن که تقیّه نمی کند، ایمان ندارد، به درستی که اکرم شما نزد خداوند، کسی است که پیش از خروج قائم ما بیشتر به تقیّه عمل کند، پس کسی که پیش از خروج قائم ما علیه السّلام آن را ترک کند، او از ما نیست.(۱)

[وسعت سلطنت حضرت] ۱۴ نجمه

سی و چهارم: فرو گرفتن سلطنت آن حضرت تمام روی زمین را از مشرق تا مغرب، برّ و بحر معموره و خراب و در کوه و دشت جایی نماند که حکمش جاری و امرش نافذ نشود و اخبار در این معنی متواتر است.

شیخ صدوق در علل (۲) و عیون (۳) و کمال الدین (۴) در خبری طولانی از رسول

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۷۱.

۲- علل الشرایع، ج ۱، ص ۶.

۳- عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۲۳۸.

۴- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۵۵.

خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: در شب معراج به ساق عرش نظر کردم، پس دوازده نور را دیدم در هر نوری سطر سبزی بود که بر آن، اسم وصیّی از اوصیای من بود، اوّل ایشان علی بن ابی طالب علیه السّلام و آخر ایشان مهدی امّت من. گفتم: ای پروردگار من! این ها اوصیای من پس از من هستند؟

خطاب رسید: ای محمد! این ها اولیا و اصفیا و حجّت های من بعد از تو بر خلق من هستند و ایشان اوصیای تو و خلفای تو و بهترین خلق من بعد از تواند، به عزّت و جلال خود قسم! هرآینه البتّه دین خود را به ایشان ظاهر کنم و کلمه خود را به ایشان، بلند و زمین خود را به آخر ایشان از دشمنان خود پاک کنم، هرآینه او را مالک مشرق و مغرب های زمین گردانم و هرآینه بادها را برای او، مسخّر و البتّه ابرهای سخت را برای او هموار و ذلیل کنم؛ البتّه او را در اسباب؛ یعنی راه های آسمان بالا برم و هرآینه البتّه او را به لشکر خود یاری کنم و او را به ملایکه خود مرد دهم تا دعوت من بالا گیرد و خلایق بر توحید من جمع شوند، آن گاه سلطنت او را دوام دهم و روزگار سلطنت را نوبت به نوبت تا روز قیامت میان اولیای خود گذارم.

در کمال الدین (۱) از آن جناب مروی است که بعد از ذکر سلطنت ذی القرنین فرمود:

به زودی خدای تعالی سنّت او را در قائم از فرزندان من جاری می فرماید و او را از مشرق زمین و مغرب آن می رساند، تا این که موضعی از دشت و کوه که ذو القرنین در آن جا قدم گذاشت، نمی ماند مگر آن که او در آن جا قدم گذارد و نیز از جناب باقر علیه السّلام گذشت که فرمود: گویا اصحاب قائم علیه السّلام را می بینم که ما بین خافقین را احاطه نمودند.(۲)

در تفسیر عیّاشی (۳) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که در تفسیر آیه شریفه وَ لَهُ

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۹۴.

۲- همان، ص ۶۷۳.

۳- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳.

أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً(۱) فرمود: هرگاه قائم ما خروج کرد، زمینی نمی ماند مگر آن که در آن، شهادت انّ لا اله الّا اللّه و انّ محمّدا رسول اللّه را ندا کنند.

نیز از حضرت کاظم علیه السّلام در تفسیر آیه مذکوره روایت کرده که آن در حقّ قائم علیه السّلام نازل شده، چون یهود، نصارا، صابئین، زنادقه و کفّار را در مشرق زمین و مغرب آن بیرون آورد، پس سلام را بر ایشان عرضه دارد. هرکه به رغبت اسلام آورد، او را به نماز و زکات و آن چه مسلم را به آن امر کنند و بر او برای خداوند واجب است، امر فرماید و هرکه اسلام نیاورد، گردنش را بزنند، تا این که در مشرق ها و مغرب ها احدی جز موحّد نماند.

راوی گفت: فدایت شوم! خلق بیشتر از این هاست.

فرمود: به درستی که چون خدای تعالی اراده فرماید، امر زیاد را کم و کم را زیاد می کند.(۲)

یوسف بن یحیی السلمی در باب نهم از کتاب عقد الدرر اخبار بسیاری در کیفیّت فتوحات آن حضرت و گرفتن قسطنطنیّه، روم، بنی، الاصغر، چین، کابل، جزایر و غیر آن ها ذکر کرده که مقام ذکر آن نیست.

[عدالت حضرت صاحب الامر (عج)] ۱۵ نجمه

اشاره

سی و پنجم: پر شدن تمام روی زمین از عدل و داد؛ چنان که در کمتر خبری، الهی یا نبوی، خاصّی یا عامّی ذکری از حضرت مهدی علیه السّلام شده که این بشارت و این منقبت برای آن جناب مذکور نباشد.

۱- سوره آل عمران، آیه ۸۳.

۲- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۴.

در عیون (۱) از جناب رضا علیه السّلام مروی است که فرمود: چون آن حضرت خروج کند، زمین به نور پروردگار خود روشن شود و میزان عدل میان مردم واگذاشته شود، پس احدی به احدی ظلم نمی کند.

در کمال الدین از جناب صادق علیه السّلام مروی است که در تفسیر آیه شریفه سِیرُوا فِیها لَیالِیَ وَ أَیّاماً آمِنِینَ (۲) فرمود: مراد، قائم ما اهل بیت علیهم السّلام است؛ یعنی در عهد آن حضرت، هرکس در شب و روز به هرجا رود، ایمن و محفوظ است.(۳)

در تفسیر عیّاشی (۴) از جناب باقر علیه السّلام مروی است که فرمود: و اللّه! آن حضرت و اصحابش مقاتله می کنند تا خلق، خدا را به یگانگی اقرار کنند و چیزی را برایش شریک قرار ندهند، حتّی پیرزن ضعیفی از مشرق، اراده مغرب می کند و احدی او را نمی ترساند.

در ارشاد(۵) شیخ مفید از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: هرگاه قائم خروج نماید، به عدل حکم می کند، جور در ایّام او مرتفع می شود، راه ها به او ایمن می گردد، زمین برکات خود را بیرون می آورد، هر حقّی به سوی اهل آن حقّ برمی گردد و اهل دینی باقی نمی ماند مگر آن که اظهار اسلام کنند و به ایمان اعتراف نمایند.

در کمال الدین (۶) مروی است که ریّان بن الصلت به جناب رضا علیه السّلام عرض کرد: تو صاحب این امری؟ فرمود: من صاحب این امر هستم و لکن آن کسی نیستم که زمین را از عدل پر می کند؛ چنان که از جور پر شده.

۱- ر. ک: کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۷۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۲؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۷.

۲- سوره سبأ، آیه ۱۸.

۳- ر. ک: علل الشرایع، ج ۱، ص ۹۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۶۸؛ ج ۴، ص ۳۳۳؛ تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۱۲۸؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۹۴.

۴- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۱.

۵- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۴.

۶- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۷۶.

[حکم به علم امامت]

سی و ششم: حکم فرمودن در میان مردم به علم امامت خود و خواستن بیّنه و شاهد از احدی؛ چنان که در بصائر الدرجات (۱) صفّار از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: هرگز دنیا نخواهد رفت، تا این که مردی از ما اهل بیت خروج کند که به حکم داود و آل داود حکم کند و از مردم بیّنه ای سؤال نکند.

به روایت دیگر فرمود: به هر نفسی حکم او را عطا خواهد کرد،(۲) نیز از آن جناب روایت کرده که فرمود: هرگاه قائم آل محمد رحمه اللّه خروج کرد، به حکم داود و سلیمان حکم می کند و از مردم شاهدی نمی پرسد.

در دعوات (۳) سیّد فضل اللّه راوندی از حضرت عسکری علیه السّلام مروی است که در جواب آن که پرسید: چون قائم برخاست به چه حکم می کند که سؤال کردی از امام؟

نوشت: پس هرگاه خروج کرد، حکم می کند میان مردم به علم خود، مثل حکم داود سؤال نمی کند از مردم بیّنه.

در خرایج (۴) راوندی از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: گویا مرغ سفیدی را بالای حجر الاسود می بینم و زیر آن، مردی است که به حکم آل داود و سلیمان حکم می کند و بیّنه ای خواهش نمی کند.

در ارشاد(۵) شیخ مفید و غیبت فضل (۶) از آن جناب مروی است که فرمود: هرگاه قائم آل محمد علیهم السّلام برخاست، به حکم داود میان مردم حکم می کند و به بیّنه محتاج نمی شود، خدای تعالی به او را الهام می کند، پس به علم خود حکم می نماید و هر قومی را به آن چه در دل خود مخفی کردند، خبر می دهد.

۱- بصائر الدرجات، ص ۲۷۹.

۲- همان، ص ۲۷۸.

۳- الدعوات، ص ۲۰۹.

۴- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۶۰.

۵- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۶.

۶- ر. ک: کفایه المهتدی[گزیده]، ذیل حدیث سی و نهم، ص ۳۰۲.

در غیبت نعمانی (۱) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: منادی آن حضرت ندا می کند؛ این مهدی به حکم داود حکم می فرماید و سلیمان از مردم بیّنه سؤال نمی کند و در کمال الدین (۲) صدوق از آن جناب مروی است که فرمود: خدای تعالی بادی را برمی انگیزاند، پس به هر وادی ندا می کند: این مهدی به حکم داود و سلیمان حکم می کند و بیّنه ای بر حکم خود نمی خواهد.

در غیبت فضل بن شاذان از جناب باقر علیه السّلام مروی است که فرمود: قائم علیه السّلام سی صد سال سلطنت می کند و نه سال را زیاد می کنند؛ چنان که اصحاب کهف در غار خود درنگ کردند، زمین را از عدل و داد پر می کند؛ چنان که از ظلم و جور پر شده، پس خداوند شرق زمین و غرب آن را برای او مفتوح می فرماید، مردم را می کشد، تا آن که جز دین محمد صلّی اللّه علیه و آله نماند و به سیره و سلوک سلیمان بن داود حکم و رفتار می فرماید و آفتاب و ماه را می خواند، پس او را اجابت می کنند، زمین برای او پیچیده می شود و به او وحی می شود، پس به امر خدای تعالی به وحی عمل می کند.(۳)

[احکام مخصوصه حضرت] ۱۶ نجمه

اشاره

سی و هفتم: آوردن احکام مخصوصی که تا عهد آن حضرت ظاهر و مجری نشده بود؛ چنان که در کافی (۴) و کمال الدین (۵) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: دو خون در اسلام است که از جانب خدای تعالی حلال است، احدی در آن حکم نمی کند، تا این که قائم ما اهل البیت مبعوث شود، پس هرگاه خدای تعالی قائم ما اهل البیت را برانگیخت، در آن به حکم خدا حکم می فرماید و بیّنه بر آن نمی طلبد، زانی، محصن را

۱- الغیبه، ص ۳۱۳.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۱.

۳- ر. ک: کفایه المهتدی[گزیده]، حدیث چهلم، صص ۳۰۶- ۳۰۵.

۴- الکافی، ج ۳، ص ۵۰۳.

۵- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۱.

رجم می کند و گردن کسی که زکات نمی دهد، می زند.

در خصال (۱) از جناب صادق و کاظم علیهما السّلام مروی است که فرمودند: هرگاه قائم ما علیه السّلام برخاست هرآینه به سه حکم، حکم می کند که احدی قبل از او به آن ها حکم نکرد پیر زانی و مانع زکات را می کشد و در عالم ذر برادر را از برادرش؛ یعنی هردو نفر که در آن جا میانشان عقد اخوّت بسته شد، در این جا از یکدیگر میراث می برند.

در غیبت نعمانی (۲) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: به درستی که علی علیه السّلام می فرمود: برای من بود که آن را که پشت کرده، بکشم؛ یعنی آن که در روز جنگ فرار کند و خسته مجروح را بکشم و لکن آن را به جهت عاقبت اصحاب خود ترک کردم که اگر مجروح شوند، ایشان را نکشند و برای قائم علیه السّلام است که پشت کننده و مجروح را بکشد.

شیخ جلیل، فضل بن شاذان از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرد که فرمود: قائم علیه السّلام به احکامی حکم می کند که بعضی از اصحابش از آن ها که پیش روی جنابش شمشیر می زدند، آن را انکار می کنند و آن، حکم آدم است. پس آن ها را پیش می طلبد و امر می فرماید گردن آن ها را بزنند، آن گاه رابعا حکمی می فرماید و آن، حکم محمد صلّی اللّه علیه و آله است، احدی آن را انکار نمی کند.(۳) در جمله ای از اخبار رسیده که آن حضرت جزیه قبول نمی کند، صلیب را می شکند و خوک را می کشد.

شیخ طبرسی در اعلام الوری (۴) روایت کرده: آن جناب مرد بیست ساله را که علم دین و احکام مسایل خود را نیاموخته، می کشد.

در مزار(۵) محمد بن مشهدی مروی است که ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام از حکم کسانی که با ایشان نصب عداوت کردند، سؤال کرد. فرمود: ای ابو محمد! برای کسی که

۱- الخصال، ص ۱۷۰.

۲- الغیبه، ص ۲۳۱.

۳- ر. ك: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۹.

۴- اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۲، ص ۳۱۰.

۵- المزار، ص ۱۳۵.

از مـا مخـالفت کرده در دولت ما، حظّ و نصـیبی نیست، به درستی که خـدای تعالی در وقت خروج قائم ما خون های ایشان را برای مـا حلاـل کرده و امروز این کـار بر مـا و بر شـما حرام است، پس احـدی تو را مغرور نکنـد، هرگـاه قـائم ما علیه السّـلام برخاست، برای پیغمبرش و برای همه ما انتقام خواهد کشید.

[آشکاری کل مراتب علوم]

سی و هشـتم: بیرون آمـدن تمام مراتب علوم؛ چنان که قطب راونـدی در خرایج (۱) از جناب صادق علیه السّـلام روایت کرده که فرمود: علم بیست و هفت حرف است، جمیع آن چه پیغمـبران آوردنـد، دو حرف بود و مردم تـا امروز، غیراز آن دو حرف را نشـناختند، هرگاه قائم ما خروج کنـد، بیست و پنـج حرف را بیرون آورد، پس آن ها را میان مردم پراکنـده می کند و با دو حرف دیگر ضمّ می فرماید، تا آن که تمام بیست و هفت حرف را منتشر می نماید.

شیخ صفار در بصایر(۲) از آن جناب روایت کرده که فرمود: در ذوابه شمشیر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله صحیفه کوچکی بود، به درستی که علی علیه السّلام پسرش، امام حسن علیه السّلام را طلبید؛ آن صحیفه و کاردی را به او داد و به او فرمود: آن را باز کن! نتوانست آن را باز کند. آن را برای او باز کرد. آن گاه فرمود: بخوان!

امام حسن خواند: الف، با، سین، لام و حرفی بعد از حرفی.

سپس پیچیـد و آن را به پسـرش حسـین علیه السّـلام داد. نتوانست آن را باز کنـد. آن را برای او باز کرد و به او فرمود: بخوان! نتوانست چیزی از آن اسـتخراج نماید، پس علی علیه السّـلام گرفت، پیچید و بر ذوابه شمشـیر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آویزان کرد.

راوی پرسید: در آن صحیفه چه بود؟ فرمود: آن حروفی است که هر حرفی هزار باب باز می کند و فرمود: تا این ساعت جز دو حرف از آن بیرون نیامد.

۱- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۱.

۲- بصائر الدرجات، ص ۳۲۷.

به سند دیگر از ابو بصیر روایت کرد که از آن جناب پرسید: در ذوابه شمشیر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چه بود؟ به همان نحو سابق بیان فرمود. ظاهرا این دو خبر از سنخ خبر راوندی باشد و نشر بقیه حروف آن صحیفه نبویّه از خصایص دولت مهدویّه باشد و اللّه العالم.

[شمشیرهای آسمانی اصحاب] ۱۷ نجمه

اشاره

سی و نهم: آوردن شمشیرهای آسمانی برای انصار و اصحاب خود؛ چنان که نعمانی در غیبت (۱) خود از جناب صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هرگاه حضرت قائم علیه السّلام خروج کرد، شمشیرهای قتال فرود می آید، بر هر شمشیر اسم مرد و پدرش ثبت شده.

در اختصاص (۲) شیخ مفید از آن جناب مروی است که فرمود: هرگاه قائم علیه السّلام خروج کرد، برجه کوفه می آید، پس به پای مبارک خود اشاره می کند و آن جناب به دست خود به موضعی اشاره می کند، آن گاه می فرماید: این جا را حفر کنید! حفر می کنند، دوازده هزار زره، دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار خود بیرون می آورند که برای هر خودی، دو رو است، آن گاه دوازده هزار نفر از موالیان و عجم را می طلبد. و آن ها را بر ایشان می پوشاند. سپس می فرماید: هرکس که بر او، مثل آن چه بر شماست، نباشد، او را بکشید.

[اطاعت حیوانات از اصحاب]

چهلم: اطاعت حیوانات از انصار آن حضرت؛ چنان که از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام گذشت.

۱- الغیبه، ص ۲۴۴.

۲- الاختصاص، ص ۳۳۴.

[دو نهر آب و شیر]

چهل و یکم: بیرون آمدن دو نهر از آب و شیر، پیوسته در ظهر کوفه که مقرّ سلطنت آن جناب است از سنگ جناب موسی که با آن حضرت است؛ چنان که در خرایج (۱) از جناب باقر علیه السّلام مروی است که فرمود: چون قائم علیه السّلام به مکّه خروج کند و اراده نماید متوجّه کوفه شود، منادی آن حضرت ندا کند: آگاه باشید! کسی طعام و آبی حمل نکند و حجر موسی را که از آن دوازده چشمه آب جاری شده بود، حمل نماید. در منزلی فرود نمی آیند مگر آن که آن را نصب می فرماید، پس چشمه ها از آن جاری می شود. هرکه گرسنه باشد، سیر و هرکه تشنه باشد، سیراب می شود. آن سنگ، توشه ایشان است تا وارد نجف شوند، چون در ظهر کوفه فرود آمدند، از آن پیوسته آب و شیر جاری می شود. هرکه گرسنه باشد، سیر و هرکس تشنه باشد، سیراب می شود.

[امتیاز حضرت در شب معراج]

چهل و دوّم: امتیاز دادن خداوند تبارك و تعالی آن حضرت را در شب معراج پیغمبر خود صلّی اللّه علیه و آله بعد از نماندن اشباح نورانیّه ائمّه علیهم السّلام به آن حضرت، از امیر المؤمنین علیه السّلام تا حجّت عصر- عجّل اللّه تعالی فرجه- به این که به روایت ابن عیّاش فرمود: این قائم حلال مرا، حلال و حرام مرا، حرام می کند و ای محمد! از اعدای من انتقام می کشد. ای محمد! او و کسی که او را دوست می دارد، دوست دار!(۲)

[نزول عیسی بن مریم (ع)] ۱۸ نجمه

اشاره

چهل و سوّم: جایز نبودن هفت تکبیر بر جنازه احدی بعد از حضرت

۱- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۹۰.

۲- مقتضب الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۴.

امیر المؤمنین علیه السّلام جز بر جنازه آن جناب؛ چنان که در بحار(۱) در حدیث وفات آن حضرت روایت کرده که ضمن وصایای خود به امام حسن علیه السّلام بعد از ذکر کفن، حنوط و بردن تا موضع قبر شریف، فرمود: آن گاه ای ابا محمد! مقدّم شو! و ای فرزندم حسن! بر من نماز کن! بر من هفت تکبیر بگو و بدان این عمل برای احدی غیراز من حلال نیست مگر بر مردی که در آخر الزمان بیرون می آید، اسم او، قائم مهدی و از فرزندان برادر تو حسین علیه السّلام است، اعوجاج حقّ را راست می کند.

[قتل دجّال لعین]

چهل و چهارم: قتل رجال العین که برای اهل قبله، از عذاب های الهی است؛ چنان که در تفسیر علی بن ابراهیم (۲) از جناب باقر علیه السّلام مروی است که عذاب در آیه شریفه قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلی أَنْ یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِکُمْ (۳) به دجّال و صیحه تفسیر نمود و فرمود: هیچ پیغمبری نیامد مگر آن که مردم را از فتنه دجّال ترساند.

چنان که در کمال الدین (۴) از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده: چگونه فتنه نباشد با آن هیأت و استعدادی که او در سال قحط شدید بیرون می آید و همه آفاق را جز مکّه و مدینه سیر می کند.

حسن بن سلیمان حلّی در مختصر بصایر(۵) از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هرکه بخواهد با شیعه دجّال مقاتله کند، پس با آنان که بر خون فلان و بر اهل نهروان می گریند، مقاتله کند و به درستی که کسی که خدا را با ایمان به این که فلان

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۹۲.

۲- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۰۴؛ در چاپ مورد استفاده از تفسیر القمی به جای« دجال»،« دخان» ذکر شده است، ولی در بحار الانوار در روایت مذکور از تفسیر القمی« دجال» ذکر شده است؛ ر. ک: بحار الانوار، ج ۹، ص ۲۰۵.

۳- سوره انعام، آیه ۶۵.

۴- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۲۹؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۴۲.

۵- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰.

مظلوم کشته شده، ملاقات کند؛ خدای را در حالی که بر او غضبناک است، ملاقات کرده و دجّال را درک می کند.

کسی گفت: یا امیر المؤمنین! اگر پیش از آن بمیرد؟

فرمود: خداوند او را از قبرش مبعوث می کند، تا این که به رغم انفش به او ایمان می آورد.

از کمال الدین (۱) گذشت که آن ملعون در عقبه افیق شام به دست آن حضرت کشته می شود.

نیز از جناب صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: خداوند تبارک و تعالی چهارده نور آفرید، پیش از آن که به چهارده هزار سال، خلق را بیافریند، آن، ارواح ماست.

کسی گفت: یابن رسول اللّه! آن چهارده تن کیستند؟

فرمود: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمّه از فرزندان حسین علیهم السّلام؛ آخر ایشان قائمی است که بعد از غیبتش برمی خیزد، دجّال را می کشد و زمین را از هرجور و ظلمی پاک می کند.(۲)

بعضی عامّه قتل آن لعین را به جناب عیسی علیه السّلام نسبت می دهند. ما از شرح حال دجّال اعراض نمودیم؛ چون غرض اهمّ، غیراز آن است.

[پایان سلطنت ظالمین]

چهل و پنجم: انقطاع سلطنت جبّار و دولت ظالمین در دنیا به وجود آن جناب که دیگر در روی زمین پادشاهی نخواهند کرد، چون بنابر رأی بعضی از علما دولت آن حضرت به قیامت، یا بنابر رأی جماعتی و ظواهر اخبار بسیار به رجعت سایر ائمّه علیهم السّلام- بلکه تصانیف متعدّد در این باب تألیف فرمودند- و یا به دولت فرزندان آن

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۸۰.

۲- همان، ص ۳۳۵.

حضرت متّصل شود؛ چنان که شیخ مفید در ارشاد(۱) فرموده: بعد از دولت قائم علیه السّلام برای احدی دولتی نیست مگر آن چه در روایت از سلطنت فرزندان آن جناب رسیده.

ان شاء اللّه تعالی و به نحو قطع و بث نرسیده. بیشتر روایات این است که مهدی علیه السّلام نمی رود مگر چهل روز پیش از قیامت تا آخر آن چه فرموده و مکرّر حضرت صادق علیه السّلام به این بیت مترنّم بودند: لکلّ اناس دوله یرقبونها و دولتنا فی آخر الدّهر یظهر.

در غیبت نعمانی از جناب باقر علیه السّلام مروی است که فرمود: دولت ما آخر دولت هاست و اهل بیتی نمی ماند که برای ایشان دولتی است مگر آن که پیش از ما سلطنت خواهند کرد تا این که هر گاه سیره و سلوک ما را ببینند نگویند که هر گاه ما سلطنت می کردیم، مثل سلوک این جماعت سلوک می نمودیم و این قول خدای عزّ و جلّ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ (۲) است.

چهل و ششم: نزول حضرت روح اللّه، عیسی بن مریم از آسمان برای یاری حضرت مهدی- صلوات اللّه علیه- و نماز کردن در خلف آن جناب علیه السّلام.

[فضیلت ائمه (ع)]

اشاره

تذییلان للعبقریّه یلیقان للهدیّه:

اوّل: مخفی نماند اگرچه دعوای استقرار مذهب در این اعصار بر افضلیّت ائمّه اطهار علیهم السّلام بر جمیع انبیا و مرسلین، حتّی اولوا العزم که یکی از ایشان عیسی است، بعید نیست، لکن اوّلاـ این مسأله در اعصار سابق از مسایل نظری بود و جمعی از علمای ما مخالف بودند، چه رسد به اهل سنّت که پاره ای از ایشان به تکفیر کسی که احدی غیر از انبیا را بر ایشان ترجیح دهد، حکم کنند.

شیخ مفید در کتاب مقالات فرموده: گروهی از اهل امامت؛ یعنی امامیّه، به فضل

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۷.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

ائمّه از آل محمد علیهم السّلام بر تمام کسانی که از رسولان و پیمبران پیش بودند، سوای پیغمبر ما محمد صلّی اللّه علیه و آله قطع کردند و فریقی از ایشان، فضل بر جمیع انبیا را سوای اولوا العزم از ایشان علیهم السّلام واجب دانستند و فریقی دیگر از ایشان هردو قول را امتناع نمودند و به فضل تمام انبیا به جمیع ائمه علیهم السّلام قطع کردند، این بابی است که مجالی در ردّ و قبول آن برای عقول نیست و بر هیچ یک از آن اقوال اجماعی نیست. به تحقیق آثاری از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در امیر المؤمنین علیه السّلام و ذرّیّه او از ائمّه طاهرین علیهم السّلام و ایضا اخباری از ائمّه صادقین علیهم السّلام رسیده.

در قرآن مواضعی است که عزم را بر آن چه فریق اوّل در این مسأله گفتند، قوّت می دهد، ... الخ.(۱)

ثانیا: ثبوت افضلیّت از روی ادلّه و براهین مخصوص به اهل انصاف، ارباب دانش و بینش است، برای عوام اهل حقّ جز اعتقادی بی پایه از روی تقلید در آن بهره ای نیست و غیر آن طایفه یا علم ندارند یا انصاف و یا اطّلاع، پس افضلیّت ائمّه علیهم السّلام از رسل برای همه امّت، چه رسد به غیر ایشان، به درجه اوّل از ثبوت نرسیده؛ چه رسد به آن که ضروری و وجدانی شود، جز برای طایفه ای از ایشان در بعضی از اعصار که به حدّ ضروری رسیده و به نزول جناب عیسی علیه السّلام، نماز کردنش در خلف مهدی علیه السّلام و متابعت و اطاعت کردنش آن جناب را در محضر تمام عالم که او را به تعریف الهی خواهند شناخت، این مطلب محسوس و وجدانی همه جهانیان شود، چون کسی بین اولوا العزم فرقی نگذاشته و از این جهت در اخبار، نزول و نماز عیسی را از فضایل خاصّه و مناقب مختصّه آن حضرت قرار داده، مکرّر در مجالس و محافل به آن افتخار می فرمودند، بلکه خدای تعالی آن را از مناقب و مدایح آن جناب شمرده.

چنان که در کتاب محتضر(۲) حسن بن سلیمان حلّی در خبری طولانی مروی است که خدای تعالی در شب معراج بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: به تو عطا فرمودم این که از

۱- اوائل المقالات، ص ۷۱.

۲- المحتضر، ص ۱۴۱.

صلب او؛ یعنی علی علیه السّلام یازده مهدی بیرون بیاورم که همه از ذرّیّه تو و از بکر بتول باشند؛ آخر مرد ایشان کسی است که عیسی بن مریم خلف او نماز می کند، زمین را از عدل پر می کند؛ چنان که از جور و ظلم پر شده باشد، به وسیله او از مهلکه نجات می دهم و از ضلالت هدایت می کنم، از کوری عافیت می دهم و مریض را به او شفا می دهم.

در کمال الدین (۱) از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مروی است که فرمود: قسم به آن که مرا به راستی به پیغمبری فرستاده اگر از دنیا مگر یک روز نماند، هرآینه خداوند آن روز را طولانی می کند، تا آن که در آن روز، فرزندم مهدی خروج کند، روح اللّه عیسی بن مریم فرود آید و خلف او نماز کند.

نیز از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که در حدیث دجّال فرمود: او را می کشد؛ یعنی خداوند در شام در عقبه افیق بر دست کسی که مسیح عیسی بن مریم خلف او نماز می کند.(۲)

در اعلام الوری (۳) شیخ طبرسی از امام حسن مجتبی علیه السّلام مروی است که فرمود:

احدی از ما نیست مگر آن که بیعت طاغیه زمان او در گردنش واقع می شود مگر قائمی که روح اللّه، عیسی علیه السّلام خلف او نماز می کند.

در غیبت (۴) شیخ طوسی از آن جناب مروی است که به فاطمه علیها السّلام فرمود: ای دخترک من! به ما اهل بیت، هفت چیز داده شد که به احدی پیش از ما داده نشد؛ پیغمبر ما بهترین پیغمبران و آن پدر تو است، وصیّ ما بهترین اوصیا و آن شوهر تو است، شهید ما، بهترین شهدا و آن عمّ پدر تو حمزه است و از ماست کسی که برای او دو بال سبز است که به وسیله آن در بهشت پرواز می کند، از ماست دو سبط این امّت و

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۸۰.

۲- همان، صص ۵۲۷- ۵۲۶.

۳- اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۳۰.

۴- الغیبه، ص ۱۹۱.

آن ها دو پسر تو حسن و حسین اند و قسم به خداوندی که خدایی جز او نیست! مهدی این امّت از ماست، آن که عیسی بن مریم خلف او نماز می کند، آن گاه دست مبارک را بر کتف حسین علیه السّلام گذاشت و سه مرتبه فرمود: از این فرزندم است.

در کافی (۱) مروی است که آن حضرت روزی مسرور و خرسند و خندان بیرون تشریف آورد، از سبب آن جویا شدند.

فرمود: هیچ روز و شبی نیست مگر آن که در آن از جانب خداوند برای من تحفه ای است. آگاه باشید! امروز پروردگارم تحفه ای به من داده که مثل آن را به گذشتگان نداد.

جبرییل نزد من آمد، از پروردگارم به من سلام رساند و گفت: ای محمد! ...، تا این که گفت: و قائم از شما؛ یعنی از بنی هاشم است که عیسی بن مریم هرگاه خدا او را به زمین فرو فرستد، خلف او نماز می کند.

در کمال الدین (۲) از جناب باقر علیه السّلام مروی است که سیرت خلفای راشدین را ذکر فرمود، چون به آخر ایشان رسید، فرمود: دوازدهم کسی است که عیسی بن مریم علیه السّلام عقب او نماز می کند.

گنجی شافعی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که در جمله احوال مهدی علیه السّلام فرمود:

آن حضرت با اصحاب خود در بیت المقدّس مشغول نماز صبح است که عیسی بن مریم علیه السّلام فرود می آید، پس حضرت به قهقری برمی گردد که عیسی پیش افتد و در نماز امام مردم شود، عیسی دو دست خود را بر کف آن جناب می گذارد و به او می گوید:

مقدّم شو!(۳)

نیز روایت کرده که به ابو هریره فرمود: شما چگونه اید زمانی که پسر مریم نازل شود و امام شما از خود شما باشد؟(۴)

۱- الکافی، ج ۸، صص ۵۰- ۴۹.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۳۲.

۳- البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۱۴۴.

۴- کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، ص ۴۹۶.

بر این مضمون اخبار مکرّر است. گنجی شرحی در دلالت امامت آن حضرت برای عیسی و افضلیتش بر آن جناب بیان کرده که امام باید اقرء و اعلم و اصبح باشد، به بیانی که ما حاجتی به ذکر آن نداریم.

در عقد الدرر(۱) از آن جناب مروی است که فرمود: مهدی علیه السّلام ملتفت می شود که عیسی بن مریم علیه السّلام نازل شده و گویا از مویش آب می چکد. مهدی علیه السّلام به او می فرماید:

مقدّم شو و بر مردم نماز کن!

عیسی می گوید: نماز برای تو بیان شده، پس عیسی، خلف مردی از فرزندان من نماز می کند، چون نماز کرد، می نشیند و عیسی در مقام با او بیعت می کند.

نیز از سدی روایت کرده که آن جناب فرمود: مهدی علیه السّلام و عیسی علیه السّلام وقت نماز جمع می شوند، حضرت به عیسی می فرماید: پیش بیفت! عیسی می گوید: تو به نماز سزاوارتری. عیسی به اقتدا در عقب آن حضرت نماز می کند.(۲)

در اخبار خاصّه این مضمون به نظر رسیده و بر فرض صحّت امر حضرت، آن جناب را به تقدیم، نظیر امر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است که در شب معراج جبرییل را به تقدیم در نماز امر کرد و جبرییل امتناع نمود و گفت: ما از آن روز که به سجده برای آدم مأمور شدیم، بر آدمیان مقدّم نمی شویم.(۳)

لذا شاید مقصود، کشف افضلیّت خود بر عیسی برای خلق، به لسان خود آن جناب است، نه به مجرّد تقدّم در نماز که به قواعد بسیاری از اهل سنّت، فضلی در آن نیست و جواز نماز را خلف هر برّ و فاجری روایت کنند و کلام نبیّ خود را فراموش کنند که هرگز رستگار نمی شود قومی که ایشان را کسی پیش بیفتد و در میانشان کسی باشد که از آن که ایشان را پیش افتاد، افضل باشد.

۱- عقد الدرر فی اخبار المنتظر، صص ۲۳۰- ۲۲۹.

۲- همان، ص ۲۳۴.

۳- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۷۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۲۶.

[نور آل محمد (ص)] دوم:

در نجم ثاقب آمده: پوشیده نماند از آن چه ذکر کردیم- که نمونه ای از خصایص و تشریفات الهیّه مهدویّه است- اندکی از مقامات عالیّه آن حضرت- صلوات اللّه علیه- و بزرگی سلطنت آن جناب معلوم می شود که کسی ندیده، نشنیده و نخواهد دید و استغراب بعض آن چه در حقّ آن حضرت وارد شده، رفع می شود؛ چنان که شیخ نعمانی در غیبت (۱) خود روایت کرده که کسی از جناب صادق پرسید: آیا قائم علیه السّلام متولّد شده؟

فرمود: نه، اگر او را درک کنم، هرآینه او را در ایّام حیات خود خدمت می کنم و خواهد آمد که آن جناب بعد از نماز ظهر برای حضرت قائم علیه السّلام دعا می کردند.

پس راوی عرض کرد: برای خود دعا کردی؟

فرمود: به تحقیق برای نور آل محمد، سابق ایشان و انتقام کشنده از اعدای ایشان دعا کردم. نیز می آید که حضرت کاظم علیه السّلام مکرّر در مقام ذکر شمایل و حالات آن حضرت می فرمود: پدرم فدای آن که چنین است!

در کامل الزیاره (۲) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که ضمن وقایع خروج آن حضرت فرمود: پس مؤمن مرده نمی ماند، مگر آن که سرور این ظهور در قبرش بر او داخل می شود و این، آن وقت است که در قبرهایشان به زیارت یکدیگر روند و یکدیگر را به خروج قائم علیه السّلام بشارت دهند. این مضمون را صدوق در کمال الدین از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده، در آن جا مذکور است: سروری در قلب آن مؤمن داخل می شود.

شیخ نعمانی روایت کرده که جناب باقر علیه السّلام فرمود: موسی بن عمران در سفر اوّل؛ یعنی از تورات نظر کرد به آن چه از قدرت و سلطنت و فضل به قائم آل محمد علیه السّلام داده می شود.

۱- الغیبه، ص ۲۴۴.

۲- کامل الزیارات، ص ۲۳۳.

موسی گفت: پروردگارا! مرا قائم آل محمد علیه السّلام بگردان! به او گفتند: به درستی که این قائم از ذرّیّه احمد است. سپس در سفر ثانی نظر کرد، در آن مثل این را یافت، آن گاه در سفر ثالث نظر کرد، در آن مانند این دید و همان سخن را گفت؛ همان جواب را به او دادند.(۱)

در مهیّج الاحزان (۲) از کتاب نور العین روایت کرده که حضرت سیّد الشهدا علیه السّلام در شب عاشورا به اصحاب فرمود: جدّم مرا خبر داد که فرزندم حسین غریب و بی کس و تشنه در بیابان کربلا کشته خواهد شد، پس کسی که او را یاری کند، به تحقیق مرا یاری کرده و فرزندش قائم منتظر علیه السّلام را یاری نموده.

[کلام حضرت امیر (ع) به کمیل]

در بشاره المصطفی (۳) عماد الدین طبری و تحف العقول و بعضی نسخ نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السّلام مروی است که به کمیل فرمود: ای کمیل! هیچ علمی نیست مگر آن که من آن را مفتوح می نمایم و هیچ سرّی نیست مگر آن که قائم آن را ختم می کند، در نسخه هیچ سرّی و به روایتی هیچ چیز نیست مگر آن که آن جناب آن را ختم نماید.

چه دانستی که همه انبیا و اوصیا که برای عمارت قلوب و تحلیّه آن ها به نور ایمان و تطهیر و تزکیه آن ها از قذارات و دنایس عقاید و اخلاق مبعوث شدند و به جهت موانع بسیار از اظهار تمام اسباب انکار و بیان رموز و اسرار متمکّن نشدند و پیوسته خلق را به آن جناب و عهد سلطنت و ریاست او وعده، بشارت، ارجاع و حوالت فرمودند که پس از آن دولتی نباشد. نباید چیزی بماند که آن جناب نفرماید و به خلق نرساند و ایشان را به سوی خداوند نکشاند؛

چنان که خدای تعالی به همین نحو در آیه، وعده استخلاف بیان فرمود که دیگر

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۴۰.

۲- مهیج الاحزان، ص ۹۸، مجلس چهارم.

۳- بشاره المصطفی، ص ۵۱.

برای احدی از خلیفه و انصارش خوفی نباشد که سبب پوشاندن حقّی شود.

[روایتی از حضرت رسول (ص)]

شیخ جلیل، علی بن محمد بن علی در کفایه الاثر(۱) از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که به علی علیه السّلام فرمود: یا علی! تو از منی و من از تو، تو برادر و وزیر منی. چون بمیرم کینه ها در دل های قومی ظاهر شود و زود است که پس از من فتنه ای سخت و دشوار شود که هر بیگانه و نزدیک در آن بیفتد و این هنگام مفقود شدن پنجم از هفتمین فرزندان تو از شیعه است که اهل آسمان و زمین برای فقدان او محزون می شود، پس چه بسیار مؤمن و مؤمنه ای که در زمان فقدان او متأسّف، متلهّف و حیران است، آن گاه سر مبارک را اندکی به زیر انداخت، بالا کرد و فرمود: پدر و مادرم فدای هم نام و شبیه موسی بن عمران! که بر او جامه های نور است یا جامه ها که از شکاف هایش انواری تتق زند که از شعاع قدس متلألأ است.

گویا ایشان را می بینم که در حالت نهایت مأیوس اند که به ایشان ندایی کنند که از دور شنیده شود؛ چنان که از نزدیک شنیده شود ...، تا آخر خبر.

شیخ طبرسی در احتجاج (۲) و ابن طاوس در کشف الیقین (۳) خطبه بلیغ طولانی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را روایت کردند که در حجّه الوداع در غدیر خم در آن محضر عظیم خواندند و از جمله فقرات آن خطبه است؛

الّا و انّ خاتم الائمّه منّا القائم المهدی علیه السّلام الا انّه الظاهر علی الدّین الا انّه فاتح الحصون و هادمها الا انّه قاتل کلّ قبیله من أهل الشرک الا انّه المدرک بکلّ ثار لأولیاء اللّه الا انّه النّاصر لدین اللّه الا انّه الغرّاف من بحر عمیق المجازی کلّ ذی

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۱۵۹- ۱۵۸.

۲- الاحتجاج، ج ۱، ص ۸۰.

۳- الیقین فی امره امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام، ص ۳۵۷؛ در متن« کشف الیقین» آمده است که تألیف علامه حلی می باشد و گویا نسبت آن به سید ابن طاووس، خطا در نگارش بوده است.

فضـل بفضـله و کـلّ ذی جهـل بجهله الا انّه خیره اللّه و مختاره الا انّه وارث کلّ علم و المحیط به الا انّه المخبر عن ربّه و المنبّه بأمر ایمانه الا انّه الرشـید السدید الا انّه المفرّض الیه الا انّه قد بشّر به من سلف بین یدیه الا انّه الباقی حجّه لا حجّه بعده و لا حقّ الّا معه و لا فوز الّا عنده الا انّه لا غالب له و لا منصور علیه الّا و انّه ولیّ اللّه فی ارضه و حکمه فی خلقه و امینه فی سرّه و علانیّته اللّهمّ عجّل فرجه.

عبقریّه دهم [اخبار زمان ظهور]

اشاره

در بیان شرذمّه ای از اخبار وارده گزارشات زمان ظهور آن امام محبور و نمایان ساختن آن حضرت، بعضی از افعال را که از انظار خلایق دوراند و اشاره به لطایف و نکتی که در آن هاست و رفع اشکال و اجمالی که از بعضی از آن ها، مترایی می گردد و در آن، چند نجمه است.

[روایت امام باقر (ع)] ۱ نجمه

در کمال الدین (۱) به اسناد خود از حضرت باقر علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: چون قائم ما قیام کند، دست مبارکش را بر سرهای بندگان خدا می گذارد، پس از یمن دست مبارکش، عقل های ایشان بر سرهایشان جمع می شود و کمال به هم می رساند.

این ناچیز گوید: اصل روایت کمال الدین چنین است: عن ابن مسرور عن ابن عامر عن المعلّی عن الوشا عن المثنّی الحنّاط عن قتیبه الاعشی عن ابن ابی یعفور عن مولی النّبی شیبان عن ابی جعفر علیه السّلام قال: إذا قام قائمنا وضع اللّه یده علی رؤس العباد، فجمع بها عقولهم و کمل بها احلامهم.

آن چه ما در معنی این خبر ذکر نمودیم، مطابق چیزی است که آن را در ترجمه جلد سیزدهم بحار در معنی آن ذکر نموده و مباینت آن با متن خبر بسی واضح است، چه در

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۵.

خبر وضع اللّه یده علی رؤس العباد است و در ترجمه و معنی آن، وضع حضرت قائم، دست مبارك خود را بر سرهای بندگان است.

در وافی فرموده: وضع اللّه یده؛ یعنی خداوند رحمت خود را نازل می فرماید و نعمت خود را کامل می نماید. یا این که به ید، از واسطه فیض وجود خود تعبیر فرموده است و آن واسطه یا قائم علیه السّلام است یا عقل که آن اوّل مخلوق الهی از یمین عرش پروردگار است و یا ملکی از ملایکه قدس حضرتش و نوری از انوار عظمتش است.

مراد از روس عباد، نفوس ناطقه و عقول هیولانیّه ایشان است و تعبیر فرمودنش از نفوس عباد به رؤس به جهت این است که رؤس ایشان، رفیع ترین اجزای باطنه و ظاهره آن هاست، پس عقول مردمان به واسطه آن ید، به تعلیم و الهام و افاضه نور تامّ جمع می شود. پس به ذوات خود، عالم، به نفوس خود، عارف و به علم و حال، مستکمل می شوند و به معدن اصلی خودشان رجوع می نمایند، از تفرقه و فترت و کثرت به سوی مقام جمعیّت و وحدت بازگشت می کنند، از مقام فصل به مقام وصل برمی گردند و از مرتبه فرع به جانب مقام اصلی خود رو می گردانند، انتهی کلامه بالترجمه.

[روایت امام صادق (ع)] ۲ نجمه

شیخ طوسی- نوّر اللّه مرقده- در تهذیب (۱) به اسناد خود از ابی خدیجه روایت نموده که گفت: مردی از حضرت صادق علیه السّلام سؤال نمود و من می شنیدم. آن مرد عرض کرد: من نماز فجر خود را ادا می کنم و پس از آن باری تعالی را ذکر می نمایم به آن چه اراده دارم، آن را ذکر نمایم، سپس اراده می کنم جبین (۲) خود را گذارده و قبل از طلوع شمس به خواب روم و از این فعل، کاره می باشم.

حضرت فرمودند: چرا از این فعل کراهت داری؟

۱- تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۳۲۱.

۲- خ: جنب.

عرض کرد: کراهت دارم از این که آفتاب از غیر مطلع خود طلوع نماید.

حضرت فرمودند: در این امر خفایی نیست، در آن جایی که فجر از آن طالع می شود، نظر نما، شمس نیز از آن جا طلوع می کند و حرجی بر تو نیست که بخوابی در وقتی که خدای تعالی را ذکر نموده باشی.

بعض از شرّاح تهذیب در توضیح این خبر چنین فرموده: چون به سایل چنین رسیده بود که هرگاه وقت ظهور قائم برسد، آفتاب از مغرب خود طلوع می نماید، پس مرد سایل انتظار آن زمان و دیدن آن کیفیّت را داشته و می ترسیده اگر قبل از طلوع آفتاب بخوابد، حضرت ظاهر شود، آفتاب از غیر مطلع حالیّه که دارد، طلوع نماید، او در خواب باشد و دیدن این علامت در زمان ظهور آن بزرگوار از او فوت شود.

لذا امام علیه السّلام جواب او را چنین فرموده که در طلوع شمس از مغرب در وقت ظهور آن نور موفور السرور، خفا و غموضتی نیست و این امری بیّن و آشکار است، چرا که شمس در هرروز که طلوع می نماید، از آن جا طلوع می کند که در آن روز فجر از آن جا طالع و نمایان می شود، چون فجر از ناحیه مشرق یا مغرب طلوع کند و کسی که بعد از فجر می خوابد، مطلع فجر را در آن روز می بیند که از طرف مشرق است یا مغرب، پس علم به مطلع شمس برای او حاصل می شود، زیرا مطلع آن، همان مطلع فجر است که آن را دیده است.

[ابر مخصوص] ۳ نجمه

اشاره

بدان در زمان ظهور نور موفور السرور حضرت بقیّه اللّه، یکی از مراکب مخصوصه آن بزرگوار ابری مخصوص است که خدای تعالی آن را برای حضرتش ذخیره فرموده که در آن رعدوبرق است؛ چنان که صفّار در بصائر الدرجات (۱) و شیخ مفید در

۱- بصائر الدرجات، ص ۴۲۹.

اختصاص (۱) به سندهای متعدّد از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده اند که فرمود: آگاه باشید! به تحقیق ذو القرنین را میان دو ابر مخیّر کردند. پس ذلول؛ یعنی آرام را برگزید و صعب برای صاحب شما ذخیره شد.

راوی پرسید: صعب کدام است؟

فرمودند: آن ابری که در آن رعد و صاعقه یا برق باشد. پس صاحب شما بر آن سوار می شود. آگاه باشید! آن جناب بر آن ابر سوار می شود، پس او را در راه های هفت آسمان و هفت زمین بالا می برد که پنج تای آن معموره و دوتای آن خراب است.

[اخبار عیسی (ع) به ظهور قائم (ع)]

بنابر مسطور در اناجیل، حضرت روح اللّه هم از آمدن پسر انسان سوار بر ابر خبر داده است، بلکه درباره اصحاب آن بزرگوار هم در بعض اخبار وارد شده که بر ابر سوار می شوند و شکّی نیست که این اخبار محمول بر ظاهر است و به هیچ وجه، امری نیست که داعی بر تأویل کلمات معجز آیات حجج الهی باشد.

پس ای بی سعادت! چون از این قبیل مطالب از آینه های تمام نمای الهیّه به گوش تو رسد، به واسطه قصور عقل و فتور دانش خویش فورا و بدون تدبّر و تأمّل یا راه جحد و انکار را پیش گیری و یا ابواب تأویلات بارده را بگشایی. اگر یک صد سال قبل از زماننا هذا می شنیدی انسان به سرعت سحاب در فضای هوا سیر می کند، بدون اندیشه و تأمّل، گوینده را تکذیب می کردی و کلمات او را از خرافات می شمردی، حال ببین چه اندازه از نفوس به اقوای حربیّه توسّط ابرهای مصنوعی انسان که مخلوقی ضعیف است و مراد از آن طیّاره های هوایی می باشد، چگونه در اندک زمانی چندین هزار فرسخ طی می کنند.

پس از این جا که نباید کلمات صادره از نفوس قدسیّه را به صرف قصور ادراک و تنگی حوصله عقل ناقص خود و استبعادات عادیه انکار کرد و نباید به موهومات

۱- الاختصاص، ص ۱۹۹.

خویش تأویـل نمود مگر آن که بر امتنـاع ظـاهر آن، برهان عقلی قائم شود، چون آن نفوس قدسـی و حجـج الهی برای دعوت الی اللّه و ارشاد و هدایت عباد اللّه مبعوث و مأمور گردیده اند، نه برای این که به لغز و معمّا و تعمیه ای سخن رانی کنند، خلق را دسـتخوش حیرت نماینـد و در چاه ضـلالت اندازنـد و لـذا حضـرت ائمّه هدی علیهم السّـلام شـیعیان خود را تربیت فرموده، دسـتور دادند چون حدیثی از ما به شـما برسد که عقل شما آن را ادراک ننماید، آن را انکار نکنید و علم آن را به ما اهل بیت نبوّت و رسالت واگذارید.

[حدیث مفضّل مفضّل] ۴ نجمه

اشاره

در حدیث مفضّل مفضل بن عمر که در کیفیّت گزارشات زمان ظهور نور موفور السرور حضرت حجّه بن الحسن و رجوع ائمّه هـدی به عـاریت سـرای دنیـا است بعـد از این که حضـرت صـادق علیه السّـلام پایتخت آن جناب را کوفه می شـمارد و فصـل مشـیعی از آن جا و کربلای معلّا تعریف و توصـیف می فرماید، مفضل عرض می کند: ای سـیّد من! بعد از آن که آن حضرت از کوفه بیرون می آید، کجا می رود؟

حضرت می فرماید: به مدینه جدّم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله. وقتی آن جا می رود، مرتبه و مقامی عظیم و عجیبی برای او ظاهر می گردد که به سبب آن، برای مؤمنان شادی و برای کافران خواری ظاهر می شود.

مفضل عرض کرد: ای سیّد من! آن مرتبه و مقام عجیب چیست؟

حضـرت می فرمایـد: آن جناب به قبر رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله می رسد و می فرماید: ای گروه خلایق! آیا این قبر، قبر جدّم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است؟

عرض می کنند: آری، ای مهدی آل محمد!

بعد از آن می پرسد: چه کسانی با جدّم رسول خدا در قبر هستند؟

در جوابش گویند: دو هم صحبت و هم خوابه او که فلان و فلان باشند.

آن حضرت باوجود این که ایشان را می شناسد، از خلایق می پرسد: فلان و فلان کیان اند، در حالی که همه خلایق می شنوند و می پرسد: چگونه شد از میان خلایق، این دو نفر نزد جدّم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مدفون گردیدند و گاه هست که این دو نفر که در این جا مدفون شده اند، غیراز فلان و فلان باشند؟

ایشان گویند: ای مهدی آل محمد! غیراز ایشان کسی دیگر در این جا مدفون نیست و ایشان اند که در این جا دفن شده اند، زیرا خلیفه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و پدران زنان آن حضرت بودند.

آن سرور می فرماید: آیا در میان شما کسی هست که ایشان را بشناسد؟

گویند: ما ایشان را با صفتشان می شناسیم و هم خوابه جدّت کسی غیراز ایشان نیست.

باز آن حضرت می فرماید: آیا در میان شما کسی هست که غیراز این ها را بگوید یا در خصوص ایشان شکّ کند؟

در جوابش گویند: چنین کسی نیست.

حضرت بیرون آوردن آن ها را تا سه روز به تأخیر می اندازد و این خبر در میان مردم منتشر می شود. بعد از آن مهدی در آن جا حاضر می شود، دیوارها را از روی قبر آن دو نفر برمی دارد و به نقبای خود می فرماید: قبرهای ایشان را بشکافید و ایشان را جستجو و تفحّص کنید، با دست های خود جستجو کرده، ایشان را بیرون می آورند، در حالی که مانند ایّام حیاتشان، تروتازه اند و نپوسیده اند، کفن های ایشان را از بدن هایشان درمی آورند و امر می فرماید ایشان را به بالای درخت خشکیده و پوسیده ای بالا می برند و به دار می کشند.

در آن حال آن درخت، سبز و خرّم شده، برگ درمی آورد و شاخ هایش دراز می شود. چون داستان ایشان ظاهر شود، آنان که نسبت به اهل حقّ شکّاك اند، این قضیّه را مشاهده می کنند و گویند: به خدا قسم! این شرافت و رفعت درست است که الآن برای ایشان مشاهده کردیم، هرآینه به محبّت و دوستی ایشان، فایز شدیم و هرکس به

قدر حبّه ای از محبّت آن دو نفر در دلش پنهان شده باشد، اظهار می کند، نزد ایشان حاضر می شوند، ایشان را دوست می دارند و به ایشان مفتون و فریفته می شوند.

منادی مهدی ندا می کند: هرکه این دو صحابه و هم خوابه رسول خدا را دوست دارد، در یک سمت بایستد. در آن حال خلایق دو گروه می شوند؛ یکی دوست دار آن دو نفر و دیگری تبرّی کننده و بیزارشونده از ایشان. در آن اثنا مهدی به ایشان که دوستان آن دو نفراند می فرماید: از این دو نفر تبرّی کنید و بیزاری جویید!

ایشان گویند: ای مهدی آل رسول خدا! ما وقتی ندانسته بودیم این ها این چنین قرب و منزلت نزد خدای تعالی دارند، از آن ها تبرّی نکردیم و بیزار نشدیم، الحال چگونه از ایشان بیزار شویم، حال آن که چنین فضیلت و کرامتی از ایشان مشاهده کردیم و در این حال آن چیزی را از ایشان دیدیم که دیدیم؛ یعنی بدن هایشان را تروتازه دیدیم و درخت خشکیده از برکت ایشان، سبز و خرّم گردید، بلکه سوگند به خدا! هرآینه از تو و از آنان که به تو ایمان آورده اند و به ایشان ایمان نمی آورند و از کسی که ایشان را به دار کشید، از قبر بیرون آورد و در حقّ ایشان آن چیزی را کرد که کرد؛ بیزار می شویم.

چون مهدی علیه السّلام این سخنان را از ایشان می شنود به باد سیاه امر می فرماید، تا این که ایشان را با آن درخت می سوزاند. بعد از آن به باد امر می فرماید و خاکستر ایشان را به دریا می پاشد.

مفضل عرض کرد: ای سیّد من! آیا این عذاب، آخرین عذاب های ایشان است؟

فرمود: هیهات یا مفضل! به خدا سوگند! هرآینه ایشان زنده می شوند و سیّد اکبر؛ یعنی رسول خدا، صدّیق اکبر؛ یعنی امیر المؤمنین، فاطمه، حسن، حسین و سایر ائمّه علیهم السّلام و هر مؤمنی که ایمانش کامل و هر کافری که کفرش در مرتبه کمال باشد، حاضر می شوند و از ایشان برای خودشان قصاص و انتقام می گیرند، به نوعی که در هر شبانه روز، هزار بار کشته و زنده می شوند تا وقتی که خدا خواسته است.(۱)

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸۸- ۱۸۵؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴- ۱۱.

[سبز شدن درخت خشک]

ان شاء فقال فی جواب و سؤال اگر کسی سؤال کند: چگونه و چرا درخت خشك از آویختن آن دو نفر بر آن سبز و خرّم می شود، تا آن که یاران و دوستان ایشان این سبز شدن درخت خشك را برای ایشان کرامتی دانند و به واسطه دیدن این کیفیّت، از ایشان بیزاری نجویند و در محبّت به ایشان ثابت و راسخ گردند؟

جوابش این است: اوّل؛ این از باب امتحان و متمیّز شدن خوبان از بدان است.

لیمیز اللّه الخبیث من الطیّب و ابواب امتحانات خداوند عالمیان برای عباد و بندگان مجری بی پایان است.

دوم: باید دانست خداوند متعال، انسان را به عقل و فطانت و فراست، آراسته و زیب و زینت داده، حیف است او نور دانش و فطانت خودش را از خود دور کند، از صقع فراست و چیز فهمی مهجور گردد و امری که از وضوح و آشکاری، کالنور علی الطور است، بر او مجهول باشد، آن را نفهمد و نداند.

ای عزیز! در مثل آن روزی که آن ها را با کمال ذلّت از قبر بیرون می آورند و به درخت آویزان می کنند، کرامت آن نباشد که اگر درخت سبز و خرّم باشد، به واسطه اندوه و غم از دار کشیدن آن ها به بالای او پژمرده و خشک گردد، نه مثل آن روزی که احیا و اموات، زمین و آسمان به جهت اهانت به ایشان- علیهما العائن اللّه- مسرور و در عیش و سرور باشند، چون در این حال، باید درخت خشکیده، سبز و خرّم و مثل مرده ای که زنده می شود، تروتازه شود مگر در همین حدیث مفضل که بعد از این ذکر می شود و در احادیث دیگر ندیده و از لسان اخیار نشنیده که تمام آن چه از شرور است، از ناحیه شرّ و از پرتو خباثت آن دو شخص در سقر مقرّ است.

سرّ: شاید سبز شدن آن درخت خشک، زنده شدن او بعد از مردنش است که به سبب ظلم آن دو نفر بر او و بر غیر او و از سایر نباتات، حیوانات و اناسی واقع شده و قطع نمودن ایشان از وصول فیوضات لایق هریک از افراد و اصناف به آن ها و سبز شدن آن

درخت که فی الواقع حاکی از زنده شدن او است، به جهت انتقام کشیدن خود از ایشان است، کما لا یخفی علی الفطن البصیر.

حدّ عقّال فی دفع اشکال

اگر گفته شود، پس بنابراین تقریب که ذکر شد، نباید آن درخت با آن ها سوخته شود، حال آن که او هم با ایشان سوخته می شود؟

جواب آن است که این سوختن از حیث رتبه و مقام به مراتب برتر و بالاتر از خشک بودن آن، قبل از این است که آن ها را به بالای آن بیاویزند، زیرا سوختن درخت، نهایت کمال و درجه قصوی از اوج جلال او است و نقص دانستن سوختن برای آن درخت، ناشی از جهل به خواصّ اشیا به جهالتی سخت است، زیرا شأن بزرگ و احترام ما لا کلام نان، به خوردن او است، پس اگر نعوذ باللّه نان را زیر دست و پا اندازند یا در مکانی بگذارند که خشک شده و از مصرف خوردن بیفتد، کمال بی احترامی را نسبت به او به جای آورده اند و هروقت بخواهند از نان، کمال احترام را بنمایند، او را برداشته، ببوسند، بر دیده گذارند، پاره پاره نموده، بخورند، چرا که خاصیّت خلقت آن، همین است.

اشاره فیها بشاره

بدان هیزم هایی که معدّ برای سوزاندن آن دو نفر است، بقیّه همان هیزم هایی است که خود آن دو نفر، آن را به جهت سوختن باب حجره طاهره علی و فاطمه علیهما السّلام مهیّا کرده بودند؛ چنان که در خبر ابی الجارود که آن را در کتب خود؛ مثل عناوین الجمعات و راحه الروح و غیرهما از حلیّه الابرار، سیّد جلیل بحرینی، صاحب مدینه المعاجز نقل نموده ام و او از مسند فاطمه به سندش از حضرت باقر علیه السّلام روایت نموده که آن بزرگوار بعد از فرمودن این مطلب به لسان درربار فرموده: بقیّه آن هیزم ها نزد ما ائمّه است و نتوارثها؛ یعنی از

مواریث امامت است و علی القاعده، الحال نزد مهدی آل است. فتبصّر و لفرجه سلام اللّه علیه فادعوا و تبتّل.

[قصاص ظالمان] ۵ نجمه

اشاره

بـدان در حدیث مذکور مفضل، حضـرت صادق علیه السّـلام بعد از این که کیفیّت به درخت آویزان نمودن آن دو نفر را بیان می فرمایـد، چنین است: قبل از این که جناب مهدی علیه السّـلام آن ها را بسوزاند، امر می فرماید ایشان را از آن درخت پایین می آورند و به اذن خدای تعالی ایشان را زنده می گرداند و امر می فرماید خلایق همه جمع می شوند.

بعـد اعمـال و کرده هـای آن دو نفر را در هر عهـد و اوان و هر عصـر و زمـان برای ایشان قصّه و حکایت می کنـد، حتّی قصّـه کشـته شدن هابیل، پسـر آدم، جمع نمودن آتش برای سوزانیدن ابراهیم، انداختن یوسف به چاه، حبس یونس در شـکم ماهی، قتل یحیی، به دار کشیدن عیسی، عذاب و ایذای جرجیس و دانیال، زدن سلمان فارسی و آوردن هیزم و آتش سوزنده در خانه امیر المؤمنین علیه السّلام، و فاطمه علیها السّلام، حسن و حسین علیهما السّلام برای سوزاندن ایشان، تازیانه زدن به دست فاطمه زهرا علیهما السّـلام، صدمه وارد آوردن بر شـکم آن مخدّره و سـقط کردنش محسن پسرش، زهر خورانیدن به امام حسن علیه السّـلام، کشـتن امام حسین علیه السّلام و بریدن سرهای اطفال و عموزادگان و یاران آن حضرت، اسیر نمودن ذرّیّه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و ریختن خون های آل محمد علیه السّلام، هر خونی که به ناحق ریخته شده و هر فرجی که به طریق حرام و طی کرده شده و همه خیانت ها، فواحش، معصیت ها، جور و ظلم و ستم ها که از عهد آدم تا قیام قائم از خلایق صادر شده؛ حضـرت مهـدی علیه السّـلام همه را می شـمارد و به گردن های آن دو نفر، ثابت و لازم می گرداند و ایشان هم به آن اقرار و اعتراف می کنند. سـپس حضرت امر می فرماید تا قصاص مظلمه کسانی که در آن جا حاضرند را از ایشان بگیرند. بعد از آن، باز ایشان را در بالای همان درخت به

دار می کشند و به آتش امر می کند، تا این که ایشان را با آن درخت می سوزاند.(۱)

[الزام معاصی برای ظالمین]

بیان قدسیّ عن العلّامه المجلسی رحمه اللّه در بحار فرموده: الزام معاصی و قبایح که بعد از گذشتن آن دو نفر از دنیا در عالم بر ایشان واقع شده، از این جهت است که ایشان امیر المؤمنین علیه السّلام را از حقّ خود، منع و آن سرور را از مقام خلافت دفع کردند، سبب شدند سایر ائمّه هدی مخفی و پنهان و مغلوب شوند و سلاطین و خلفای جور تا زمان قائم بر خلایق مسلّط گردند و این باعث کفر کافران، گمراهی گمراهان و فسق فاسقان گردید.

امّا ثبوت آن قبایح و معاصی که پیش از تولّد و نفوذ ایشان بر ذمّه ایشان است، از این جهت است که ایشان به آن قبایح و شنایع راضی شده و هرکه به کرده دیگری راضی شود، مانند کسی است که آن عمل را مرتکب شده باشد و دور نیست ارواح خبیثه، در صدور این قبایح از اشقیا برای ایشان مدخلیّتی باشد؛ چنان که ارواح ائمّه علیهم السّلام در اعمال خیر به انبیا و رسل، امداد و اعانت و در رفع بلیّات از ایشان شفاعت می کردند.

با قطع نظر از همه این ها ممکن است این کلام را بدین نهج تأویل نماییم که مثل و مانند قبایح همه اهل عالم، بر ذمّه ایشان ثابت خواهد بود؛ یعنی ایشان در شقاوت با همه اشقیا برابرند، زیرا مثل افعال همه اشقیا از ایشان صادر گردید، انتهی.

[وجه ثبوت معاصی]

توجیه متین عن بعض المترجمین الواصل الی رحمه الملک رحمه القیّومی، محمد حسن بن محمد ولی الأرومی که مترجم جلد سیزدهم بحار است، در ترجمه مذکور، در توجیه این بیانات که در حدیث مفضل است، چنین فرموده که مترجم گوید: وجه ثبوت این معاصی و قبایح بر

۱- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۵- ۱۳؛ مختصر بصائر الدرجات، صص ۱۸۸- ۱۸۷.

ذمّه فلان و فلان باوجود این که اکثر این ها پیش از تولّد ایشان واقع شده، این است که خالق بی همتا نوری و به تبعیّت آن در مقابلش، ظلمتی آفریده که ظلّ آن نور است؛ چنان که فرموده: وَ جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ(۱).

به عبارت دیگر، خیری و به ازای آن، شـرّی خلق کرده و به عبارت دیگر محقّی و در مقابلش مبطلی آفریـده، تا این که خلایق را امتحان نماید و خبیث را از طیّب و بدان را از نیکان جدا گرداند، زیرا اگر تنها نور را می آفرید، هرآینه اساس امتحان از هم می پاشـید. بنـابراین، لازم و متحتّم است هر ظلمـتی که در مقابـل نـوری و یـا هر مبطلی که در مقابـل محقّی است؛ در قوّت و ضعف با آن برابر باشـد، زیرا اگر آن ظلمت چنان باشد که در وهله اوّل در مقابل آن نور، مضـمحل و مغلوب شود، باز معامله امتحان به اتمام نمی رسد.

در این باب شـکّی نیست که از میان انواری که خداونـد آفریده، نوری از نور پاک محمد و علی علیهما السّـلام قوی تر نیست، زیرا آن، اوّل چیزی است که خداونـد کردگـار آفریـده و خـود حضـرت رسـول صـلّی اللّه علیه و آله فرمـوده: اوّلین چیزی که خداونـد آفریـد، نور من است و هرچه به مبـدأ نزدیک تر شود، از آن چه از مبدأ دور است، اقوی و اشـرف می باشد، پس نور آن دو بزرگوار از انوار سـایر انبیـا و اوصـیا قوی تر است، زیرا نسـبت به همه آن ها اصل است و ظلّ و ظلمتی که در مقابل این نور پاک است، ظلمت آن دو نفر می باشد.

بنابراین به حکم مقـدّمه مـذکور، لازم می آید ظلمت این دو نفر از ظلمت سایر اشـقیا حتّی از ظلمت شـیطان هم قوی تر باشد؛ چنان که شیطان، فریب دوّمی را خورد و از این جهت گفته شده:

إن کان ابلیس اغوی الناس کلّهم فأنت یا عمر! اغویت شـیطانا؛ یعنی ابلیس همه خلایق را گمراه کرد و ایشان را فریب داد و تو ای عمر! شیطان را گمراه کردی و او را فریب دادی.

پس ظلمت این دو نفر، از ظلمت سایر اشقیا بیشتر است، زیرا این ظلمت مقابل نور

۱- سوره انعام، آیه ۱.

پاک محمـد و علی علیهما السّلام است و نور پاک ایشان، از تمام انوار الهی قوی تر است، لذا ظلمتی که مقابل آن است، باید از سـایر ظلمت هـا قوی تر باشـد، چراکه این ظلمت بایـد در قوّت و ضـعف با آن نور، مساوی و مساوق شود، پس این ظلمت، اصل و منشأ سایر ظلمت هاست.

وقتی این مقدّمات را تمهید نمودیم، گوییم: چنان که در اعمال خیریّه به همه انبیا، اولیا، شهدا، صلحا، صدّیقین و مؤمنین از آن نور پاک غایب فیض امداد و اعانت می گردد؛ هم چنین در اعمال شـرّ، بر کافران، منافقان، فاسـقان و سایر اشقیا، از آن ظلمت خبیث و ناپاک امداد و اعانت می رسد.

بنابراین برای آن ظلمت خبیث در همه معاصـی و قبایح که در عالم واقع شده و واقع خواهد شد، مدخلیّتی هست؛ چنان که آیه وافی هـدایت اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمـاتِ إِلَی النُّورِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیـاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ (۱)؛ به این مدّعی ناطق است و تحقیق بنده حقیر در این مطلب و بدین نهج قویم و طریق مستقیم از فیض امداد معادن علوم و اسرار؛ اعنی ائمّه اطهار- صلوات اللّه علیهم اجمعین- است، انتهی.

[روایتی از بحار الانوار]

تأیید فیه تسدید بدان مؤیّد این خبر شریف با این تحقیق لطیف که حضرت ولیّ عصر هر خون ناحقّی را که از اوّل عالم تا قیام قـائم ریخته شـده، بر آن دو نفر می شـمارد؛ روایتی است که علّـامه مجلسـی رحمه اللّه آن را در بحار از مناقب نقل فرموده که محمد بن ابی کثیر گفت:

نماز خود را ختم و ابتـدا نمی کردم، مگر به لعن فلان و فلان، تا این که شبی در خواب مرغی را با ظرفی دیـدم که در آن چیز سرخی شـبیه بـه خلـوق بـود و آن به فتـح «خـاء» ثخّـذ و «قـاف»، عطری مرکّب از زعفران و غیره است، پس آن مرغ در حجره حضرت پیغمبر

۱- سوره بقره: آیه ۲۵۷.

فرود آمد و دو شخص را از آن مکان برداشت و از آن خلوقی که در آن ظرف بود، بر روی ایشان مالید، باز ایشان را در مکانی که اوّل بودند، گذاشت و بعد از آن به جانب آسمان رفت.

من از جمعی که در آن والی دیدم، سؤال کردم این مرغ که بود و این خلوق چه بود؟

یکی از ایشان گفت: این فرشته ای است که هر شب می آید، این خلوق را می آورد و بر این دو شخص می مالد. من مضطرب شده، از جا جستم و در فکر نشستم. صبح که شد، خود را در لعن فلان و فلان متوقّف دیدم، خدمت حضرت صادق علیه السّلام رفتم. چون آن حضرت مرا دید، فی الفور تبّسم نموده، فرمود: آن مرغ را در خواب دیدی؟

عرض کردم: بلی!

فرمود: آیه إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیْطانِ لِیَحْزُنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَیْسَ بِضارِّهِمْ شَیْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱) را بخوان در هروقت که چیزی را که از آن مضطرب شوی، به خواب بینی. به خدا قسم! آن ملک برای اکرام ایشان بر ایشان موکّل نشده، بلکه حضرت ربّ العالمین فرشته ای به مشارق و مغارب ارض موکّل فرموده که هرگاه ببیند احدی از روی ظلم و ستم کشته شده، آن فرشته قدری از خون آن ستمدیده را فرا گیرد و به گردن آن دو سرکرده ارباب طغیان بمالد تا اثر آن در گردن ایشان بماند، چون آن ها سبب هر ظلمی هستند، انتهی.

در کتاب ذخیره العالمین فی شرح دعاء الصنمین که از تألیفات مرحوم عالم جلیل، ملّا محمد مهدی بن ملّا علی اصغر قزوینی است که پدر و پسر از تلامذه مرحوم ملّا خلیل قزوینی، مترجم کتاب شریف کافی می باشند، بعد از نقل این روایت فرموده: از تعبیر امام از این منام، چنین مستفاد می شود که غرض از مالیدن خون شهیدان بر گردن ایشان، آن است که روز قیامت، هر شهیدی، خون خود را در گردن آن ها بشناسد و از ایشان خون خواهی خود نماید و سببی برای عطر آن نیست مگر این که هر قطره ای از خون شهید، معطّر است و لنعم ما قیل.

۱- سوره مجادله: آیه ۱۰.

لعنت به فلان که ظلم ناحق فنّ اوست***رحمت به کسی کز دل وجان دشمن اوست

بد کردن شمر هم ز بد کردن اوست***خون شهدا تمام بر گردن اوست

انتباه فی رفع اشتباه

بدان استادنا المحدّث النوری- نوّر اللّه مرقده الشریف- در رساله فیض قدسی که در ترجمه علّامه مجلسی رحمه اللّه مرقوم داشته، در امر اوّل از دو امری که ذیل فصل دوّم آن رساله، برای بیان کتبی از اصحاب وضع فرموده که متعلّق و مربوط به کتب و صحایف علّامه مذکور از ترجمه، حاشیه، تعریب، شرح و غیر این ها است، چنین فرموده: و منها ترجمه الثالث عشر من البحار فی احوال الحجّه علیه السّلام للمولی الفاضل الاقا میرزا علی اکبر من اهل ارومیّه من توابع آذربیجان، انتهی.

بدیهی است اگر مراد استاد مزبور- البسه اللّه من حلل النور- این ترجمه معروف متداول است که در دست امامیّه می باشد، قطعا در اسم مترجم اشتباه فرموده، چون نام مترجم؛ چنان که در دیباچه آن ترجمه است و سابقا ذکر شد، محمد حسن بن محمد ولی ارومی است نه آقا میرزا علی اکبر ارومی و اگر غیر از این ترجمه متداول مطبوع، ترجمه دیگری از متجلّد مزبور شده که نام مترجم آقا میرزا علی اکبر و از اهل ارومی بوده که استادنا المزبور آن را دیده و ما ندیده ایم؛ آن امری ممکن است و لکن بعید است که آن مرحوم آن را دیده باشد و این ترجمه متداول مطبوع را ندیده باشد، زیرا در رساله مزبور، فقط یک ترجمه برای مجلّد سیزدهم بحار ذکر می فرماید، با آن که تاریخ طبع این ترجمه متداول، سال هزار و دویست و شصت و هشت و تاریخ فراغ استادنا المزبور از تألیف رساله فیض قدسی، سال هزار و سی صد و دو هجری است، فتبصّر و العلم عند اللّه.

[اقامه حدّ توسط قائم (ع)] ۶ نجمه

اشاره

در علل الشرایع (۱) و بحار(۲) و غیرهما(۳) از عبد الرحیم قصیر روایت کرده اند که گفت: حضرت ابو جعفر علیه السّلام به من فرمود: آگاه باش! هرگاه قائم ما قیام نماید، هرآینه حمیرا زنده گردانیده شده، خدمت آن حضرت آورده می شود تا آن جناب به او اقامه حدّ فرماید، تازیانه زند و انتقام فاطمه، دختر محمد را از او بستاند.

عرض کردم: فدایت شوم! حضرت مهدی برای کدام معصیت به او حدّ می زند؟

فرمود: برای افترا گفتنش به مادر ابراهیم، پسر رسول خدا علیه السّلام.

عرض کردم: چگونه شد که خدای تعالی آن حدّ را تا قیام قائم تأخیر نمود؟

فرمود: تأخیر آن، از این جهت است که خدا محمد را برای خلق رحمت فرستاده و قائم را برایشان عذاب و نقمت گردانیده است.

[دلیل تأخیر حدّ تا ظهور]

کلام لبعض ارباب الدرایه فی حلّ اشکال هذه الروایه بدان در ظاهر این روایت شریف اشکالی وارد است و ملخّص آن، این است که امام علیه السّلام علّت تعویق و تأخیر حدّ حمیرا را تا زمان قائم، رحمت بودن حضرت رسول قرار داد و بیان فرمود: چون خداوند آن حضرت را برای رحمت فرستاد، پس حدّ قذف زدن او بر عایشه در زمان خودش، با رحمت بودن حضرتش منافی بوده است، فلذا این حدّ به تأخیر افتاد، حال آن که مقتضای رحمت بودن آن بزرگوار، این است که هیچ حدّی را در زمان خودش جاری نسازد و چه بسیار حدودی که آن سرور در زمان خود جاری ساخت و اگر حضرت اقامه حدود نمی کرد، همانا به وظیفه خود عمل نفرموده

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۸۰.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۳۱۵- ۳۱۴.

۳- دلائل الامامه، صص ۴۸۶- ۴۸۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۹۲.

بود و چون در زمان خود اقامه حدود فرموده، بنابراین علّت تعویق این حدّ مخصوص، صرف رحمت بودنش نبوده.

بعض شرّاح احادیث بعد از نقل این روایت و پس از عنوان کردن اشکال وارد بر ظاهر آن، در مقام رفع آن چنین فرموده: مقتضای مبعوث شدن حضرت ختمی مرتبت، رحمت برای امّت، این است که طریق رأفت را در همه حال، حتّی در اقامه حدود به ایشان مسلوک بدارد و از این جهت بود که در جایی که از اقامه حدّ ضرری بر طفل موجود در رحم واقع می شد، بر حامل اقامه حدود نمی فرمود و حدّش را تعویق می انداخت تا وقتی که حملا و ارضاعا از ضرر بر آن طفل ایمن می شد، نیز از این جهت است که حدود را به شبهات دفع می فرمود و به ظاهر حکم می نمود و به علم خود با امّت خود عمل نمی کرد.

چون این جمله دانسته شد؛ بدان چون حمیرا ماریه قبطیه را قذف نمود و گفت:

ابراهیم که فرزند آن مخدّره بود از صلب حضرت رسول و فرزند محمد نیست، بلکه او فرزند مأثور قبطی است که پسر برکت مولات زید است، حال آن که او خصّی مادرزاد بود؛ چنان که قصّه اش با امیر المؤمنین علیه السّلام معروف است؛ پس حضرت رسالت مآب اقامه این حدّ قذف را بر آن خبیثه نیکو ندانست، در حالی که به عنوان زوجیّت تحت فرمان آن بزرگوار و در حباله نکاح آن سرور بود، چرا که محدوده شدن او در آن وقت، منافی با مقام نبوّت آن سرور بود و لکن این منافات، موجب سقوط حدّ از حمیرا نشد، اگرچه باعث تأخیر وقوع حدّ بر او شد؛ چنان که حمل باعث تأخیر حدّ بر حامل می شود، نه باعث سقوط آن، لذا شاید از این جهت این وقوع حدّ بر حمیرا تأخیر افتاده.

ممکن است وجه دیگر برای تأخیر حدّ این باشد که چون منافقین؛ مثل عبد اللّه بن ابی سلول درباره حمیرا سخنان ناشایست گفتند، زیرا آن ملعون، او را به صفوان بن معطّل متّهم نموده، چون حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در غزوه بنی المصطلق حمیرا را همراه خود برده بود و شبی حمیرا برای قضای حاجت از خیمه بیرون آمده، گردن بند خود را گم نمود، بعد از مراجعت از قضای حاجت و آمدن به خیمه، ملتفت شده، برای

پیدا نمودن گردن بند خود به همان محل مراجعت نمود که در این اثنا موکب همایون حضرت حرکت نمود، هودج او را هم بر شتر بستند، به اعتقاد این که او در هودج است، چون لشکریان با حضرت رسول از آن محل کوچ نمودند، حمیرا مراجعت نموده، کسی را ندید.

در این اثنا، صفوان که به واسطه مهمّی در عقب لشکریان مانده بود، رسیده و حمیرا را شناخته، شتر خود را خوابانید، حمیرا را سوار نموده، از عقب، شتر را رانده، تا آن که حمیرا را به موکب همایون رساند و این زمانی بود که لشکریان حضرت، به واسطه گرمی هوا توقّف کرده بودند، منافقین چون بر کیفیّت مطّلع شده، زبان به طعن حمیرا گشوده، سخنان نامناسب نسبت به او گفتند، تا آن که آیات سوره نور در طهارت او نازل شد از آن چه منافقین به او نسبت می دادند.

فبناء علی ذلک المراتب

اگر حضرت رسول مختار حدّ قذف ماریه را بر حمیرا واقع می ساخت، هرآینه نزد منافقین مقرّر می شد این حدّ به واسطه عملی است که آن ها درباره حمیرا خیال کردند و بدان واسطه او را قذف نموده اند، لذا به واسطه رفع این تهمت از او، حدّ قذفش بر ماریه قبطیه به تأخیر افتاد و چون طلاق زنان پیغمبر به صریح اخبار- که یکی از آن ها در نجمه آتیه ذکر خواهد شد- در کف با کفایت امیر المؤمنین علیه السّلام بود، در جنگ بصره او را طلاق داد و به سبب تأخیر، آن حدّ، زایل شد و حضرتش با امامان بعد از آن سرور از ایقاع آن حدّ بر او متمکّن نشدند؛ لذا خداوند در زمان حضرت بقیّه اللّه او را زنده می نماید تا آن حجّت کردگار، این حدّ را بر او واقع سازد.

این که حضرت ابی جعفر الجواد علیه السّلام به علل و اسباب تأخیر آن حدّ در این روایت اشاره نفرموده، به واسطه این است که راوی استعداد تحمّل چنین علل و اسراری را نداشته است و اللّه الاعلم بحقایق الأمور.

[قطع دست حاجبان کعبه] ۷ نجمه

اشاره

بدان یکی از گزارشات زمان ظهور نور موفور السرور، امام عصر و ناموس دهر این است که آن بزرگوار دست های طایفه بنی شیبه را که کلیدداران، حاجبان و خادمان کعبه معظّمه اند، به جنایت این که ایشان دزدان خدایند؛ یعنی از بیت اللّه دزدی می کرده اند؛ قطع می فرماید.

چنان که صدوق رحمه اللّه در علل الشرایع به اسناد خود از مروان بن مسلم، او از مردی از اهل بصره و او از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: آگاه شوید! به درستی که قائم ما هرگاه قیام نماید، هرآینه بنی شیبه را می گیرد، دست های ایشان را قطع می کند و ایشان را در کوچه ها می گرداند، بعد از آن فرمود: ایشان دزدان خدایند؛ یعنی از بیت اللّه دزدی می کنند.

در جلد سیزدهم بحار(۱) به اسناد خود از سدیر صیرفی و او از مردی از اهل جزیره روایت نموده، گفت: کنیزی را نذر کردم، او را به مکّه آوردم، به خدّام و حاجبان کعبه ماجرای کنیز را نقل کردم و ماجرای او را به هیچ یک از ایشان ذکر نکردم مگر این که گفت: او را نزد من بیاورید، به درستی که خدا نذر تو را قبول نمود، پس از این جهت وحشت به من روی داد. سپس این قضیّه را به مردی از اصحاب ما که اهل مکّه بود، نقل کردم، گفت: آیا هرچه بگویم، قبول می کنی و می شنوی؟

گفتم: آری.

گفت: به آن مردی که نزد حجر الاسود می نشیند و خلایق هم دور سرش جمع می شوند، نگاه کن و او ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین علیهما السّلام است، نزد او برو، این ماجرا را برای او نقل کن و خبر ده، ببین چه می فرماید، به آن عمل کن!

خدمت آن حضرت رفتم و به او عرض کردم: خدا به تو رحمت کند! من مردی از اهل جزیره هستم و نزد من کنیزی هست که او را در خصوص یمینی که در ذمّه ام بود،

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۰- ۲۴۹.

برای بیت اللّه نـذر کرده ام، او را به این جا آورده ام، این قصّه را به خـدّام و حاجبان خبر دادم و به هیـچ یک از آن ها ملاقات نکردم مگر این که گفت: آن کنیز را نزد من بیـاور، به درسـتی که خـدای تعـالی نـذر تـو را قبـول نمود. از این جهت وحشـت شدیدی به من عارض گردید.

در آن حـال حضـرت به من فرمود: یـا عبـد اللّه! بیت اللّه نمی خورد و نمی آشامـد، کنیز را بفروش، تفحّص کن و به اهل بلاد خـود از حجّـاج نگـاه کن و هرکس از ایشـان نفقه و تـوشه نـدارد، از پـول آن کنیز به او بـده تـا به آسـودگی به وطن خـویش برگردد.

من به فرموده آن حضـرت عمـل کردم. بعـد از آن به هیـچ یک از خـدّام ملاقات نکردم مگر این که از من پرسـید: کنیز را چه کردی؟

گفتم: ابو جعفر چنین فرمود و من هم به فرموده آن حضرت عمل کردم.

گفتند: او دروغگو و جاهل است، نمی داند چه می گوید. گفته ایشان را خدمت حضرت ابو جعفر علیه السّلام عرض کردم.

فرمود: گفته ایشان را به من رسانیدی، پس سخن مرا هم به ایشان برسان!

عرض کردم: آری، می رسـانم. فرمود: به ایشان بگو ابو جعفر به شـما گفت: حال شـما چگونه می شود، اگر دست ها و پاهای شمـا بریـده شود و از دیوار کعبه آویخته گردد، بعـد از آن به شـما گفته شود به آواز بلنـد بگوییـد ما دزدان کعبه بودیم. وقتی خواستم از خدمت آن حضرت برخیزم، فرمود: کننده این کار، من نیستم، این است و جز این نیست، آن را مردی می نماید که از اولاد من می باشد.

[خانه کعبه]

تـذییله طیبه فی ترجمه بنی شـیبه بـدان بعـد از این که حضـرت ابراهیم و اسـماعیل خانه مبارک کعبه را بنا نمودند و ابراهیم به سوی قوم خود مراجعت کرد، امر خانه کعبه و خدمت آن برعهده حضرت

اسماعیل بود، تا آن که از دنیا درگذشت و پس از فوت آن بزرگوار، اولاد آن سرور مشغول خدمت بیت اللّه بودند، تا این که عمالقه بر ایشان مستولی شده، خدمت کعبه برعهده ایشان قرار گرفت، تا وقتی که طایفه جرهم بعد از خرابی سدّ مآرب از جانب یمن به مکّه آمدند. ایشان بر عمالقه مستولی شدند، خدمت بیت اللّه الحرام برعهده ایشان مقرّر گردید و در تمام حجاز حکمران شدند.

بعد از این که راه بغی و فساد را پیمودند، خداوند وبا را بر ایشان مستولی کرد و امر ایشان بعد از رهسپار شدن جمّی غفیز و جمعی کثیر از آن ها به سرای آخرت ضعیف گردید، به نحوی که اولاد حضرت اسماعیل بر ایشان مستولی شده، خدمت کعبه را از آن ها استرداد نمودند و ایشان را از مکّه به اراضی جهنیه- که در شمالی ینبع است- اخراج کردند.

این بود، تا آن که طایفه خزاعه بر اولاد اسماعیل غلبه نموده، متصدّی خدمت کعبه معظّمه گردیدند و روزگاری دراز سدانه کعبه و سقایت حاج برعهده ایشان بود تا زمانی که قصیّ بن کلاب، جدّ چهارم، حضرت ختمی مرتبت و فرزند بیست و چهارم حضرت اسماعیل، از جانب شام به مکّه مراجعت فرمود، چون مادر آن جناب او را در سنّ طفولیّت به موجبی که مجال ذکر آن نیست، به شام برده بود. پس قصیّ، قریش را جمع نمود و به واسطه حسن سیاست و ذکاوت ذاتیّه و شرافت اصلیّه که داشت، شمل آن ها را به جمع مبدّل کرد، تا آن که از طایفه خزاعه حجابت بیت و کلیدداری کعبه معظّمه را خرید.

سپس آن ها را از مکّه کوچانید و به بطن مرّ، که به وادی فاطمه مشهور است؛ سکنا داد و از این جهت شأن قصیّ بالا گرفته، تا آن که منصب سقایت، حجابت، رفادت و لوایی که رأیت حرب بود؛ در جنابش مجتمع شد و تا زمان آن جناب این چهار منصب بزرگ در احدی جمع نشده بود.

آن بزرگوار دار الندوه را که دار الشورای قریش بود، تأسیس فرمود و کارش در مکّه معظّمه به درجه بالا گرفت که برعهده قبایل و عشایر ضرب خراج فرمود و آن جناب

دو پسر داشت؛ یکی عبد الدار و دیگری عبد مناف. عبد مناف اگرچه به حسب سن، کوچک تر از عبد الدار بود، و لکن به واسطه فضایل نفسانی و رزانت عقلانی ای که در حضرتش بود، بر عبد الدار مقدّم و در انظار مردم بیشتر از او محترم و معظّم می نمود.

پس جناب قصیّ هنگام رفتنش از دنیا وصیّت فرمود مناصب او از حجابت، سقایت، رفادت، لوا و ریاست دار الندوه تماما از عبد الدار باشد، تا آن که او با برادرش عبد مناف در شرفی که به او واصل شده بود، به واسطه عقل و فضلش مساوی باشد و چون قصیّ از دنیا درگذشت، آن منصب ها به عبد الدار مرجوع داده شد و بعد از فوت او، به اولادش تعلّق گرفت تا آن که اولاد عبد مناف با آن ها، در آن مناصب مناقشه نموده و نزاعی میان این دو گروه بوجود آمد که به خونریزی بسیار و قتل نفس بی شمار نزدیک شد، تا آن که بزرگان قبایل در صدد اصلاح میان آن ها برآمد، شرف آن مناصب و امتیازات را میان ایشان قسمت کردند، طوری که برای اولاد عبد مناف، شرف و امتیاز سقایت و رفادت باشد و برای اولاد عبد الدار حجابت و کلیدداری مکّه و لواء باشد.

این مناصب در میان این دو گروه تا زمان فتح مکّه دور می زد و در آن وقت کلید خانه با عثمان بن طلحه بود که از اولاد عبد الدار بوده. حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله کلید را از او گرفته، در را گشوده، داخل خانه مبارک شد. بعد از بیرون آمدنش خواست کلید را به عثمان مزبور ندهد که جبرییل نازل شده، این آیه مبارکه را آورد: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها(۱).

سپس حضرت کلید را به عثمان داد و فرمود: هاکم خذوها خالده تالده؛ شما کلید خانه را بگیرید در حالی که جاویدان در دست شما و در میانتان باشد. پس از فوت عثمان، حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله کلید را تسلیم برادرش شیبه نمود و تا امروز مفتاح کعبه در دست اولاد شیبه است. این بود خلاصه چیزی که از تواریخ و سیر در حجابت و کلیدداری بنی شیبه استفاده شده و مفتاح بیت اللّه الحرام در دست ایشان است.

۱- سوره نساء: آیه ۵۸.

[درخواست کلید کعبه توسط رسول خدا (ص)]

نقل کلام عن صاحب تفسیر المنهج لاستقامه ما فی المذکورات من العوج در تفسیر منهج الصادقین آمده: در سبب نزول این آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها(۱) مفسّران اختلاف دارند بعضی معتقدند چون رسول صلّی اللّه علیه و آله مکّه را فتح نمود، خواست در خانه کعبه- زادها اللّه شرفا- داخل شود و عثمان بن طلحه بن عبد الدار کلید آن را داشت، او از سدنه کعبه بود و امر فرمود تا کلید خانه را از عثمان بن طلحه طلب دارند. چون از او طلبیدند، گفت: نزد مادر من است، سلافه نزدش روم و از وی بگیرم. وقتی نزد مادر آمد، به وی کلید نمی داد و می گفت: اگر کلید را از تو بگیرند، دیگر به تو نخواهند داد و این کلید به طریق ارث از عبد الدار به شما رسیده. عثمان مبالغه می کرد و حضرت در مسجد الحرام انتظار می کشید. آخر الامر ابو بکر و عمر بر سرای سلافه آمدند، عمر به آواز بلند گفت: ای عثمان بن طلحه! بیرون آ که انتظار رسول خدا از حدّ گذشت.

سلافه کلید را به پسر داد و گفت: تو بستانی بهتر است تا تیم وعدی بگیرند. عثمان مفتاح برداشته، نزد حضرت آورد و آن سرور دست دراز کرد که از وی بستاند.

عبّاس برخاست و گفت: یا رسول اللّه! چنان که سقایت زمزم را به من تفویض فرموده ای، حجابی خانه را نیز به من ارزانی فرما! عثمان بعد از استماع این سخن باز دست کشید.

حضرت فرمود: اگر به خدا و رسول ایمان داری، مفتاح خانه را به من ده!

عثمان گفت: اینک امانت اللّه را بستان! حضرت بعد از آن که از خانه بیرون آمد، مفتاح را به دست وی داد.

مرتضی علی- صلوات اللّه علیه- پیش رفت و گفت: یا رسول اللّه! اگر مصلحت باشد، حجابت را به اهل البیت عطا فرما! چنان که سقایت زمزم را بدیشان دادی. فی الحال جبرییل به این آیه نازل شد. حضرت فرمود: یا علی! من به شما کاری می فرمایم که از

۱- سوره نساء: آیه ۵۸.

آن نفعی به مردم رسد نه آن که گمان برند از مردم به شما نفع خواهد رسید.

سپس عثمان را طلبید و فرمود: خذوها یا بنی طلحه خالده بالده لا ینزعنّها منکم الّا ظالم؛ ای اولاد طلحه! این کلید را بگیرید که همیشه این کلید در دست شما خواهد بود و هیچ کس جز ظالم ستمکار نزع آن از شما نکند. پس آن حضرت، کلید را به وی داد و او آن را به برادر خود شیبه داد و تا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم است.

در کشّاف آمده: چون حضرت رسالت مکّه را فتح فرمود، عثمان بن طلحه در کعبه را ببست، بالای آن آمد و از دفع مفتاح به حضرت رسول امتناع نمود و گفت: لو علمت انّه رسول اللّه لم امنعه؛ اگر می دانستم محمد رسول خداست، کلید را از او منع نمی کردم، امیر المؤمنین علیه السّلام بالای کعبه آمده، دست او را پیچید، کلید را گرفته و در را گشود. حضرت به اندرون آمده، دو رکعت نماز بگزارد، بیرون که آمد، عبّاس التماس کرد مفتاح را به او عطا فرماید تا سقایت و سدانت، هردو به او تعلّق داشته باشد؛ این آیه نازل شد و به حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام امر کرد: برو مفتاح را به عثمان ده!

امیر المؤمنین علیه السّلام به فرموده سیّد المرسلین، مفتاح را به عثمان داد و زبان اعتذار بگشاد. عثمان گفت: یا علی! اکرهت و اذیت ثمّ جئت ترفق؛ ای علی! اوّل به عنف و اکراه کلید را از من گرفتی و مرا رنجاندی، اکنون آمده، ملایمت و ملاطفت می نمایی.

فرمود: حق تعالی در حقّ تو آیتی از قرآن فرستاده، سپس این آیه را بر او خواند.

عثمان مسرور گشته، گفت: اشهد ان لا اله الا اللّه و ان محمّدا رسول اللّه. فی الحال جبرییل هبوط نمود و گفت: امر حق تعالی چنان است که سدانت کعبه در اولاد عثمان باشد. امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السّلام، زید بن اسلم، مکحول و زید بن حوشب از حضرت رسالت روایت کرده اند مراد به این آیه، ائمّه اند و به امانت امامت؛ یعنی حق تعالی ائمّه اثنا عشر را امر فرموده تا امامت را واحدا بعد واحد تا صاحب الامر بر سبیل امانت به هم تسلیم کنند،- صلوات اللّه علیهم اجمعین-.

[نذر برای کعبه و ائمه (ع)]

مسأله فقهیّه: کثیره الفوائد فی مصرف الهدیه و النّذر لکعبه أو احد المشاهد بدان ابن ادریس در سرائر(۱) فرموده: روایت شده کسی که کنیز، بنده و یا دابّه خود را برای بیت اللّه الحرام یا برای مشهدی از مشاهد ائمّه علیهم السّلام هدیه قرار بدهد، باید هر یک از آن ها را که هدی یا نذر کرده، بفروشد و ثمن آن را در مصالح خانه کعبه، در مصالح آن مشهد معظّم و یا در معونت حاج و زایرینی صرف کند که برای سفر حجّ و زیارت صاحب آن مشهد از وطن خود بیرون آمده و اسم حاج و زایر بر آن ها صادق شده و برای احدی جایز نیست چیزی از ثمن آن ها را پیش از خروج ایشان به سوی سفر به ایشان عطا کند.

سیّد سند؛ اعنی صاحب مدارک- اعلی اللّه مقامه الشریف- بعد از این که در شرح نافع محقّق در خصوص هدیه کعبه اختیار نموده که فروخته شود و در مصالح بیت صرف شود و اگر بیت حالا و مالا از آن مستغنی باشد، آن را به مصرف فقرای حجّاج برساند؛ فرموده: و اگر چیزی را برای مشهدی شریف نذر بنماید، برحسب آن چه ناذر آن را قصد نموده در آن مشهد صرف گردیده می شود و با اطلاق در نذر، در مصالح آن مشهد صرف کرده می شود و اگر مشهد حالا و مالا از آن بی نیاز باشد، پس ظاهر، جواز صرف آن در معونت زوّار است، چرا که این صرفش در معونت زوّار اولی از ابقای آن بر حالت خود با بودنش با چنین حالت در عرضه تلف است، پس صرف آن بر این وجه، احسان محض می باشد و سبیلی بر محسنین نیست.

کلمات مشهور فقهای امامیّه برطبق منقولات از این دو بزرگوار و آن، مختار این تبه روزگار است، اگرچه بعضی در بعض فروع این مسأله جیّده، کلامی دارند که در این عجاله موقع نقل آن ها نیست و همین قدر هم به مناسبت روایت سدیر صیرفی که یکی از اخبار مسأله است و در اوّل نجمه ذکر شد؛ منقول افتاد. فرق گذاردن مرحوم مغفرت لزوم صاحب حدایق در میان نذر بر مشهد و نذر بر صاحب آن در نظر این عبد آبق،

۱- السرائر، ج ۳، صص ۶۳- ۶۲.

غیر فارق است، چون در کتاب مزبور فرموده:

آن چه نزدیک به بال علیل و فکر کلیل است، تفصیل دادن در آن چه هدیه یا نذر برای مشاهده مشرّفه است، می باشد، به این نحو که اگر متعلّق نذر مشهد شریف باشد، حکم آن همان است که از صرفش در مصالح همان مشهد شریف ذکر شد و اگر حالا و مالا بی نیاز باشد، صرف آن در معونت زوّار است و اگر متعلّق آن شخص مدفون صاحب مشهد باشد؛ مثل نذر برای امام حسین یا امام رضا علیهما السّلام، پس سزاوار است منذور در معونت اولاد آن امام مدفون در آن مشهد صرف کرده شود؛ اگر محتاج باشند و اگر اولاد محتاج نباشند، در معونت شیعیان مضطرّین آن بزرگوار صرف کرده شود، چراکه بنابراین منذور، از قبیل اموال شخصی آن بزرگواران تقریر می گردد که حلال بودن آن برای شیعیان در حال غیبت معلوم شده است، الّا این که احوط، تقدیم اولاد واجب النفقه بر آن بزرگواران است؛ اگر زنده بودند.

اخبار عدیده در جواز وقف بر آن جنابان، در حال حیاتشان، بر هدیه نمودن چیزی بر ایشان، بر وصیّت نمودن به مالی برای ایشان، بر نذر کردن چیزی برای ایشان و قبول فرمودن آن بزرگواران این ها را وارد شده است. ظاهر این است که در صحّت این مذکورات در میان حال حیات و حال ممات ایشان فرقی نباشد، انتهی. کلامه بترجمته.

وجه عدمه:

فرق آن است که به مجرّد بودن مال منذور یا مهدی در صورتی که آن را برای شخص صاحب مشهد، نذر و یا از قبیل مال شخصی آن بزرگوار مدفون در آن مشهد برای مدفون، هدیه ای در آن قرار داده باشد؛ باعث عدم جواز صرف کردن آن در مصالح آن مشهد نمی شود، اگر حالا و مالا به آن احتیاج داشته باشد.

خصوصا در صورتی که به تقیّه شعاریّت و تعظیم آن، منوط و مربوط به صرف آن مال در مصالح آن مشهد شریف و مرقد منیف باشد؛ چون در این صورت قول به

وجوب صرف آن در مصالح خود آن مشهد بعید نیست، کما لا یخفی علی اولی النهی، انتهی.

قضیّه حریّه بالتذکار رضیّه لتأیید المختار

در حدود سال سی صد و یازده بعد از هزار از هجرت نبوی، مرحوم جنّت مکان، خلد آشیان، العالم الربّانی و الفاضل الصمدانی، الحاج میرزا محمد حسین الشهرستانی به جهت درک زیارت عید مولود از کربلای معلّا که محلّ مجاورت آن مرحوم بود به نجف اشرف مشرّف شده بودند و میان ایشان و مرحوم آیه اللّه آقاخوند ملّا علی نهاوندی- اعلی اللّه مقامه الشریف- کمال مصادقت و تحابب بود، علاوه بر آن، مرحوم حجّه الاسلام شهرستانی به اعتباری ربّ البیت سکنایی آیه اللّه نهاوندی بود، چون منزلی که آن مرحوم در نجف، در آن سکنا داشتند، وقف و امرش راجع به مرحوم شهرستانی بود.

بالجمله در خلال آن ایّام، وقتی اتّفاق افتاد که آن دو مرحوم در غرفه مقبره کرمانشاهیان که مقابل ایوان طلای حضرت امیر المؤمنین است، نشسته بودند و این ناچیز با دو سه نفر دیگر از رفقا در خدمت ایشان بودیم، آن دو مرحوم از طلاکاری ایوان مقدّس و گنبد مطهّر صحبت می فرمودند، تا این که صحبت ایشان بدین جا کشید که فرضا- نستجیر باللّه- اگر قحط سالی شود و حفظ چندهزار نفس محترم، منوط به کندن این خشت های طلا، فروختن آن ها و صرف نمودن وجه آن ها در حفظ و نگاهداری آن نفوس از ضیاع و تلف باشد؛ آیا این کار جایز است یا نه؟

مرحوم شهرستانی حفظ نفوس را مقدّم داشته، فرمودند: البته جایز است.

مرحوم نهاوندی فرمودند: اگر کرورها تلف نفس هم بشود، این کار جایز نیست، چرا که این از شعائری است که مادام البقاء باعث تثبیت اعتقاد الالف و الوف و کرورها شیعه امامیّه به امامت آن بزرگوار است؛ خصوصا نسبت به تثبیت عقاید نسوان و ضعفای عقول از مردان و عموم اهالی رساتیق و دهقانان «و هذا واضح عند من له (۱)

العبقری الحسان ؛ ج ۷ ؛ ص ۴۱۰

فی الفقه عینان ناظران لا عند من لیس له فیه الّا عین واحده و هی مع وحدانیّتها کانت راقده خامده».

[بحث ملّا علی و شیخ انصاری]

ترجمه فی ترجمه بدان مرحوم آیه اللّه آقاخوند ملّا علی نهاوندی، خلف با شرف مرحوم مغفرت لزوم، آقاخوند ملّا فتح اللّه نهاوندی است و والد آن مرحوم از اواسط اهل علم بلده نهاوند به شمار می آمد و لکن خود آقاخوند ملّا علی از اکابر تلامذه مرحوم حجّه اللّه علی البرایا من الباری، الحاج شیخ مرتضی بن محمد امین انصاری بود و در علم اصول فحل الفحول؛ مثل کتاب تشریح الاصول، مؤسسی بلا فضول است و از علوّ و سموم رتبت او در مقامات علمی قضیّه ای را حکایت می کند که حضرت مستطاب حجّه الاسلام آقای حاج میرزا احمد آیه اللّه زاده خراسانی صاحب کفایه الاصول- اطال اللّه بقائه- از والد ماجد خود که چهار سال حوزه مقدّسه شیخ انصاری را درک نموده؛ آن را نقل فرمود.

آن قضیّه، این است که آن مرحوم؛ اعنی صاحب کفایه فرموده اند: روزی شیخ انصاری مرحوم در بین مباحثه و تدریس، مطلبی را برای طلّاب محضر مقدّسش فرمود و آقاخوند ملّا علی نهاوندی بر فرموده ایشان مناقشه نمود و مکالمات بسیاری میان ایشان واقع شد، به حدّی که شیخ مرحوم از حالت طبیعی بیرون رفته، از منبر فرود آمد، بالای سر آقاخوند نهاوندی ایستاد و با دو دست خود به قوّت بر سر آقاخوند زد، طوری که عمّامه او پایین آمده، به بالای دیدگان او رسید. سپس شیخ برگشته، بر فراز منبر رفت و مشغول تدریس شد و آقاخوند ملّا علی دیگر سخنی نفرموده، ساکت گردید؛ مجلس بحث به هم خورده، تمام شد.

روز دیگر تمام تلامذه و اصحاب حوزه شیخ مرحوم حاضر شدند و شیخ برای فرمودن درس از منبر بالا رفت، پیش از شروع مباحثه و تدریس فرمود: آقایان! روز

۱- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

گذشته من مطلبی گفتم و آقاخوند نهاوندی بر مطلبم مناقشه نمود و ردّ و ایراد او با من به طول انجامید، به حدّی که من از حالت طبیعی بیرون رفته، از منبر پایین آمده، به ایشان جسارتی نمودم که دیدید، اکنون از تمام شما مسألت می کنم همگی از زبان من از جناب ایشان عذرخواهی نمایید و خودم هم کمال معذرت را از ایشان می خواهم، چرا که چون تأمّل کردم، یافتم حقّ با ایشان بوده و ایشان در فرموده خود، مصاب بوده اند.

فرحمه اللّه علی هذا الاستاد و مع انصافه و غفرانه علی ذاک التلمیذ بترک اعتسافه.

فرعان لطیفان:

اوّل: اگر نذر کند یکی از نعم را به سوی مکان شریفی غیراز مکّه و منی هدی کند، نذر آن باطل است، زیرا هدی آن چیزی از انعام است که هدی الی الحرم، بلی اگر نیّت و قصد ناذر صدقه یا اهدای آن به مؤمنین باشد.- نه هدی که از جمله مناسک است- نذرش منعقد و صحیح است.

دوم: چنان که نذر و هدیه برای بیت اللّه الحرام و مشاهده معظّمه حضرت رسول و صدّیقه طاهره و ائمّه انام جایز است، هم چنین برای هر مکان شریفی، چه مسجد باشد چه مقبره یکی از امامزادگان و چه مکانی مبارک، جایز است، کما هو الواضح.

[وصیت رسول خدا (ص)] ۸ نجمه

اشاره

بدان شیخ طوسی رحمه اللّه در غیبت (۱) خود از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که آن حضرت در شب وفاتش فرمود: یا ابا الحسن! صحیفه و دواتی حاضر کن! رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وصیّت های خویش را املا فرمود تا بدین جا رسید که فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام و بعد از دوازده امام، دوازده مهدی خواهد بود.

یا علی! تو اوّل دوازده امام باشی. یا علی! تو وصیّ من بر اهل بیت و زنانم هستی،

۱- الغیبه، صص ۱۵۱- ۱۵۰.

هریک از زنان مرا که برقرار داری، روز قیامت مرا دیـدار نمایـد و هر کلام را طلاق دهی، من از وی بیزارم، او مرا دیدار نکند و من او را دیـدار نکنم. بعـد از من، تو خلیفه من بر امّتم هستی. چون وفاتت فرا رسـد وصایت را به فرزنـدم حسن علیه السّلام تسلیم کن که برّ؛ یعنی نیکوکار و وصول؛ یعنی بسیار وصل کننده رشته دیانت و محبّت است.

وقتی وفات حسن فرارسد، باید آن را به سوی پسـرم حسـین علیه السّلام، شهید زکیّ مقتول تسلیم کند، چون وفات او فرا رسد، باید آن را به پسـرش سـیّد عابدین علیه السّلام صاحب ثفنات علی علیه السّلام تسلیم نماید، وقتی وفات فرا رسد، باید آن را به پسـرش محمد باقر علیه السّلام تسـلیم کند، وفات او که فرا رسد، باید آن را به پسـرش جعفر صادق علیه السّلام بسپارم، او نیز هنگام وفاتش، بایـد آن را به پسـرش موسـی کاظم علیه السّلام بدهد، چون وفاتش فرا رسد، باید آن را به پسـرش علی الرضـا علیه السّلام بسپارد، زمانی که وفاتش برسد، باید آن را به پسرش محمد ثقه تقی علیه السّلام بدهد، چون وفاتش فرا رسد، باید آن را به پسرش حسن علیه السّلام فاضل تسلیم کند و او هنگام وفاتش، باید آن را به پسرش محمد علیه السّلام مستحفظ از آل محمد صـلّی اللّه علیه و آله بسـپارد؛ او دوازدهمین امام است، آن گاه دوازده مهدی می باشد، پس پسـر امام حسن علیه السّلام که مسـتحفظ از آل محمد است باید آن را به پسرش اوّل مقرّبین که سه نام دارد، بسپارد؛ نام من و پدرم که احمد و عبد اللّه و نام سوّم او مهدی است، او، اوّل مؤمنین است.

[روایت امام صادق (ع) و تأویل آن]

در کمال الدین (۱) از ابو بصـیر روایت نموده که گفت: خدمت حضـرت صادق علیه السّلام عرض کردم: یابن رسول اللّه! از پـدرت شـنیدم، فرمود: بعـد از قائم، دوازده مهدی خواهد بود؟ فرمود: پدرم فرموده دوازده مهدی و نفرموده دوازده امام، آنان قومی از شیعیان ما باشند که مردم را به موالات و حقّ ما دعوت نمایند.

چنـد خبر دیگر هم بـدین مضـمون وارد شـده؛ علّامه مجلسـی رحمه اللّه بعـد از نقل این اخبار، در بحار فرموده انـد: این اخبار مخالف مشهور است و طریق تأویل آن ها یکی از این دو

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۵۸.

وجه است:

وجه اوّل: مراد از دوازده مهدی، جناب پیغمبر و سایر ائمّه به غیراز قائم باشد، بنابراین که خلافت ایشان بعد از قائم باشد و سابقا ذکر شد حسن بن سلیمان حلّی این اخبار را به همه ائمّه تأویل نموده و قایل شده حضرت قائم علیه السّلام هم بعد از مردنش به دنیا برمی گردد و به این تأویل نیز، جمع میان اخبار مختلف که در خصوص خلافت آن حضرت وارد شده، ممکن است.

این ناچیز گوید: مراد از این کلام آن است که بعضی از آن اخبار وارده در مدّت خلافت آن بزرگوار که قصیر الامدند؛ مثلا بر مدّت خلافت آن سرور در زمان ظهور و قبل از ارتحالش از دار دنیا حمل شوند و بعض دیگر که طویل الامدند بر مدّت خلافت آن سرور و در زمان رجعتش به دنیا بعد از ارتحالش حمل شوند، کما لا یخفی.

وجه دوّم: این دوازده مهدی از جمله اوصیای جناب قائم علیه السّلام باشند و خلایق را که در زمان سایر ائمّه به دنیا رجعت خواهند نمود، هدایت نمایند، تا این که روزگار از حجّت خالی نباشد، زیرا اگر بعد از قائم دوازده نفر باشند، ولی هیچ یک از سایر ائمّه در دنیا نباشند، لازم می آید زمان از وجود حجّت خالی شود، هرچند که اوصیا، انبیا و ائمّه نیز از جانب خدای تعالی حجّت ها هستند و اللّه العالم بحقایق الأمور.

شیخ مفید در ارشاد(۱) فرموده: بعد از دولت قائم علیه السّلام برای احدی دولت و سلطنتی نمی باشد، مگر روایتی که در خصوص آن، حدیث وارد گشته و آن، اگر خدا خواسته باشد، دولت و سلطنت اولاد آن حضرت است و این حدیث به طریق قطع وارد نگشته، بلکه به مشیّت خدا معلّق شده؛ یعنی روایت مثلا۔ بدین نهج وارد گردیده که اگر خدا بخواهد اولاد آن حضرت به سلطنت برخیزند و به آن اقدام نمایند و اکثر روایات چنان است که مهدی این امّت وفات نمی یابد مگر چهل روز پیش از قیامت و در آن چهل روز هرج ومرج، علامت بیرون آمدن مردگان از قبرها و علامت قیام قیامت برای حساب و جزا ظاهر خواهد گشت و اللّه الاعلم.

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۷.

این ناچیز گویـد: این فرمایش شـیخ مفیـد سدید، لابدّ باید ناظر به وفات حضـرت بقیّه اللّه بعد از رجعتش به دنیا باشد و الّا اگر مرادش از وفات آن حضرت، فوت بعد از زمان ظهورش باشد، با اخبار روایات رجعت، منافی و خلاف ضرورت مذهب است.

[روایتی از رسول خدا (ص)] ۹ نجمه

اشاره

علّامه مجلسی در جلد سیزدهم بحار(۱) از حسـین بن مسعود نقل نموده: در کتاب شرح السنه به اسناد خود از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که آن حضـرت فرمـود: سوگنـد به آن خـدایی که جـانم در قبضه قـدرت او است! هرآینه نزدیک است پسر مریم، حکم عدل از آسمان برای شما فرود آورد و آن، این است که خاچ را که صلیب است و نصارا در گردن خود می آویزنـد، می شـکند، خوک را می کشد، جزیه را برمی دارد و به حدّی از مال دنیا به خلایق می دهد که بعد از آن، احدی آن را دیگر قبول نمی کند.

بعد از آن، حسـین بن مسـعود گفته: مراد رسول خدا از این کلام که پسـر مریم، خاچ می شکند، این است که مذهب نصارا را باطل می گرداند و به شـریعت اسـلامیّه حکم می کند و مراد از این که خوک را می کشد، آن است که نگاه داشتن و خوردن گوشت آن را حرام می گردانـد، یا این که کشـتنش را حلال می کند و از این، فهمیده می شود خوک نجس العین است، زیرا عیسـی علیه السّلام جز به حکم شریعت اسلام آن را نمی کشد و تلف نمودن حیوان طاهر که نفع دهنده است، مباح نیست. نیز معنی قول آن حضرت که جزیه را برمی دارد، این است که آن را از اهل کتاب برمی دارد و ایشان را بر اسلام و قبول آن وامی دارد.

ابـوهریره در خصوص فرود آمـدن عیسـی علیه السّـلام از رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله روایت نموده: در زمـان عیسـی علیه السّـلام اهل همه مـذاهب جز اهل اسـلام هلاک می شونـد و دجّال هم هلاک می شود. حضـرت چهل سال روی زمین درنگ می کند و بعد از آن وفات می یابد و

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۴- ۳۸۲.

مسلمانان بر او سلام می گذارند.

بعضـی گفته: معنی برداشتن جزیه این است که مال دنیا بسیار می شود، به حدّی که از آنان صاحب احتیاجی پیدا نمی شود که برای ایشان جزیه گذاشـته شده؛ چنان که قول آن حضـرت که مال بسیار شود، به حدّی که احدی آن را قبول نمی کند؛ به این معنی دلالت دارد.

بخاری به اسناد خود از ابو هریره روایت نموده که گفته: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

حال شـما وقتی که عیسـی بن مریم علیه السّـلام فرود آید، چگونه می شود در حالی که امام شـما از شـماست؟(۱) این حدیثی است که شـیعه و سـنّی به صـحّت آن اتّفاق دارند. کلام حسـین مسـعودی که بغوی معروف، عبارت از او است، به آخر رسید، انتهی.

[بیان روایت حضرت رسول (ص)]

تنبیهات وجیهات اوّل: علّامه مزبور بعـد از نقل این کلام بغوی در بحار(۲) فرموده: حسین بن مسعود و غیر او اخبار دیگری هم در این باب نقل کرده اند که از این ها ظاهر می شود، نقل اموراتی که در خصوص سیره و طریقه قائم علیه السّلام منقول شده، مخصوص مـا طـایفه امـامیّه نیست، بلکه مخالفـان مـا نیز آن ها را نقل کرده انـد، لکن آن ها را به عیسـی بن مریم علیه السّـلام نسبت داده اند و با این که خود مخالفان ما روایت کرده اند که فرمود: امام شما از شماست، پس چگونه آن ها را به عیسی بن مریم علیه السّلام نسبت می دهند؟ انّ هذا الشی ء عجاب.

دوم: ایـن فقره از روایـت نبـوی که عیسـی علیه السّـلام جزیه را برمی دارد، یکی از مصـادیق چیزهـایی است که مخـالفین بر ما اعتراض نموده اند که مهدی موعود در زمان ظهورش احکام شـریعت را نسخ می کند و یکی از آن ها عدم قبولی جزیه است؛ چنان که در شبهه

۱- صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۴۳.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۴.

بیست و پنجم از شبهات مخالفین در صبیحه بیست و هفتم از عبقریّه سوّم بساط سوّم، سمت گزارش یافت، نهایتا ایشان می گویند عیسی علیه السّلام که در آن وقت، تابع دین اسلام است، جزیه را برمی دارد و امامیّه قائل اند آن حضرت مهدی موعود علیه السّلام است و این رفع جزیه، یکی از سیر و طرق او است، پس علی ایّ تقدیر، این شبهه میان ما و مخالفین مشترک الورود است و هرچه جواب ایشان از این شبهه است، همان، جواب ما از آن می باشد، فتبصّر و لا تغفّل.

سوم: ما ضمن شبهه پنجم از شبهات مخالفین که در صبیحه پنجم از عبقریّه سوّم بساط سوّم بیان شده، به حکمت بقای حضرت عیسی علیه السّلام تا وقت ظهور حضرت مهدی اشاره نموده ایم و در این مقام، مناسب است حکمت نزول آن جناب از آسمان را مطابق آن چه تور پشتی، از اعاظم علمای عامّه، آن را در کتاب معتمد خود ذکر نموده، نقل کنیم.

در آن کتاب آمده: از جمله وجوه حکمت نزول عیسی علیه السّلام از آسمان، آن است که چون مدّت انقراض این جهان، نزدیک شود- و عیسی علیه السّلام از بنی آدم است- هیچ آفریده از خاک، در آسمان نمیرد، بلکه باید در زمین بمیرد؛ چنان که حق تعالی از این معنی به قول خود خبر داده: مِنْها خَلَقْناكُمْ وَ فِيها نُعِيدُكُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُكُمْ تارَةً أُخْرى (۱)، چون اجل وی به ضرورت به آخر خواهد رسید، حق تعالی او را به زمین فرستد، تا مرگ وی را هم در زمین دریابد.

حکمت دیگر آن که یهودان عیسی علیه السّلام را تکذیب کردند و به سحر نسبت دادند و دعوی قتل وی کردند؛ چنان که نصّ قرآن از آن خبر داده و حق تعالی رقم مذلّت بر ناصیه معاملت ایشان برکشید که از زمان ظهور حضرت محمدی تا به غایت، در هیچ بقعه ای از بقاع زمین، برای کسی از ایشان، سلطنت و ریاست میسّر نشد، همیشه در خواری بودند و باشند و منتظرند بر ایشان فرصتی به دست آید و بحمد اللّه که نبوده و نیست.

۱- سوره طه: آیه ۵۵.

چون دجّال ظاهر شود، این خبیثان، جمله از او متابعت کنند و پندارند متابعتشان از آن لعین، سبب دولت و موجب عزّت ایشان خواهد بود و به شومی و لئامت مسیح هدایت را که تصدیقش واجب باشد، تکذیب نمودند و مسیح ضلالت را تصدیق کنند که تکذیبش، واجب است، معجزه عیسی علیه السّلام را ردّ و سحر دجّال را قبول کردند. پس حق تعالی همان بنده برگزیده را بفرستد تا زمانی که ایشان پندارند، فرصت یافته اند و می توانند از مسلمانان انتقام کشند، دمار از روزگارشان برآرد و بر دست همان بنده که آن لعینان، دعوی هلاکت وی کردند، ایشان را هلاک کند و حال و وصف آن جناب را بدان نمط که حضرت خاتم النبیّین از آن خبر داده، عیانا به اهل ایمان، آشکار و نمایان گرداند.

انحاء الی ایماء:

بدان در روایت دوّم کمال الدین (۱) که در نجمه پنجم عبقریّه هفتم این بساط سمت تحریر یافت، اشاره به این حکمت می باشد، چون در آن روایت، ابتدا ملاقات حضرت ختمی مرتبت با آن ملعون و مکالمه جنابش با او نقل شده و ذیل آن، چنین است که آن حضرت به اصحابش فرمود و از گزارش حال او هنگام خروجش، خبر داد: اکثر اتباعه الیهود و النساء و الأعراب، زیرا آن بزرگوار، بیشتر اتباع آن نابکار را یهود پرعنود فرموده که عداوتشان با حضرت روح اللّه برملأ و مشهود است و اللّه العالم بالأمور.

[گزارشات هنگام ظهور] ۱۰ نجمه

از جمله گزارشات هنگام ظهور آن سرور، آن است که در کتاب کفایه الموحّدین فرموده: آن جناب در ابتدای ظهور بر طریقه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با مردم رفتار می کند و متعرّض اعمال قبیح و افعال شنیع آن ها- که قبل از ظهور آن حضرت واقع شده

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۲۹.

- نمی گردد و از ایشـان از آن هـا مؤاخـذه نمی کنـد، بلکه هرکس مؤمن بـاللّه و رسوله و مصـدّق آن بزرگوار است؛ یعنی از صمیم قلب و از روی واقع آن بزرگوار را تصـدیق نمایـد؛ در نعمت و راحت خواهـد بود و هرکه فـاجر، منـافق و اهل خـدعه و مکر است، به شمشیر و غضب حجّه اللّه گرفتار خواهد شد؛ چنان که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نیز از اعمال و افعال زمان جاهلیّت مؤاخـذه نمی فرمود. مجلسـی رحمه اللّه از تهـذیب از امام محمـد باقر علیه السّـلام روایت کرده که راوی خـدمت آن حضرت عرض کرد: چون حضرت قائم قیام نماید، به کدام طریقه میان خلایق رفتار می کند؟

فرمود: به سـیره و طریقه رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله که احکـام ایّام جاهلیّت را باطل نموده، با خلایق با عـدالت رفتار می کرد، رفتار حضرت قائم- علیه صلوات اللّه الملک الدائم- هم، چنین است.

[حکم حضرت به حکم داودی] ۱۱ نجمه

ایضا در آن کتاب است که آن بزرگوار، اگرچه از اعمال قبل از ظهور مؤاخـذه نمی نمایـد، ولی بعد از ظهور، به حکم داودی میان خلایق حکم می فرمایـد؛ یعنی به علم واقعی و حکم نفس الامری خود حکم می کنـد که با تـدلیس، مکر، حیله و اشـتباه کاری نمی شود با او راه رفت، زیرا همه چیز نزد او هویدا و آشکار و امور خفیّه نزد او معلوم بالعیان است و گرگان عالم که به لباس شیّادی، اظهار قدس و ورع می کنند، به جهت تدلیس و اشتباه امور نمی توانند خود را در خدمتش مقرّب نمایند.

در بعضـی از اخبار آمده: چه بسا حکم می کند، اشخاصـی که مشـغول خدمات آن حضرت اند و در رکابش شمشیر می زنند، برگرداننـد و گردنشـان را بزننـد و این به جهت آن است که آن حضـرت به آن چه در قلب او از مکر، نفـاق، خیالات فاسـد و افکار باطل می باشد، عالم است.

از کتاب بصائر الـدرجات (۱) چنین نقـل شـده که حضـرت صادق علیه السّـلام فرمود: دنیا تمام نمی شود تا آن که مردی از ما اهل بیت خروج نمایـد و میان خلایق به حکم داودی و آل داود حکم می کنـد و شاهد و بیّنه نمی طلبد و برای هر ذی نفسـی، حکمی که در واقع و نفس الامر متعلّق به او است، بیان می کند.

[درخواست معجزه از حضرت] ۱۲ نجمه

از جمله گزارشات هنگام ظهور آن سـرور، بنابر روایت زید کوفی از حضـرت صادق علیه السّلام آن است که فرمود: هفت نفر از فرزندم صاحب الامر معجزه می خواهند.

اوّل: یک نفر از ماوراء النهر، معجزه الیاس می خواهد، امام علیه السّـلام وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ (۲) گفته، بر روی آب رود و موزه اش تر نشود. آن مرد گوید: سحر کرد.

حضـرت به آب امر کرده، او را بگیرد و تا هفت روز در آب زنده بماند و گوید: این جزای کسـی است که امام زمان را انکار کند.

دوّم: مردی از اهل اصـفهان از آن جناب معجزه ابراهیم خواهـد، آن حضـرت فَسُـبْحانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَـیْ ءٍ(۳) گفته، داخل آتش شود و بیرون آید. آن مرد گوید: سـحر کرد، سپس آتش آن مرد را بگیرد و گوید: این جزای کسی است که امام خود را انکار کند.

سوّم: مردی از فارس، معجزه حضرت موسی را از آن حضرت خواهد، امام فَأَلْقی عَصاهُ فَإِذا هِیَ ثُعْبانٌ مُبِینٌ (۴) خوانده، عصای خود را انداخته، اژدها شود.

آن مرد گوید: سحر کرد. سپس عصا او را بگیرد، فرو برد و سر و گردن او بیرون ماند

۱- بصائر الدرجات، ص ۲۷۹.

۲- سوره طلاق، آیه ۳.

۳- سوره یس، آیه ۸۳.

۴- سوره اعراف، آیه ۱۰۷.

و گوید: این جزای کسی است که امام خود را انکار کند.

چهارم: مردی از آذربایجان، استخوان به دست گرفته، معجزه عیسی را از آن جناب خواهد، امام استخوان را به سخن آورده، گوید: هزار سال است که در عذابم و از تو چشم شفاعت دارم. آن مرد گوید: سحر کرده، پس او را به دار زنند و تا هفت روز فریاد زند: این جزای کسی است که امام خود را انکار کند.

پنجم: مردی از عراق، معجزه داود را از آن حضرت خواهد، چون امام علیه السّلام آهن را نرم کند، گوید: سحر است. امام علیه السّلام از آهن نرم شده، طوقی به گردنش اندازد، با آن طوق گردش کند و گوید: این است جزای آن که امام خود را انکار کند.

ششم: مردی از اتراک گوید: کارد بر گلوی اسماعیل کار نکرد. امام کاردی به او می دهد که بر گلوی پسر خود کشد، تا هفتاد مرتبه آن کارد را بر گلوی پسرش کشیده و گلویش را نبرد، آن گاه گوید: سحر است و آن کارد را بر زمین زند، کارد برجسته، گلوی آن مرد را ببرد.

هفتم: مردی از عرب، معجزه جدّش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را از آن حضرت طلب کند. آن حضرت شیری خواسته، بر امامت آن جناب شهادت دهد، سپس گوید: سحر است، آن گاه شیر اعرابی منکر را دنبال و اعرابی فریاد کند: این جزای کسی است که منکر امامش شود. این را گوید و فرار کند و شیر او را تعاقب نماید، تا آن که او را گرفته، پاره پاره کند.

[استعداد مؤمنان برای فهم دانش] ۱۳ نجمه

ایضا از جمله گزارشات زمان ظهور، بنابر آن چه در کفایه الموحّدین می باشد، آن است که مؤمنان هنگام ظهور حضرت، برای فهم و دانش مستعدّ می شوند، در کمال عقل و دانایی و معرفت خواهند بود، از آن منبع فیوضات ربّانی جمیع اقسام علوم ظاهری و باطنی را اقتباس می نمایند و همه علوم انبیای سلف به برکت آن بزرگوار

برای خواصّ شیعیان و ازکیای ایشان منکشف خواهد شد، حصول این امر برای ایشان از یمن دست مبارک آن حضرت است که از روی رأفت و مهربانی بر سر دوستان خود می کشد.

علّامه مجلسی رحمه اللّه در بحار(۱) از کمال الدین (۲) شیخ صدوق رحمه اللّه روایت نموده که امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: چون قائم ما قیام نماید، دست مبارک خود را بر سر بندگان خدا می کشد و از یمن دست مبارک آن بزرگوار، عقل های ایشان را بر سرشان جمع و اخلاقشان را کامل می گرداند.

به روایت دیگر از حضرت صادق علیه السّلام: علم بیست و هفت حرف و همه آن چه پیغمبران آوردند، دو حرف است، وقتی قائم قیام کند، آن بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می آورد و میان خلایق منتشر می کند، انتهی.(۳)

[تغییر بنای کعبه] ۱۴ نجمه

در بحار(۴) و در سایر کتب غیبت (۵) آمده: چون وقت ظهور امام شود و آن جناب ظاهر گردد، بنای کعبه را تغییر می دهد و بنیان و بنای آن را به نوعی که حضرت ابراهیم علیه السّلام و پسرش اسماعیل علیه السّلام بنا نموده بودند، بنا خواهد کرد و امر می فرماید دست های بنی شیبه را که کلیدداران کعبه اند، قطع نمایند، ایشان را در کوچه ها بگردانند و ندا کنند: ایشان دزدان کعبه اند.

به روایت دیگر، دست های ایشان را به در کعبه می آویزد و بر دیوار کعبه

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۸.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۵.

۳- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۱.

۴- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

۵- روضه الواعظین، ص ۲۶۵؛ الارشاد، ج ۲، صص ۳۸۴- ۳۸۳.

می نویسـد: این طایفه از دزدان کعبه اند(۱) و به روایت دیگر، آن ها به آواز بلنـد می گوینـد: ما دزدان کعبه بودیم. اخبار در این خصوص بسیار است.

[خراب کردن قصرها و مغازه ها] ۱۵ نجمه

از جمله گزارشات آن است که آن حضـرت هنگام ظهر امر می فرمایـد مناره ها، قصـرها و نقش هایی که در مساجـد بنا کرده اند و معمول بوده، همه را خراب و دوباره آن ها را بنا کنند به نحوی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آن را تشریع فرموده.

از غیبت شـیخ طوسـی رحمه اللّه نقـل شـده که امام حسن عسـکری علیه السّـلام فرمود: وقتی قائم ما قیام کنـد، به خراب کردن منـاره هـا و قصـرها که در مساجـد ساخته شـده، امر می فرمایـد، راوی گویـد: در دلم خطور کرد به چه سـبب آن ها را خراب خواهد نمود؟

آن حضـرت به جانب من ملتفت شـد و فرمود: خراب کردن آن ها به این جهت است که احداث آن ها بدعت است، نه پیغمبر آن هـا را ساخته، نه امام. به روایت دیگر: هر مسـجدی که در راه هاست، خراب می کنـد و روزنه ها، پنجره ها و ناودان ها که بر سر راه ها می باشند، همه را برهم می زند و شوارع و طرق را چنان وسیع می کند که عرض آن ها شصت ذراع می شوند، و اللّه الهادی.

[روایتی از امام صادق (ع)] ۱۶ نجمه

ایضا در کفایه است که به روایت جمعی از مشایخ اصـحاب حدیث؛ چون صدوق و نعمانی و غیر ایشان از حضرت صادق علیه السّـلام روایت کرده انـد که آن حضـرت فرمود: چون قـائم آل محمـد صـلّی اللّه علیه و آله ظاهر شود، گویا می بینم در نجف اشرف زره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را پوشیده و بر اسب سیاهی که پیشانی او سفید باشد، سوار شده باشد.

۱- الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ج ۲، ص ۲۵۴.

به روایت دیگر که در دار السلام عراقی است، آن حضرت فرمود: قائم بر اسب پیشانی سفید سوار شود و آن اسب، طوری در زیر آن حضرت می جهد که شهری نماند مگر آن که نور پیشانی اسب بر اهل آن بتابد و این خود آیتی از آیات آن جناب شود.

به روایت دیگر در کفایه است که شمشیر خود را بر دست گرفته، اسب خود را به حرکت درآورده، به نحوی که به اعجاز آن حضرت، مردم جمیع شهرها، قریه ها، دریاها، صحراها، بلندی ها، پستی ها و بادیه نشین ها آن حضرت را ببینند و چنان پندارند که آن حضرت میان ایشان و در شهر و مکان ایشان می باشد؛ مثل چشمه خورشید و قرص ماه که به وسط السما می رسد، آن گاه جمیع عالم به نور انور خود، منوّر خواهد نمود. این معجزه از معجزات مخصوص آن حضرت است، اگرچه سایر ائمّه طاهرین نیز قادر به اتیان چنین معجزه ای بودند و لکن ظهور این معجزه به دست آن حضرت خواهد بود.

در دار السلام عراقی است که در روایت ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: خداوند بلندی و پستی های زمین را یکسان کند طوری که هرکس از اماکن بعیده نظر کند، مولای خود را ببیند.

در روایت ربیع شامی امام صادق علیه السّلام فرمود: چون قائم علیه السّلام قیام کند، خداوند به چشم ها و گوش های شیعیان ما قوّتی دهد که آن قوّت در میان ایشان، قائم پیک و قاصد باشد. وقتی آن حضرت با ایشان سخن گوید، بشنوند و ایشان از هرجا که خواهند، آن حضرت را نظر کنند و ببینند.

به روایت ابن مسکان، از آن جناب است که فرمود: اگر در زمان قائم علیه السّلام مؤمنی در مشرق باشد، برادر دینی خود را در مغرب خواهد دید.

این ناچیز گوید: از این روایات شریف، بابی از علم منفتح می گردد که از آن هزار باب دیگر مفتوح خواهد گردید.

از جمله رفع استبعاد از حضور ائمّه طاهرین در بالین محتضر است که ضروری مذهب شیعه گردیده و جهت استبعاد از این امر را حصول جسم واحد در آن واحد در

امکنه متعدّده دانسته اند که این غیرممکن، بلکه محال است. چه بنا به صریح این روایات بعد از این که در زمان ظهور، حال رؤیت امام را از اهالی اطراف و اکناف عالم دانستند که همه آن ها در هرکجا باشند، آن حضرت را بشخصه می بینند، بلکه از امام گذشته مؤمن واقع در مشرق، مؤمن مغربی را خواهد دید. نباید از دیدن محتضرین در آن واحد، آن بزرگواران را استبعاد کنند، هم چنین نباید مهمانی حضرت امیر علیه السّلام را در یک شب در چهل مورد مستبعد شمرند و نباید این روایت را تأویل و توجیه نمایند و قول منهزمین از واقعه جمل را بعید بدانند که یکی می گفت: قتلنی علیّ این روایت را و دیگری می گفت: ضربنی علیّ و هکذا امثال ذلک. این نزد عارف به شؤونات و مقامات ائمّه طاهرین کالنار علی المنار، واضح و آشکار است، و اللّه الهادی.

[حدیث مفضّل] ۱۷ نجمه

در حدیث مفضّل مفضّل بن عمر است که مفضل به صادق علیه السّلام عرض کرد: آیا در آن زمان ملایکه و جنّ بر مردم ظاهر خواهند شد که ایشان را ببینند و ملایکه و جنّ با او بروند؟

حضرت فرمود: بلی، و اللّه! ای مفضل! و با ایشان گفتگو خواهند کرد؛ مثل مردی که با یاران و اهل خود صحبت دارد و آن گروه ملایکه و جنّ با او به زمین هجرت، بین نجف و کوفه فرود آیند، در آن وقت لشکر او چهل و شش هزار جنّ اند و به روایت دیگر، چهل و شش هزار ملایکه باشند و خدا به وسیله این لشکر، به آن حضرت نصرت خواهد داد.(۱)

در کاشف الاسرار بعد از ذکر این فقره از حدیث مذکور می فرماید: دیدن ملایکه و جنّ قبل از آن زمان، مخصوص ائمّه و پیغمبر است و شاید بعضی از خواص نیز ببینند، پس کمال آن زمان و کمال اهل آن زمان را ببینند که این سه طایفه در آن زمان مانند

۱- کاشف الاسرار، ج ۱، صص ۲۳۵- ۲۳۴.

نسل یک پدر و مادر و اهل یک خانه باهم مأنوس و هم نشین باشند، لذا آن زمان شبیه به اهل آخرت و رتبه ایشان، قریب به رتبه نبوّت است.

راوی به امام عرض کرد: تا در خدمت شمایم، اهل آخرت و از دنیا غافلم، چون از خدمت شما جدا می شوم، طور دیگر می شوم.

فرمود: اگر به همان حالت بمانی، ملایکه را به معاینه ببینی و با ایشان بنشینی. این حدیث را ظاهرا در جلد موعظه بحار دیده ام.

[روایت امام صادق (ع)] ۱۸ نجمه

در بحار از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: چون قائم علیه السّلام ظهور کند، در هر اقلیم از اقالیم زمین، مردی نصب نماید و به او بفرماید: کف دست تو، دستورالعمل و عهدنامه ای از من، نزد تو است، هروقت مسأله ای بر تو مشکل شود و ندانی و نفهمی در آن حال به کف دست خود نگاه کن و هرچه در آن بینی، عمل نما.

در کاشف الاسرار(۱) بعد از نقل این حدیث گفته: شاید مثل معروف که کف دست بو نکرده ام، از این حکایت اخذ شده باشد و العلم عند اللّه.

[اصحاب حضرت صاحب الامر (ع)] ۱۹ نجمه

ایضا در بحار(۲) از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده: اصحاب قائم سی صد و سیزده نفر از اولاد عجم اند بعضی از ایشان کسانی هستند که از میان رختخواب خود مفقود می شوند، ناگاه ایشان را در مکّه و غیر موسم حجّ می بینند و بعضی از ایشان در روز روی ابر می نشینند و با نام، نام پدر، صفت و نسبشان شناخته می شوند.

۱- کاشف الاسرار، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۰.

اخبار به این مضمون بسیار است و از جمله آن ها روایتی است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: سی صد و سیزده نفری که اصحاب قائم اند، شمشیرها به گردن های خود حمایل می کنند، در هریک از آن شمشیرها، کلمه ای نوشته شده که از آن کلمه، هزار کلمه فهمیده می شود.

در حدیث دیگر است که هر کلمه از آن ها، کلید هزار کلمه است.

در کاشف گوید: وا عجباه! این اخبار به آن چه حضرت امیر علیه السّلام فرمود، شبیه است که ایشان فرمودند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هزار باب از علم به من تعلیم نمود که از هر باب، هزار باب دیگر مفتوح می شود.

در جای دیگر از کاشف الاسرار آمده: شاید جمعی گمان کنند این سی صد و سیزده نفر اهل آن زمان نیستند، بلکه بعضی یا اکثرشان از مردگان اند و در آن وقت زنده می شوند و رجعت می کنند ولی چنین نیست، بلکه همگی اهل آن زمان اند، در روی زمین زنده و در اطراف عالم پراکنده اند؛ به چند دلیل:

اوّل: بالبدیهه قبل از چهارده معصوم، احدی رجعت و بازگشتی به دنیا ندارد.

دوّم: رجعت، مدّتی بعد از زمان ظهور خواهد بود و آن جماعت همه شب اوّل ظهور در مکّه، خدمت قائم مشرّف می شوند.

سوّم: احادیث که بر این مدّعی مطابق باشد، بسیار است، انتهی.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹